

تاریخ و جغرافیای گناباد

تألیف

جناب حاج سلطان حسین تابنده گنابادی
رضاعلیشاه

چاپ دوم

تابنده، سلطانحسین ۱۲۹۳ - ۱۳۷۱.
تاریخ و جغرافیای گناباد / تألیف سلطان حسین تابنده. - تهران: حقیقت،
۱۳۷۹.
ح، هفت، ۴۳۷ ص.
ISBN 964-7040-04-0 ریال: ۲۰۰۰۰
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه: ص. [۳۶۳] - ۴۳۷؛ همچنین به صورت زیرنویس.
چاپ دوم.
۱. گناباد. الف. عنوان.
۲ ت ۲ ن / DSR ۲۱۱۷
۹۵۵/۸۲۷
کتابخانه ملی ایران
۳۵۲۸ - ۷۹ م

تاریخ و جغرافیای گناباد

تألیف: جناب حاج سلطان حسین تابنده گنابادی رضاعلیشاه

ناشر: انتشارات حقیقت؛ صندوق پستی ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

مجموعه محبوب: شماره ۲

تلفن مرکز پخش: ۵۶۳۳۱۵۱

چاپ اول انتشارات حقیقت: ۱۳۷۹

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۲۰۰۰ تومان

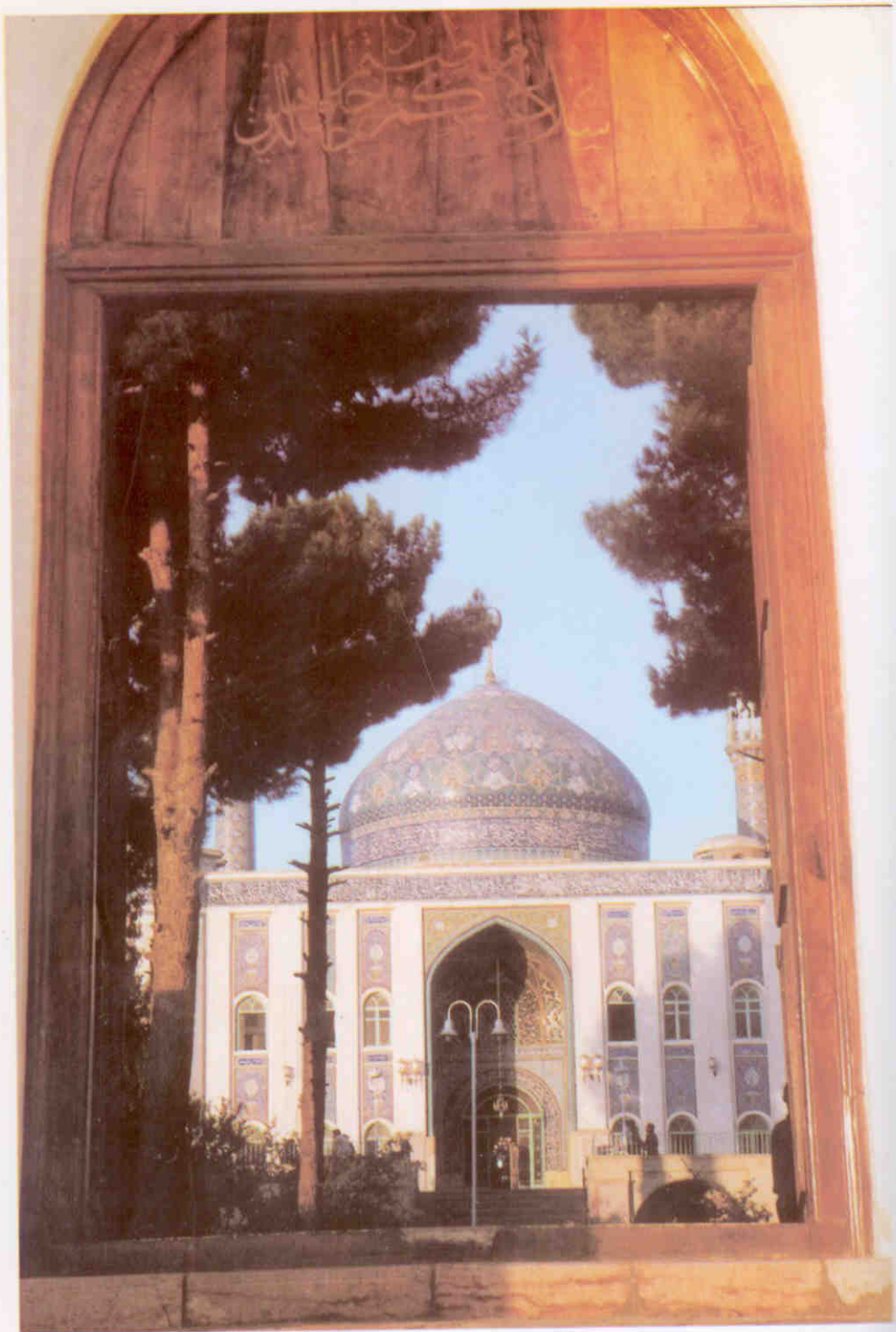
تعداد: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۷۰۴۰-۰۴-۰

ISBN: 964 - 7040 - 04 - 0

ای.ای.ان: ۹۷۸۹۶۴۷۰۴۰۰۴۴

EAN: 9789647040044



مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی سلطان علیشاه و سه تن دیگر
از اقطاب سلسله نعمت‌اللهم، و جانشینان، ایشا، در سدخت گناباد

فهرست مطالب کتاب

مقدمه ناشر چاپ دوم	یک
مقدمه چاپ اول	۱
مقدمه کتاب	۳
گناباد و پیدایش آن	۷
کلمه گناباد	۷
وجه تسمیه گناباد	۱۶
پیدایش گناباد	۱۹
جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی گناباد	۲۵
طول و عرض و قبله گناباد	۲۵
نقشه نمودار قبله	۲۶
حدود گناباد	۲۹
اوضاع طبیعی گناباد	۳۱
معادن گناباد	۳۵
لهجه محلی گناباد	۳۷
ضرب المثل ها	۴۵
اشعار و ترانه های محلی	۴۶
کلمات اغراق آمیز	۴۹

آثار تاریخی گناباد.....	۵۱
– باقی مانده آثار قلعه فرود (عکس).....	۵۲
جغرافیای سیاسی گناباد.....	۶۱
جمعیت گناباد.....	۶۷
مذهب در گناباد.....	۶۸
مراسم سوگواری مذهبی در گناباد.....	۷۲
دسته‌های عزاداری.....	۷۵
فرهنگ در گناباد.....	۷۶
جغرافیای اقتصادی گناباد.....	۷۸
موقوفات در گناباد.....	۸۹
قرای گناباد	۹۲
الف - جلگه گناباد	۹۳
۱. جویمند.....	۹۳
۲. قصبه شهر.....	۹۷
– ایوان مسجد گناباد قبل از زلزله (عکس).....	۹۸
– قسمتی از کتیبه مسجد جامع قصبه شهر (عکس).....	۹۹
– قسمتی از مسجد جامع قصبه شهر بعد از زلزله (عکس).....	۱۰۰
– قسمتی دیگر از کتیبه و گچ‌بری مسجد جامع شهر (عکس).....	۱۰۱
– طاق مسجد جامع شهر (عکس).....	۱۰۳
۳. ریاب.....	۱۰۴
۴. نوقاب (نوغاب).....	۱۰۶
۵. بیدخت.....	۱۰۸
– محراب مسجد جامع بیدخت (عکس).....	۱۰۹
– طاق مسجد جامع بیدخت پس از زلزله (عکس).....	۱۱۰

- ۱۱۲ - کتیبه سر طاق محراب مسجد بیدخت (عکس)
- ۱۱۴ - مهدکودک بیدخت (عکس)
- ۱۱۵ - مزار سلطانی بیدخت در حال تعمیر (عکس)
- ۱۱۸ - صحن کوثر مزار بعد از زلزله (عکس)
- ۱۱۹ - منظره‌ای دیگر از خرابی زمین لرزه مزار سلطانی بیدخت
- ۱۲۱ - منظره‌ای دیگر از خرابی مزار پس از زمین لرزه (عکس)
- ۱۲۶ ۶. بیلند
- ۱۳۰ ۷. دلوئی
- ۱۳۶ ۸. خیبری
- ۱۳۸ ۹. مند
- ۱۴۰ ۱۰. غوژد
- ۱۴۳ ۱۱. رهن
- ۱۴۳ ۱۲. نوده
- ۱۴۶ ۱۳. قنبرآباد
- ۱۴۶ ۱۴. باغ آسیا
- ۱۴۷ ۱۵. سمویی
- ۱۴۹ ۱۶. به آباد
- ۱۵۰ ۱۷. بنغوژد
- ۱۵۰ ۱۸. شمس آباد
- ۱۵۱ **ب - براکوه گناباد**
- ۱۵۲ ۱- کاخک
- ۱۵۴ - امامزاده کاخک پس از زمین لرزه (عکس)
- ۱۵۵ - گنبد مزار شاهزاده محمد قبل از زلزله (عکس)
- ۱۵۶ - گنبد مزار شاهزاده محمد پس از زلزله (عکس)

- ۱۶۱ یکی از مساجد کاخک پس از زلزله (عکس)
- ۱۶۴ ۲. کلات
- ۱۶۶ ۳. دیسفان
- ۱۶۷ ۴. خانیک
- ۱۶۸ ۵. نجم آباد
- ۱۶۸ ۶. زبید
- ۱۷۰ ۷. روچین
- ۱۷۰ ۸. سقی
- ۱۷۱ ۹. علی آباد
- ۱۷۲ ۱۰. سنو
- ۱۷۳ ۱۱. درب صفه
- ۱۷۴ مزارع و دهات دیگر
- ۱۷۵ **ج - پس کلوت**
- ۱۷۵ ۱. شوراب
- ۱۷۶ ۲. بویمرغ
- ۱۷۸ ۳. روشناوند
- ۱۸۰ ۴. مقیم آباد
- ۱۸۱ ۵. حاجی آباد
- ۱۸۲ ۶. نعمت آباد
- ۱۸۳ ۷. نوده پشن
- ۱۸۵ ۸. گیسور
- ۱۸۶ ۹. عمرانی
- ۱۸۶ ۱۰. سلطانیه
- ۱۸۸ **د - بجستان**

۱۹۱	۱. بجستان مرکزی
۱۹۵	۲. قریه مزار
۱۹۶	۳. فخرآباد
۱۹۷	۴. یونسی
۱۹۸	۵. مارندیز
۱۹۸	۶. سردق
۱۹۹	۷. گزین
۱۹۹	۸. زین آباد
۱۹۹	۹. سریده
۲۰۰	۱۰. نوغ
۲۰۰	۱۱. بقچیر
۲۰۰	۱۲. قاسم آباد
۲۰۱	دانشمندان و معاریف گناباد
۲۰۱	الف - فقها و محدثین
۲۰۱	۱. ابویعقوب اسحق
۲۰۲	۲. ابوبکر عبدالغفار
۲۰۲	۳. عبدالعزیز بن الاخضر
۲۰۵	۴. حاج محمدابراهیم کرباسی کاخکی
۲۱۳	۵. سید علینقی شهری
۲۱۷	۶. حاج سید محمد عرب بجستانی
۲۱۹	۷. سیاح کلاتی
۲۲۷	۸. ملاعلینقی شهری
۲۳۰	۹. حاج ملاعلی بیدختی
۲۳۵	۱۰. حاج میرزا مهدی شهری

۱۱. آقا سید علی جویمندی ۲۳۸
۱۲. شریعتمدار کاخکی ۲۳۹
۱۳. حاج سید علی بجمستانی ۲۴۱
۱۴. حاج سید هادی بجمستانی حائری ۲۴۱
۱۵. ملا عبدالصمد بیلندی ۲۴۳
۱۶. حاج شیخ علی روشناوندی ۲۴۴
۱۷. شیخ محمد روحانی مندی ۲۴۵
۱۸. حاج ملا شیخ ذبیح الله بیلندی ۲۴۶
- ب - حکما و دانشمندان سایر علوم** ۲۴۷
- ملا مظفر منجم ۲۴۸
- محمد تقی منجم ۲۵۲
- میرزا شفیع منجم باشی ۲۵۵
- ابوالفتح جنابدی ۲۵۵
- سید محمد باقر گنابادی ۲۵۶
- حاج شیخ نجم الدین بیلندی ۲۵۶
- شیخ نظام الدین بیلندی ۲۵۷
- شیخ محمد بیلندی ۲۵۸
- حاج مدرس شهری ۲۵۹
- ج - سالکین راه و عرفا** ۲۶۱
- قطب الدین میرحاج ۲۶۱
- حاج میرزا علینقی ریابی ۲۶۶
- حاج ملا سلطان محمد بیدختی ۲۶۹
- میرزا عبدالحسین ریابی ۲۷۵
- حاج میرزا علینقی دوم ریابی ۲۷۷

۲۷۸	حاج آقا حسن جویمندی
۲۷۹	ملا عبدالعلی ییلندی
۲۸۱	کربلا ملاعلی بیدختی
۲۸۲	ملا قاسم شورابی
۲۸۲	حاج ملاعلی ثانی بیدختی (نورعلیشاه ثانی)
۲۸۶	جناب حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه
۲۹۲	حاج ملا عبدالله صدرالاشراف
۲۹۳	خاتمه فصل
۲۹۴	د - شعرای گناباد
۲۹۴	قطبی
۲۹۵	حزینی
۲۹۸	مسعود النوکی
۳۰۰	شمس الدین محمد کاخکی
۳۰۲	عبدی گنابادی
۳۰۴	عهدی
۳۰۵	قاسمی گنابادی
۳۱۵	ملا بیخودی
۳۱۶	میر عبدالباقی
۳۱۷	سنائی گنابادی
۳۱۸	قیدی
۳۱۸	نثاری
۳۱۹	مؤمنای گنابادی
۳۲۰	فنائی کاخکی
۳۲۵	پیرزاده خادم تخلص

۳۲۸ بهجتی شهری
۳۳۴ ه- سایر معاریف گناباد از وزرا و طبقات مختلفه
۳۳۴ احمد بن حسن میمندی
۳۳۵ ابو منصور ریابی
۳۳۸ سید زین العابدین گنابادی
۳۴۰ سید عمادالدین محمود
۳۴۲ خواجه اختیارمنشی
۳۴۴ محمد افضل خطاط
۳۴۵ میرزایک مورخ
۳۴۷ حاج قاسمعلی بیچاره
۳۵۱ حاج محمد اشرف کاخکی
۳۵۵ حاج حسین غوژدی
۳۵۷ حاج ملا ابوالحسن نوقابی
۳۶۰ حاج حسنعلی بیک
۳۶۴ فهرست کتب مورد مراجعه
۳۷۱ فهرست اشخاص
۳۹۵ فهرست کتاب‌ها
۴۰۲ فهرست مکان‌های جغرافیایی
۴۱۰ فهرست اشعار
۴۳۶ مؤلفات دیگر نگارنده

مقدمه ناشر

ایران سرزمینی کهن سال است دارای شهرها و مناطق قدیمی که فقط بعضی از آن‌ها مشهورند. عمده‌ترین سبب اشتها رکشورها، شهرها و دهات حضور بزرگ یا بزرگانی از مشاهیر در آنجاست. خصوصاً در قدیم که به کاربردن نام خانوادگی مرسوم نبود، اشخاص را به نام موطن خویش می‌شناختند. ولی اگر هزاران کس به نام "شیرازی" بوده‌اند، شیراز، شیراز حافظ و سعدی و... است. فردوسی و غزالی و... طوس را بر سر زبان‌ها انداختند و نامش را در تاریخ جاودان ساختند. چه بسا کسانی که سرزمینی را ندیده ولی به سبب انتساب بزرگی به آن، در حافظه و مخیله خویش با آنجا آشنایی یافته و حتی به آن مهر ورزیده‌اند، چه بوی یاری از آن به مشام جانشان می‌رسیده است. چه بسا دهات و شهرهای کوچک دورافتاده‌ای که از این طریق نامشان از گمنامی به میان آمده و شهرتی یافته است. اگر شیخ اشراق سهروردی و دو سهروردی عارف دیگر نبودند چه کسی جز اهالی آن دیار و همسایه‌هایش می‌دانست که دهی به نام سهرورد در آذربایجان وجود دارد؟ اگر مزار شاه نعمت‌الله ولی در ماهان نبود و آن عارف بزرگوار مدتی از عمر خویش را در آن سرزمین سپری نکرده بود، چگونه این شهر شناخته شده و باعث می‌شد که همه وقت خیل مشتاقان سختی راه را بر خود بخرند و به آنجا بروند؟

گناباد نیز از شهرستان‌های بسیار قدیمی ایران است که قدمت آن به قبل از اسلام می‌رسد؛ به گونه‌ای که نام آن در کتب سابقین اعم از تاریخی و ادبی یاد شده

است. ولی این شهرستان با وجود سکونت بزرگانی در آن در طی تاریخ شهرتی نداشت و گناباد را به اسم آنان نمی‌شناختند لذا اهمیت چندانی نیافته و کمتر مورد توجه قرار گرفته بود. اما همین شهرستان در دوره حیات مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی گنابادی ملقب به سلطان علیشاه (متولد در سال ۱۲۵۱، شهادت در سال ۱۳۲۷ قمری) که از شخصیت‌های مشهور قرن ۱۴ هجری قمری بود، شهرت یافت. سکونت ایشان در بیدخت گناباد در منصب قطبیت سلسله نعمة اللّهی موجب شد که گناباد مرکز تصوّف و عرفان در ایران گردد و حتی نام گناباد با نام آن بزرگوار قرین شود به نحوی که طریقه نعمة اللّهی که از مهم‌ترین و مشهورترین طریق فقر و درویشی است به سبب گنابادی بودن آن بزرگوار به نام "طریقه گنابادی" نیز شهرت یابد. سیاحان و جهانگردانی که آن ایام از خراسان می‌گذشتند از صیت شهرت آن جناب یاد کرده و برای ملاقات با ایشان به گناباد می‌رفتند. در تذکرها و دایرةالمعارف‌های عمومی هم نام مرحوم سلطان علیشاه ثبت و شرح حال بعضاً مفصّلی آورده شده که در آن ذکر مقامات علمی و عرفانی ایشان مسطور است. مثلاً در لغت‌نامه دهخدا در ذیل دو عنوان "سلطان علیشاه" و "گنابادی" شرح حالی نسبتاً مفصّل درج شده است.^۱

به هر جهت مرحوم سلطان علیشاه شخصیت بزرگ و مشهوری بودند که حتی مخالفان خود ایشان یا طریقه فکریشان نمی‌توانستند حضورشان را نادیده بگیرند و لذا در بعضی فرهنگ‌ها که با طریقه‌شان مخالف بودند یا اطلاع چندانی از آن نداشتند، با ذکر انتقاد و خرده‌گیری خود، نامشان را همراه با نام گناباد ذکر

۱. به جز فرهنگ‌ها و تاریخ‌ها و تذکرها‌های عمومی مثل دهخدا یا ریحانه الادب (ج ۱، ص ۴۳۱) یا مآثر و الآثار (باب دهم، ص ۲۰۴) سه کتاب مستقل در شرح احوال و آثار حضرت سلطان علیشاه نوشته شده است که جامع‌ترین آن‌ها تألیف مؤلف کتاب حاضر یعنی مرحوم حاج سلطان‌حسین تابنده گنابادی به نام نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم (چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۰ شمسی) است. دو کتاب رجوم الشیاطین تألیف مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی و شهیدیه تألیف شیخ عباسعلی کیوان قزوینی نیز به مناسبت تألیف تفسیر شریف بیان السعادة مستقلاً در این باره نوشته شده است.

کرده‌اند.

پس از این‌که نام گناباد در قرن اخیر شهرت یافت، اولین بار از طرف شادروان جناب آقای حاج سلطانحسین تابنده گنابادی (ملقب به رضاعلیشاه) کتاب مستقلی در این زمینه تألیف شد که گذشته از فضیلت "الفضل للمتقدم" به لحاظ درج مطالب مستند و مشروح و دقت علمی و جامعیت، کتابی ارزشمند است.

مؤلف محترم یادداشت‌های اولیه این کتاب را در ایام تحصیل در دوره جوانی فراهم کرده و حدود سی و چند سال (۱۳۱۳ - ۱۳۴۴ شمسی) در تکمیل آن کوشیدند. با این حال این یادداشت‌ها به دیده کمال طلب ایشان ناقص می‌نمود تا این‌که پس از تکمیل بالاخره در سال ۱۳۴۸ به خواهش علاقه‌مندان اقدام به چاپش کردند. این کتاب به جهت تحقیق علمی جغرافیایی و تاریخی آن‌چنان دقیق و مستند است که تصوّر می‌رود نویسنده رشته تخصصی‌اش تاریخ و جغرافیا است و آن‌چنان جامع است که تقریباً تمام مطالب مربوط به موضوع، مورد نظر و بررسی قرار گرفته است.

کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد پس از چاپ، یگانه مرجع مستقل و جامع درباره گناباد بود تا این‌که اخیراً چند کتاب دیگر در این زمینه به چاپ رسید که متأسفانه نه تنها قدمی را در این راه به جلو نبرد بلکه به دلایلی که ذیلاً می‌آید موجب شد از شأن نویسندگان آن‌ها در نزد اهل فضل و تحقیق کاسته شود^۱. به همین لحاظ تجدید چاپ کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد را که از مدّت‌ها قبل نایاب شده بود،

۱. این کتاب‌ها به ترتیب تاریخ انتشار عبارت‌اند از: جغرافیای گناباد (تألیف آقای حسین‌پور ابراهیم، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۱)؛ گناباد پیر تاریخ (به روایت دکتر عباس زمانی، به کوشش ناصر زمانی، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۳)؛ جغرافیای تاریخی گناباد (تألیف آقای سیدحسین مجتبوی، نشر مرندیز، گناباد، ۱۳۷۴) مخصوصاً در کتاب جغرافیای تاریخی گناباد لحن بیان غیرعلمی و گاه غرض‌آلود مؤلف کاملاً مشهود است. در همین ایام کتابی هم مستقلاً درباره بیدخت تألیف شده به نام بیدخت را بشناسیم (تألیف آقای حاج محمدعلی امینی بیدختی، تهران، ۱۳۷۱) که نواقص کتب بالا در آن مشهود نیست.

ضرورت بیشتری بخشید.

در کتب مذکور سعی شده عمداً نامی از مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بیدختی گنابادی (سلطانعلیشاه) برده نشود یا در حد اشاره‌ای موجز و مبهم تحت عنوان "حاج ملامحمد" از ایشان یاد شود. این درحالی است که در دنیای امروز مشاهده می‌کنیم که هر ملت و قومی و هر ولایتی سعی می‌کند بزرگانی را که نامشان در تاریخ ثبت شده به خود منسوب دارد تا بر افتخارات علمی خود بیافزاید. از این رو به مولوی، رومی می‌گویند تا او را ترک بدانند و ابوعلی سینا را فیلسوف تاجیک می‌خوانند تا او را اهل تاجیکستان معرفی کنند؛ آنگاه از ذکر صریح نام جناب سلطانعلیشاه که در انتسابشان به بیدخت گناباد تردیدی نیست و اصولاً شهرت گناباد از ایشان است پرهیز می‌شود. درحالی که از کسانی که فقط چند شعر سروده‌اند به عنوان مشاهیر گناباد یاد کرده‌اند (که البته کار خوبی است چرا که ایراد و انتقاد ما بر فراموش کردن عمدی نام آن عارف و عالم بزرگوار است نه بر زنده کردن نام اشخاص گمنام). حتی از آثار علمی‌شان مانند تفسیر بیان السعادة که اهل علم از آن در عالم اسلام به عنوان یک تفسیر تمام عیار عرفانی شیعه تجلیل کرده‌اند، چشم فرو می‌بندند. یا آثار دیگر بزرگان عارف گناباد از فرزندان ایشان که کتاب‌های آنان چندین بار چاپ و بعضی هم به زبان‌های خارجی ترجمه شده و مورد توجه است، یادی نمی‌کنند.

به هر طریق مرحوم سلطانعلیشاه گنابادی شخصیتی نیست که بتوان تجاهل کرد و به سادگی چشمان خود را در مقابل نام ایشان فرو بست. مگر این که دیده‌ها از مشاهده حقایق کور باشد یا از ذکر نامشان هراسان.

دامنه‌کوته‌بینی و تنگ‌نظری موجود در این کتاب‌ها بدان حد رسیده که حتی از نام مولد آن بزرگوار یعنی بیدخت که از دهات مهم گناباد است نیز چندان یاد نشده تا مبادا مجبور به ذکر نام ایشان شوند. از مزارشان هم ذکری نکرده‌اند با این‌که هم از لحاظ تاریخی و معماری حایزاهمیت است و هم این‌که مرکز توجه و

علاقه عده زیادی است و هر سال دهها هزار نفر از داخل و خارج کشور به زیارت آن می‌روند. و این درحالی است که جزو زیارتگاه‌های گناباد "کمر زیارت" را ذکر کرده‌اند که شاید در سال یکی دو نفر بیشتر به آنجا نمی‌روند زیرا صحت انتساب آن مسلم نیست. صاحبان این کتب ولو این مزار موردپسند خاطرشان نباشد، اما به هر جهت چون محل زیارت و هم یک بنای تاریخی است، خوب بود برای رعایت شؤون علمی یک تحقیق نام آن را و تاریخچه تأسیسش را ذکر می‌کردند و با کمال صراحت در متن یا پاورقی عدم ارادت خود را بیان می‌داشتند.

متأسفانه در مسیر این غرض‌ورزی با این‌که کتاب حاضر یعنی تاریخ و جغرافیای گناباد منبع اصلی همه این کتاب‌ها بود و این امر کاملاً مشهود است، ولی یا اصلاً جزو منابع ذکر نشده (در جغرافیای گناباد) یا اگر ذکر شده، همه‌جا نام کتاب را بدون ذکر نام مؤلف در پاورقی آورده‌اند (در جغرافیای تاریخی گناباد). درحالی که در سایر مستندات در پاورقی بدو نام مؤلف و سپس نام کتاب ذکر شده است. به هر تقدیر مؤلفان کتب مزبور هیچ‌گونه رعایت فضیلت تقدّم را نکرده و از این اثر مهم در موضوع تاریخ و جغرافیای گناباد و صاحب آن به اهمال گذشته‌اند. درحالی که از مرحوم حاج سلطانحسین تابنده گنابادی اینک در زمره نویسندگان عالم و عارف و قرآن‌پژوهان مهم معاصر^۱ نام برده می‌شود و آثار علمی متعدّد ایشان مورد توجه اهل علم و عرفان می‌باشد.^۲

در این موضوع با ذکر مقایسه‌ای اهمیت کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد معلوم می‌شود. در کتاب مزبور با این‌که مؤلف از بزرگان عرفان و اقطاب سلسله نعمت‌اللّٰهیه است، ولی آن‌چنان بی‌طرفی علمی رعایت شده که از مشاهیر گناباد

۱. رجوع شود به دانشنامه قرآن و قرآن‌پژوهی، بهاءالدین خرمشاهی، تهران، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۴۵۳.

۲. در مورد شرح احوال و آثار آن‌جناب کتاب مفصلی تحت عنوان خورشید تابنده تألیف فرزند و جانشین طریقتی ایشان مرحوم حاج علی تابنده (محبوب‌علیشاه) در این انتشارات چاپ و منتشر شده است (چاپ دوم، تهران، ۱۳۷۷).

حتی کسانی که با طریقه عرفان هم مخالف بوده‌اند با تجلیل و به تفصیل یاد کرده و فقط متذکر شده‌اند که این اشخاص با این طریقه مخالف بوده‌اند و حتی در مقدمه کتاب از خوانندگان مطلع می‌خواهند که اگر کسی از قلم افتاده تذکر دهند که بعداً اضافه شود. لذا تشخیص دوست و دشمن، غریبه و خودی، در آن دشوار است.

در کتاب‌های مزبور علاوه بر نادیده گرفتن عرفای گنابادی از مرحوم حاج ملاسلطان محمد گنابادی تا مرحوم حاج سلطان حسین تابنده گنابادی و آثار علمی‌شان حتی از آثار خیریه و عمرانی و اجتماعی‌ای از قبیل مدرسه، بیمارستان، کتابخانه و اماکنی که آن بزرگواران تأسیس کرده‌اند و در دیوار شهر حکایت از آن می‌کند و انکارناپذیر است، نامی برده نشده یا نام آن‌ها را برای این‌که نام مؤسّسین اولیه معلوم نگردد، عوض کرده‌اند بی آن‌که اسم اولیه‌شان را بگویند. مثلاً در کتاب جغرافیای تاریخی گناباد در بخش کتابخانه نامی از کتابخانه سلطانی بیدخت که بیش از سایر کتابخانه‌های گناباد کتاب دارد، برده نشده است. درحالی که آن اولین کتابخانه در کلّ استان خراسان (غیر از کتابخانه آستان قدس رضوی) است که در سال ۱۳۰۲ شمسی در بیدخت تأسیس شد. در بخش مدارس اشاره‌ای نشده که اولین مدرسه گناباد در بیدخت توسط مرحوم حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه تأسیس گردیده است و حتی به ابتکار عمل ایشان اولین کلاس اکابر در سال ۱۳۰۷ در بیدخت تأسیس شد قبل از این‌که در جایی دیگر از کشور رایج شود.

در فصلی که درباره مساجد است از مسجد قدیمی بیدخت که قبلاً توسط مرحوم حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه توسعه یافته و بعد از زلزله سال ۱۳۴۷ به همت مرحوم حاج سلطان حسین تابنده گنابادی تعمیر و نوسازی شده یاد شده است. در فصل قنوات و آب‌انبارها از همه نام‌برده شده به جز قنات صالح‌آباد و آب‌انبار بیدخت که لااقل پنجاه سال قدمت دارد.

از این قبیل موارد در این کتاب‌ها فراوان به چشم می‌خورد که متأسفانه نه تنها

انکار مسلمات تاریخی بلکه نافی هرگونه تحقیق علمی است. گویی نحوی اصرار در عدم ذکر اسامی این بزرگان و آثار علمی و عمرانی ایشان بوده است. شب پره گروصل آفتاب نخواهد رونق بازار آفتاب نکاهد باری چاپ دوم کتاب حاضر بحمدالله اینک پس از گذشت حدود سی سال انجام می پذیرد. این چاپ براساس نسخه‌ای از این کتاب که مؤلف محترم در آن اصلاحات و اضافاتی کرده بودند، صورت گرفت. در این طبع حتی المقدور قواعد رایج در ویرایش و رسم الخط جدید رعایت و فهرست‌هایی برای راهنمایی خوانندگان اضافه گردیده و سپس حروفچینی مجدد شده است. ولی در اعداد و ارقامی که در کتاب آمده، چون همه مربوط به زمان تألیف آن است تغییری انجام نشده است.

این کتاب جزو مجموعه‌ای چاپ می‌شود که به یاد مرحوم حضرت آقای حاج علی تابنده محبوبعلیشاه به نام "مجموعه محبوب" خوانده شده و آقای حاج عبدالله صادقی نژاد هزینه مالی آن را به درخواست خود متقبل شده‌اند. جا دارد از ایشان همچنین آقای حبیب‌الله پاک‌گوهر و خانم اکرم‌السادات ساکت و آقای علی طاوسی که در تنظیم فهرست‌ها و ویرایش و نمونه‌خوانی مطبعی کوشیدند و نیز از آقای حاج مهدی خواجه و کارکنان چاپخانه خواجه که از بذل محبت در امر چاپ کوتاهی نکردند، تشکر کنیم؛ جزاهم علی‌الله.

به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین
پس از ستایش ذات بی‌زوال خداوند یکتا، درود بر روان پاک بهترین پیمبر
برگزیدهٔ او محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و دوازده نفر جانشینان او
علیهم‌السلام و سپس بندگان مقرب او.

کتاب تاریخ و جغرافیای گناباد که ابتدای شروع آن هنگام تحصیل در سال ۱۳۱۳
شمسی مطابق ۱۳۵۳ قمری بود و پس از گذشتن حدود سی سال به تکمیل آن
پرداختم و آن نیز دو سه سال طول کشید، در حقیقت نخستین کتابی است که
مخصوص گناباد نوشته شده و مطالب مربوط بدان در آن جمع گردیده است. با
آن‌که در آن باره خیلی کوشش و تحقیق کرده و آنچه در لابه‌لای کتب متفرقه
دیده یا از دیگران شنیده جمع آوری نمودم مع ذلک چون اولین قدم در این باره
می‌باشد خالی از نقص نیست که شاید دانشمندان متتبع بعدها بتوانند تحقیقات را
در این باره تکمیل نمایند.

مدتی است بعضی دوستان مذاکرهٔ چاپ آن را می‌نمایند و از نظر این که شاید
تدریجاً بتوانم مطالب دیگری بر آن بیفزایم از قبول آن خودداری می‌کردم ولی
اخیراً چون جمع بسیاری اظهار علاقه به مطالعه آن می‌نمودند و تشویق به تسریع
در چاپ می‌کردند خود نیز به نظرم رسید که شاید مطالعهٔ آن سبب شود که دیگران

هم درصدد تکمیل آن بر آیند، لذا با چاپ آن موافقت نمودم. این کتاب در زمان مولای بزرگوار و پدر عالی مقدارم حضرت آقای صالح علیشاه قدس سرّه العزیز با اجازه ایشان شروع و به اتمام رسید، و چون افتخار اجازه آن حضرت را هم داشت لذا مطالب تاریخی را طبق همان تاریخ که نوشته بودم تغییر نداده و آنچه بعداً واقع شده هر چند حایز اهمّیت بود در پاورقی اضافه نمودم. از جمله قضیه جانسوز و فاجعه رحلت خود آن حضرت را که ثلمه‌ای در دین بود و عالم تشیح حقیقی و اسلام واقعی را عزادار نمود در اصل کتاب قرار نداده و در ذیل ضمیمه نموده نوشتم تا تاریخ اصلی کتاب معلوم باشد. همچنین حادثه ناگوار زلزله اخیر گناباد - که جهان بشریت را متأسف و اندوهناک کرد - و آثار و تعمیرات مترتبه بر آن را ضمیمه و در پاورقی قرار دادم. از برادر مکرم جناب حاج سید هبة الله جذبی ثابتعلی زاده الله توفیقاً که همواره در استنساخ و چاپ نوشته‌های فقیر جدّیت و مراقبت کامل داشته و در این کتاب نیز از کوشش و جدّیت دریغ ننمودند و همچنین از برادر دانشمند آقای سید فضل الله دانشور علوی که در مقابله و تصحیح نهایت سعی را مبذول داشتند تشکر و امتنان داشته سلامتی و ازدیاد توفیق و تأیید ایشان را از خداوند متان مسألت دارم. همچنین از عمّ معظم جناب آقای حاج میرزا محمد باقر سلطانی زاده الله عزّاً و شرفاً و برادر عزیز آقای حاج دکتر محبّ الله آزاده حفظه الله که در تصحیح چاپ بعضی قسمت‌های آن به ویژه قسمت لهجه‌های محلی مراقبت نمودند تشکر دارم و نیز از آقای عبدالحمید میرجهانگیری و آقای علاءالدین دانشور علوی که با کمال صدق نیت و مراقبت در امر چاپ صرف وقت نمودند تشکر دارم و خیر و سعادت و توفیق همه را از خداوند خواستارم. والسلام علینا و علی عبادالله الصّالحین.

مورّخة ۱۳ رجب المرجب ۱۳۸۹ قمری مطابق چهارم مهر ۱۳۴۸ شمسی

فقیر سلطانحسین تابنده گنابادی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام آن که همه آفاق و انفس آیات او و دلیل به سوی اویند:
 خبر داری که ستیاحان افلاک چراگردند گرد مرکز خاک
 درین محرابگه معبودشان کیست و زین آمد شدن مقصودشان چیست
 چرا آن ثابت و این منقلب نام که گفت آن را بجنب این را بیارام
 چه می خواهند ازین منزل بریدن چه می جویند ازین محمل کشیدن
 همه هستند سرگردان چوپرگار پدید آرنده خود را طلبکار
 و درود فراوان به روان پاک برگزیده خداوند متان محمد صلی الله علیه و آله
 بن عبدالله پیغمبر آخرالزمان و بر فرزندان و جانشینان نیکو نهاد او که زمین به
 وجود آنان می بالد و عوالم عالیه فخر می کند.

مقدمه

از جمله علوم مهمه که از ازمئه قدیمه دارای اهمیت بوده و امروز اهمیت
 بیشتری پیدا کرده و توجه زیادی بدان مبذول می گردد علم تاریخ و سپس جغرافی
 است، که اولی مربوط به زمان و دومی راجع به زمین است و هر دو در ادبیات مقام
 شامخی را دارا هستند، زیرا شناسایی حالات یک ملت و جامعه یا حالات

گذشتگان تأثیر کَلّی برای پی بردن به روحیات جامعه زنده یا فرد موجود دارد، به اضافه رفتار گذشتگان سرمشق برای زندگان و بازماندگان می‌باشد که از صفات حسنه و اخلاق پسندیده آن‌ها تعلیم گرفته و اعمال ناپسندشان که باعث انحطاط یا زوال شده موجب عبرت گردد، و چون محیط و طبیعت و اوضاع طبیعی در افراد تأثیر دارد، از این رو شناختن وضع زمین و امکانه مختلفه و محیط طبیعی نیز خوب و مفید است؛ مثلاً هر جا هوای آن خشک و آب آن کم باشد مردم آن غالباً در کارها باهوش‌تر و جدی‌تر و چون تهیه لوازم زندگانی و استفاده از محصول در آنجا به واسطه کم آبی و خشکی هوا و مهتا نبودن زمین مشکل‌تر است مردم نیز بالطبع مجبورند زحمت بیشتر بکشند و فعالیت زیادتری بنمایند، ولی هر جا هوای آن مرطوب و آب آن فراوان باشد اکثریت مردم آنجا نسبت به دسته اول کم هوش‌تر و کم حافظه‌ترند، و چون تهیه وسایل اولیه زندگانی برای آن‌ها آسان است و محتاج به زحمت زیاد نیستند طبیعتاً آسایش طلب و کم‌کارند.

پس دانستن اوضاع امکانه و محیط برای شناختن و پی بردن به حالات و روحیات جوامعی که در آن‌ها زندگانی نموده و می‌کنند مؤثر است، از این رو دانستن جغرافی و تاریخ برای اطلاع به روحیات گذشتگان مفید بلکه لازم است.

همان‌طور که تاریخ عمومی و جغرافیای یک کشور برای شناختن روحیات جامعه و ملّتی که در آن زندگانی می‌کنند مؤثر و ممدّ است، دانستن تاریخ یک جامعه یا محیط کوچک نیز مفید و برای آگاهی بر خصایص روحی زندگانی آن جامعه و ساکنین آن محیط مؤثر و بلکه برای خود آن‌ها نیز مفید است، از این رو معمول شده که همان‌طور که تاریخ و جغرافی عمومی نوشته می‌شود به طور اختصاصی نیز برای هر محلی تدوین و تحریر می‌گردد.

برای بسیاری از شهرهای ایران تاریخ و جغرافی اختصاصی که بعضی آن‌ها از سابقین و بعضی هم از متأخرین و معاصرین است نوشته شده، ولی گناباد چون اهمیت زیادی نداشته و در سابق مورد توجه کامل نبوده از این رو تاکنون کتابی

جداگانه درباره آن نوشته نشده و اگر هم در کتب سابقین چیزی دیده می شود خیلی مختصر و مجمل است و از حالات بزرگان آنجا کمتر اسمی برده شده است. لذا نگارنده سلطانحسین تابنده گنابادی بیدختی سی سال قبل موقعی که در اصفهان مشغول تحصیل بودم به فکر نوشتن این قسمت افتاده، و پس از کسب اجازه از پدر بزرگووارم جناب آقای صالح علیشاه روحی فداه به قدر وسع خود چند صفحه که دارای نواقص بسیاری هم بود با نهایت اختصار نوشتم، ولی سالها بود که آن یادداشتها را به همان ترتیب گذاشته و بلکه به فراموشی سپرده بودم، تا آنکه اخیراً تصمیم گرفتم که آنها را حتی المقدور تکمیل نمایم و در حقیقت تصمیم به تجدید تحریر آن گرفتم و شروع به نوشتن این یادداشتها کرده و یادداشتهای سابق را در آن ادغام نمودم، و هر چند این یادداشتها نیز بسیار ناقص و مخصوصاً تاریخ عمومی گناباد خیلی مختصر نوشته شده و دانشمندان با تتبع و تحقیقی که دارند می توانند به مراتب کامل تر از آن را بنویسند؛ از نظر این که مالا یدرک کله لایترک کله آنچه میسر بود جمع آوری نموده و در بعض موارد و حالات بعض اشخاص که نامشان در کتابی ذکر نشده، از احفاد یا بستگان آن اشخاص یا مطلعین که وارد در آن موضوع بوده و آگاهی داشتند به مضمون اهل بیت ادری بما فی البیت استمداد نموده و برای این که شکر و سپاسگزاری مخلوق را انجام داده باشم آنچه را که از دیگران تحقیق نموده ام به نام خودشان نقل کردم.

در ذکر حالات اشخاص هم از کسانی که در زمان خود شهرتی داشتند یا آثار نیکی از حالات یا تألیفات یا گفته ها یا امور خیریه از آنها به یادگار مانده، آنچه نگارنده نامشان را شنیده ام ذکر کرده ام، البته معاریف گناباد در سابق نیز خیلی بیشتر از آنچه من ذکر کرده ام بوده اند ولی من تا آن اندازه که میسر بود کوشش کردم و از کسانی که اطلاع بر حالاتشان پیدا کردم نام بردم، امیدوارم اگر نام اشخاص دیگر از معاریف گناباد یا مطالب دیگری مربوط به این کتاب به نظر

مطّلعین رسید یا نواقصی در این یادداشت‌ها مشاهده کنند مرا آگاه کنند تا آن را بعداً تکمیل نمایم و در اصلاح نواقص بکوشم.

نوشتن این یادداشت‌ها که تکمیل یادداشت‌های گذشته می‌باشد مدتی به طول انجامید و شروع آن در اوایل سال ۱۳۴۱ (اواخر ۱۳۸۱ قمری) بود و در اوایل ۱۳۴۴ (اواخر ۱۳۸۴ قمری) خاتمه یافت.

از عمّ معظمّ جناب آقای حاج ابوالقاسم نورنژاد حفظه الله و دوستان محترمی که مرا در نوشتن شرح حال بعض اشخاص در این یادداشت‌ها کمک نموده و در محل آن نامشان را ذکر کرده‌ام تشکر می‌کنم و سلامتی و موفقیت همه را از خداوند مسألت دارم.

سلطانحسین تابنده گنابادی

عید غدیر ۱۳۸۴ ق = ۱۳۴۴/۲/۱ ش

به نام خداوند دانا و درود بر روان پاک محمّد مصطفی (ص)
و دوازده نفر جانشینان او (ع)

گناباد و پیدایش آن

کلمه گناباد: لفظ گناباد در لغت به اختلاف ذکر شده و نیز اختلاف دارند که مفرد است یا مرکب؛ در برهان جامع، فصل نون بعد از کاف عربی، می نویسد: «کنابد چو سر آمد نام جایی است در خراسان نزدیک آن کوهی است که جنگ یازده رخ در آن واقع شده».

در برهان قاطع در حرف کاف تازی با نون می گوید: «کنابد به فتح اوّل و بای ابجد که رابع باشد و ثانی به الف کشیده و سکون آخر که دال بی نقطه باشد نام جایی و مقامی است و در آنجا کوهی است که گودرز سردار لشکر کیخسرو آنجا فرود آمده بود و در آنجا بیژن دو سه برادران پیران را به چند مصاف کشت بعد از آن ده پهلوان دیگر از تورانیان بر دست ده ایرانی کشته گردیدند، و هم در آن روز گودرز پیران را بالای کوه به قتل آورد و این جنگ را جنگ دوازده رخ گویند لیکن یازده رخ شهرت دارد و معرب آن جنابد باشد». در فرهنگ نوبهار است در فصل کاف عربی: «کنابد چو موافق شهری است در خراسان و کوهی است منسوب بدان شهر که در جنگ یازده رخ مقام ایرانیان بود چنانچه تورانیان هم در دشت ریبد اقامت

داشتند و در آن ولایت دو قریه است: ولوئی و نموئی و در اولی نارونی است از غرایب اشجار عالم که صاف و بی‌اعوجاج و طول و بالای آن هشتاد ذراع بوده و بالای آن تقریباً برابر و بسیار اندکی فرق دارد و مردمان اطراف به تماشای آن می‌روند».

این عبارت صریح است که گناباد سابقاً شهری بوده و همین طور نیز شهرت دارد ولی اکنون بلوک است، و کلمهٔ ریبد چنان که در برهان قاطع ذکر شده به فتح اول و سکون ثانی نام صحرائی است که این جنگ در آنجا واقع شده ولی گمان می‌رود این کلمه تصحیف شده و اصل آن زیبد به کسر زای معجمه باشد که یکی از دهات ییلاقی گناباد است و کلمه ولوئی و نموئی هم اشتباه ناسخ باشد زیرا اولی با دال مهمله و دومی با ثای مثلثه یا سین مهمله تلفظ می‌شود و هر دو از دهات گناباد می‌باشند، نارونی هم که ذکر شده در ثموئی بوده نه دلوئی ولی اکنون از بین رفته و محل آن معین است و این بیت نیز در آن باره گفته شده:

هر کس که ندیده کشمیری سرو گو نارون گنابدی بین

و سرو کاشمر در زمان خود معروف و از بزرگ‌ترین اشجار مشهوره بوده که به دستور متوکل عباسی قطع شده؛ در جلد چهارم هفت قلم باب ما اوله الکاف و آخره الدال نیز گناباد را به فتح اول چو سرآمد ضبط نموده و گوید معرب آن جناب است، و در جلد سوم باب ما اوله الرّاء و آخره الدال گوید که صحرای ریبد در دامن کوه گناباد واقع است که معلوم می‌شود ریبد مصحّف زیبد است.

در بحیره در باب وجه تسمیه شهر گناباد باگاف فارسی و واو نوشته و گوید: «گونابد او را جنابد گفته‌اند و گنابد نیز قول صحیح آن که گیوآباد است یعنی گیوآباد کرده و بعضی جنّ آباد گفته‌اند یعنی جنّ آباد کرده و صاحب شاهنامه نیز چنین آورده:

نگفتم مرو بر کرات جرم مزن بر کرات جنابد قدم»

ولی این استدلال که در بحیره ذکر کرده صحیح نیست زیرا به اتفاق سایر

نویسندگان کلمه جنابد معرب است و هیچ ارتباطی با کلمه جن ندارد و گوینده این قول نه توجه به لفظ محلی و نه به اقوال نویسندگان داشته است، زیرا این لفظ در لهجه محلی اصلی به طور مسلم فارسی است و کلمه جن عربی است و کسانی که جن آباد گفته‌اند از نظر این بود که قنات آن را به واسطه عمق زیاد خارج از قدرت بشری دانسته و به طور مبالغه جن آباد گفته‌اند.

در کتاب نزهة القلوب^۱ حمدالله مستوفی در باب شانزده، ذکر بلاد قهستان، می‌نویسد: «جنابد در تلفظ گناباد گویند شهر کوچکی است بهتر از خور و چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و حصاری محکم دارد، چنان‌که از بالای آن تل ریگ تا غایت ودیه‌ها و ولایات مجموع در نظر باشد. اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازای کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و چند موضع دیگر از توابع آن است و مجموع را آب از کاریز و بیشتر کاریزها همچنین عمیق باشد و کاریزها از طرف جنوب به شمال می‌رود و دو قلعه بر دو طرف آن است که یکی را قلعه خواشیر و یکی را قلعه درجان گویند. حاصلش غله، میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد».^۲

امین احمد رازی در هفت‌اقلیم^۳ می‌نویسد: «جناباد که بعضی به جنابد و برخی گوناباد اعتبار کرده‌اند از ابنیه پسر گودرز است و اقسام میوه و غله در آنجا خوب می‌شود و در یکی از مضافاتش کاریزی است که از اول تا آخر چهار فرسنگ

۱. ص ۱۷۶، چاپ کتابخانه طهوری، تهران، سال ۱۳۳۶.

۲. از خصوصیات مذکور در مورد قنات گناباد که منطبق با قنات قصبه شهر است و هم چنین از این‌که آبادی مجاور جویمند (عرفاً مشهور به گناباد) به نام "شهر" مشهور است برمی‌آید که شهر گناباد قدیم همان آبادی است که فعلاً به نام "شهر" مشهور است.

۳. کتاب خطی متعلق به مدرسه عالی سپهسالار تهران شماره $\frac{۲۷۳۴}{۲۷۱۳}$ ص ۵۷۳. امین احمد رازی بن خواجه میرزا محمد که در ۱۹۳۰ از طرف شاه طهماسب صفوی کلانتر ری بوده و ماده تاریخ تألیف این کتاب جمله «تضیف امین احمد رازی» می‌باشد، قسمتی از آن توسط انجمن آسیایی بنگال در سال ۱۹۱۸ در کلکته به طبع رسیده است. نسخه‌های خطی دیگری هم به شماره ۵۴۶۸ و شماره ۴۵۶ در کتابخانه مجلس موجود است تاریخ یک نسخه خطی مجلس ۱۲۷۳ می‌باشد.

است و چاه نخستین آن هفتصد ذرع است».

در کتاب مسالک و ممالک ترجمه مسالک الممالک تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی اصطخری که ترجمه آن منسوب به ابن ساوجی می باشد، می نویسد: «و ینابذ بزرگ تر از خور است و ناحیت و روستا دارد و آب از کاریز بردارند و طبس بزرگ تر از ینابذ است و آب کاریز دارند و حصاری ویران دارند». در پاورقی ینابذ نوشته شده: گنابذ = جنابذ = گناباد و در پاورقی از بعضی نسخ نقل شده که یعنی تون و این توضیح اشتباه است چون ما می دانیم که تون غیر از گناباد است.

در کتاب تاریخ حافظ ابرو، تألیف نورالدین لطف الله مشهور به حافظ ابرو، خطی متعلق به کتابخانه ملک تهران که در مقدمه آن شرحی راجع به جغرافیای بعضی ایالات ایران نوشته شده و در مجلد دوم ابتدا درباره جغرافیای خراسان نوشته و درباره گناباد هم چند سطر نوشته، ولی متأسفانه بیشتر عبارات آن نسخه مغلوط است و ما ابتدا عین عبارت مغلوط را ذکر نموده بعداً صحیح آن را ذکر می کنیم: «جنابذ بیست دیه و پنجاه مزرعه از توابع آن است و عولالدن که حاکم قهستان بودند در جنابذ نشستندی و جنابذ به خواف نزدیک است و قرای مشهور این ناحیه این است: قریه بلبد، قریه پوژد، قریه بیدخت، قریه فرسی، قریه بویمرغ، قریه وقاصان، قریه وسفان، قریه کلاب، قریه خانیک و قریه خیبری» نام فامیل حکام قهستان همین طور مغلوط نوشته شده و گویا نویسنده هم نتوانسته از روی اصل آن بخواند و مانند نقاشی رونویسی کرده است بلبد و پوژد هم بیلبند و قوژد است و کلمه فرسی شاید سقی باشد و وقاصان و وسفان و کلاب هم رقاصان و دیسفان و کلات است.

و در ذکر ولایت قهستان جنابذ را یکی از ناحیه ها و ولایات آن ذکر نموده

۱. این عبارات از نسخه چاپی ص ۲۱۶ نقل شده، نسخه خطی آن هم در تهران کتابخانه ملک به شماره ۵۹۹۰ موجود است ولی مغلوط است و اسامی با مختصر تغییری نوشته شده است.

است. ولی آنچه در آن کتاب در ذکر بلوک طوس ذکر کرده و گفته پنج محله است یکی از آن به نام بلوک جنان ولایت که بر دو قریه تقسیم شده ۱. قریه خواشیر ۲. قریه جنابذ که مزارع خوب و بسیار دارد، منظور گناباد مورد ذکر ما نیست، بلکه مراد قریه‌ای است که در اطراف مشهد مقدس به این نام واقع شده است.

این کتاب تألیف نورالدین معروف به حافظ ابرو، اهل خواف می‌باشد که در شوال ۸۳۴ در زنجان بدرود زندگی گفت و این کتاب را بر حسب امر شاهرخ میرزا تیموری در تاریخ فارس و کرمان و خراسان از صدر اسلام تا سال ۸۲۳ تألیف نمود. نسخه خطی آن به خط ملک محمد بن محمد حسن بروجنی در پنجم جمادی الاولی سال ۱۲۷۲ در ۳۴۷ ورق بزرگ (۶۹۴ صفحه) خاتمه یافت که این نسخه اکنون در کتابخانه ملک تهران موجود است، ولی متأسفانه خیلی مغلوپ است، یک نسخه ناقص هم در کتابخانه مجلس موجود است. یک نسخه هم در کتابخانه لنینگراد می‌باشد، یک نسخه کتابخانه ملک به شماره ۴۱۴۳ می‌باشد و خط آن نستعلیق با کاغذ آهاردار و جلد میشن* قهوه‌ای است.

در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تألیف لسترنج^۱ انگلیسی^۲ می‌نویسد: «گناباد شهر بزرگی است در شمال خاوری تون که ابن حوقل آن را ینابذ و مقدسی جناد نامیده‌اند و به اشکال دیگر هم خوانده شده، ساختمان‌های این شهر در قرن چهارم از گل بود و هفتاد دهکده داشت و آبش از کاریز حاصل می‌شد.

یاقوت حموی گوید: «آن را گنابذ گویند به جای جنابذ».

حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند شهری کوچک است بهتر از خور چند موضع توابع دارد و او را قلعه‌ای است که پسر گودرز ساخته است و

*. میشن: پوست میش دباغی کرده.

۱. Guy Le Strange انگلیسی، متولد ۱۸۵۴ و متوفی ۱۹۲۳ م.

۲. ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷، ص ۳۸۴.

حصارهای محکم دارد، چنان که از بالای آن تل ریگ تا غایت دیه‌ها و ولایت‌ها مجموع در نظر باشد، اما هرگز آن ریگ در باغات نمی‌آید و آبش از کاریز است و چهار فرسنگ درازی کاریز است و چاه آن تخمیناً هفتصد گز باشد و بیشتر کاریزها هم چنین عمیق باشد، و کاریزها از طرف جنوب به شمال می‌رود و دو قلعه بر دو طرف آن است، یکی را قلعه خواشیر گویند و دیگری قلعه درجان. حاصلش غله، میوه و ابریشم نیکو و فراوان باشد».

با آن که عبارت حمدالله را قبلاً ذکر کردیم مع ذلک برای تکمیل عبارت بالا مجدد نیز از آن کتاب نقل نمودیم و در صفحه ۳۸۶ راجع به خور می‌نویسد: «از طبس کوچک تر است» و از مقدسی نقل کند که وسعت آن از تون بیشتر و جمعیت آن کمتر است.

عبارت ابن حوقل که در بالا نامبرده و در کتاب صورة الارض^۱ جلد دوم آن که مسافت بین شهرها را در آن ذکر کرده می‌باشد و آن این است: «و علی الطريق من قاین الی نیشابور بون ینابذ کندر ترشیز» یعنی راه قاین به نیشابور از تون و ینابذ و کندر و ترشیز می‌گذرد. و بون به نظر می‌رسد که تون می‌باشد و معلوم می‌شود در آن زمان راه قاین به نیشابور از تون و از آنجا به گناباد عبور می‌کرده در صورتی که راه معمول فعلی نزدیک تر و مستقیم تر است.

در کتاب حدود العالم^۲ از مؤلفات قرن چهارم هجری می‌نویسد: «ترشیز و کندر، بنابذ، تون، کُری - شهر کهای اند». کُری همان کُریت است که نزدیک طبس می‌باشد.

در کتاب فرهنگ رشیدی، تألیف عبدالرشید تتوی، جلد دوم این طور می‌نویسد: «گنابذ بالفتح مقامی است که آنجا کوهی است که گودرز در جنگ دوازده رخ بدان جا فرود آمد».

۱. ج ۲، ص ۴۲۷، چاپ لیدن.

۲. ص ۵۶، تهران.

در جلد سوم معجم البلدان، یاقوت حموی می‌نویسد: «جنابذ بالضم و بعد الالف باء موخدة مكسورة و ذال معجمه ناحية من نواحي نيسابور و اكثر الناس يقولون من نواحي قهستان من اعمال نيسابور و هي كورة يقال لها گنابذ و قيل هي قرية ايضاً ينسب اليها خلق من اهل العلم» یعنی جنابذ به ضم جیم و کسر باء با ذال معجمه از ولایات نیشابور است و بیشتر می‌گویند که از توابع قهستان و از ولایات نیشابور است و آن شهر کوچکی است که آن را گنابذ گویند و بعضی هم گویند دهی است و جمعی از اهل علم از آنجا برخاسته‌اند.

در کتاب مرصد الاطلاع على اسماء الامكنة و البقاع تأليف صفی الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق بغدادی نیز تقریباً همین عبارات معجم البلدان ذکر شده و نیز می‌نویسد: «ايضاً جنبذ بضم اوله و تسكين ثانيه و باء موحدة مضمومة و ذال معجمه من قرى نيشابور» یعنی جنبذ به ضم جیم و باء و سکون نون و ذال از قرای نیشابور است، و مرصد الاطلاع خلاصه و مختصر معجم البلدان است که خود یاقوت شروع به تلخیص آن نموده و به اتمام نرسانید، بعداً صفی الدین مکنی بابی الفضایل که از دانشمندان قرن هشتم بوده و در صفر ۷۳۹ در بغداد وفات یافته آن را به اتمام رسانید.

اعمال به معنی ولایات و کوره به معنی ناحیه و بلوک هم به معنی شهر کوچک آمده و در اینجا معنی دوم نزدیک تر به نظر می‌رسد، و قهستان هم ولایتی بزرگ بوده که در کنار شرقی کویر مرکزی ایران و بیابان لوت تا مرز افغانستان و سیستان ادامه داشته و تربت گناباد و ترشیز و خواف و خوسف و بیرجند و طبس گیلکی و طبس سیستان جزء آن بوده، و شهر مهم آن قاین و بزرگ‌ترین قلعه باطنیان در این حوزه بوده، و مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی کتاب اخلاق ناصری را به نام حاکم قهستان ناصرالدین محتشم نوشته است، نیشابور هم در آن موقع مرکز ایالت خراسان بوده و حکومت بر همه ولایات خراسان داشته است. در قاموس الاعلام می‌نویسد که جنابذ از توابع نیشابور، و در قاموس اللغه می‌نویسد: جنبذ (به ضم جیم و

باء) شهری است در اطراف نیشابور. و از کتب لغت عربی معلوم می‌شود که جنبد معرّب گنبد است و جمع آن را جنابذ گرفته‌اند.

در کتاب ریاض الجنة تألیف زنوزی در ذکر مملکت خراسان می‌نویسد: «جنابذ در تلفظ گنابذ گویند. طولش صح و عرضش لدم از قصبات قهستان بیست ده و پنجاه مزرعه دارد، به خواف نزدیک است. شهر کوچکی است پسرگودرز ساخته آبش کاریز است. چهار فرسنگ درازی کاریز است. چاهش تخمیناً هفتصد گز باشد، حاصلش غله و پنبه و ابریشم نیکو و فراوان باشد» یعنی طول آن نود و هشت درجه و عرض آن سی و چهار درجه و چهل دقیقه است.

کتاب مرآة البلدان^۱ نوشته است: جنابذ. صاحب معجم البلدان گوید: «جنابذ رستاقی است از قهستان در خاک نیشابور دارالحکومه آن قصبه‌ای است که آن را گونابد می‌نامند». حمدالله مستوفی گوید: «جنابذ را در تلفظ گنابذ گویند، شهری کوچک است که پسرگودرز ساخته الخ». سپس می‌نویسد: «نگارنده گوید گونابد را عوام گون آباد تلفظ می‌کنند قلعه کوچکی است و در آن خندقی، سکنه‌اش زیاده از یکصد نفر نیست سه چهار باب دکان دارد اما قرا و مزارع توابع آن بسیار است». ولی کلام مرآة البلدان خالی از اشتباه نیست زیرا در آن زمان کلمه گناباد بر بلوک آن اطلاق می‌شده، مرکز آن جویمند بوده و پس از زمان زلزله و خراب شدن شهر گناباد بوده است، و ثانیاً جویمند هم در آن موقع با آن که کمتر از این زمان جمعیت داشته مع ذلک عده نفوس آن بیش از آن بوده که در مرآة البلدان ذکر شده است.

در فرهنگ انجمن آرای ناصری حرف کاف تازی می‌نویسد: «کنابد به ضم کاف و کسر باء نام شهری است در خراسان و کوه منسوب بدان شهر را نیز گویند و آن در اصل لفظ گون آباد به گاف فارسی بوده و گون به ترکی به معنی آفتاب است و در

۱. صنیع الدوله، محمد حسن خان: مرآة البلدان، ص ۲۶۷.

قدیم‌الایام در آن محل فیما بین سپاه ایران و توران رزمی عظیم اتفاق افتاده و جماعتی از طرفین کشته شدند و قرار شد جنگ تن به تن واقع شود و گودرز و پیران با ده مرد از طرفین مصاف دهند و هر دسته دیگری را کشت او فاتح باشد، و همهٔ ایرانیان بر اقران خود فایق آمده و گودرز هم پیران سپهسالار افراسیاب را کشت، و آن را از این جهت جنگ یازده رخ گویند و مقام ایرانیان کوه گناباد و محل تورانیان دشت ریید بوده فردوسی گفته:

دو سالار هر دو زکینه به‌درد همی روی برکاشته از نبرد
یکی سوی کوه گناباد برفت دگر سوی ریید خرامید تفت

و گناباد را معرّب کرده و جنابد گویند، و در آن ولایت دو قریه است یکی ولوئی و دیگری را نموئی گویند و در قریهٔ نموئی نارونی است از غرایب اشجار عالم که هشتاد ذراع طول بالای آن است». پس از چند جمله گوید: «و گناباد قریب به بلاد تون و طبس است و در کاف فارسی نوشتن اصحّ است زیرا که مخفف گوناباد است».

در شهیدیه تألیف شیخ عباسعلی کیوان قزوینی گناباد به ضم گاف فارسی و فتح باء بدون الف ضبط شده است.

و در حبیب‌السیر اصل آن را گنبد به ضم گاف فارسی و فتح نون و باء گفته که بعداً بر اثر کثرت استعمال گناباد شده است. در آتشکده آذر بیگدلی کلمهٔ جناباد می‌نویسد: آن را از قصبات خراسان ذکر می‌کند.

در کتاب الذیل علی طبقات الحنابلة^۱ جلد دوم در ذکر حالات حافظ عبدالعزیز از منذری نقل کرده که گفته جنابذ به ضمّ جیم و فتح نون و بای موحدہ مفتوحه بعد از الف و ذال معجمه قریه‌ای است از قرای نیشابور. و در کتاب ریحانة‌الادب جلد اول در ذکر جنابد می‌گوید: «به ضم اول و کسر رابع معرّب گوناباد است و آن یکی از

۱. حنبلی بغدادی، زین الدّین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب‌الدین احمد، متوطن دمشق، متولد ۷۳۶- وفات ۷۹۵.

نواحی نیشابور یا قهستان و یا نام دیهی است از آن ناحیه». از عبارت معلوم می‌شود که از کتب دیگر گرفته شده است. در فرهنگ امیرکبیر تألیف علی اصغر شمیم ذکر شده که گناباد به ضم گاف شامل بخش‌های جویمند و بجستان و بر سر راه شوسه مشهد به بیرجند و فردوس واقع است.

وجه تسمیه گناباد

در وجه تسمیه گناباد نیز اختلاف است، از عبارت انجمن آرا که ذکر شد معلوم می‌شود اصل آن راگون آباد گرفته و گفته که گون در ترکی به معنی خورشید است، و به این توجیه شاید از نظر این که طبق تقسیم اهل هیئت و نجوم قدیم که ربع مسکون را به هفت اقلیم تقسیم نموده و هر اقلیمی را به یکی از سیارات منتسب دانسته و اقلیم چهارم را منسوب به خورشید قرار داده‌اند و گناباد هم در اقلیم چهارم واقع شده از این رو به این نام موسوم گردیده، مانند خراسان که از نظر انتساب اقلیم آن به خورشید به این اسم مسمی گردیده است. بعضی دیگر هم اصل آن را گیوآباد گفته‌اند به مناسبت این که گیو آنجا را بنا نمود، و گیو پسر گودرز از سرداران نامی ایران بود که کیخسرو را از توران به ایران آورد زیرا کیخسرو پسر سیاوش بود و مادرش فرنگیس دختر افراسیاب پادشاه توران بود و کیخسرو با مادرش در توران بود کیکاوس پدر سیاوش در خواب دید که سرش خبر کیخسرو را به او داد و چون بیدار شد گیو را خواست و مأمور تفحص نمود و پس از آن او در تفحص برآمد تا آن که او را پیدا کرده به ایران آورد و بر تخت سلطنت نشانید و تفصیل آن در جلد اول شاهنامه مذکور است، در اینجا مناسب است غزلی را که مولانا جلال الدین بلخی خراسانی در دیوان غزلیات خود که به نام مرشد خود شمس تخلص نموده و آن غزل را در تأویل این قضیه ذکر کرده نقل کنیم:

کیخسرو سیاوش، کاؤس کیقباد

گویند کز فرنگس افراسیاب زاد

رمزی خوش است گر بنیوشی بیان کنم
 احوال خلق و قدرت شاهی و علم و داد
 ز ایران جان سیاوش عقل معاد روی
 از بهر این نتیجه به توران تن نهاد
 پیران مکر پیشه که عقل معاش بود
 چون حاجبان بیامد و در پیشش ایستاد
 تا برد مرد را برِ افراسیاب نفس
 پس سعی کرد و دختر طبعش به وی بداد
 تا چندگاه در ختن کام آرزو
 بیچاره با فرنگس شهوت ببود شاد
 گرسیوز حسد زپی کینه و فساد
 آمد میان آن دو شه نامور فتاد
 تدبیرهای باطل و اندیشه‌های زشت
 کردند تا هلاک سیاوش از آن بزد
 زیر سفال سفله درخشنده گوهرش
 پنهان نشد که داشت ز تخم دو شه نژاد
 کیخسرو وجود ز تزویج عقل و نفس
 موجود گشت و بال بزرگی همی گشاد
 گیو طلب بیامد و شهزاده برگرفت
 از نور تن ببرد به ایران جان چو باد
 زانجاش باز برد به زابلستان دل
 دادش به زال علم که او بودش اوستاد
 سیمرغ قاف قدرتش ازدست زال علم
 بگرفت و خوش دو چشم جهان بینش برگشاد

پیران ویسه وزیر افراسیاب بود گرسیوز (به فتح گاف و سکون راء و کسر سین و سکون یاء و فتح واو) برادر افراسیاب بود. سرجان ملکم در تاریخ خود، جلد دوم در ذکر طبس، گناه آباد ذکر کرده می‌گوید: «پدران میرحسن خان به شجاعت و شهامت اشتهار داشتند من جمله علیمردان خان پدر میرحسن خان است، چون احمدشاه لشکری گران به تسخیر طبس فرستاد، او بدون تأمل با شش هفت هزار مرد به گناه آباد که سر حد اراضی طبس است تاخته و بر افاغنه که قریب سه مساوی لشکر او بودند مصاف داد و ایشان را شکستی فاحش داد».

این کلمه مناسب است با آنچه بعضی در باب وجه تسمیه آن گفته‌اند که بهمن از سلاطین قدیم ایران در حال مستی دختر خود را به نام همای گرفت و از پدر حامله شد و چون این امر در دیانت زردشت و قدیم ایران نیز حرام و خلاف محسوب می‌شد پس از آن که به خود آمد و متوجه خلاف و گناه بزرگ خود شد پشیمان گردید و خود را لایق سلطنت ندیده و خواست کناره گیری کند، علمای مذهب و مؤبدان بعد از مشاورت و تتبعات مذهبی گفتند برای کفاره آن گناه باید کار نیک مهمی انجام دهد که خیر آن به عموم برسد، و سپس کفاره آن را احداث قنوات در محال بی آب برای استفاده عموم یا غرس اشجار که هر دو از عبادات مهم اجتماعی محسوب می‌شود قرار دادند. بهمن هزار قنات در اطراف مملکت احداث کرد از جمله قنوات مهمه گناباد که احداث آنها به واسطه عمق چاه‌ها و طول قنات که بعضی آنها تا سه چهار فرسخ امتداد پیدا می‌کند و دارای چند رشته می‌شود به غیر کوشش و جدیت سلاطین خیلی مشکل به نظر می‌رسد. بنابراین پیدایش گناباد و قنوات آن بر اثر گناهی بود که از بهمن صادر گردید از این رو گناه آباد معروف شد.

بعضی هم معتقدند که به واسطه کان‌های زیادی که در کوه‌های آن موجود است از قبیل کان آهن و مس و سرب و غیر آنها کان آباد گفته‌اند و بر اثر کثرت

استعمال تدریجاً گناباد گردیده است.

و بعضی هم اصل آن را گون آباد به فتح گاف و واو گمان کرده‌اند. گون گیاهی است بیابانی که برای علوفه زمستان گوسفندان جمع آوری می‌کنند و چون این علف در بیابان اطراف کوهستان گناباد زیاد است از این رو آن را وجه تسمیه به این نام گمان کرده‌اند، کسانی هم که اصل آن را جن آباد گفته‌اند همان طور که قبلاً ذکر کردیم از نظر مبالغه بوده از نظر این که در واقع حفر چاه‌های عمیق و احداث قنوات در آن بیابان خشک دور از آب از عهده بشر خارج است، مگر آن که به کمک جن باشد، ولی البته این نکته جنبه مبالغه و اغراق و استحسان دارد نه آن که واقعیت داشته باشد.

پیدایش گناباد

آنچه از قراین و امارات معلوم می‌شود گناباد و احداث قنوات و پیدایش عمارت آن خیلی قدیم است و بر اثر نام‌های قدیمی و آثار باستانی آنجا قطع پیدا می‌کنیم که قبل از اسلام وجود داشته مثلاً قلعه فرود یا قلعه دختر یا قبر پیران و یسه یا قلعه پشن که نام آن‌ها در گناباد زبانزد عموم و محل‌هایی به آن نام‌ها موجود می‌باشد دلیل بارز قدمت آن است.

و اگر ابتدای پیدایش آن توسط گیو بوده مربوط به قریب هشت قرن قبل از میلاد می‌شود زیرا کیکاوس و نوه او کیخسرو که شرح آن‌ها در شاهنامه و کتب تواریخ قدیمه ایران مذکور است تقریباً در قرن نهم و هشتم پیش از میلاد در ایران سلطنت کردند، و این تواریخ هر چند از نظر کنونی مدرک کافی ندارند و تاریخ کنونی ایران که با شواهد زنده از قبیل الواح و کتیبه‌ها و آثار باستانی که کشف شده قرین می‌باشد در باب آن سلاطین ساکت است، و ابتدای پیدایش شاهنشاهی ایران را از ظهور هخامنشیان ذکر می‌کنند ولی مع ذلک مانمی‌توانیم به طور کلی آنچه را در شاهنامه فردوسی، که از بزرگ‌ترین کتب حماسی، ادبی و تاریخی ماست، ذکر

شده چشم پوشی کنیم. البته این نکته هست که تاریخی که مبتنی بر مدارک زنده باشد قطعیت را می‌رساند، ولی تواریخ قدیمه چون غالباً دارای این مدارک نبوده ایجاد یقین و قطع نمی‌کند؛ به همین جهت بعضی از دانشمندان کلمه تاریخ را معرب تاریک گرفته‌اند زیرا تاریخ آن است که ذکر گذشتگان کند و آن نسبت به ما چون قطعیت ندارد تاریک است.

بنابراین به استناد نوشته‌های فردوسی، گناباد میدان جنگ گیو و گودرز با پیران ویسه و اتباع او بوده که به امر کیخسرو برای خونخواهی پدرش سیاوش از افراسیاب پادشاه توران اتفاق افتاد، زیرا سیاوش پسر کیکاوس پسر کیقباد طبق آنچه مشروحاً در تواریخ قدیمه می‌نویسند به توران رفت و مورد تعظیم و احترام افراسیاب و سپهسالار او پیران ویسه واقع شد، و ابتدا پیران دخترش را به او داد و از او فرزندی متولد شد که سیاوش او را فرود نامید سپس افراسیاب دخترش فرنگیس را بدو داد و برای او تیولی معین نمود و او در آنجا خوش و خرم می‌زیست و فرنگیس از او باردار گردید، و مردم به واسطه حسن خلق و حسن معاشرت سیاوش به سوی او متوجه شدند و حاسدین اغتنام فرصت نموده نزد افراسیاب به تمامی پرداختند و افراسیاب برادرش گرسیوز را مأمور قتل سیاوش نمود، چون فهمید که فرنگیس دخترش از سیاوش باردار است تصمیم به قتل او نیز گرفت که از او فرزندی باقی نماند ولی پیران او را فرار داد تا آن که وضع حمل نمود و پسری به دنیا آورد نامش را کیخسرو گذاشتند، و او از ترس افراسیاب در میان شبانان با مادر خود می‌گذرانید.

کیکاوس چون خبر قتل فرزند را شنید خیلی ندبه و زاری نمود و به عزاداری پرداخت. پس از چندین سال در خواب او را به زنده بودن کیخسرو خبر دادند، چون بیدار شد گیو پسر گودرز را مأمور آوردن او نمود و او به تنهایی به طور گمنام به توران رفت و هفت سال گردید تا بالاخره کیخسرو را پیدا کرد و به ایران آورد، و کیکاوس او را ولیعهد خود قرار داد و پسرش هرمز را نیز مأمور اطاعت

از او نمود، و کیکاوس گوشه نشینی اختیار کرد و سلطنت را به کیخسرو تفویض کرد و او تصمیم خونخواهی پدرش سیاوش را گرفت، و جمعی بسیار از قشون خود را تجهیز نموده برای جنگ افراسیاب فرستاد و در بین راه فرود که در قلعه خود بود پس از جنگ و کشتار به قتل رسید.

سپس قشون افراسیاب و پیران رسیده جنگ‌های بسیار کردند بالاخره ایرانیان شکست خورده بعداً به کیخسرو گزارش دادند، او قشون بسیاری را فرستاد و تغییراتی در فرماندهی قشون داد و جنگ و گریزهای زیادی از طرفین واقع شد، خلاصه آن که به پیشنهاد پیران که به گودرز نمود قرار شد ده نفر از ایران و ده نفر از توران با خود آن دو نفر که جمعاً از هر طرفی یازده نفر می‌شوند هر دو نفری در مقابل هم قرار گیرند و نبرد کنند و هر طرف فاتح شد قشون طرف دیگر تسلیم شود که جنگ و خونریزی زیاد نشود، از این رو آن جنگ را جنگ یازده رخ گفتند و در این جنگ ایرانیان بر تورانیان ظفر یافته همه را از بین بردند و گودرز نیز پیران را به قتل رسانید که شرح آن در شاهنامه فردوسی مذکور است، و این همان جنگی است که طبق آنچه از چند کتاب نقل کردیم در گناباد اتفاق افتاد و فردوسی در این باب گفته:

یکی سوی کوه گناباد برفت دگر سوی ریید خرامید تفت
از ظاهر این بیت فهمیده می‌شود که گناباد و ریید حتی قبل از جنگ وجود داشته است یا آن که توسط همان گیو قبل از وقوع این جنگ ایجاد شده است، و نیز جنگ پشن همان است که پیران به دستور افراسیاب با جمعی از قشون خود شبانه به لشکرگاه طوس فرمانده سپاه ایران شبیخون زد و جمعی را به قتل رسانید که بقیه مجبور به فرار شده در صدد تجدید قوا و تجهیزات خود برآمدند. این جنگ هم در قسمت شرقی گناباد بوده و نوده پشن از توابع گناباد است، و طبق آنچه در تواریخ قدیمه ایران می‌نویسند مدت‌ها گیو از طرف کیخسرو حکومت قهستان را داشته که ممکن است در آن اوقات گناباد را احداث نموده باشد.

بنابر قول دیگر نیز که احداث قنوات گناباد به دستور بهمن پسر اسفندیار پسر گشتاسب بن لهراسب بوده باز هم خیلی قدیم و مربوط به اواخر قرن پنجم و اوایل قرن چهارم پیش از میلاد طبق تواریخ قدیمه می‌شود، زیرا بهمن در آن قرن سلطنت داشته و او به دانش و دادگستری و دیانت معروف بوده و مردم نسبت به او علاقه زیادی داشتند و پیوسته به روحانین و مؤبدان می‌گفت که هرگاه من برخلاف رفتار نمایم یا تمایل به باطل داشته باشم مرا آگاه کنید و از آن منع نمایید، و چون آن خلاف که قبلاً ذکر کردیم از او صادر شد فوراً متنبه شده و خیلی اندوهگین گردیده خواست ترک سلطنت کند ولی به واسطه علاقه‌ای که مؤبدان و سایر مردم بدو داشتند راضی نشدند، و مؤبدان پس از مشاورت زیادی که کردند راه احداث قنوات را در اطراف مملکت برای کفاره آن گناه بزرگ در نظر گرفتند و از جمله قنوات گناباد را احداث نمود، ولی بعضی می‌گویند ازدواج با دختر در دین قدیم ایرانیان خلاف نبوده و چند نفر از سلاطین همین کار را کردند لیکن عقیده جمع دیگر بر خلاف این است و معتقدند که آن را جایز نمی‌دانستند و این قول اقرب به نظر می‌رسد.

و به همین جهت بعض مورخین قدیم این نسبت را که به بهمن داده شده رد می‌کنند و می‌نویسند که او بالاتر از این بود که گرد چنین گناه بزرگی بگردد! و این نسبت که بدو داده شده خطاست و او در دیانت و معدلت از سایر سلاطین جلو بوده و به آداب دینی کاملاً مقتید بود، در تفسیر کشف الاسرار ذیل تفسیر آیه بیست و نه سوره توبه «حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ» این حدیث مذکور است: «كَانَ لِلْمَجُوسِ عِلْمٌ يُعَلِّمُونَهُ وَ كِتَابٌ يُدْرَسُونَهُ وَ إِنَّ مَلِكَهُمْ سَكَرَ فَوَقَعَ عَلَىٰ ابْنَتِهِ أَوْ أُخْتِهِ فَاطَّلَعَ عَلَيْهِ بَعْضُ أَهْلِ مُلْكِهِ فَجَاؤا يُقِيمُونَ عَلَيْهِ الْحَدُّ فَامْتَنَعَ الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ أَظْهَرِهِمْ وَ ذَهَبَ الْعِلْمُ مِنْ صُدُورِهِمْ»^۱.

۱. میدی، رشیدالدین: کشف الاسرار خواجه عبدالله انصاری، ج ۴، ص ۱۱۵.

یعنی از علی علیه السلام روایت شده که مجوس دارای علم و کتاب بودند و به دیگران می‌آموختند تا آن که پادشاه آنان در حال مستی با دختر یا خواهر خود نزدیکی کرد و بعضی اهل کشورش خواستند حدّ بر او جاری نمایند او استنکاف کرد، خداوند کتاب را از بین آنان برد و علم هم از سینه آنان زایل گردید. هر چند این حدیث اشاره به اصل موضوع دارد ولی معلوم نیست منظور همان بهمن باشد زیرا او استنکاف نکرد بلکه خودش به خطای خود اقرار و در جستجوی راه جبران آن بود، پس اگر انتساب خبر صحیح باشد منظور دیگری از سلاطین گذشته بوده و البته در بین آنان پادشاهان خوب و بد وجود داشته‌اند، ولی از ظاهر حدیث معلوم می‌شود که ازدواج با خواهر و دختر جایز نبوده است.

و تاریخ یهود هم از او تمجید می‌کند زیرا می‌نویسند: به دستور او بود که بنی اسرائیل از بابل مستخلص شده به بیت المقدس برگشتند و به دستور او بیت المقدس (اورشلیم) آباد شد.

و در تواریخ جدید می‌نویسند: بهمن بن اسفندیار همان اردشیر دوم هخامنشی است که بعضی لقب دراز دست (درازانگل) را مربوط به او دانسته‌اند ولی بیشتر مورّخین لقب دراز دست را برای اردشیر اوّل گفته‌اند.

و بعضی هم همان اردشیر اوّل را بهمن گفته‌اند ولی اکثر آنان اردشیر دوم را گفته‌اند، و او طبق تواریخ ایرانیان یکصد و دوازده سال سلطنت کرد و طبق تواریخ جدید شصت و دو و به قول بعضی چهل و پنج سال (چهار صد و چهار - سیصد و پنجاه و نه) پادشاهی کرد، و او دختر خود را که در یونانی به نام آئس سا ذکر شده تزویج کرد، و بلکه می‌گویند یکی دیگر از سه دختر خود را نیز به نام آمش تریئس تزویج نمود ولی از پشیمانی او از این عمل ذکری نکرده‌اند، به طور کلی او را پادشاهی نالایق و عیاش دانسته و امور خیریه از قبیل احداث قنوات برای او ننوشته‌اند، فقط بعضی نوشته‌اند که ملت دوست بوده است، ولی به نظر نگارنده عقیده مورّخین ایرانی قدیم در این باره صحیح است زیرا مبنای عقیده جدید قول

مورّخین یونانی است و یونانیان در آن زمان غالباً با ایرانیان دشمنی داشتند و به قول آن‌ها اطمینان کامل نیست مگر آنچه در تمجید نوشته باشند، مانند آنچه از هرودوت نقل کنند که گوید: «پارسیان عادت ندارند که برای خدایان مجسمه برپا کنند و یا معبد و قربانگاهی بسازند برعکس آن‌ها کسانی را که چنین کنند به دیوانگی متّهم می‌کنند و علّت به نظر من آن است که آن‌ها هرگز مانند یونانیان خصوصیات بشری برای خدایان قایل نبودند». که دلالت بر موّحد بودن ایرانیان می‌کند و درست است.

بعضی هم تاریخ گناباد را به جلوتر آن رسانده و گفته‌اند قبل از گیو و گودرز نیز وجود داشته، زیرا جنگی که در آنجا بین آن‌ها واقع شده دلیل این است که قبلاً آبادی در آنجا بوده، و چون هیچ‌گاه بیابان بی‌آب و علف و آبادی میدان جنگ و نبردگاه واقع نمی‌شود، و همان شهرت نام گناباد و ریبد و کرات و امثال آن‌ها دلالت دارد بر این که این نام‌ها قبل از آن وقایع وجود داشته، و تلاقی طرفین که در آن حدود بوده سبب شده که هر دسته و قشونی اطراف یک قسمت از آبادی‌ها را برای قشون خود تعیین نمایند و در آنجا متمرکز شوند، در فرهنگ جغرافیایی ایران^۱ می‌نویسد: از آثار معلوم می‌شود که گناباد یکی از شهرهای قدیمی است که در زمان سلاطین هخامنشی ایجاد شده و قرآینی از قبیل قبر پیران و یسه، قلعه فرود و قلعه رستم و قلعه معروف پشنگ در آنجا وجود دارد.

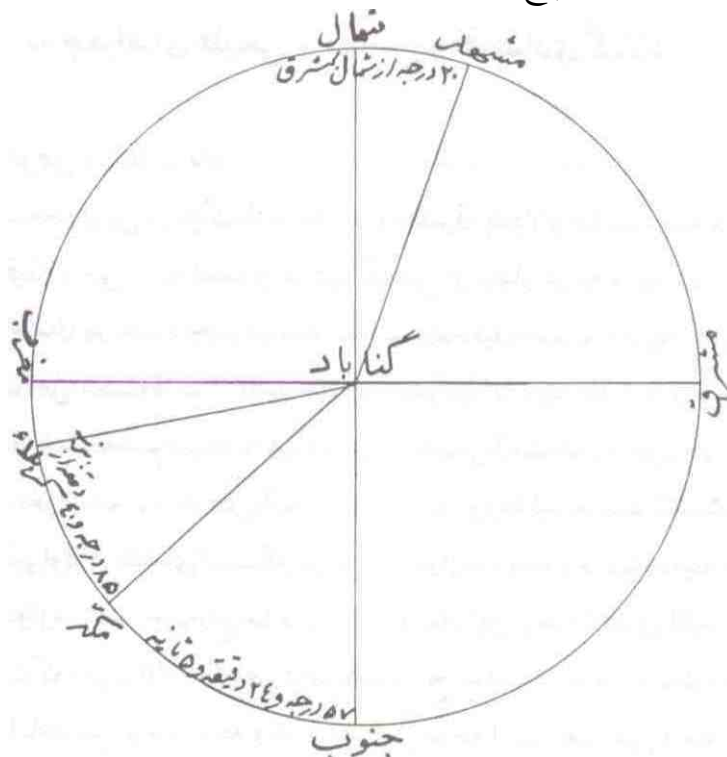
جغرافیای طبیعی و سیاسی و اقتصادی گناباد

طول و عرض و قبله گناباد

طول جغرافیایی مرکز گناباد از مغرب به مشرق پنجاه و هشت درجه و چهل و هشت دقیقه و سی ثانیه است و عرض آن سی و چهار درجه و بیست دقیقه و أطول ایام سال در حدود چهارده ساعت و بیست دقیقه است، بنابراین گناباد طبق تقسیمات اهل هیئت قدیم از اقلیم چهارم است، زیرا هیئیین قدیم ربع مسکون را به هفت قسمت تقسیم نموده و هر قسمتی را اقلیمی نامیده‌اند. و طول هر اقلیم از مشرق تا مغرب است و عرض آن به مقداری که روزها نیم ساعت تفاوت کند؛ و ابتدای اقلیم اول از نقطه‌ای است که عرض آن دوازده درجه و بیست دقیقه و أطول ایام آن دوازده ساعت و سه ربع ساعت باشد، و بنابراین قاعده ابتدای اقلیم چهارم جایی است که أطول ایام آن چهارده ساعت و ربع ساعت و عرض آن که دوری از خط استوا باشد سی و سه درجه و نصف و ثمن درجه است یعنی سی و سه درجه و سی و هفت و نیم دقیقه می‌باشد و منتهای آن جایی است که عرض آن سی و هشت درجه و پنجاه و چهار دقیقه باشد، و عبارت ریاض الجنة که قبلاً ذکر کردیم دلالت دارد بر این که طول گناباد نود و هشت درجه و عرض آن سی و چهار درجه و چهل دقیقه می‌باشد و اختلاف در طول که در اینجا ذکر شده بر حسب اختلاف متقدمین و متأخرین در مبدأ آن می‌باشد، زیرا متقدمین مبدأ طول را به نام جزائر خالذات گرفته‌اند که می‌گویند امروز در آب فرورفته، و معاصرین مبدأ را کرنویچ

می‌گویند. اختلاف در ذکر عرض هم خیلی مختصر است که بین استخراج دانشمندان کنونی نیز ممکن است پیدا شود.

انحراف قبله گناباد از جنوب به طرف مغرب طبق استخراج مرحوم سرتیپ عبدالرزاق بغایری چنان که در این دایره نشان داده می‌شود پنجاه و هفت درجه و بیست و چهار دقیقه و پنج ثانیه است:



چون طول تهران پایتخت ایران پنجاه و یک درجه و بیست و هشت دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه است پس تفاوت طول تهران و گناباد هفت درجه و نوزده دقیقه و سی و دو ثانیه می‌باشد، و قوسی که بین دایره نصف النهار گناباد و تهران واقع می‌شود هفت درجه و نوزده دقیقه و سی و دو ثانیه می‌باشد.

و چون هر ساعت از زمان مطابق پانزده درجه مکانی است یعنی یک ساعت حرکت زمین طبق هیئت جدید یا حرکت شمس طبق هیئت قدیم مطابق

پانزده درجه مکانی می‌شود، بنابراین مدت اختلاف بین وقوع شمس در دایره نصف النهار گناباد با نصف النهار تهران قریب بیست و نه دقیقه می‌شود، یعنی ظهر حقیقی گناباد بیست و نه دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه زودتر از ظهر حقیقی تهران است و چون طول مکه سی و نه درجه و پنجاه دقیقه است یعنی یازده درجه و سی و هشت دقیقه و پنجاه و هشت ثانیه کمتر از تهران و در طرف مغرب آن است لذا قوسی که بین دو دایره نصف النهار تهران و مکه واقع می‌شود به همین درجه است، که هر درجه آن همان طور که ذکر کردیم در چهار دقیقه زمانی طی می‌شود، بنابر این ظهر حقیقی مکه تقریباً چهل و شش و نیم دقیقه بعد از ظهر حقیقی تهران است و اختلاف و فاصله بین نصف النهار گناباد و مکه مجموع این دو قوس یعنی هیجده درجه و پنجاه و هشت دقیقه و سی ثانیه می‌شود که مطابق یک ساعت و شانزده دقیقه باشد، و عرض مکه بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه یعنی کمتر از میل کلی شمس می‌باشد زیرا میل کلی که عبارت از غایت انحراف شمس از دایره معدّل النهار باشد بیست و سه درجه و سی دقیقه و هفده ثانیه است و هر چند غیر از این هم گفته‌اند، ولی همه اقوال بین بیست و سه و بیست و چهار درجه می‌باشد و کمتر و زیادتر از این دو نگفته‌اند، پس موقعی که شمس در مسیر خود بیست و یک درجه و بیست و پنج دقیقه میل شمالی پیدا کرد در سمت الرأس مکه در اول ظهر قرار می‌گیرد و از آن به بعد تا انتهای میل کلی در طرف شمال واقع شده و سایه در بعدازظهر در طرف جنوب قرار می‌گیرد، همین طور در برگشت خود به طرف معدّل النهار موقعی که به همان درجه رسید باز در سمت الرأس مکه واقع می‌شود، پس در بین سال دو روز خورشید در سمت الرأس مکه در اول ظهر قرار می‌گیرد و سایه شاخص معدوم می‌شود و آن در روز هفتم خرداد و بیست و پنج تیر می‌باشد که در آن دو روز خورشید در اول ظهر محاذی مکه است و شاخص در آنجا سایه ندارد.

پس اگر در گناباد در این دو روز موقعی که خورشید در سمت الرأس و دایره

نصف النهار مکه قرار می‌گیرد یعنی یک ساعت و شانزده دقیقه از ظهر حقیقی گناباد محاذی خورشید قرار گیریم به طوری که خورشید مقابل بین دو ابرو واقع شود رو به قبله خواهیم بود و برای تعیین قبله همین اندازه کافی است.

بلکه به طور کلی اگر در آن دو روز مذکور در موقعی که اول ظهر مکه است در هرجا باشیم رو به خورشید بایستیم قبله آن محل همان است، البته لازم است قبلاً اختلاف نصف النهار محل را با نصف النهار مکه تعیین کنیم و منظور ما ظهر حقیقی است نه ظهر وسطی، زیرا ظهر وسطی طبق آنچه در علم هیئت ذکر شده اختلاف پیدا می‌کند ولی ظهر حقیقی ثابت است که شرح آن خارج از حدود اینجا می‌باشد، بنابراین اگر قبله تهران را بخواهیم تعیین کنیم در این دو روز پس از چهل و شش و نیم دقیقه که از ظهر حقیقی تهران بگذرد رو به خورشید بایستیم قبله است و از نظر ساعت رادیو فرق می‌کند، به این طریق که در روز هفتم خرداد در چهل و هشت دقیقه پس از ساعت دوازده رادیو و در بیست و پنج تیر پنجاه و هفت دقیقه پس از ساعت دوازده رو به آفتاب بایستیم قبله است، بلکه چون در این دو موقع آفتاب در سمت الرأس مکه در این دو روز می‌باشد در هرجا که ساعات مطابق رادیو تهران باشد در همین موقع رو به خورشید بایستیم قبله آنجا معلوم می‌شود. در اینجا مناسب است تذکر داده شود که اختلاف شمال جغرافیایی با شمال مغناطیسی ۵ درجه و ۲۹ دقیقه و ۳۲ ثانیه است و شمال مغناطیسی در طرف شمال جغرافیایی است و جنوب مغناطیسی با همین اختلاف در طرف مشرق قرار گرفته و آنچه در اینجا نوشته شده با شمال جغرافیایی است نه مغناطیسی. فاصله مستقیم گناباد هم تا مکه ۲۳۴۱ کیلومتر و فاصله مستقیم تهران تا مکه نیز ۱۹۴۷ کیلومتر می‌باشد.

ارتفاع قسمت مرکزی گناباد از سطح دریا در نقاط مختلفه فرق می‌کند. حد متوسط آن تقریباً یک هزار و پنجاه متر است و تا حدود هزار و صد متر هم بعض نقاط گناباد می‌باشد، ولی البته نقاط کوهستانی خیلی مرتفع تر است و قسمت پس کلات

هم ارتفاع آن حدود هزار متر و کمتر است، در فرهنگ امیرکبیر ذکر شده که مرکز گناباد در ارتفاع هزار و صد متر می باشد و سی و چهار درجه و چهل و یک دقیقه عرض جغرافیایی آن است.

حدود گناباد

گناباد قبل از تقسیمات اخیر کشوری بر مجموعه دهات که تشکیل یک بلوک را می دهند اطلاق می شد و آن از طرف مشرق به بخش ریشخوار تربت حیدریه و کوه کبیر^۱ که نزدیک مرز افغانستان است محدود می باشد، و از شمال شرقی به خواف و جنگل^۲ و از شمال به تربت حیدریه و شهرستان کاشمر و از مغرب و جنوب غربی به شهرستان فردوس و از جنوب به قاین منتهی می گردد، و ابتدای خاک گناباد در طرف شمال غربی کال شور است و کال در لغت به معنی کجی و پستی و بلندی آمده و رود کوچک راهم در آنجا کال گویند، و فاضلاب جنگل و برگز بدان کال ریخته به طرف سبزوار می رود و به کویر نمک می ریزد و عمق آن در حدود چهار تا پنج متر و آب آن قابل شرب و زراعت نیست و فقط برای تهیه نمک از آن کال استفاده می شود و طول آن در حدود صد و پنجاه کیلومتر است.

در طرف جنوب غربی آن رشته جبالی است که آن را از فردوس (تون سابق) جدا می کند و هر یک از ارتفاعات آن به نامی خوانده می شود از قبیل سیاه کوه، کوه میسور، کوه سنو، قلّه فرود و کوه کاخک و دهات و آبادی هایی که در دامنه کوه و بین آن درّه ها واقع شده مجموعاً براکوه خوانده می شوند، چنان که آبادی های

۱. به فتح کاف و تقدیم یاء بر باء موحد بر وزن قیصر.

۲. جنگل نام قریه ای است از توابع تربت حیدریه که برخلاف مفهوم نام آن که باید همه پر از درخت باشد زراعت آن دیم است و درخت ندارد و فقط در دو فرسخی آن مزرعه ای است به نام جنت آباد که قنات دارد و آب آن را به آن حدود می آورند.

طرف مقابل آن‌ها که در دامنه شمال غربی فردوس است پی‌کوه نامیده می‌شوند که قسمت اخیر جزء فردوس می‌باشد.

در جنوب و جنوب شرقی کوه‌های دیگری است از قبیل کوه جُنگور و تَرُس کوه و کوه هنگام و کوه اشتران که حد فاصل بین گناباد و قاین می‌باشند، انتهای کوه هنگام معروف به سیاه درّه بوده که به واسطه اشجار کوهی و درخت بنه زیاد که داشته از دور سیاه نشان داده می‌شده از این رو بدین نام موسوم گردیده، ولی در این زمان همه آن‌ها از بین رفته و مردم در سابق برای مصرف سوخت خود و زغال از آن‌ها استفاده می‌نمودند و در فکر ازدیاد آن‌ها و به جا گذاشتن ریشه و قدری از تنه برای رشد و ترقی بعدی نبودند، از این رو امروز اثری از آن‌ها نیست در صورتی که حق این بود مردم برای حفظ آن‌ها مراقبت بیشتری نموده و ریشه کن نمی‌شد تا به کلی از بین نرود.

کوه اشتران نیز از کوه‌های بزرگ گناباد است و طول آن زیاد ولی به اندازه کوه هنگام نیست، در آن کوه غاری است تاریک و طولانی و انتهای آن معلوم نشده است، کوه کاخک چون در محل مرتفع و زمین‌های بلند واقع شده بلندترین کوه‌های گناباد محسوب می‌شود، پس از آن کوه کلات از بزرگ‌ترین کوه‌های جنوب غربی است که دارای قلّه‌های متعدّد می‌باشد و بزرگ‌ترین آن‌ها قلّه فرود است که در یک فرسخی کلات در وسط کوه‌ها واقع شده است و کوه سنو نیز از کوه‌های بزرگ آن قسمت می‌باشد.

گناباد در قسمت مشرق و شمال در حدود خود دارای کوه بزرگ نیست و آنچه هم می‌باشد تپه‌هایی بیش نیست، مانند تپه‌های نوده پشن و کلاته علی و عمرانی و امثال آن‌ها و اراضی آن قسمت گشاده و بیابان کم‌آبی است که انتهای آن دیمه‌زارهای هم‌تپه و بندازبک و جنگل و برگز می‌باشد.

اوضاع طبیعی گناباد

گناباد دارای قنوات خیلی طولانی و چاه‌های عمیق می‌باشد که در کمتر جایی به این امتداد و عمق وجود دارد! به همین جهت قنوات قسمت مرکزی بر اثر خشکسالی آب آن‌ها کم نمی‌شود و آمدن و نیامدن برف و باران در کمی و زیادی آن‌ها تأثیری ندارد، ولی در قنوات کوهستان‌ها مؤثر است مثلاً امتداد قنات بیدخت در حدود دو فرسخ و چاه اولی آن که مادر چاه نامیده می‌شود به طوری که می‌گویند در حدود صد و چهل ذرع عمق دارد. قنات قصبه گناباد طویل‌تر و چاه‌های آن عمیق‌تر است، قنات صالح آباد که توسط پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علی‌شاه احداث شده از سال ۱۳۴۲ قمری شروع به کار آن نموده‌اند و تاکنون مرتب شب و روز چند دستگاه به نوبت کار می‌کنند، با آن‌که به قدر قنوات قدیمه نشده هم اکنون در حدود دو فرسخ امتداد آن و ۱۲۵ متر عمق مادر چاه می‌باشد، و قنات علی آباد و جویمند به طوری که از آقای سیدمحمد حسین شریعت‌زاده مسموع شد، مادر چاه آن در حدود ۲۰۰ ذرع و قنات به آباد ۱۸۰ ذرع است. قنات زیرزمینی نیز ۲۲۰ و رهن ۱۸۰ و بیدخت ۱۱۲ و جعفرآباد ۱۰۵ ذرع است.

ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود پس از ذکر تون و طبس گوید: «و چون از تون برفتیم آن گیلکی مرا حکایت کرد که وقتی ما به گناباد می‌رفتیم دزدان بیرون آمدند و بر ما غلبه کردند چند نفر خود را در چاه کاریز افکندند. بعد از آن یکی از آن جماعت پدری مشفق بود بیامد و یکی را به مزد گرفت و در آن چاه گذاشت تا پسر او را بیرون آورد. چندان ریسمان و رسن که آن جماعت داشتند حاضر کردند و بسیار آمدند، هفتصد گز رسن فرورفت تا آن مرد به بن چاه رسید رسن در آن پسر بست و او را مرده برکشیدند. آن مرد چون بیرون آمد گفت که آبی عظیم در این کاریز روان است و آن کاریز چهار فرسنگ می‌رود و آن گفتند کیخسرو فرموده است کردن».

در فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نهم، مربوط به استان نهم می‌نویسد که در خود

گناباد قنواتی وجود دارد از ۲۴ تا ۳۲ کیلومتر که دارای عمق ۱۰۰ تا ۱۵۰ متر است و برخی از آن‌ها که در زمان سلاطین هخامنشی حفر شده به عمق ۴۵۰ تا ۵۰۰ می‌رسد و البته آن کتاب هم از روی تحقیقاتی است که از دیگران شده است. مرحوم میرزا اعتصام‌الملک که در سال ۱۲۹۳ قمری مأموریتی در خراسان و قاین داشته و از تهران حرکت نمود، سفرنامه‌ای دارد. در آن سفرنامه راجع به گناباد می‌نویسد: «بلوک گناباد بعد از جلگه تون از همه بلوکات خراسان بهتر و مستعدتر است. قنوات خیلی خیلی معتبر پر آب دارد. دهاتش به هم بسته، آب و خاکش بی‌نهایت حاصل خیز، تریاک زیاد از آنجا به عمل می‌آید. رعیتش خوب و متمول هستند و بالنسبه به سایر محلات تون و طبس مردمش سپاهی منش و رشیدند و اغلب زد و خورد با ترکمن دارند. اما به واسطه نداشتن حافظ و حارس بسیار اسیر می‌شوند و اموال و اغنامشان بسیار به غارت می‌رود. فی الجمله حراستی که از آنجا می‌شود به وجود حاجی حسنعلی بیک است. اگر او هم نبود حالا اثری از گناباد نبود.»

مقدار سالیانه بارندگی در گناباد خیلی کم و به واسطه دوری از دریا هوای آن خشک است از این رو امراضی که بر اثر رطوبت هوا پیدا می‌شود مانند روماتیسم و سیاتیک و امثال آن‌ها سابقاً خیلی کم بوده، ولی اخیراً با آن‌که در هوای آن تغییری حاصل نشده این امراض مانند بسیاری از امراض دیگر زیاد شده است! و این مؤید نظریه بعضی اطباست که معتقدند روماتیسم و سیاتیک نیز دارای میکربی می‌باشد که بر اثر آن به وجود می‌آید و ارتباط تام با رطوبت هوا ندارد نهایت آن‌که میکرب آن‌ها در جاهای مرطوب بیشتر نمو می‌کند. هوای گناباد از مشهد و تربت حیدریه گرم‌تر ولی از طبس سردتر است و حداکثر درجه حرارت آن در تابستان غالباً سی و هفت و سی و هشت و حداقل

درجه حرارت در زمستان به طور معمول و غالب هشت تا ده درجه زیر صفر می‌باشد، و زیادتر از آن‌هم تا پانزده درجه گاهی می‌رسد ولی خیلی نادر است چنان‌که در تابستان به طور ندرت تا چهل و چهل و دو درجه بالای صفر می‌رسد. گناباد محل تقاطع راه‌های شهرهای شمالی خراسان و جنوب و مشرق ایران می‌باشد و راه مشهد به زاهدان و به طرف یزد و کرمان از آنجا می‌گذرد و در نتیجه راه پاکستان و ممالک شرقی به طرف مشهد هم از آنجا عبور می‌کند از این رو اهمیت زیادی دارد، ولی به نسبت اهمیت طبیعی که برای آن می‌باشد آباد نشده و آن نیز علل و جهاتی دارد که بسیاری از آن‌ها به همت مردم قابل رفع است. از قراین و آثار و امارات باستانی که در آنجا وجود دارد این طور معلوم می‌شود که این منطقه که در حقیقت از قسمت فاصل بین جنوب و شمال ایران است با آن‌که خیلی خشک و کم آب و کم آبادی است محل توقف یا عبور بسیاری از سلاطین و امرا و فرماندهان بوده، چنان‌که از شرحی که قبلاً ذکر کردیم معلوم می‌شود که در زمان کیخسرو که از سلاطین کیان بوده نبردگاه لشکر او و قشون توران واقع شده و شاید خود کیخسرو هم از آنجا عبور نموده است و چون مقطع راه‌های چند طرف است از نظر سوق‌الجیشی نیز دارای اهمیت کامل بوده و از این نظر ممکن است در میان سایر سلاطین قبل از اسلام نیز کسانی بدان جا آمده و توقف کرده و مورد توجه خاص آن‌ها واقع شده باشد. در دوره‌های اسلامی نیز از امرای صفاری و سلطان محمود غزنوی و بعضی سلاطین سلاجقه و سلاطین آل تیمور و صفویه مانند شاه‌عباس کبیر و پس از صفویه نادرشاه افشار از آن راه عبور کرده‌اند، رضاشاه پهلوی نیز در سال ۱۳۴۹ قمری (۱۳۰۹ شمسی) در سفری که از مشهد به زاهدان می‌رفت یک شب در بیدخت گناباد توقف نمود، ولی آثاری در محل از عبور سلاطین بعد از اسلام نیست. چون به طوری که مشهور است در گناباد در ازمنه قدیمه شهری بوده و اکنون هم به نام «شهر» معروف است، دارای بارویی بسیار قطور و محکم بوده که اکنون نیز آثار آن موجود می‌باشد، و در توابع آن دو

زلزله مهیب رخ داده که بسیاری از آثار را از بین برده و اگر آثار ثابتی بوده از بین رفته به طوری که مسموع شده زلزله نخستین در قرن هفتم هجری در حدود سال ۶۳۵ و زلزله دوم که بسیار مهیب بود در سال ۱۰۸۹ هجری در زمان صفویه بود که خیلی از آبادی‌های گناباد در این زلزله از بین رفت. و به طوری که در بین مردم مشهور است، شهر گناباد در این زلزله خراب و در حقیقت ویران شده و حتی از بعضی شنیده شد که زلزله در شب سرد زمستان بوده که همه مردم در خانه‌های خود آرمیده و شهر بر اثر زلزله چنان ویران شده بود که فقط یک طفل - که او مرحوم آقا میرزا علینقی پدر مرحوم حاج میرزا علینقی جد سادات محترم گناباد - و مسجد قدیمی شهر سلامت باقی مانده و بعداً عده‌ای از دهات اطراف بدان جا آمده و سکونت گزیده‌اند، این‌ها شهرت‌هایی است که بین مردم می‌باشد و از سابقین خود شنیده‌اند ولی در این‌که زلزله^۱ شدیدی در دو سه قرن پیش در گناباد واقع شده و موجب تلفات زیاد و خرابی‌های بسیار گردیده شکی نیست و همان زلزله باعث ویرانی شهر گناباد گردید که تا کنون هم آثار آن باقی است، ولی عده تلفات به طور تحقیق و این‌که آیا همه از بین رفته‌اند یا نه کاملاً معلوم نیست.

مرکز گناباد تقریباً در سیصد کیلومتری مشهد و دویست و دوازده کیلومتری فردوس و هفتصد کیلومتری زاهدان واقع شده است، در کتاب مسالک و ممالک اصطخری در ذکر مسافت‌ها می‌نویسد: «از سنگان تا ینابذ یومان و از آنجا به قاین یومان». و نیز می‌نویسد: «از ترشیز تا کندر یکروزه راه و از کندر تا ینابذ دو روزه و از ینابذ تا قاین دو روزه». قبلاً در پاورقی نقل کردم که ینابذ همان گناباد است.

۱. این موضوع در اذهان خیلی بعید به نظر می‌رسید ولی زلزله جانسوز اخیر گناباد که در ساعت دو و بیست دقیقه بعد از ظهر تهران روز ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ روی داد و منجر به تلفات بسیاری در کاخک و خضری و دشت بیاض و فردوس گردید و اهالی را عزادار نمود، مخصوصاً خرابی دشت بیاض و خضری و کاخک صحت این وقایع را ثابت می‌کند، این زلزله به قدری شدید بود که در تاریخ اخیر بی نظیر بود و به طوری که دانشمندان زلزله‌سنج اظهار کرده‌اند از زلزله‌های چند سال اخیر در قزوین و لار و غیر آن به مراتب شدیدتر بوده است و بلکه بعضی دانشمندان آن را بی نظیر گفته‌اند.

محصولات گناباد عبارت از غلات، حبوبات، پنبه و انواع مختلف میوه‌ها می‌باشد ولی میوه‌های گرمسیری مانند انبه و مرطبات (مرکبات) و خرما و همچنین اثمار سردسیری زیاد در آنجا عمل نمی‌کند، چند سال است زراعت زعفران نیز معمول شده و محصول آن نسبتاً خوب است، تریاک هم سابقاً از محصولات مهمه گناباد بوده و اخیراً که قانون منع کشت خشخاش به تصویب رسید کاشت آن متروک گردیده است.

معادن گناباد

گناباد دارای منابع ثروت طبیعی و معادن بسیار است که اگر اقدام به اکتشاف و بعداً استخراج آن‌ها بشود بسیار خوب و عده زیادی از این راه به کار وادار شده و درآمدهای زیادی عائد می‌گردد، در بعضی کوه‌ها آثار و علایمی از ادوار گذشته وجود دارد که دلالت دارد بر این‌که سابقاً از آن‌ها استفاده شده و استخراج می‌نمودند و همه آن آثار خیلی قدیم و مربوط به قرون پیش از اسلام می‌باشد، مخصوصاً مس و آهن و سرب خیلی زیاد است و به طوری که بعضی گفته‌اند کوه هنگام اصل آن کوه آهن کان بوده زیرا کان‌های آهن در آن بسیار است و یکی از مزارع کوچک اوخر درّه نیز به کلانته آهنی معروف است.

معادن معروف گناباد طبق صورتی که در اداره دارایی گناباد موجود است از این قرار است: ۱. خاک بوته که محل آن در نزدیکی چاهک و رود پناه آباد^۱ می‌باشد و آن در پانزده کیلومتری مغرب جویمند مرکز گناباد واقع است؛ ۲. معدن تلق که در گیسور و هفتاد و دو کیلومتری جویمند می‌باشد؛ ۳. سولفات دو سود که در تپه‌های نزدیک مقیم آباد و حاجی آباد در هجده کیلومتری جویمند واقع شده؛ ۴

۱. این کلمه را گنابادی‌ها "پناباد" تلفظ می‌کنند، ولی اصل آن پناه‌آباد است و بعضی هم اصل آن را پنهاناباد گفته‌اند.

۵. گچ خاکی^۱ و سنگ آهک که در دو کیلومتری کاخک واقع است؛ ۶. گیل سرشور در بیست و چهار کیلومتری کاخک؛ ۷ و ۸ و ۹. سرب و زاک و مس که در کوه هنگام نزدیک قریه کلاته آهنی و حدود بیست و چهار کیلومتری کاخک و چهار کیلومتری جویمند می باشند؛ ۱۰. معدن طلا که محل آن در هجده کیلومتری کاخک می باشد؛ ۱۱ و ۱۲. سنگ آسیا در قریه کامه دو کیلومتری بجستان و پنجاه و چهار کیلومتری جویمند و گیل سرخ در سی کیلومتری بجستان در قریه قاسم آباد قرار گرفته؛ ۱۳. تلق زرد در چشمه جمال شصت کیلومتری جویمند؛ ۱۴. آهن و مس در قریه جزین هفتاد و هشت کیلومتری جویمند می باشد؛ ۱۵. گچ سفید در قریه زاب بجستان پنجاه و چهار کیلومتری جویمند.

ولی غیر از اینها نیز معادنی در گناباد می باشد که بعضی آنها قطعی است و بعضی افواهی شنیده شده بلکه نزد اهالی نیز مشهور می باشد از این قرار: ۱ و ۲. دو معدن گچ سیاه و خاکی در بجستان پنجاه کیلومتری جویمند و در بیلند شش کیلومتری جویمند؛ ۳ و ۴. گچ سفید در شوراب هجده کیلومتری و عمرانی بیست و چهار کیلومتری جویمند؛ ۵. گیل سرشور و رخت شویی که در گناباد به جای صابون در شستن لباس به کار برده می شود و آن در پس کلوت نزدیک مقیم آباد واقع می باشد؛ ۶. گیل رخت شویی در قریه مزار بجستان پنجاه و یک کیلومتری مرکز گناباد؛ ۷. سنگ آهک در قریه سبزک بجستان پنجاه و چهار کیلومتری گناباد؛ ۸. به طوری که می گویند سرب و طلای سفید در قریه جزین بجستان شصت و هشت کیلومتری جویمند؛ ۹. مس در قریه جمالی بجستان و در اطراف کوه های گیسور؛ ۱۰. فیروزه در جزین بجستان؛ ۱۱. معدن آهن در کلاته آهنی و اطراف آن؛ ۱۲. معدن سرب در کفتار کوه که قسمتی از کوه هنگام است در جنوب کلاته آهنی و به خط مستقیم حدود شش کیلومتر فاصله دارد؛ ۱۳. سنگ مرمر در راه فخرآباد

۱. گچ خاکی در بیشتر جاهای گناباد مخصوصاً در تپه های بلند وجود دارد و اختصاص به چند نقطه معین ندارد نهایت آن که کم و زیاد و خوب و بد دارد.

پنجاه کیلومتری بجستان، سنگ مرمر بسیار خوبی نیز در قسمت غربی کوه‌های طرف جنوب شرقی می‌باشد که جزو گناباد نیست و از قائنات محسوب می‌شود؛ ۱۴ و ۱۵. سرب در کلاته شیخی سی کیلومتری گناباد و کوه اشتران که در طرف شمال و شمال غربی کوه هنگام و حدود چهل کیلومتر با جویمند فاصله دارد؛ ۱۶. شوره باروت در قلعه فرود بیست و پنج کیلومتری گناباد؛ ۱۷ و ۱۸. سرب وزغال‌سنگ در دامنه کوه بین کاخک و بیناواج که قریه اخیر جزو نیم بلوک قائن است، ولی گچ خاکی در گناباد خیلی زیاد است و گیل سرشور خوب در بیلند و در تپه‌های مقیم آباد است گچ سنگ هم در کوه سرخ غربی روشناوند موجود می‌باشد. به طوری که از بعضی شنیده شده و حدس می‌زنند معادن نفت هم در اطراف کال شور و رباط کُمائی ممکن است وجود داشته باشد، معادن گوگرد هم در کوه‌های گناباد طبق گفته بعضی مطلعین به احتمال قوی وجود دارد، به طور کلی کوه‌های گناباد و بجستان از حیث معادن غنی است و اگر اقدام به استخراج آن‌ها بشود جبران کمبود سایر وسایل اقتصادی و امور زراعتی می‌شود و از این راه درآمد سرشاری عاید اهالی می‌گردد، دولت باید تسهیلات زیادی از این بابت قایل شود و وسایلی ایجاد کند و مردم را به کار وادارد تا از این ثروت‌های طبیعی خدادادی استفاده نمایند چون خود اهالی استعداد مالی و سرمایه کافی برای استفاده از این معادن را ندارند.

لهجه محلی گناباد

مردم گناباد مانند سایر ایرانیان به زبان فارسی که یکی از فروع زبان آریایی است تکلم می‌کنند. زبان آریایی از قسم لغات متصرفه است، زیرا لغات ملل جهان طبق تقسیم‌ی که در کتب فقه اللغه شده در تقسیم اول بر دو قسم می‌باشد: لغات مرتقیه و غیر مرتقیه. مرتقیه بر دو قسم است: متصرفه و غیر متصرفه. لغات متصرفه نیز بر دو قسم است: لغات سامی و لغات آریایی. لغات آریایی منقسم به

لغات آریایی شمالی و جنوبی می‌باشد که شرح آن را به طور تفصیل در سفرنامه گردش افغانستان و پاکستان نوشته‌ام.

لغات آریایی شمالی عبارت‌اند از: لغات لاتینی و یونانی و لغات آریایی جنوبی عبارت‌اند از: لغات هندی و ارمنی و فارسی و اوستایی و کُردی و بخارایی. البته همه لغات مختلفه جهان در حقیقت به یک لغت که مربوط به بشر دوره اولیه بوده می‌رسد که برحسب اختلاف محیط و جوامع و احتیاجات به تدریج رشته‌های مختلفه پیدا نموده و انشعاباتی از آن حاصل شده است، به طوری که بعداً به کلی از یکدیگر متباین گردیده ولی بعضی لغات هستند که در اصول اولیه و کلمات اصلی با یکدیگر مربوط و نزدیک می‌باشند، مانند زبان فارسی و کردی و اُردو و بعضی از یکدیگر دورند مانند عربی و فرانسه، که دو تای اول از لغات آریایی جنوبی و عربی از لغات سامی و فرانسه از لغات آریایی شمالی می‌باشند، و زبان فارسی کنونی در اصل از زبان پارسی زمان ساسانیان ریشه گرفته و لغات مختلفه از السنه دیگر نیز بدان مخلوط گردیده است، البته شهرهای بزرگ بیشتر تحت تأثیر این امر واقع شده و اختلاط لغات در آن‌ها بیشتر می‌باشد ولی در دهات و جاهای دور افتاده کلمات فارسی سره بیشتر یافت می‌شود.

هرچند امروز به واسطه نزدیکی همه جا به یکدیگر و کثرت و سرعت وسایل ارتباطی دهات هم حکم شهرها را پیدا نموده و جاهای دور به یکدیگر نزدیک گردیده و این اختلاف لغات در همه جا تقریباً به یک اندازه شده ولی تا چند سال پیش به این اندازه نبود، مثلاً در دهات گناباد بعض زارعین و مردم بی سواد به جای کلمه صبح یا بامداد کلمه پگاه که فارسی خالص است (اصل آن به گاه یعنی به موقع می‌باشد) استعمال می‌کنند و به جای کلمه پنخس و تقسیم لفظ تُقُسْ به کار می‌بردند یا کلمه دَرُوَاح به فتح دال که به معنی صِحَّت بعد از کسالت و نقاهت است در بعض دهات به جای صِحَّت استعمال می‌کنند، یا کلمه حَیْ به فتح خاء که به معنی با و مع می‌باشد یا به جای زلف و گیسو کِبَجْکْ (به کسر اول و فتح ثانی به مناسبت کجی و

اعوجاج آن) و چُولکِ به ضم چ و کسر لام به معنی موی بافته بلند و چُنک^۱ به ضم حرف اول به جای نوک و منقار و چِگله به کسر اول و سکون گاف پارسی و فتح لام به جای قطره می گویند و به جای مرتباً لوچار به ضم لام استعمال می کنند که همه این ها فارسی صحیح است.

لهجه های محلی گناباد هم در دهات مختلف است و هر یک مختصاتی به خود دارند، در بعضی قسمت ها با یکدیگر اشتراک دارند و البته این امر اختصاص به گناباد ندارد. به طور کلی در هر یک از نقاط تخفیف ها و اصطلاحات مخصوص به خود همان محل وجود دارد، بلکه در سایر ممالک و السنه مختلفه دیگر هم وجود دارد مثلاً لهجه های پاریس با لهجه های شهرهای جنوبی فرانسه از قبیل لیون و مارسی تفاوت دارد. در ملل عربی زبان هم لهجه حجاز با مصر و مصر با شام یا عراق اختلاف دارد بلکه در هر یک از شهرهای آن ها نیز این اختلاف وجود دارد، در نقاط مختلف ایران نیز لهجه های مختلف بسیار زیادی هست که بسیاری از آن ها برای دیگران مفهوم نیست مثلاً لهجه بعضی دهات مازندران یا لهجه سمنان را بسیاری از جاهای دیگر ملتفت نمی شوند، لهجه گناباد را هم بعضی درک نمی کنند ما در اینجا بعضی قسمت های مربوط به لهجه گناباد را ذکر می کنیم:

۱. در لهجه های دهات گناباد یک نوع تخفیف ها و حذف و ایصالی است که همه دهات در آن مشترک اند مثلاً ماقبل میم اول شخص مفرد پس از تخفیف مضموم و در اول شخص جمع مکسور است مثلاً کلمه می گویم را تخفیف داده می گم با کسر میم و ضم گاف استعمال می کنند و می روم مرُم با کسر اول و ضم ثانی ذکر می کنند و کلمه می گوئیم و می رویم را می گم و می رم با کسر اول و ثانی تلفظ می کنند یا کلمه گفتم و دیدم با ضم ماقبل آخر و گفتیم و دیدیم با کسر آن استعمال می شود و دو کلمه می خواهیم و می خواهیم میم و میم به فتح میم اول و ضم یاء در

۱. چنک به کسر اول در لغت به معنی منقار مرغان و نوک نیزه و پیکان تیر است ولی در گناباد به همین معنی با ضم اول استعمال می شود.

مفرد و کسر آن در جمع می‌گویند و کلمه می‌آیم و می‌آییم پس از تخفیف میم و میم به کسر اول و ضم ماقبل آخر و کسر آن گفته می‌شود، و این تخفیف در یزد و اطراف آن نیز هست ولی ماقبل آخر را فتحه می‌دهند مثلاً به جای می‌گوییم میگم با کسر اول و فتح ثانی تلفظ می‌کنند.

۲. گاهی از اوقات هم برای سوم شخص مفرد در آخر کلمه شین را اضافه می‌کنند، چنان که حرف میم در زبان فارسی علامت اول شخص مفرد و حرف یاء علامت دوم شخص مفرد است. ولی موقعی که شین را ذکر کنند بآء زینت را هم در اول کلمه می‌آورند، مثلاً به جای کلمه رفت برفتیش به کسر ماقبل آخر و به جای زد و دوید و ماند بزیش و بدویدش و بماندیش (با کسر ماقبل آخر) می‌گویند. گاه هم به جای بآء کلمه ور اضافه می‌کنند مثلاً به جای گفت و پرید و خاست و رفتیش و پریدش و رخاستش می‌گویند. در کلمه جستن اگر به معنی پریدن باشد و رجستش می‌گویند و اگر به معنی فرار باشد رجستش ذکر می‌کنند، کلمه آمد و افتاد با تخفیف و حذف و تبدیل بوئدش (به ضم بآء و فتح و اشباع^۱ میم) و بفتیدش (به کسر بآء و تاء) گفته می‌شود.

۳. و نیز در سوم شخص مضارع اخباری غالباً دال را به هاء تبدیل می‌کنند و در صورت تخفیف فتحه اصلی ماقبل آخر را به حرف ماقبل آخر پس از تخفیف می‌دهند، مثلاً به جای "او می‌گوید" او میگه و به جای "او می‌رود" او میره به جای "می‌دود" او میدوه گفته می‌شود و این در صورتی است که کلمه دیگری غیر فعل قبل او باشد، ولی اگر تنها باشد با همان دال گفته می‌شود مثلاً میگد و مرذ و میدود به جای می‌گوید و می‌رود و می‌دود تلفظ می‌کنند.

۴. غالباً در کلمات دوم شخص جمع به جای یاء و دال در آخر آن هاء یا نون ذکر می‌کنند و ماقبل آن را کسره می‌دهند مثلاً به جای "می‌گویید و بگویید و

۱. یعنی فتح میم را قدری با غلظت ادا کنند و این را در اصطلاح علم نحو در عربیت روم (به فتح راء) گویند.

می‌بینید و ببینید "وَرَمِگین و وَرَگویه و مَبینِه و مَبینِه می‌گویند و حتی گاهی حرف ماقبل را حذف می‌کنند مثلاً به جای بروید بِرِه به کسر باء و راء می‌گویند.

۵. غالب کلماتی که به الف و نون ختم می‌شود نون آن حذف و الف به واو و فتحه ماقبل از آن به ضمه تبدیل می‌شود مثلاً کلمات نان، حیوان، انسان، میدان و جولان را نُو، حَیوُ، اِنْسُو، مَیْدَوُ و جَوَلُو به ضم ماقبل آخر تلفظ می‌کنند.

۶. الف از کلمه (را) که علامت مفعول صریح است حذف و راء را ساکن نموده به کلمه قبل از آن وصل می‌کنند مثلاً می‌گویند تَرُ دیدم، اوَرُ گفتُم، مُرْدیدِش یعنی تو را دیدم، او را گفتُم، مرا دید.

۷. در موقعی که جمله فعلیه یا خبر مبتدای فعل باشد کلمه است را حذف می‌کنند و به جای آن حرف شین به کلمه سابق اضافه می‌کنند مثلاً به جای آمده است و رفته است و گفته است او مَدِش و پَرَفِش و وَرَگَفِش استعمال می‌کنند، اگر جمله اسمیه باشد گاهی به جای آن حرف یاء در آخر می‌آورند مثلاً می‌گویند "دُو گُربِه تا پای کِلیدووی" یعنی دویدن گربه تا پای کلیددان است، یا مثلاً حسین خوش اخلاقی، زید بدجنسی یعنی حسین خوش اخلاق است، زید بدجنس است.

۸. در موقع مبالغه در تعجب کلمه (که چه) در آخر جمله می‌آورند مثلاً می‌گویند: چنی تشنه یُم که چه! چنی تَرَمِیم که چه! یعنی به قدری تشنه‌ام که چه بگویم! به قدری تو را می‌خواهم که چگونه وصف نمایم! و کلمه "مِیم" اگر به فتح میم با تمدید و رَوم و ضم یاء باشد مخفّف می‌خواهم و اگر به کسر میم و ضم یاء باشد مخفّف می‌آیم و اگر به فتح اول و کسر ثانی باشد می‌خواهیم و اگر به کسر هر دو باشد مخفّف می‌آیم می‌باشد.

۹. در بعضی کلمات افعالی که با آنها ذکر می‌شود برخلاف معمول کنونی زبان فارسی است مثلاً می‌گویند اذُو دَاش و نماز کِرْدُم (به کسر کاف و ضم دال) و دِرُو زَه شِدُم (به کسر شین و ضم دال) یعنی اذان داد و نماز گزاردم و روزه گرفتم.

۱۰. در بسیاری از کلمات الف را حذف می‌کنند و به جای آن فتحه ماقبل را با

اماله می‌گویند مثلاً به جای "باران و ژاله و کاریز" بَرَش، ژَلَه، کَرِیز می‌گویند و اگر این الف با واو باشد لهجه‌های دهات مختلف می‌شود و بعضی به همین ترتیب عمل می‌کنند ولی غالباً الف را تبدیل به واو و ماقبل واو را ضمه می‌دهند مثلاً در "خواهر و خواجه" خَوَهَر و خَوَجَه به ضم خاء می‌گویند.

۱۱. در بعضی موارد هم که کلمه به الف و را ختم می‌شود راء را تبدیل به لام می‌کنند مثلاً به جای دیوار و غار دیوال و غال می‌گویند این قسمت‌ها که ذکر شد تقریباً روی دستور و ترتیب معین و به اصطلاح علم نحو قیاسی است ولی در عین حال حذف و ایصال و تخفیف‌هایی که در این دستورات ذکر شد بازهم عمومیت ندارد و در همه موارد مجری نیست از این رو در عین آن‌که قیاسی است موارد استثنایی هم دارد.

تخفیف‌های سماعی و لغات غیرمأنوسه بعیده نیز که قاعده معین ندارد زیاد است، مثلاً به جای آفتاب أَفتو و به جای آب آو و به جای پدر و مادر پیرمیر (به کسر اول و دوم در اول و به فتح اول و دوم در دوم) و به جای کلمه مژه مُوجَه به ضم میم و امثال آن می‌گویند و سَفَتِ قوت که سبد بزرگی است که از چوب می‌چینند و شاید اصل آن سبد قوت بوده است، و چپی به کسر اول و تشدید ثانی سبد کوچک که برای چلو صافی است و در افعال برای خوابیدن و بَرگَیْدَن (یعنی به پهلو غلطیدن) و عوض ورم و آماس کردن و بلند بودن جایی وَرْقُلْمَبیدَن (به فتح واو و ضم قاف و لام) در بعضی دهات و کلمه وَرْپُختیدَن به معنی غضب کردن و برافروخته شدن و وَرْچَلگَیْدَن به معنی چمباتمه زدن و زِرَزِر زدن یعنی پرحرفی کردن و بیهوده گفتن (شاید از کلمه زار باشد) و لَوَلُو زدن به معنی پرچانگی و یاوه‌سرایی کردن که از کلمه عربی لو به معنی اگر گرفته شده و یا آن‌که مخفف لب‌لب زده باشد یعنی مرتباً لب‌ها را به هم می‌زند و امثال این‌ها زیاد است، همچنین لغات دیگر زیاد است مانند شِلِپَسْت برای صدای اشیای سنگینی که در آب بیفتد و تِرِپَسْت برای صدای اشیایی که روی زمین بیفتد و دِرِنگَسْت برای

صدایی که از اشیای معدنی مانند مس و غیره باشد و به زمین بیفتد و فِتوُک به معنی مفتن و تمام و میانه به هم زن و چَوَلِغَزِکْ به معنی داهول و آن چوبی است که در زراعت نصب کرده و به واسطه بستن کهنه و امثال آن صورتی برای آن بسازند که حیوانات رم کنند اصل آن چوب لغزک می باشد و حَوْدُوک که به معنی حوض کوچک و اصل آن حوضک می باشد و وَرْدِرِزْگِیدن به معنی پاره شدن چرت و تکان ناگهانی خوردن و لُچِیدن به ضم لام و کسر و تشدید جیم فارسی (چ) به معنی مکیدن و مُچِم به ضم میم و کسر جیم فارسی (چ) مخفّف من چه می دانم و کِلْچُو به کسر کاف و ضم چ به معنی چرخ دادن کمر و خِرَیْگْ (زمین شیار نشده) و کَشْمُو (کشتوان) پَدُونَد (پودنه) اَشْتَتُو (شتاب).

این اصطلاحات هم مربوط به طبقات گوسفند است:

در نژاد میش: نر را در سال اوّل برّه و در دوم شیشک و در سوم نوبخت چهارم نَجته (اگر خصی و اخته شده باشد) و قوچ (اگر خصی نشده باشد) گویند. ماده را سال اول برّه و سال دوم ثُقَلی (با تاء و قاف) سوم تُرُوش چهارم میش گویند، بز نر را در سال اول بزغاله، در دوم چاوش، در سوم نر بز، در چهارم تَگه نامند، و ماده را در سال اول بزغاله، در دوم کُولار، در سوم گیسه و در سال چهارم بز گویند، که همه اینها از لغات مستعمله در گناباد می باشد.

این کلمات هم از اصطلاحات مخصوص گناباد است:

چَغُوک (گنجشک) کلیژ دَکْ (غلیواج) ^۱ کُفْکْ (جغد) چَوش (چبش - چاوش) اَسْتاق یعنی حیوان ماده ای که آبستن نباشد لُوک (شتر نر) رِواح (روباه) چلپاسه (سوسمار) رونجوک (موریانه) گِزْدُم (کژدم) کَوش دوز (کفشدوز).

۱. غلیواج با جیم و ژ به کسر و فتح اول که آن را زغن گویند. بعضی آن را زاغ و کلاغ ابلق بزرگ گویند و می گویند یک سال نر است و یک سال ماده و بعضی هم شش ماه گفته اند و میررضی آرتیمانی گوید: تا چند باشی هم چون غلیواج در راه عرفان نه مرد و نه زن که معنی خشتی را می رساند و در برهان جامع می نویسد: کلیواج و غلیواژ و غلیواج مرغ گوشت ربا و زغن است.

مُجُّ مُجَا و مِجْنُ (تب نوبه، لرز) اَنگَم (اعضا) کِلْفَج (چانه) غَیْبَه (دنده) کُشْک (کام) فِتاغ (دماغ، بینی) آینه زانو (کاسه زانو) کَلَه پا (قوزک پا) کِلاَج (لوچ) وَرْسُلَیْدَه (نان خیس و ترید) قَتِیقُ (قاتق غذا) کِلاونگی (به چیزی ور رفتن) وَرْسِرْچِلوک (چمباتمه) نَخْچِلوک (نیشگون) چِرِه باغ (جویه باغ).

آنچه تاکنون ذکر شد در بیشتر دهات وجود دارد و همه در آن‌ها اشتراک دارند، بعضی کلمات و تلفظ‌ها هم اختصاص به عوام بعضی محل‌ها دارد و عمومیت ندارد مثلاً کلمه دماغ چاق^۱ به معنی خوشحال که غالباً در اهالی جویمند معمول و نِخاڈ به معنی نخود و طُرْفَه به معنی خوشگل و مَهْچَد به معنی مسجد از مصطلحات عامیانه بیدخت و صاحب به معنی صاحب از مصطلحات خیبری و بیژدش به جای آورد در ریاب. در صورتی که در دهات دیگر اُوُرْدش گفته می‌شود، و دِرَه به کسر اول و فتح ثانی به جای دارد در ریاب در صورتی که در دهات دیگر به فتح هر دو با دال گفته می‌شود یا به جای تو را دیدم که در بیشتر دهات گناباد می‌گویند تُر دیدم در جویمند میم متکلم را وصل به راء مفعول نموده می‌گویند تُرُم دید به ضم تاء و راء و نیز به طور کلی در ریاب حاء را به همزه تلفظ می‌کنند، در صورتی که در سایر دهات کلمه حاء و عین را با غلظت ادا می‌کنند و تار و خار و هُنْشی به معنی تو را و خود را و بنشین که در کاخک معمول است و قِیم و شی و آئی به معنی قوم و شب و آب در خیبری و روشناوند، و میس و آس و خاج به معنی مس و اسب و زلف که از مصطلحات روشناوند است، و مایر و عامو و بابو و نانه به معنی مادر و عمو و جد و جدّه که در بجستان استعمال می‌شود. و تیره و سَعَت و اُوَسار و عَشُق به معنی تو بره و ساعت و افسار و عاشق از مصطلحات دهات پس کلوت از بویمرغ و روشناوند و نوده پشن، و نیز در نوغاب و قصبه در بعضی کلمات بین حرف نفی و فعل حرف شین اضافه می‌کنند، در صورتی که در سایر دهات شین را در آخر فعل

۱. بعضی الفاظ اختصاصی و ضرب المثل‌ها از روی نشریه فرهنگ گناباد اقتباس شده است.

می آورند مثلاً در نوغاب به جای کلمه نفهمیده است نیش فهمیده به کسر نون و در سایر دهات نفهمیدش می گویند، البته بیشتر لغات اختصاصی که ذکر شد از اصطلاحات عوام است و در میان طبقهٔ عالیه و دانایان و مطلعین بسیاری از آن‌ها مصطلح نیست و بدان‌ها کمتر تلفظ می‌کنند، ولی در میان عوام مخصوصاً کسانی که کمتر مسافرت نموده و با خارج آبادی خود ارتباط زیاد ندارند خیلی معمول و مصطلح است.

ضرب المثل‌ها

ضرب المثل‌هایی در دهات مختلفه وجود دارد که به چند جملهٔ آن‌ها اشاره می‌شود: ۱. چَلُوْ صَفَى اَفْتُوْرُوْ مِگَه دُوغَالَه یعنی چلو صافی از آفتابه عیب‌جویی می‌کند و او را دو سوراخه می‌گوید (غال محرف غار به معنی سوراخ است) که کنایه از کسی است که خود دارای معایب زیاد است و از دیگران عیب‌جویی می‌کند؛ ۲. دَوَّ گَرَبَه تا پای کلیدویی یعنی دویدن گربه تا پای کلیددان است، اشاره به این که هر کسی به قدر همت خود کار می‌کند یا اشاره به ترسو بودن و فرار و پنهان شدن است؛ ۳. اَحْمِدْ كُ نِدْرَدْ دِش نِه بِيْمَرِي دِرْوُش وَرْچِيْنِش زِد وَ مِئَلِي یعنی احمدک نه دردی داشت نه بیماری درفش به خود زد و می‌نالید، کنایه است از کسی که خودش باعث گرفتاری و ناراحتی خود شده باشد که در کاخک معمول است؛ ۴. تَقِيْل بَجَه از بی‌جوزی‌یی یعنی تقلب بچه از نداشتن گردو است، کنایه است از کسی که به واسطهٔ ناداری جواب طلبکار را نمی‌دهد و بهانه‌جویی می‌کند؛ ۵. از کلوخ برق بَجَش یعنی از کلوخ برقی جست، کنایه از هنری که برخلاف انتظار از شخصی پیدا شود؛ ۶. تَالُو بُوْم هر که بری تَالُو بُوْمِتْ مِيْدْ به لب بام هر کس بروی به لب بامت خواهد آمد، اشاره به آن‌که دنیا دار مکافات است و هر چه کنی همان را می‌بینی و هر بذری همان را درو می‌کنی که از امثال مستعمله خیبری است؛ ۷. کارِ که چَش مِکْنِه اُوْرُوْ نَمِکْنِه یعنی کاری که چشم می‌کند ابرو نمی‌کند یعنی از هر

کسی کاری فراخور خودش ساخته است؛ ۸. لُقْمَه دِخَارِدِ گُلُو وَرِدِرْ یعنی لقمه را به اندازه گُلوی خود بردار اشاره به آن که از حدّ خود تجاوز مکن؛ ۹. دو قُرْت و نیم بقی دردی یعنی دو قرت و نیم باقی دارد اشاره به کسی که منت بی موقع داشته باشد؛ ۱۰. اِگَر تَف سِر بَالَا بِنْدِرُم وَر سَبِيلُم و اِگَر سِر شِیوَه بِنْدِرُم وَر رِشْم مِفْتَه یعنی اگر تف را سر بالا بیندازم به سبیلیم و اگر سرشویه بندزم به ریشم می افتد، اشاره به کاری که هر دو طرف آن به ضرر است و سرشکستگی دارد ۱۱. خدَا سِر مَار دِخَوَار دِپوشاک و مِدِه یعنی خدا سر ما را به اندازه پوشاک می دهد یعنی به هر کس هر اندازه توانایی دارد تحمیل می شود؛ ۱۲. گَو پیر پندونه دِخَو مَبینه یعنی گاو پیر پنبه دانه در خواب می بیند که مانند مثل «شتر در خواب بیند پنبه دانه» می باشد ۱۳. صدگَز دیوال یک گز رخنه یعنی صدگَز دیوار و یک گز رخنه اشاره به آن که یک عیب مختصر باعث از بین بردن خوبی ها می شود؛ ۱۴. اُقْدِر بِنَشَسْتِش که فریزد زیرش سَوَز شُو یعنی به قدری نشست که علف فریز در جای نشستن او سبز شد، کنایه از کسانی است که خوش نشین بوده و زیاد در مجلس می نشینند؛ ۱۵. چنی وَتُو کَنم که خط به دماغت بکشی، که تهدید و اشاره به دماغ به خاک مالیدن است.

اشعار و ترانه های محلی

اشعار به لهجه های محلی زیاد گفته شده از جمله یک قطع مستزاد از مرحوم حاج سید محمد پیرزاده جویمندی که شرح حال او بعداً ذکر خواهد شد و آن این است:

دوشُم به خیال سر زلف تو دِخو شُو	بنگِر که چَطو شُو
عیشُم همه وَر پِرّی و غم از سِر نو شُو	بنگِر که چَطو شُو
هی فِکَر مِکَر دُم که تو مُردوست مِدِری	هَنی وَر خُو مِزِری
از درد بَنلِی دُم و از غصه دِتو شُو	بنگِر که چَطو شُو
یک وقت مُرُم دی که مِری وَر تِه بازار	با غمزه بسیار

وَرخاستم از پشت سرت زود دِ دَوشو	بنگر که چطو شو
اُقَدِرُ که دویدم به رکابت نِرِسیدُم	صد آه کشیدم
هیچت محل نگذاشتی وهی کی دِجلو شو	بنگر که چطو شو
مُرخوار مِگُو پیش رَقیبُو که بِمَزْدُم	از غصه که خوردم
سررشته کارم همگی کِشکِلِه تَوشو	بنگر که چطو شو
او یک مِگَه بنگر که فِلُونی شده بابی	چرسی و شرابی
او یک مِگَه دَر مَغْسَلُ ماش برچه دِاوشو	بنگر که چطو شو
او یک مِگَه در مسجد ما برچه مرد راه	هر لحظه و بی‌گاه
او یک مِگَه افسوس که عقلش کِه تَوشو	بنگر که چطو شد
خادم به چه تقصیر کشی بار مِلُومت	بر بند اِقُومت
حیف از تودری ده که شکر همسِرِ جوشو	بنگر که چطو شو

یعنی دیشب من به خیال سر زلف تو در خواب شدم، بنگر که چطور شد، عیش و خوشی من همه پرید و از بین رفت و غم من تجدید شد، بنگر که چطور شد. هی فکر می‌کردم که تو مرا دوست می‌داری، من هم با خود زاری می‌کردم، از درد می‌نالیدم و از غصه تو در تب شدم، بنگر که چطور شد. یک وقت تو را دیدم که در ته بازار با غمزه و کرشمه بسیار می‌روی. برخاستم و از پشت سرت زود شروع به دویدن کردم، بنگر که چطور شد. ولی هرچه دویدم و در عقب تو آمدم به تو نرسیدم، بنگر که چطور شد. و تو هیچ به من توجهی ننمودی و مرکب را راندی و از من جلو زدی، بنگر که چطور شد. مرا نزد رقیبان خوار منما، که از غصه فراق تو مُردم. سررشته کارم همگی درهم پیچید و گره خورد، بنگر که چطور شد. یکی می‌گوید نگاه کن که فلانی بابی شده، چرسی و شرابی گردیده. آن دیگری می‌گوید چرا در شست و شوگاه حمام‌های ما خود را شست، بنگر که چطور شد. دیگری می‌گوید چرا به مسجد ما گاه و بی‌گاه پا می‌گذارد و رفت و آمد می‌کند. دیگری می‌گوید افسوس که عقل او از سر او رفته است، بنگر که چطور شد. ای خادم

(تخلص گوینده) روی چه تقصیری بار ملامت می‌کشی، ترک اقامت اینجا کن. حیف از تو در این ده که شکر را با جو فرق نمی‌گذارند، بنگر که چطور شد. بسیاری از کلمات مستعمله در این اشعار به لهجه جویمند است مانند تَرُم دی (به ضمّ تاء و راء) یعنی تو را دیدم که در دهات دیگر تَرُ دیدم می‌گویند.

و نیز این رباعی از اشعار محلی است:

دِلْم از دود تَنَبَكُو سیاه است اَگَر بَوَر نَدَرِی نی گواه است
اَگَر بَوَر نَدَرِی نی رِ بَشکاف دِلْم مِثَل مِیُون نی سیاه است

و نیز رباعی زیر توسط و مدح مولی است:

سَر کوه بِلند فریاد کُنم مُو امیرالمؤمنین را یاد کنم مُو
امیرالمؤمنین در دُم دوا کُو مِقام و مِنزَلِم را کِربلا کُو
علیُّ دیدم در خواب دیدم علیُّ در مسجِه و محراب دیدم
علیُّ دیدم که بر دُلْدَل سوار است به پای دُلْدَلِش خود می‌دویدم

و نیز این چند رباعی به لهجه محلی است:

چُنو که می‌روی اِیسُو نگاه کُو پَرِیشوی تویم در دُم دوا کُو
پَرِیشوی تویم شوریده ای دل دل شوریده را از خود رضا کُو

و نیز:

رسول الله مدد می‌خواهم از تو مدد هم تا ابد می‌خواهم از تو
به فردای قیامت روز محشر کلیمه در لحد می‌خواهم از تو

و نیز:

قِدِ سرُوم کِمو شد از غَمِت یار دِلْم سخت ناتو شد از غَمِت یار
همو رنگ گل ناری که دیدی مثال زعفرُو شد از غَمِت یار

این رباعی‌ها هم از ترانه‌های محلی بیدخت می‌باشد:

نمک بر دل مزن که دل کباب است

چو گسَفندی (گوسفندی) که در دست قصاب است

گهی در زیر ساطر (ساطور) قیمة قیمة گهی در آتش سوزان کباب است
و نیز:

به قرآن مجید آیه آیه دلم هر لحظه دیدار تو مایه
بریزم اشک حسرت از برایت مثال ژاله‌های پایه پایه
منظور از ژاله‌های پایه پایه تگرگ شدیدی است که با رعد و برق شدید توام
باشد.

این چند رباعی نیز از ترانه‌های جویمند و بعضی دهات دیگر است:

گله در کال و مو در پشت کالم گله لومی خوره مو در خیالم
الهی گرگک ظالم ورافته که هر شومی بزه مال حلام
و نیز:

شو مهتو به مریخ میتو و رفت برای یار به دوزخ میتو و رفت
برای بوسی از کنج لویار شوی هفتاد فرسخ میتو و رفت
و نیز:

در قلعه جومین از چوب جوزه سرای دلبرم در پشت حوضه
اگر خواهی نشونیت می‌دهم مو به گوشه ابروانش خال سوزه

کلمات اغراق آمیز

کلمات اغراق آمیز و مبالغه هم در گناباد موجود که بعضی آنها ضرب المثل
شده و این قبیل کلمات در قریه ریاب از سایر قرا و دهات زیادتر است و مبالغه را
هم پوت می‌گویند که از جمله این عبارات است^۱:

۱. یگ روز برقتم به باغ خود خلی باغ که شدم دیدم که گله میشه و بره خُسبیده
وقت حُب مُلْتِنِفِ شِدْم دیدم که باد شِفْتَلُوهِ دِرِخْتارِ بَرِخْتَه وای شِفْتَلُوها اِقْدِرِ بُرْگ

۱. از نشریه فرهنگ گناباد گرفته شده است.

وَرَسْرَمِيَه که خیال مِکِرْدُم میش و بَرّه یَند.

یعنی یک روز به باغ خود رفتم و چون داخل باغ شدم دیدم گله‌ای از میش و برّه خسبیده‌اند، وقتی دقت کردم دیدم که باد شفتالوهای درخت‌ها را ریخته و این شفتالوها این قدر بزرگ دیده می‌شدند که گمان کردم میش و برّه می‌باشند.

۲. بادگیر ما بَانْدَزِه بادِرّه که از شش فِرَسَخی پَرِنْدِه اگر رَدّشِه اُوْرُوْخُوْمِکِشِه. یعنی بادگیر ما به قدری باد دارد که اگر پرنده‌ای از شش فِرَسَخی آن بگذرد پرنده را به طرف خود می‌کشد، کلمه "دره" در اصل دارد می‌باشد که در دهات دیگر دَرّه به فتح و اماله دال وراء تلفظ می‌شود و در ریاب به کسر اوّل می‌گویند.

۳. یک انارِ دِرْم که اگر یک دونش اوکنند وُدِه دریای قلزم اندزند تا صد سال از همه کَرِیزِه دنیا رُب بَد رَمِیه!

یک انار دارم که اگر یک دانه آن را آب کنند و در دریای قلزم اندازند تا صدسال از کاریزهای دنیا رُب انار بیرون می‌آید.

۴. یک روز چُغْنِدِرِه ما ورکنده یَدَند و از سِر زمینا که بِخُونَد مَأُور دِنْدی یِکِه دِمین طَبِیلِه بَفْتِیْدِه بَوُصْحِب که بُوْمَدُم که مالِه خورُچِیز دُم دیدم خِر مَانِیْنَد شِتُو وُرْحِی یک دو نفر وَرِیْش بِر کوه رَهی کِرْدُم که اُوناروَدی کُنند نِمَاشُم که بِرِفْتُم که گُوْر به دوشُم دیدم که گُوَاز مین چُغْنِدِرِ بَدَرَمِیَه وَاَنْبِج (به ضم همزه و سکون نون و کسر باء و سکون حاء صدای گاو را گویند) مِکْنِه حُب که ملتفت شُدُم دیدم که خِرَام دُوْپِشُو سَفِید مِزَنَد!

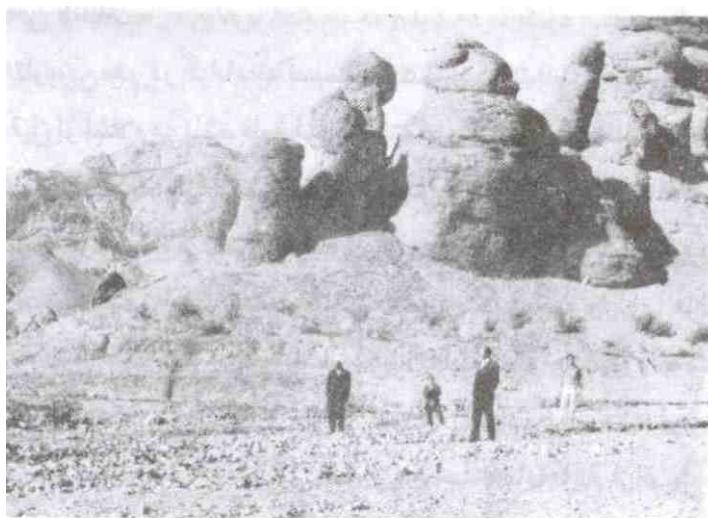
یعنی روزی که چغندرهای ما را از زمین کنده بودند و به منزل می‌آوردند، یک چغندر در میان طویله افتاده بود. صبح که آمدم مال‌ها را (خر و گاو را) آذوقه و علف دهم دیدم که الاغ‌ها نیستند، دشتبان را با یکی دو نفر به طرف براکوه (حدود جنوب غربی ریاب) فرستادم که آن‌ها را پیدا کنند؛ نماز شام (یعنی اول غروب) که برای دوشیدن گاو به طویله رفتم دیدم که گاو از توی چغندر بیرون می‌آید و صدا می‌کند. خوب که دقت کردم دیدم خرها هم در داخل چغندر در انتهای آن

هستند و سفید می‌زنند!

آثار تاریخی گناباد

آثار تاریخی هم در گناباد به نسبت خود زیاد است: ۱. از آثار تاریخی که مربوط به قبل از اسلام می‌باشد قلعه فرود است که مشروحاً در شاهنامه نوشته شده و مختصراً آن را قبلاً ذکر کردیم و آن در رشته کوه‌های کلات واقع شده و در حدود سی کیلومتر تا مرکز گناباد فاصله دارد و برفراز قلّه کوه مرتفعی بنا شده که راه آن نیز خیلی صعب العبور است و معلوم است قلعه جنگی بوده و برای مواقع دفاع ساخته شده و مزارع سرسبز خرم و زیبایی در آن اطراف وجود دارد که شاید علت انتخاب آنجا نیز یکی سرسبزی و خوشی هوای آن و دیگری دشواری رسیدن بدان‌جا بوده است، در اطراف آن هم آثاری از ساختمان‌هایی از قبیل آسیاب وجود دارد که خود آن‌ها نیز مربوط به دوره‌های سابق است و هرچند آن آثار دلالت بر کثرت جمعیت و آبادی آن در قدیم دارد ولی اکنون جمعیت زیادی در آن اطراف وجود ندارد، و به طوری که شنیده شد در زیر آن کوه غاری وجود دارد که هم از طرف مشرق و هم از طرف مغرب راه دارد؛ ولی می‌گویند تاکنون کسی به داخل آن نرفته است. در آن اطراف آبشارهای طبیعی زیبا که ارتفاع بعضی آن‌ها تا چهل متر می‌رسد وجود دارد و به طور کلی اطراف آن کوه از نقاط بیلاقی زیبای گناباد محسوب می‌شود.

در بحیره می‌نویسد که قبر پیران ویسه بر سر آن کوه است در صورتی که مشهور این است که آنجا قلعه فرود است. و نیز بعداً می‌نویسد که چشمه‌ای از زیر قدم او می‌ریزد. اعتقاد مردم آن حدود آن است که چشم هر که درد کند به زیر آن چشمه که متقاطر می‌چکد، بدارد، چون قطره‌ای بر چشمش چکد، شفا یابد.



شکل ۱. باقی مانده آثار قلعه فرود

۲. قبر پیران ویسه نیز در یکی از کوه‌های جنوب گناباد در انتهای درّه کوه زبید در بالای ارتفاعات محلی که به نام درب صوفه معروف است واقع شده، وجه تسمیه به درب صوفه آن است که در انتهای درّه در دیواره کوه جایی است شبیه به ایوان و خود دیوار کوه به آن شکل به طور طبیعی واقع شده، نه آن‌که مصنوعی و کار بشر باشد، قدری هم مرتفع‌تر از سطح درّه است و پایین آن هم قدری مسطح است که می‌توان در آنجا نشست و اطراف آن تماماً سرسبز و خرم است و چون شکل ایوان دارد و ایوان را در گناباد "صوفه" که همان صّفه است می‌گویند از این رو آنجا را درب صوفه می‌گویند، و نزدیک آنجا محلی است که به قلعه رستم معروف است و بالای آن در کوه جایی است که آن را قبر پیران ویسه می‌گویند و شرح آن را به طور اختصار طبق آنچه در شاهنامه ذکر شده قبلاً نوشتیم.

۳. دیگر خرابه‌های شهر پشن در نزدیک نوده پشن که در مشرق گناباد است و این خرابه‌ها در اطراف تپه‌ای قرار گرفته و خود تپه نیز دارای آثار تاریخی است، و چند سال قبل با اجازه وزارت فرهنگ کاوش‌هایی در آنجا به عمل آمده و آثار مختصری از قبیل کوزه شکسته و چند سکه نقره پیدا شده ولی بی‌اهمیت بوده و کاوش آن هم تعقیب نشده است.

۴. دیگر بنایی است در نزدیکی گیسور که از دهات گناباد و توابع پس‌کلوت است و این بنا خیلی محکم و از آجرهای خیلی بزرگ و باساروج ساخته شده و معروف است. قبر جغتای در آنجاست، می‌گویند جغتای پسر چنگیزخان و بعضی از شاهزادگان مغول و گورکانی‌ها در آنجا مدفون می‌باشند، به قرار مسموع در حدود صد و بیست سال پیش در آنجا کاوش‌هایی هم شده و دفینه مهمی به دست کاوش‌گران افتاده است.

۵. در اطراف دهکده غوژد نیز بعضی اوقات آثار مختصری از قبیل اشیای مفرغی به دست آمده که معلوم می‌شود قبلاً ساختمان‌هایی در آنجا بوده و به‌طوری که بعضی می‌گویند این دهکده در مجاورت شهری به نام غور به وجود آمده؛ ولی کاوش‌های زیاد علمی در آن اطراف به عمل نیامده است.

۶. دیگر قلعه دختر که در کوهی در مشرق قسمت مرکزی گناباد واقع شده و تا بیدخت یک فرسخ فاصله دارد و دهکده شوراب در دامنه آن کوه قرار گرفته و در بالای آن آثار ساختمانی از قبیل اتاق و حمام و غیر آن‌ها با گچ و ساروج و وسایل استحکامی قدیم موجود است، و به طوری که می‌گویند ساختمان آن قلعه به توسط دختر یکی از سلاطین قدیم ایران به نام بیدخت انجام گرفت که آن قلعه را ساخت و در نزدیکی آن قناتی احداث نمود و به نام خود موسوم گردانید، اکنون هم آن کوه به نام کوه قلعه دختر معروف است.

ولی محققین امروز می‌گویند^۱ که در تاریخ قدیم نام دختر یا زنی که اقدام به ساختمان بنایی به این اسم نموده باشد نیست، در صورتی که ساختمان‌های زیادی به این نام در ایران و غیر آن موجود است: مانند قلعه دختر فارس در شش کیلومتری فیروزآباد بین آنجا و بلوک خواجه، و قلعه دختر خراسان که بین مشهد و تربت حیدریه نزدیک رباط سفید و قریه باز در نواحی زوزن واقع است، و قلعه دختر میانه در دو کیلومتری شمال پل دختر و این پل روی رود قزل‌اوزن بین زنجان و میانه ساخته شده است، و قلعه دختر شوشتر که به نام قلعه دختران در سه فرسخی شوشتر می‌باشد، و قلعه دختر خنمان در نزدیک خنمان از دهات رفسنجان کرمان، قلعه دختر چالوس و قلعه دختر فرمشکان در تنگ بهمن فارس، و مانند قلعه دختر به نام حصن المرأة طبق آنچه از ابن‌اثیر نقل شده در نزدیکی شهر ابله لبنان، و قلعه دختر باکو نزدیک شهر بادکوبه که سابقاً از ایران و امروز از متصرفات شوروی است، و قلعه دختر هندوستان به نام قلعه‌العدراء که در تاریخ بیهقی در ضمن سفر سلطان مسعود غزنوی به هندوستان ذکر شده است، قلعه‌های دیگری نیز به این نام موجود است، بلکه ابنیه دیگری نیز به این نام در ایران و غیر آن وجود دارد مانند پل دختر میانه و پل دختر شهریار و پل دختر لرستان و برج دختر باکو و برج دختر راور و امثال آن‌ها، به طوری که حدس می‌زنند همه این ابنیه و آثار که حتی به نام‌های دیگر شبیه به آن موجود می‌باشد در قدیم به نام ناهید (زهره) که او را یکی از ایزدان (فرشتگان) و موکل بر آب می‌گفتند بنا شده، ناهید را به صورت دختری زیبا با جواهر زیاد و تاج و زینت‌های بسیار تصویر نموده و ذکر کرده‌اند، چون در ایران غالباً به آب و باران احتیاج زیادتر است از این‌رو برای آمدن باران بیشتر به درگاه خداوند متوسل می‌شدند و فرشته موکل بر آن را که ناهید است واسطه قرار داده و به خودش نیز توسل می‌جستند، بلکه بعض

۱. تحقیق مشروح و مفصل در این باره در یادداشت‌های دانشمند محترم آقای دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی به نام خاتون هفت قلعه ذکر شده است.

عوام و جهال آنان خودش را نیز می‌پرستیدند و پرستش یا توسل را به او سبب ریزش باران و برکت دشت‌های وسیع می‌دانستند و نیز معتقد بودند که همین فرشته موکل بر آب و باران نطفه مردان و مشیمه زنان را نیز پاک می‌کند و زایش زنان را آسان می‌سازد.

از این رو معابد را هم که در جاهای مرتفع بنا می‌کردند، بیشتر آن‌ها را برای توسل به این فرشته به نام دختر می‌نامیدند، ولی در حقیقت برای پرستش پروردگار بود و دانشمندان آن‌ها او را از ایزدان که یک‌دسته از فرشتگان بودند می‌گفتند.

هر چند بعض جهال ممکن بود خودش را بپرستند ولی دانشمندان آن‌ها در ایران او را واسطه می‌گفتند، چنان‌که از هردوت مورخ یونانی نقل شده که نوشته است: «ایرانیان قدیم جز معابد آراسته‌ای که در قلّه کوه‌های بلند ساخته و به اهورامزدا اهدا می‌نمودند معابد دیگری نداشتند. در این معابد آتشگاه‌ها را می‌ساختند علاوه بر آن ستایش یزدان نیز در همین معابد انجام می‌شده است». در میان این معابد که می‌ساختند آن‌ها که برای ناهید بوده از همه مجلل‌تر و مهم‌تر بوده و سلاطین هم در تجلیل و تزیین آن‌ها جدّ زیادی داشتند، چنان‌که درباره اردشیر دوم هخامنشی ذکر کرده‌اند که علاقه و عقیده کاملی به این معابد داشت و خودش به معبد ناهید می‌رفت و به پرستش و توسل می‌پرداخت و حتی موقعی که زوجه‌اش بیمار شد خودش برای شفای او به معبد رفت.

این فرشته را که به زبان سریانی ناهید و به عربی زهره می‌گفتند به فارسی بیدخت می‌نامیدند و این کلمه مرکب از کلمه بی (به فتح باء) و دخت است و کلمه "بی" نزد بعض محققین اصل آن بغ است که به معنی خداست، مانند بغداد که به معنی خداداد و بغپور (فغپور) که به معنی پسر خداست و بیدخت هم معنی دختر خدا را دارد که منظورشان همان فرشته ناهید است که او را به صورت تأنیث مجسم نموده‌اند.

ستاره زهره نیز صورتی از ناهید است و ایشتر هم که یکی از خدایان بابل و کلدۀ قدیم بوده مراد همان ناهید است زیرا ایشتر را هم به صورت زنی تصویر نموده بودند و ایشتر همان ستاره و استاره می باشد که مختصری تغییر لفظی دارد، بنابراین تحقیق، قلعه دختر گناباد نیز از همان معابد می باشد که برای اهورامزدا و توسل به فرشته ناهید بنا شده نه آن که به دستور دختری ساخته شده باشد و شاید احداث قنات بیدخت هم برای مصارف همان معبد بوده و از این رو آن را بیدخت نام گذشته اند، قنات بهاباد گناباد هم که به قول بعضی اصل آن بغ آباد بوده (یعنی خدا آباد کرده) برای مصارف آنجا بوده است.

آثار تاریخی اسلامی نیز در دهات گناباد به طور متفرق نسبتاً بسیار است از جمله:

۷. مزار امامزاده محمد بن موسی بن جعفر الکاظم (ع) مشهور به امامزاده سلطان محمد عابد در حضرت امام رضا (ع) که در قریه کاخک چهار فرسخی مرکز گناباد از دهات بیلاقی گناباد واقع شده، و از زمان دیالمه که مذهب تشیع داشتند مورد توجه بوده و ساختمانی برای آن بنا نموده بودند و سایر سلاطین نیز تعمیراتی در آن نمودند، و در زمان صفویه مورد توجه کامل واقع گردیده و در زمان شاه اسماعیل دوم صفوی تعمیر کامل شد و گنبد آن کاشی گردید و تاریخ اتمام بنا سال ۹۸۰ هجری است که به توسط علی بن عبدالواحد حسینی قاینی اتمام پذیرفت و شرح آن بعداً در ذکر کاخک بیان خواهد شد.

۸. دیگر مسجد جامع کاخک که به امر شاهزاده سلطان خانم خواهر شاه طهماسب اول صفوی در سال ۹۶۱ بنا شده و در سال ۱۰۷۰ گچبری و تزیینات ایوان و محراب آن انجام گردید کلمات زیر هم در سر در نوشته شده است: «و هو الموفق للخیرات هذا مسجد أسسُ بُنیانه علی التقوی فی ایام دولة من اُختصَّ بالتأییدات الغیبیة والتوفیقات الإلهیة أَعنی اعظم سلاطین الزمان واکرم حواقین الدوران ابی المظفر شاه طهماسب بهادرخان خلدالله مُلکَه و سلطانه بامر اختر العیة المشهوره بین الامثال والاعاظم

شاهزاده سلطان خانم تَقَبَّلَ اللهُ أَحْسَنَ مِنْهَا وَلَهَا فِي سَنَةِ نَهْصَدٍ وَ شَصْتِ وَ يَكْ».

و این اشعار نیز پس از تعمیر روی گچ در آن مسجد نوشته شده است:

ماهی بحر سیادت حامی شرع مبین

زیب اورنگ فضیلت واعظ ارباب دین

آن‌که باشد از شرف همانم جدّ خویشتن

شمس برج لافتی یعنی امیرالمؤمنین

چون خلیل از همّت خود بانی این کعبه شد

تا بود روز قیامت در مقام آمین

کعبه‌ای کان بود در معنی ملک را مستجار

یافت چون اتمام از توفیق ربّ العالمین

درج تاریخش خردپرداز و صفش کرد و گفت

مسجدالاقصی به عالم سجده گاه مؤمنین

عمل استاد زین العابدین بناکتبه العبد المذنب زین العابدین بن حاج ملاحسین

سنه یکهزار و دویت و هشتاد و شش».

۹. دیگر مسجد جامع قصبه شهر که قدیمی ترین مساجد کنونی گناباد می باشد

و بنای آن به طوری که می گویند به دستور امیر عبدالله تونی و مربوط به قرن هفتم

هجری و اوایل دوره مغول است ولی از ظواهر امر به نظر می رسد که قبل از آن تاریخ

بنا شده، چون کتیبه های آجری به خط کوفی^۱ در آن وجود دارد که دلالت دارد بر

این که به زمان رواج خط کوفی مربوط می باشد و حدس زده می شود که مربوط به

زمان سلاجقه باشد، این مسجد بر اثر زلزله هایی که در قدیم رخ داده قسمتی از آن

۱. خط کوفی قدیمی ترین خطی است که در اسلام شایع بوده و تا مدت سه قرن شیوع داشته و نخستین

خطی که از آن پیدا شده به نام خط نسخ بود، ولی نه نسخ کنونی بلکه بین خط کوفی و خط نسخ کنونی بوده و

در قرن چهارم هجری ابوعلی محمد بن علی بن حسین بن مقله مشهور به ابن مقله (۲۷۲-۳۲۸ هجری) که

اهل فارس و ساکن بغداد بود از خط کوفی خطوط ثلث و رقاع و نسخ و چند خط دیگر را اختراع نمود و این

خطها به تدریج به توسط اساتید تکمیل شد.

خراب گردیده و بعداً مختصر تعمیری در آن واقع شده است، از این رو مختصری از کتیبه‌های آن باقی است و محراب آن نیز که دارای گچ‌بری بسیار زیبا و ظریفی است باقی مانده و در شبستان آن هم خطوط کوفی با آجر وجود داشته که اکنون از بین رفته و اثر مختصری از آن باقی مانده است.

۱۰. دیگر مسجد جامع بجستان که در زمان میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورکانی توسط محمد بن فخرالدین بن سیف الدین مقدم بجستانی بنا شده و تاریخ اتمام بنای آن سال ۸۲۸ هجری می‌باشد و در زمان شاه‌عباس کبیر توسط حاج ناصرالدین محمد بن احمد در ذی‌القعدة سال ۱۰۲۴ هجری تعمیر آن پایان یافته است.

در لوح منصوب در ایوان جنوبی نوشته شده: «در ایام دولت پادشاه اسلام پناه شاهرخ شاه خلدالله ملکه عمارت مسجد کرد پهلوان سیف مقدم محمد بن فخرالدین بزستانی در ماه محرم ثمانمأة و عشرين ۸۲۰» و در لوح ایوان شمالی نوشته شده است: «در ایام دولت پادشاه جمجاه ملائک پاسبان ظل الله شاه عباس الصفوی الحسینی الموسوی بهادرخان تعمیر مسجد جامع بجستان نمود حاج الحرمین الشریفین حاج ناصرالدین محمد بن احمد فی تاریخ شهر ذی‌القعدة سنة الف و اربع و عشرين ۱۰۲۴».

۱۱. مسجد جامع جویمند که در زمان شاه صفی صفوی سال ۱۰۴۰ هجری توسط شاه حسین منجم به سعی خواجه محمد قاسم محولاتی بنا شده است و این چند بیت در ماده تاریخ روی لوحی سنگی نوشته شده است:

در زمان جلوس شاه صفی	آن‌که شد کائنات را مرشد
شاه حسین منجم حضرت	مسجدی طرح کرد از سر جد
گفت معمار دهر تاریخش	کعبه خلق آمد این مسجد

زیر آن نوشته شده: به سعی خواجه ابوالقاسم محولاتی اتمام یافت سنه یکهزار و چهل.

۱۲. مسجد جامع بیدخت که نسبت به مساجد مذکوره بالا جدید می باشد و آن به خرج حاج عبدالباقی بیدختی بنا شده و تاریخ اتمام بنای آن در بالای گچ بری محراب سال ۱۲۰۴ هجری نوشته شده است و در بالای محراب این آیه و عبارت نوشته شده: «إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنِ آمَنَ بِاللَّهِ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ، سَاعِيَهُ عَالِيَشَأْنٍ مُحَمَّدَ عَلِيٍّ زَنْكُوئِي. عمل محمد امیر کاخکی فی یکهزار و دو بیست و چهار یا الله».

۱۳. مسجد بالای ده جویمند مشهور به مسجد آسیابان ها که بیش از پانصد سال از بنای آن می گذرد، ولی تاریخ صحیح آن معلوم نیست و از آثار و گفته های دیگران این طور معلوم می شود که مربوط به پنج قرن پیش می باشد.

۱۴. مسجد قریه مزار در بجستان که به طوری که آقای حاج علی توکلی دبیر فرهنگ گناباد اظهار می دارند اهالی آن محل می گویند بیش از هفت قرن از بنای آن می گذرد، و در نزدیک مسجد هم قبرستان بزرگی است که خیلی بزرگ تر از وضع محل می باشد و تناسبی با جمعیت کنونی آنجا ندارد، و نزدیک آنجا قلعه خرابه ای است واقع در قلّه کوه دامنه معروف به «گرد کوه» که مردم آن محل آن را «گرکو» می گویند و از آثار دوره اسماعیلیه و پیروان حسن صباح است که دولت آن ها توسط هلاکو منقرض شد و در همان محل جنگ بزرگی بین مغول و اسماعیلیه واقع شده و قبرستان مربوط به آن زمان است و سنگ لوحی در آن قبرستان پیدا شده که به زحمت خوانده می شود و تاریخ آن مربوط به پیش از پانصد سال قبل است.

۱۵. دیگر از جاهایی که سابقه تاریخی برای مردم دارد محل معروف به «کمر زیارت» می باشد که آن را چاه مزار هم گویند و از زمان های قدیم مورد توجه عالیه مردم گناباد بوده و اثر تاریخی آن فقط یک قبر است که در بالای کوه واقع شده. مردم بدان جا اعتقاد کامل دارند، و چون در نزدیک ارتفاع کوه واقع شده از این رو به کمر زیارت معروف گردیده است. این محل در یکی از کوه های طرف مغرب

گناباد و در بیست و سه کیلومتری غرب عمرانی واقع شده است. نام این کوه و کوه‌های نزدیک آن به طوری که آقای حاج شیخ محمد حسین صدر افصحی بیلندی نقل از کتابی که نام آن را تاریخ رخی می‌گفتند کوه جیز به کسر جیم بوده که شهرآباد کوچکی به نام میمند دارای شش هزار نفوس و چندین مسجد و چند هزار باغ در دامنه آن واقع شده بوده، و به طوری که ایشان اظهار می‌داشتند احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمد غزنوی اهل آنجا بوده. ولی نگارنده با جستجوی زیادی که کرده‌ام این کتاب را پیدا نکرده و ندیده‌ام و در کتب فرهنگ فارسی هم نام جیز ذکر نشده است، درباره شخصی هم که در آنجا مدفون است مدرک تاریخی به نظر نگارنده نرسید و به طوری که آقای حاج سیدمهدی عبادی که از فضلا و وعاظ معروف گناباد می‌باشند^۱ استماع شده و ایشان از مرحوم کربلایی ملاعباس شمس‌الذکرین دلویکی نقل نموده‌اند، یکی از فرزندان حضرت سجاد (ع) در آنجا مدفون می‌باشد و آن مرحوم آن را مستند به مدرک ذکر نموده بوده و آقای صدرافصحی از یکی از وعاظ گناباد او را ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) ذکر کرده‌اند، و بعضی دیگر از فضلاء گناباد نام او را یحیی فرزند محمد بن موسی بن جعفر (ع) گفته‌اند، و بعضی هم احتمال می‌دهند که از علوئین ملازمین امامزاده محمد فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) که در کاخ مدفون است بوده که پس از حرکت ایشان با همراهان از طرف ترشیز به گناباد در آنجا وفات یافته و مدفون شده باشد، ولی هیچ‌کدام مبتنی بر مدرک معتبری نیست.

این قبر در قسمت بالای کوه واقع شده و قبلاً فقط مقدار زیادی سنگ روی آن انباشته بوده و ساختمان نداشته، چندی قبل به همت جمعی از مردان نیکوکار و معتقد گناباد به ساختمانی در آنجا که دیوارهای آن از آجر و مستحکم است اقدام شده، ولی هنوز به پایان نرسیده و در نظر دارند سقف آن را با تیر آهن بپوشانند.

۱. در زمستان سال ۱۳۴۳ شمسی در مشهد بدرود زندگانی نمودند.

عامه مردم گناباد و محمولات و بلکه جاهای دیگر در اطراف بدان جا عقیده کامل دارند و برای زیارت می روند و کرامات و خوارق عادات هم نسبت می دهند، و نذرهایی هم می کنند و گوسفند برای قربانی در آنجا می برند و تقسیم می کنند و مخصوصاً گوسفندداران خیلی بدان جا اعتقاد دارند و حتی به قرار مسموع از نیشابور و سرخس هم چوپانان برای زیارت بدان جا می آیند و برای معالجه گوسفندان خود از چشمه آبی که در پایین قبر واقع است کوزه ای آب نموده با خود می برند.

در ویش ژولیده کرمانی به نام رمضان و معروف به ملنگ نیز مجاور آنجا به عنوان خادم بود که بسیار با ایمان و یک نوع حالت جذبه داشت و بعداً به بیدخت آمده خدمت حضرت آقای صالح علیشاه در طریقت نعمه اللهیه وارد شد. مردم بدو نیز علاقه و عقیده کاملی داشتند، و در جمادی الاولی ۱۳۶۹ قمری در بیدخت با حال جذبه و با اراده و تصریح به مرگ خود به اختیار خوابیده و جان را به جانان تسلیم نمود و در صحن مزار بیدخت مدفون گردید و اکنون فرزندش به نام غلامرضا به جای پدر در آنجا مجاور و به نام خدمت در کمر زیارت^۱ سکونت دارد. به قرار مسموع در آن محل مار بسیار است ولی چون مردم آنجا را مقدس می دانند اقدام به کشتن مارها نمی کنند از این رو مارها هم به کسی صدمه نمی رسانند.

و چون این محل دارای اثر قبر تاریخی قدیمی می باشد از این رو آن را جزو آثار تاریخی گناباد ذکر نمودم.

جغرافیای سیاسی گناباد

گناباد از نظر طبیعی از قسمت های مرکزی خراسان است و از نظر سیاسی

۱. کمر زیارت: محلی است زیارتگاه و قبری است در آن مکان مورد توجه عموم.

غالباً تابع حکومت مرکزی خراسان بوده و از آنچه سابقاً نقل کردیم معلوم می‌شود، چنان‌که در معجم البلدان آن را از اعمال نیشابور یعنی از ولایات آن ذکر کرده و نیشابور در آن زمان مرکز ایالت خراسان بوده، گاه هم تابع حکومت‌های اطراف واقع می‌شده چنان‌که مدت‌ها تابع قهستان و قهستان معرب کوهستان است، در کتب قدیمه سه قهستان ذکر کرده‌اند قهستان قم و کرمان و خراسان ولی مهم‌تر از همه قهستان خراسان بوده که از کناره شرقی کویر مرکزی ایران و بیابان لوت تا مرزهای افغانستان و سیستان ادامه داشته و ترشیز و زاوه (تربت حیدریه) و خواف و گناباد و زیرکوه و خوسف و بیرجند و طبس گیلکی و طبس مسینان که اولی مرکز خرما و دومی دارای عناب زیاد است جزو قهستان بوده، و شهر مهم قهستان، قاین بوده که مرکز حکومت قهستان بوده و زمانی بزرگ‌ترین قلعه باطنیان (اسماعیلیه) در آن حوزه قرار داشته و حاکم آنجا نیز دارای اهمیت و نفوذ سیاسی زیادی در دولت‌ها بوده، چنان‌که ناصرالدین محتشم حاکم قهستان در زمان مغول که خواجه نصیرالدین کتاب اخلاق ناصری را موقعی که در آنجا بوده به نام او نوشته از بزرگ‌ترین حکام و ولات آن زمان محسوب می‌شده، و گناباد نیز تحت سیطره و فرمانروایی امرای قهستان بوده و تا چندین قرن بعد نیز جزو قهستان بوده است.

چنان‌که در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم^۱ تألیف شمس‌الدین بشاری می‌نویسد: «و اما قوهستان فقصبتها قاین و مدنها تون، جنابد، طبس، العناب الرقة خور خوست کری طبس التمر» یعنی قهستان مرکز آن قاین و شهرهای تابعه تون و جنابد و طبس عناب و رقة و خور و خوست و کری و طبس خرماست. قصبه در اصطلاح عرب مرکز و شهر مهم یک مملکت یا استان را گویند و قصبه قریه عبارت از وسط آن است و در ذیل هم می‌نویسد: «و اما قوهستان فاتنها واسعة ثمانون فرسخاً

۱. چاپ لیدن، ص ۳۰۱.

راجحةً فی ثمانین غیر آن اکثرها جبال و مفاوز غیر رحبة و لامشجرة قصبتها قاین الخ»، یعنی قهستان بیش از هشتاد فرسخ در هشتاد فرسخ است جز آن که بیشتر آن کوهستان‌ها و درّه‌ها و بیابان‌های کم وسعت و بی‌درخت است و مرکز آن قاین است.

و نیز حمدالله مستوفی در نزهةالقلوب در ذکر قهستان می‌نویسد: «قهستان را شانزده ولایت است ترشیز جنابد دشت بیاض تون الخ».

در باره کلمه کری که بشاری ذکر کرده رهنی به طوری که در بهارستان آیتی مذکور است، کرید گفته که می‌نویسد: عرض ولایت قهستان مابین کرید است تا زوزن و کری و کرید همان کریت است که در چهار فرسخی مشرق طبس می‌باشد. در کتاب خداوندالموت^۱ که در حالات حسن صباح و تاریخ اسماعیلیه در آن زمان نوشته شده، در ذکر «موسی نیشابوری و یوسف جوینی، ص ۲۸۶» از گناباد نام برده و می‌نویسد که جوان نیشابوری بعد از چند روز راهپیمایی از بشرویه به شهری رسید موسوم به گناپا (گناباد امروزی - مترجم) که یکی از شهرهای زیبا و جالب توجه خراسان در آن عصر بود و می‌گفتند که گناپا از شهرهایی است که اسکندر بعد از ورود به ایران ساخت و معلوم نبود که این شایعه صحّت دارد یا نه ولی شهر گناپا از نظر خیابان‌بندی بهترین شهر خراسان و یکی از بهترین شهرهای ممالک ایران بود و تمام خیابان‌های گناپا از نظر هندسی بر یکدیگر عمود بود و شخص از هر خیابان می‌توانست مبدأ و منتهای آن را ببیند و سکنه گناپا هم مانند شهر خود زیبا بودند.

گناباد در اوایل صفویه مدت‌ها گرفتار تاخت و تاز سلاطین ازبک بوده و

۱. این کتاب تألیف پل امیر فرانسوی و ترجمه و اقتباس ذبیح الله منصوری است که در سال ۱۳۵۶ شمسی در تهران توسط سازمان انتشارات جاویدان منتشر شده است و مترجم در پرانتز گناپا را همان گناباد ذکر نموده است.

دست به دست گردیده در زمان^۱ شاه عباس چندی در دست امرای ازبک که تون را هم تصرف کرده بودند قرار می‌گرفت تا آن‌که شاه عباس به امرای افشار و امرای کرمان دستور استرداد آنجا را از ازبک‌ها داد و آن‌ها به کمک مصطفی خان کنگرلو حاکم تون و طبس و گناباد شتافته، ابتدا تون را گرفته بعداً رو به گناباد آمده و گناباد را نیز پس گرفتند و بعدها تحت حکومت مصطفی خان و سلطنت صفویه قرار گرفت.

در اوایل قرن سیزدهم هجری که امرای طبس از ایل شیبانی قیام کرده و با حکومت مرکزی و قاجاریه مخالفت نمودند گناباد و ترشیز را هم تصرف کرده و تا حدود سبزوار جزو حکومت خود قرار دادند، پس از تسلیم شدن آن‌ها نیز این رویه معمول و حاکم طبس که از همان فامیل از طرف حکومت مرکزی معین می‌شد بر گناباد حکومت داشته؛ برای فردوس و گناباد نیز نایب الحکومه تعیین می‌نمودند و والی خراسان فقط نظارت عالیه بر امور آنجا داشت ولی در تعیین نایب الحکومه دخالت رسمی نداشت. این ترتیب تا اوایل مشروطیت مجری بود از آن به بعد گناباد تدریجاً جدا شده و حاکم آن از طرف والی خراسان تعیین می‌گردید و تا چندی دخالت مختصری از طرف امرای طبس می‌شد، ولی از اوایل دولت رضاشاه پهلوی به طور کامل مجزا گردید و هر یک از فردوس و طبس دارای حاکمی جداگانه شدند.

در سال ۱۳۱۶ هجری شمسی مطابق ۱۳۵۶ قمری که قانون تقسیمات کشور با تنظیم آقای احمد فریدونی - که از صاحب منصبان ارشد وزارت کشور بودند و بعداً هم معاونت و کفالت وزارت کشور را عهده‌دار شدند و به حسن تدبیر و سیاست و کیاست و صحت عمل معروف می‌باشند - از تصویب مجلس گذشت و ده استان و چهل و نه شهرستان تعیین گردید به گناباد از نظر آن‌که در سه راه

۱. رجوع شود به کتاب تاریخ عالم آرای عباسی.

واقع شده و راه خراسان به زاهدان که از راه‌های اساسی مهم کشور و وسیله ارتباط با ممالک شرقی می‌باشد از آن عبور می‌کند و از نظری حدود آن به مرز افغانستان منتهی می‌گردد و از جهات دیگر نیز بدان اهمیت زیاد داده شد، از این رو مرکز فرمانداری و شهرستان بزرگی گردید که فردوس و طبس و کاشمر بخش آن واقع شدند و بخشداران آن‌ها به وسیله فرماندار گناباد تعیین می‌گردید، و این امر هرچند از نظر وضع محلی هیچ تناسبی نداشت زیرا کاشمر نسبت به گناباد شهر بزرگ و ثروتمند و آبادی است و همچنین طبس و فردوس مهم‌تر از گناباد بودند، ولی به همان نظرها که ذکر کردیم گناباد مرکز شهرستان واقع شد و از طرف دولت برای عمران و توسعه آن نیز توجه کامل به عمل آمد و در آن موقع گناباد دارای بخش‌های مرکزی و بجستان و کاشمر و فردوس و طبس بود.

ولی این امر زیاد به طول نینجامید و پس از شهریور ۱۳۲۰ که محمدرضا شاه به سلطنت نشست، تدریجاً کاشمر و فردوس مجزا شده و هر کدام فرمانداری جداگانه شدند، و طبس هم که پس از مجزا شدن فردوس راهی به گناباد نداشت جزو فرمانداری فردوس گردید و شهرستان گناباد فقط دارای دو بخش مرکزی و بجستان شد، لیکن بعضی ادارات دیگر غیر از فرمانداری مانند اداره دارایی و اداره آمار مدتها به همان منوال باقی و دارایی و آمار فردوس و طبس جزو گناباد بودند ولی آن‌ها نیز به تدریج مجزا گردیدند.

چون گناباد در ابتدای مشروطیت جزو طبس بود و فردوس از جهت طبیعی در وسط واقع شده بود در قانون انتخابات برای فردوس و طبس و گناباد یک نفر وکیل معین گردید و مرکز انجمن نظارت و اخذ آرای فردوس قرار داده شد و تا همین اواخر به همان وضع بود، و در زمان نخست‌وزیری آقای دکتر منوچهر اقبال که قانون انتخابات تغییر و بر تعداد نمایندگان افزوده گردید برای گناباد که جمعیت آن با فردوس و طبس زیادتر از حد نصاب قانونی می‌شد یک نفر نماینده جداگانه در نظر گرفته شد، که از آن نظر نیز از فردوس مجزا گردید.

کلمه گناباد همان طور که ذکر کردیم پس از وقوع زلزله و خرابی شهر آن بر مجموعه دهات اطلاق می شد و نام بلوک گردید، ولی در سال های اخیر و پس از تقسیمات کشوری مرکز آن که جویمند می باشد به نام گناباد موسوم و مشهور شد و اکنون در اصطلاح اداری مراد از گناباد همان جویمند می باشد و دهات دیگر را از توابع گناباد ذکر می کنند، ولی مردم گناباد عموماً به همان وضع سابق آن را اطلاق می کنند و مرکز گناباد را جویمند می گویند.

شهرستان گناباد اکنون دارای دو بخش مرکزی و بخش بجستان می باشد و به طوری که می گویند در حدود صد آبادی بزرگ و کوچک دارد، بخش مرکزی مستقل بر چهار دهستان است: دهستان مرکزی که مرکز آن همان جویمند است و در حدود پانزده قریه و آبادی تابع آن است. دهستان بیدخت که مرکز آن بیدخت و در مشرق جویمند واقع و حدود ده قریه جزء آن می باشد. دهستان کاخک که در جنوب جویمند و قسمت کوهستانی و دامنه کوه می باشد و قریب چهارده قریه کوچک و بزرگ و چندین مزرعه جزء این دهستان می باشد. دهستان زبید که آن نیز در دامنه کوه و در جنوب غربی جویمند واقع و حدود هشت آبادی تابع آن می باشد و البته هر یک از دهستان ها آبادی های کوچک دیگر نیز دارد.

بخش بجستان نیز مشتمل بر دو دهستان به نام میان تکاب و لب کویر می باشد و مجموع دهات تابعه این بخش در حدود صد و چهل و هفت آبادی کوچک و بزرگ می باشد.

در طرائق الحقائق تألیف مرحوم حاج نائب الصدر شیرازی ذکر شده که گناباد مشتمل بر سیصد قریه بزرگ و کوچک است و البته مؤلف مذکور همه قرا و مزارع بزرگ و کوچک را در نظر داشته و گرنه قرای دارای سکنه خیلی کمتر از این عدد است و قنوات بآثره هم در گناباد زیاد است که در میان مردم می گویند هلاکوبند است، یعنی زمان هلاکو مسدود کرده اند یا این که مانند خرابی های زمان او قابل آبادی نیست.

جمعیت گناباد

عدهٔ نفوس گناباد به طور قطع و دقیق معلوم نیست بلکه می‌توان گفت در همهٔ کشور ایران تاکنون آمارگیری دقیق به عمل نیامده و میسر نشده است چون مردم کاملاً توجه بدان نداشته و اهمیت نمی‌دهند. ممکن است برای بعضی مردم شناسنامه گرفته نشده باشد یا بعضی اشخاص که بیابان‌گردی می‌کنند و شغل آن‌ها در بیابان و کمتر با ادارات رابطه دارند اصلاً توجهی به گرفتن شناسنامه نداشته باشند و این امر در میان ایلات چادرنشین زیاد است، و از دهات هم کسانی مانند چوپان و امثال آن‌ها که بیشتر اوقات را در بیابان می‌گذرانند ممکن است شناسنامه نگرفته باشند، و نیز بعض مردم دهات مقید به اطلاع دادن و فیات به اداره آمار نیستند و شاید در بعض جاها شناسنامه‌هایی وجود داشته باشد که صاحب آن سال‌هاست بدرود زندگی نموده ولی ادارهٔ آمار آن‌ها را جزء نفوس زنده می‌گیرد چون گزارش وفات داده نشده است، بعض اشخاص هم هستند که از غیر محل و شهرستان خودشان شناسنامه گرفته‌اند در صورتی که جزء نفوس و اهالی محل خودشان محسوب می‌شوند. از این روز از جهات دیگر آمارگیری‌هایی که تاکنون به عمل آمده کاملاً دقیق نیست و در حقیقت به طور تقریب است.

در فرهنگ جغرافیایی ایران، جلد نهم، چاپخانهٔ ارتش، در اسفند ۱۳۲۹ شمسی مجموع نفوس گناباد را ۸۷۳۴۱ نفر و نفوس بخش مرکزی را ۴۳۹۴۵ نفر و دهستان مرکزی را ۱۹۲۹۳ نفر، دهستان بیدخت ۵۰۱۹ نفر و دهستان کاخک را ۱۰۳۷۶ نفر و دهستان زبید را ۸۶۱۱ نفر ذکر نموده که جمعاً ۴۳۲۹۹ نفر است، که معلوم می‌شود بقیه را تا شمارهٔ نام‌بردهٔ بالا مربوط به بجستان قرار داده است در صورتی که در عدهٔ نفوس دهستان‌ها هم که ذکر نموده به نظر می‌رسد که اشتباهی رخ داده؛ مثلاً دهستان بیدخت که توابع زیادی دارد نفوس آن بیشتر از این شماره مذکور است و به اضافهٔ عدهٔ نفوس بجستان به آن اندازه که از اینجا به نظر می‌رسد نیست مگر آن‌که عدد ۸۷ غلط در چاپ بوده باشد.

و آنچه از آمارهای که در اداره آمار گناباد موجود می‌باشد معلوم می‌شود عدّه نفوس در سال ۱۳۳۹ جمعاً ۷۳۴۲۱ نفر که عدّه مرکز گناباد و قصبه شهر ۷۵۷۰ و عدّه مجموع دهات قسمت مرکزی و شمالی ۲۹۹۴۱ و کاخک با توابع ۱۹۵۲۰ و بجستان و حومه ۱۶۳۹۰ نفر می‌باشد ولی همه این‌ها تقریبی است و آمار دقیق نمی‌باشد.

آمارهای که اداره مبارزه با مالاریا در اوایل ۱۳۴۳ تهیه نموده از این قرار است: مجموع قرا و قصبات و مزارع گناباد ۴۲۳ مشتمل بر ۱۲۲۳۵ خانوار و ۶۱۱۷۴ نفر است.

مذهب در گناباد

مذهب اهالی گناباد تشیع و عموماً شیعه اثنی‌عشری می‌باشند و یک عدّه از آن‌ها در طریقت نیز وارد و در سلسله نعمه‌اللهیه که از سلاسل بزرگ فقر و از سابق در تشیع و اثنی‌عشری بودن معروف و بلکه تعصب داشته و دارند داخل می‌باشند.

طریقت نعمه‌اللهیه از اواخر قرن سیزدهم هجری قمری که مرحوم حاج ملا سلطان محمد سلطان علیشاه گنابادی به جانشینی مرحوم حاج آقا محمد کاظم سعادت علیشاه اصفهانی در بیدخت مستقر گردید و مقام ارشاد در سلسله نعمه‌اللهیه به ایشان رسید در گناباد شهرت یافت، و به تدریج جمعی از اهالی دیندار گناباد بدیشان گرویده و ارادت ورزیدند؛ به طوری که امروز هر جا نام گناباد برده می‌شود طریقت نیز به خاطر می‌آید و در حقیقت شهرتی که در قرن اخیر برای گناباد پیش آمده هم نزد دوستان طریقت و هم پیش مخالفان به واسطه همان نام تصوف و عرفان است، که دوستان وقتی نام گناباد را می‌شنوند روی تداعی معانی از تصوف یاد نموده و به آن علاقه‌مند هستند، و مخالفان نیز از همان نظر تداعی معانی چون با تصوف عناد دارند به نام گناباد هم به نظر بدبینی می‌نگرند. و البته صوفیه و

عرفای شیعه در اثنی عشری بودن خیلی متعصب‌اند بلکه رسمیت یافتن مذهب تشیع در ایران در حقیقت به واسطه فداکاری‌های صوفیه بود؛ زیرا تشیع به واسطه شاه اسماعیل صفوی و جانشینان او که به تشیع و تصوف معروف و در هر دو متعصب بودند شیوع و رسمیت یافت و سایر شیعه نیز در این امر رهین مت و زحمات صوفیان صفوت‌نشان می‌باشند، نهایت آن‌که فرقی که با سایر افراد شیعه دارند آن است که می‌گویند در راه دیانت و احکام شرع علاوه بر ظواهر امر باید مؤمن دل را نیز به خدا مربوط نموده و در تصفیه و تجلیه قلب بکوشد. ظواهر اعمال حکم تن و جسد را دارند و قلب حکم روح را که باید به واسطه توجه قلبی ظواهر اعمال را روح داد و زنده نگاهداشت و همان طور که در احکام ظاهریه و اعمال فرعیته باید به عالم مراجعه نماییم، در احکام قلبیه و تصفیه دل و سلوک به سوی خدا نیز باید به راهنما و مربی رجوع نموده و از او کسب فیض کنیم.

تصوف مربوط به امور معنوی و قلبی و اخلاقی می‌باشد از این رو اگر بخواهیم آن را در ردیف بعضی مذاهب قرار دهیم باید با فلسفه و کلام در یک ردیف بدانیم، نه با مذاهب مختلفه اسلامی در اعمال قالبیه مانند اصولی و اخباری در فقه یعنی با این‌ها مانعة‌الجمع نیست و در طول این‌ها قرار گرفته نه در عرض، برخلاف دو مذهب اصولی و اخباری که با یکدیگر مانعة‌الجمع بوده و یک نفر نمی‌تواند دارای هر دو مذهب باشد در صورتی که ممکن است هم صوفی باشد و هم یکی از آن دو را داشته باشد، زیرا دو مذهب اصولی و اخباری مربوط به اعمال فرعیه قالبیه و تصوف راجع به اعمال قلبیه است، چنان‌که بسیاری از فقهای بزرگ شیعه در طول ادوار مختلفه مانند ابن فهد حلی، شهید ثانی، شیخ بهائی، مجلسی اول، سید بحر العلوم، شیخ مرتضی انصاری و حاج میرزا حسن شیرازی و غیر آنان دارای مسلک تصوف و عرفان بودند. عرفا و صوفیه شیعه آنچه را دارند از اخبار ائمه اطهار (ع) گرفته و معتقدند که دخالت در امور دینی بدون اجازه از شخص مجاز جایز نیست، و احداث آنچه در دین نبوده بدعت و حرام است و هرچه

مربوط به امر دین است باید از مصادر عصمت و طهارت رسیده و سرچشمه گرفته باشد.

در سلسله نعمة اللّٰهیه که سلسله گنابادی افتخار انتساب به آن را دارند تقیّد به کسب و کار و تقیّد به آداب شرع مطهر و عدم تقیّد به لباس مخصوص دستور داده شده و لازم است، قسمت اول برای این است که بشر در دنیا ناچار از تهیه خوراک و پوشاک و مسکن است و آن یا از راه کار و کوشش مشروع یا از راه گرفتن به زور و اجبار و برخلاف رضای طرف و یا از راه درخواست و در یوزگی است، قسم دوم و سوم شرعاً و عقلاً حرام است پس باید از راه اول که کار است امرار معاش کند که توکل نیز در این قسم است، زیرا در قسم دوم و سوم طمعش به مال یا دست دیگران است و به هیچ وجه با توکل بر خداوند سازگار نیست ولی شخصی که کار می کند باید در عین حال برای وسعت و برکت در کسب بر خدا توکل داشته باشد. قسمت دوم هم برای این است که احکام شرع مطهر برای تربیت مؤمن از طرف شارع مقدّس وضع شده و تا ظاهر درست نباشد باطن تکمیل نمی شود و اطاعت امر مولی عقلاً لازم است، و اوّل مرحله کمال معنوی تأدّب به آداب شریعت مطهره است و درویش که خود را تابع و شیعه می داند باید بکوشد که ظاهر خود را نیز به آداب شرع مطهر آراسته گرداند، و کسانی که مقیّد به اعمال و آداب ظاهریه نیستند منظورشان آزاد بودن نفس در شهوات نفسانیه است و اگر هم دعوی درویشی کنند بدنام کننده نکونامی چند می باشند.

قسمت سوم نیز از این جهت است که لباس ظاهر برای امر دین تأثیری ندارد و خداوند و شارع مطهر لباس مخصوصی برای مسلم دستور فرموده و فقط لباس تقوا و پرهیز و پرهیزگاری را دستور داده که فرموده: **وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ**^۱ و تنها در دو مورد است که لباس مخصوص دستور فرموده یکی در موقع حجّ و

۱. سوره اعراف، آیه ۲۶؛ لباس تقوا بهتر است.

عمره برای حال احرام و دیگر لباس برای مرده که کفن است و در غیر آن دو مورد هر لباس که بپوشد مانعی ندارد که «درویش صفت باش و کلاه تتری دار». البته لباس شهرت طبق آنچه در کتب فقه مذکور است روا نیست که بپوشند و همچنین پوشیدن بعض چیزها مانند ابریشم و زربفت برای مردان و امثال آنها ممنوع گردیده، ولی آنها مربوط به طرز و شکل لباس نیست.

و چون امر تصوّف در گناباد سایر قسمت‌ها را تحت الشعاع قرار داده، از این رو در هر زمان عده‌ای روی اغراض شخصی و به نام دیانت با آن مخالفت نموده و آن را وسیله شهرت خود قرار می‌دهند! ولی اگر خود مردم آزاد باشند و القائات سوء بدان‌ها نشود عداوت و دشمنی با تصوّف ندارند، و عموم اهالی از درویش و نادریش با همدگر مهربان می‌باشند و حتی کلمه «بی‌پیر» یکی از ناسزاهای فحش‌هایی است که در آنجا بین مردم معمول است که از زمان صفویه باقی مانده، و چون در آن زمان کلمه نادریش و بی‌پیر از فحش‌های مهم بوده است و حتی در آن زمان خانقاه وجود داشته و مردم خیلی معتقد به عرفان و تصوّف بوده و در معاشرت‌ها بلکه در نوشته‌های خود ابراز علاقه به تصوّف نموده و اهمیت زیادی برای آن قایل بودند، چنان که وقفنامه‌ای نزد مرحوم آقای حاج میرزا محمد تقی مهدوی فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی مجتهد که از اشخاص بسیار نیک بود مشاهده شد که در خطبه آن بدین امر تصریح دارد. آن وقفنامه برای وقف سه سهم از دوازده سهم آسیای بالای جزستان و دو سهم از چهارده سهم سیدآباد بر فقرا و مساکین طلبه مدرسه جدید قصبه جنابد می‌باشد، که توسط میرزا ابوالقاسم خلف میرزا عزت امین‌باشی خفاجه‌ای در ذی‌حجه ۱۱۷۷ قمری نوشته شده و در خطبه آن این عبارت مذکور گردید: «صومعه جسم خاکی را عمری وقف صوفی روشن ضمیر روح پاک ساخت»^۱ که معلوم می‌شود عموم مردم علاقه و عقیده کامل به

۱. از روی آن وقفنامه یک رونوشت برداشته شد که اکنون نزد نگارنده موجود است.

تصوّف و عرفان داشتند و اکنون هم اگر تحریکات بعض افراد در بین نباشد مردم عموماً نظر خوش دارند. به همین جهت است که گاهی این اختلافات خیلی کم می‌شود و گاه هم که اغراض شخصی و عداوت‌های فردی بعض اشخاص نسبت به بزرگان تصوّف زیاد می‌شود و آن را مخالف منافع خود می‌دانند در میان مردم نیز اختلاف را دامن می‌زنند، ولی مع ذلک عموم اهالی گناباد از صوفی و غیرصوفی به اثنی‌عشری بودن افتخار می‌کنند و در حقیقت یگانه مذهب رایج در گناباد است.

مراسم سوگواری مذهبی در گناباد

مردم گناباد چون عموماً شیعه و از زمان صفویه که تشیع و مذهب اثنی‌عشری توسط صوفیه و شاه اسماعیل صفوی در ایران رسمیت یافت و مذهب رسمی گردید، همه اهالی آنجا به تشیع گراییده و بدان افتخار دارند از این رو مراسم سوگواری حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین نیز نسبت به محیط خود آنجا خیلی مفصل برگزار می‌شود و اضافه بر موقوفات زیادی که مردم خیرخواه متدین از زمان صفویه به بعد برای اقامه در مراسم سوگواری نموده‌اند خود مردم نیز با نهایت علاقه و افتخار خرج‌هایی می‌کنند.

در محرم از شب اول مجالس سوگواری شب و روز در دهات منعقد می‌شود و مردم تا روز چهاردهم با نهایت جوش و خروش در همه جا ترک کار و زراعت و تجارت و سایر امور دنیوی نموده، در مجالس سوگواری شرکت می‌کنند و هرچه به روز عاشورا نزدیک‌تر شود جوش و خروش زیادتر است. از جمله در جویمند که مرکز گناباد است مجالس بزرگ‌تر در مساجد و در حسینیه که اخیراً تجدید ساختمان شده منعقد و در منازل هم منعقد می‌شود و در بیدخت هم از زمان سابق مجلس رسمی مهم از طرف جناب حاج ملا سلطان‌محمد سلطان علی‌شاه و بعداً حضرت نورعلیشاه شب‌ها در مسجد و روزها در محلی به نام حسینیه و تحت نظر امام جماعت بیدخت قرار داشت منعقد می‌گردید و در زمان حضرت نورعلیشاه

ساختمان کوچکی مقابل به مزار سلطانی بنا شد و گاهی مجالس سوگواری در آنجا منعقد می‌گردید. بعداً پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح علی‌شاه آن ساختمان را توسعه داده به نام تکیه^۱ موسوم نموده و مجالس روضه روز در آنجا که تابع مزار سلطانی است منعقد می‌گردد و از رسوم معمول بیدخت این است که در مجالسی که در مسجد منعقد می‌شده و اکنون هم آنچه از طرف ما منعقد می‌شود چنین است که آوردن چای و قهوه و یا قلیان و امثال آن در مسجد در بین مجلس روضه معمول نیست که از سابق از نظر احترام و حفظ حیثیت مسجد که فقط برای عبادت است و اکل و شرب در آن مناسب نیست این رویه پسندیده معمول شده و اکنون هم چنین است و شایسته است که در همه جا نیز این روش پسندیده معمول باشد. اکنون مجالس سوگواری دهه محرم شب‌ها از طرف خود ما در مسجد و روزها قبل از ظهر در تکیه منعقد می‌شود و عصرها هم مجالس سوگواری از طرف افراد نیکوکار با شرکت با همدیگر یا به تنهایی در تکیه منعقد می‌گردد و مجلس رسمی عمومی برای روضه خوانی دهه محرم همین سه مجلس است که همه مردم در آن شرکت می‌کنند و مجالس خصوصی هم در منازل منعقد می‌شود که اجتماع عمومی نیست و در سایر قرا و قصبات گناباد نیز مجالس سوگواری زیادی در دهه محرم شب و روز منعقد می‌گردد و در هر مسجد یا تکیه یا بعضی منازل اشخاص روضه خوانی‌های عمومی منعقد می‌شود که مردم به واسطه زیادی آن‌ها نمی‌توانند در همه جا شرکت کنند از این رو اجتماع همه طبقات مختلفه آن قریه در یک مجلس انجام نمی‌شود و گاه هست که بعضی اشخاص از صبح تا ظهر پس از خاتمه یک مجلس فوری بیرون آمده به مجلس دیگر که در مسجدی یا تکیه‌ای یا منزلی

۱. چون محل تکیه برای اجتماع و سوگواری دهه محرم در زمستان که در بیرون و زیر آسمان میسر نیست که مجتمع شوند کوچک بود لذا خود فقیر دو سال پس از رحلت آن بزرگوار اقدام به توسعه تکیه نموده و ساختمان جدیدی که قریب دو برابر محل تکیه قبلی بود با تیر آهن بنا نهاده و بر آن افزودم و ضمیمه تکیه قبلی نمودم که اکنون محل خیلی مجلل و باشکوهی می‌باشد و گنجایش چند برابر تکیه قدیم را دارد.

منعقد است می‌روند به طوری که مستمعین و ناطقین همان مجلس قبلی متفقاً به مجلس بعدی می‌روند و البته این امر خستگی برای مستمعین ایجاد می‌کند از این رو نمی‌توانند همه در همه مجامع شرکت کنند.

از این جهت یکی از امتیازات مجالس سوگواری بیدخت این است که چون تعداد مجالس عمومی زیاد نیست و منحصر به جلسه صبح و عصر تکیه و شب مسجد است غالب مردم حاضر می‌شوند و همین اجتماعی کلی و مراقبت مردم بیدخت در سکوت در جلسه و حفظ نظم بر ابهت و عظمت مجلس می‌افزاید که غالب ناطقینی که از دهات دیگر یا از شهرهای خارج به بیدخت می‌آیند از حال خلوص و صدق مستمعین و نظم و ترتیب و ابهت مجلس بیدخت در همه جا تمجید می‌کنند و حتی کسانی که از شهرهای خارج به طور تصادف در جلسات سوگواری دهه محرم شرکت می‌کنند به طوری شیفته می‌شوند که اظهار علاقه می‌کنند که هر ساله در ایام سوگواری محرم به بیدخت بیایند.

در مجالس سوگواری گناباد همه معمول دارند که هر موقع وارد مجلس شوند تا آخر مجلس که آخرین ناطق مجلس را خاتمه می‌دهد می‌نشینند و در بین مجلس به احترام جلسه حرکت نمی‌کنند مگر آن‌که کسی کار فوتی فوری داشته باشد و برخلاف اغلب شهرهای دیگر که در بین مجلس هم پس از ختم نطق ناطق حرکت می‌کنند و منتظر خاتمه مجلس و ناطق آخری نمی‌شوند.

مجالس سوگواری از هفتگی و ماهیانه و امثال آن‌ها در تمام مدت سال معمول است و منعقد می‌شود و مجالس مهمی که منعقد می‌شود از همه مهم‌تر در دهه محرم است و بعداً ماه مبارک و ایام سوگواری شهادت حضرت امیر(ع) سپس دهه آخر صفر که رحلت حضرت رسول و حضرت مجتبی و حضرت رضا علیهم السلام می‌باشد و نیز در ایام رحلت حضرت زهرا علیهما السلام نیز مجالس زیادتر است ولی به طور کلی در دو ماه محرم و صفر مجالس سوگواری در همه دهات زیاد است و توده مردم هم اهمیت زیاد بدین دو ماه داده و رسماً عزادار محسوب

می‌شوند. بدین جهت اگر اول فروردین و نوروز در این دو ماهه واقع شود عید نمی‌گیرند و مراسم جشن و دید و بازدید معمول ندارند و همچنین عقد و عروسی در این دو ماه نمی‌کنند بلکه بعضی به قدری مقیدند که در آن دو ماه شیرینی هم برای مهمان نمی‌آورند چنان‌که حضرت آقای والد بزرگوار قدس سره همین رویه را معمول داشته و نگارنده نیز همین را پیروی می‌کنم.

و در بعض دهات از جمله بیدخت که رویه پدر بزرگوارم بوده و فقیر نیز پیروی می‌کنم ایام و فیات سایر ائمه هدی علیهم السلام نیز مجلس سوگواری در مزار متبرک منعقد داریم مثلاً ۲۵ محرم که رحلت حضرت سجاد(ع) است یا ۲۵ شوال که رحلت حضرت صادق است و ۲۵ رجب که رحلت حضرت کاظم (ع) می‌باشد و هشتم ربیع الاول که رحلت امام حسن عسکری است و همچنین و فیات سایر ائمه هدی علیهم السلام بلکه در دوازدهم ربیع الاول که بنا به قول کلینی در کافی و بسیاری از بزرگان شیعه رحلت حضرت رسول (ص) است مجلس توسل و عزاداری منعقد داریم.

دسته‌های عزاداری

در دهه محرم تشریفات سوگواری و مراسم آن خیلی زیاد از جمله دسته‌های سینه‌زنی و زنجیرزنی حرکت می‌کنند و شروع آن به اختلاف است مثلاً در بعضی دهات از چهارم و بعضی از پنجم و یا ششم و یا هفتم شروع می‌شود مثلاً در بیدخت از ششم شروع می‌شود و مرتب عدّه شرکت‌کننده در دسته رو به ازدیاد است و تا روز یازدهم دسته‌ها در مجالس مختلفه روضه‌خوانی شرکت می‌کنند و اگر در آبادی اشخاص معروفی یا خیریه در ظرف آن سال از دنیا رفته باشد دسته در روز تاسوعا یا شب عاشورا به منزل او و سر قبر او می‌روند و روضه‌ای خوانده شده زنجیر می‌زنند.

سابقاً دسته‌های تیغ‌زن در دهات مختلفه بوده ولی از زمان رضاشاه که ممنوع

شد فعلاً هم معمول نیست و در حقیقت هم کار شایسته‌ای نیست و می‌توان گفت طبق آیه شریفه *وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ* خلاف شرع است از این رو حضرت آقای والد به هیچ وجه با آن موافق نبودند و امروز در همه دهات گناباد تقریباً از بین رفته است. در بیدخت مرسوم است که روز یازدهم دسته زنجیرزن برای عرض تسلیت به خاکپای حضرت علی بن موسی الرضا (ع) و شرکت در سوگواری آنجا با تشریفات مفصّلی به مشهد حرکت نموده و روز سیزدهم که روز دفن اجساد شهداست با مراسم و تشریفات خاصی از محل توقف خود به طرف صحن مطهر با نوحه خوانی و زنجیرزنی و همراه بودن چند نفر برای روضه خوانی حرکت می‌کنند که غالباً چند ساعت طول می‌کشد و بعداً در صحن مطهر جلو ایوان طلا و پنجره زنجیر می‌زنند و بعداً روضه‌ای می‌خوانند سپس مجتمع شده سینه می‌زنند و بعداً متفرّق می‌شوند. در آن دو سه روز توقف مشهد به منزل هر یک از آقایان علمای درجه اول هم که مجلس سوگواری منعقد داشته باشند می‌روند و شرکت می‌کنند و همه آقایان هم کمال لطف و محبت نسبت به آنها ابراز می‌دارند و این دسته در همه جا به عنوان دسته مذهبی در ایش نعمة اللّٰهی که به اثنی عشری بودن افتخار می‌کنند، خود را معرفی نموده و مورد احترام عموم به خصوص آقایان علما واقع می‌شوند.

فرهنگ در گناباد

گناباد هم مانند سایر شهرها و شهرستان‌های ایران دارای دانشمندان بوده و علاقه‌مندان به علم و دانش در آنجا وجود داشته، کسانی هم بوده‌اند که به امور خیریه علاقه‌مند بوده و مدارس برای تحصیل علوم دینیته بنا کرده و خودشان یا دیگران برای آنها وقف‌هایی نموده‌اند، حجراتی هم در مدارس برای سکونت

طلّاب وجود داشته و در حدود امکان به تحصیل آنها کمک می‌شده است، از جمله یک مدرسه دینیّه در جویمند و یکی در کاخک یکی هم در بیدخت و یکی در بیلند یکی هم در دلویی ساختمان شده که اکنون نیز باقی است و دارای طلابی هم می‌باشند.

مدارس دینی دیگری نیز در گناباد بوده که اکنون از بین رفته است یا آن‌که طلابی در آن نیستند و اکنون هم با آن‌که توجه به علوم دینی و معارف اسلامی کمتر شده در حدود هفتاد نفر به نام طلب علم دینیّه در مدارس مذکوره به تحصیل مشغول می‌باشند، و مدرسه دینی بیدخت در سابق فضایی هم تربیت نموده و عدّه بسیاری مخصوصاً در زمان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد در آنجا به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشتند که همه بعداً از فضلا و دانشمندان شدند.

از اوایل سلطنت رضاشاه پهلوی اول که توجه زیادی به علوم و فرهنگ امروزه ابراز می‌شده مدارس جدیده نیز به تدریج تأسیس شده و مرتباً رو به زیادتی رفت به طوری که امروزه حوزه فرهنگی گناباد خیلی وسیع و مرتباً بر وسعت آن افزوده می‌گردد، و در این موقع که این یادداشت‌ها نوشته می‌شود و سال ۱۳۴۱ شمسی و ۱۳۸۲ قمری می‌باشد آمار فرهنگی گناباد از این قرار است: دبستان در همه دهات مهمّه شهرستان گناباد وجود دارد و بسیاری از دهات کوچک و کم جمعیت نیز دارای دبستان می‌باشد و مجموع آن‌ها ۵۶ باب است و بسیاری از آن‌ها مربوط به خود فرهنگ و تحت تملک اداره فرهنگ می‌باشد که زمین آن از طرف اهالی اهدا گردیده و ساختمان از طرف فرهنگ شده است.

دبیرستان پسرانه سه باب^۱ و دخترانه یکی دارد و مجموع دانش آموزان

۱. مدارس گناباد در سال‌های بعد هم زیاد شده از جمله در بیدخت دبیرستانی به نام دبیرستان معرفت تأسیس گردید که پس از رحلت پدر بزرگوارم جناب آقای صالح علیشاه به تقاضای ما نام آن به دبیرستان صالح تبدیل گردید و ساختمانی هم خود ما برای آن تأسیس نمودیم و سپس واگذار کردیم. مسجدی هم برای آن ساختیم که برای نماز دبیران و دانش آموزان و واردین مهیا باشد و تأکید شد که در همه کلاس‌ها فقه و قرآن تدریس شود و در دهات دور کم جمعیت نیز سپاهیان دانش مأمور تأسیس دبستان و آموزش و

ابتدایی ۴۱۰۰ نفر و متوسطه ۶۲۲ نفرند، مکاتب قدیمه دوازده باب و شاگردان آن‌ها در حدود ۲۲۰ نفرند، کلاس شبانه سالمندان ۴۶ و عدّه نوآموزان ۱۶۲۰ نفر می‌باشد؛ کلاس شبانه برای آموزش سالمندان هم در ابتدایی در سال ۱۳۰۷ شمسی از طرف جناب آقای صالح علی‌شاه در قرائتخانه مزارسلطانی تأسیس و هر ساله در شش ماهه زمستان دایر بود و آن نخستین کلاس اکابر در ایران بود و تا سال ۱۳۳۸ شمسی هر ساله در شش ماه زمستان دایر بود و در آن سال که تعلیمات اجباری از طرف دولت شروع شد به فرهنگ و گذار گردید.

عدّه رسمی کارمندان از اداری و آموزگار و دبیر ۴۰۲ و مستخدمین جزء ۴۲ و آموزگاران و مستخدمین روزمزد جمعاً ۳۲ می‌باشند ولی عدّه مدارس و دبیران و آموزگاران هر ساله روی در ازدیاد است.^۱

جغرافیای اقتصادی گناباد

مردم گناباد غالباً به زراعت و کشاورزی اشتغال دارند و با آن‌که آب آن به نسبت جمعیت کم و اراضی هم زیاد برای زراعت مهیا نیست ولی بر اثر کوشش و سعی و آباد کردن اراضی نسبت به کمی آب و مهیا نبودن زمین محصول بیشتری می‌برند. اهالی گناباد به فعالیت و کوشش در امور زراعتی و بلکه به کیاست و هوش و داشتن پشت‌کار مشهور می‌باشند، بلکه می‌توان گفت قاعده کلی است که در هرجا وسایل زندگانی مشکل و تهیه مواد اولیه زحمت بیشتری دارد مردم آنجا

→

پرورش کودکان گردیدند و بر عدّه آموزشگاه سالمندان و نوآموزان آن نیز و سایر دانش‌آموزان همچنین بر عدّه آموزگاران و دبیران نیز افزوده شده است. به‌طور کلی فرهنگ گناباد در سال‌های بعد از آن نیز پیشرفت‌هایی نموده است.

۱. شهرستان گناباد در تاریخ آذر ۱۳۵۳ دارای ۵۵ دبستان و ۹ مدرسه راهنمایی و ۸ دبیرستان و ۲۵ کلاس پیکار با بی‌سوادی بوده که قریب ۱۳۵۵۰ نفر در آن‌ها مشغول تحصیل بوده‌اند. سایر تشکیلات گناباد هم از این قرار بوده است: ۶ درمانگاه دولتی و ۲ درمانگاه وابسته به سازمان خدمات اجتماعی و ۴۰ خانه انصاف و یک شورای داوری که دعاوی مردم را حل و فصل می‌کردند و ۳۲ نفر سپاهی بهداشت و ۴۸ نفر سپاهی دانش در سطح روستاها خدمت می‌نمودند.

چون ناچار به کوشش می‌باشند بالطبع باهوش و جدی و فعال هستند مانند اهالی یزد و اصفهان و از این نظر اهالی گناباد نیز همین‌طور می‌باشند، و اگر از طرف دولت کمک‌های لازمه بشود می‌توانند به پیشرفت‌های اقتصادی و زراعتی زیادی نایل شوند. از جمله چیزی که برای پیشرفت وضع زراعت و اقتصاد گناباد لازم است لای روبی قنوات آن می‌باشد زیرا قنوات مهمه گناباد عموماً خیلی قدیمی و دارای چاه‌های بسیار عمیق و امتداد زیادی می‌باشند، و برای حفر و امتداد آن‌ها زحمات زیادی کشیده شده و امروز هم حفر این قبیل قنوات خیلی مشکل و پرزحمت است و مخصوصاً حفر چاه‌های پرعمق آن که مقداری از آن را باید به اصطلاح خودشان سرکولی کرد خیلی زحمت دارد، زیرا موقعی که چاه به محل آب ده برسد حفر آن از بالا به واسطه آب میسر نیست از این رو باید چاه سابق را از زیر زمین به محل جدید وصل کنند و سو بکنند تا به آنجا برسد و از زیر همان نقطه را که مقابل چاه جدید است با کلنگ بکنند و به تدریج بالا بروند تا به محلی که از بالا حفر کرده‌اند برسد، و این امر مستلزم این است که مقداری از چاه را بالای سر خود کلنگ‌کاری کنند تا به چاه بالا برسد و آن را سرکولی گویند زیرا روی سر خود می‌کولند و هرچه عمق چاه زیادتر است سرکولی زیادتر است، مثلاً چاه‌های قنات صالح آباد که از طرف پدر بزرگوارم حضرت آقای صالح علی‌شاه شروع به احداث آن شده و اخیراً عمق مادری آن در حدود ۱۲۵ متر می‌باشد قریب ۴۵ متر سرکولی می‌شود زیرا در ۸۰ متری به آب می‌رسد که بقیه را نمی‌توان از بالا حفر کرد و باید از زیر وصل نمود، از این رو حفر قنات خیلی مشکل است، و چون مردم عموماً خُرده مالک‌اند و غالباً مقدار مختصری را از هر قنات مالک می‌باشند از این رو بیشتر آن‌ها بنیه مالی برای مخارج تنقیه قنات ندارند و به این جهت آب قنوات نسبت به سابق خیلی کم و حتی در بعض قنوات که دارای چند رشته چاه می‌باشند بعض رشته‌ها به کلی مسدود شده، که اگر اقدام به باز نمودن آن‌ها و تنقیه رشته‌های دیگر بشود بر آب قنات به مقدار زیادی افزوده می‌گردد

ولی اگر اقدام نشود همین آب موجود هم خیلی تقلیل پیدا خواهد کرد و ممکن است به مرور قرون بعض رشته‌های بعض قنوات دیگر مسدود گردد، لذا تنقیه قنوات گناباد برای بالا بردن سطح تولید کشاورزی خیلی لازم است و باید توجه داشت که حفر چاه‌های عمیق و نیمه عمیق اثر و منفی را که در تنقیه قنوات می‌باشد دارا نیستند، زیرا اولاً چاه‌ها مستلزم مخارج هنگفت و روزانه می‌باشد که همه کس بنیه مالی آن را ندارد و ثانیاً چون وسایل یدکی موتورها غالباً در خود محل نیست و اگر موتور خرابی پیدا کند مستلزم این است که وسایل یدکی را از خارج تهیه کنند و این امر بعض اوقات مخصوصاً موقعی که محصول زراعتی احتیاج به آب فوری داشته باشد باعث خسارت زیاد به زراعت بلکه گاهی موجب از بین رفتن آن می‌شود، زیرا در موقع آب‌خواهی زراعت مثلاً گندم اگر یک روز تأخیر شود خسارت زیاد می‌رسد و ثالثاً چاه نیمه عمیق آب آن دایم نیست و کم می‌شود و عمیق هم سبب کم شدن قنوات آن اطراف می‌گردد و بهترین راه برای ازدیاد محصولات زراعتی در گناباد اقدام به تنقیه قنوات و احداث قنات تازه می‌باشد.

در اینجا مناسب است بعض اطلاعات و مطالب درباره آب و اراضی گناباد را ذکر نمایم:

اندازه آب تعدادی از قنوات گناباد طبق اندازه‌گیری که آقای مهندس معصومی کارمند اداره آبیاری در بهمن ۱۳۴۲ شمسی نموده‌اند از این قرار است: علی‌آباد جویمند حدود پنج سنگ (پنج‌جاه لیتر در ثانیه هشت صد گالن در دقیقه) درجه حرارت آن بیست درجه سانتی‌گراد است، قصبه بیش از شش سنگ (تقریباً شصت لیتر در ثانیه)، بیدخت در حدود یک سنگ و نیم (پانزده لیتر در ثانیه)، صالح‌آباد کمی کمتر از سه سنگ (بیست و هشت لیتر و هفتاد و پنج صدم لیتر در ثانیه) جعفرآباد و شوراب هر کدام بیش از یک سنگ (سیزده لیتر در ثانیه)، حسن‌آباد کمتر از یک سنگ (هفت لیتر در یک ثانیه)، زین‌آباد خیلی

کمتر از یک سنگ (سه لیتر در ثانیه)، حصار کمی بیش از یک سنگ (یازده لیتر و شانزده صدم لیتر در ثانیه) میرآباد خیلی کم (یک لیتر در ثانیه) ولی اکنون آب آن خیلی زیادتر شده است، کوثر کمی بیش از یک سنگ (یازده لیتر در ثانیه) که هر ده لیتر در ثانیه مطابق یک سنگ است و هر یک لیتر در ثانیه مطابق $\frac{3}{6}$ متر مکعب در ساعت می باشد، و به طوری که ایشان طبق رسیدگی که نمودند و ما نیز قبلاً ذکر کردیم اظهار می کردند حومه گناباد استعداد چاه عمیق و نیمه عمیق هم ندارد و حفر این قبیل چاه‌ها مفید نیست و به آب کافی نمی رسد و منظور ایشان قسمت جلگه گناباد است چون قسمت پس کلوٹ برای حفر چاه نیمه عمیق استعداد کافی دارد.

در گناباد آب ببری بین کشاورزان روی تقسیمی است که در اصطلاح آنجا فنجان می گویند و خرید و فروش هم روی آن می باشد که آن را روی ظرف پراز آب می گذارند و آب در آن به تدریج داخل می شود و موقعی که پر می شود و می افتد یک فنجان محسوب می گردد و هر فنجانی را هم به شش دانگ تقسیم می کنند و خطوط داخلی برای آن تقسیم است، و هر ساعت در دهات مرکزی گناباد تقریباً هفت فنجان و قدری بیشتر و هر شبانه روز یک صد و هفتاد و یک فنجان است و در دهات پس کلوٹ غالباً هر شبانه روز یک صد و شصت فنجان است و هر یک شبانه روز را یک سهم گویند و هر سهم دو طاقه می شود، مدار زراعتی هر یک از دهات فرق می کند مثلاً آب علی آباد جویمند مدار آن دوازده است یعنی کسی که در مدار ده فنجان داشته باشد در هر دوازده روز ده فنجان دارد بنابراین مجموع آب جویمند 171×12 فنجان است که ۲۰۵۲ فنجان است و از قصبه بیست و چهار شبانه روز است که مجموع آن ۴۱۰۴ فنجان می شود و از بیدخت شانزده است که ۲۷۳۶ فنجان می شود، و برای تقسیم آب بین مالکین که غالب آن‌ها خرده مالک می باشند در هر جا هر کدام بیشتر از سایرین آب دارد او یا یک نفر از طرف او مراقب حساب آب است و آب سایرین را می دهد و آنچه

بماند خودش برای قسمت خود می‌برد، و او مراقب آب فنجان است که هر وقت پرشد آن را خالی کرده فوری مجدد روی آب می‌گذارد و شمارش فنجان را هم با سنگ‌ریزه نگاه می‌دارد و شخصی که مراقب حساب است آن را مؤلف گویند که برای این امر حق مختصری از آب هم به او داده می‌شود و هر شبانه‌روزی از سهام به نام کسی که در زمان‌های سابق مالک کل آن سهم بوده معروف می‌باشد.

در گناباد واحد مساحت زمین را نیز "من" گویند و آن در دهات مختلف فرق می‌کند مثلاً در بعض دهات هر من زمین صد ذرع مربع و در بعضی جاها صد و ده متر مربع است و هر من چهل سیر و هر صد من یک خروار است، و در هر محل چند نفر خبره و مطلع از امور زراعتی و مساحتی می‌باشند که نی‌های مخصوصی برای مساحت اراضی دارند و غالب اهالی برای مساحتی به آن‌ها مراجعه می‌کنند. و در دهات به اختلاف می‌باشد مثلاً در بیدخت در زمان مرحوم آقای حاج ملاسلطان‌محمد مساحت اراضی به نی، معروف به نی حاج عباس، بوده که هر نی ۵۴ گره بوده است و چون هر گز ۱۲ گره و هر ذرع ۱۶ گره می‌باشد بنابراین هر نی ۴ گز و نیم مطابق ۳ ذرع و ۶ گره بوده و چون هر من ۳۰ نی می‌باشد، پس هر من ۱۶۲۰ گره که ۱۰۱ ذرع و ۴ گره می‌باشد بوده است و از سال ۱۳۳۲ قمری زمان مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه طبق قراری که ایشان و اهالی گذاشته هر ۵۶ گره یکسانی شده که هر من ۱۰۵ ذرع می‌شود و از سال ۱۳۳۸ قمری زمان حضرت آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه هر ۵۸/۵ گره یکسانی شده که صد من ۱۷۵۵ گره مطابق ۱۰۹ ذرع و ۱۱ گره می‌باشد و در جویمند از سال ۱۳۶۹ قمری هر نی ۳ ذرع و ۷ گره که ۵۵ گره مطابق ۳ متر و ۵۸/۵ متر و هر من مطابق ۱۰۳ ذرع و ۲ گره می‌شود و در دلوئی در سال ۱۳۷۷ هر نی ۳/۴۶ متر مطابق ۳ ذرع و ۵ گره بوده که هر من ۹۹ ذرع و شش گره می‌شود و در سال‌های اخیر در بیدخت برای آسانی مساحت به دستور پدر بزرگوارم هر ۱۱۰ متر مربع را یک من قرار داده‌اند. در گناباد قسمت مرکزی و جلگه و غالب دهات دیگر آب و زمین با یکدیگر

نیستند و جداگانه خرید و فروش می‌شوند، و ممکن است یک نفر دارای مقدار زیادی آب باشد ولی زمین نداشته باشد و دیگری دارای زمین باشد و آب نداشته باشد، از این رو هر کدام از آنها مجبورند برای زراعت آنچه را که ندارند اجاره کنند یا آن‌که آب ملکی یا زمین ملکی خود را به اجاره دهند.

موضوع دیگر که برای ترقی کشاورزی در گناباد خیلی مهم و محتاج به سرمایه‌گذاری زیادی است که از عهده اهالی خارج می‌باشد بستن سد است در تنگه‌های درّه‌های کوه‌ها. چون بعضی درّه‌های کوهستان‌های گناباد در سال‌هایی که بارندگی می‌شود نسبتاً خیلی آب دارد اگر جلوی آن‌ها سد بسته شود می‌توان مقدار زیادی اراضی بایر را مشروب و آباد کرد.

موضوع دیگر که برای بالا بردن سطح اقتصادی گناباد و تهیه کار برای بیکاران خیلی مفید است تشویق و کمک به اشخاص برای استخراج معادن گناباد می‌باشد زیرا همان طور که قبلاً ذکر کردیم گناباد دارای معادن بسیاری می‌باشد که از بسیاری از آن‌ها تاکنون استفاده نشده و آنچه از وضع بعضی کوه‌ها معلوم می‌شود در قرون قدیمه که شاید به قبل از اسلام مربوط باشد سرب و مس زیاد استخراج شده و آثار و علایمی از آن‌ها دیده می‌شود و شاید از آهن آن‌هم استفاده و استخراج شده، ولی مع ذلک طوری که مهندسين زمین‌شناسی و معادن اظهار داشته‌اند معادن گناباد به طور کلی غنی و مهم است ولی محتاج به سرمایه‌های سنگین می‌باشد که ابتدا خرج شود تا بعد از کشف از استخراج آن‌ها استفاده ببرند. محصولات زراعتی گناباد غالب آن گندم و جو می‌باشد و در اصطلاح گناباد زراعت زمستانی را که در مهرماه کاشته شود "سفید بر" و زراعت بهاره را "سبز بر" می‌گویند، ولی البته چون آب گناباد به نسبت اهالی خیلی کمتر است از این رو محصول آبی آن به تنهایی برای چهار یا پنج‌ماه از سال بیشتر نیست ولی اراضی دیم در اطراف گناباد زیاد است که اگر بارندگی بشود و محصول دیم خوب باشد جبران کمبود زراعت آبی را می‌نماید، ولی اگر عمل نکند یا بارندگی نشود

مجبورند برای تهیه کمبود غله مصرفی خود از خارج گناباد وارد کنند، و به واسطه همین احتیاج است که مردم گناباد نمی‌گذارند آب باران هدر برود و از مختصر آبی که از باران جاری شود استفاده می‌کنند و از قرون سابقه اهالی مقابل سیل‌هایی که از کوه‌ها در موقع بارندگی جاری می‌شود سدهای خاکی مختصری ایجاد نموده که مقداری آب باران را در خود جای می‌دهد و بعداً همان اراضی را می‌کارند و آن‌ها را بند می‌گویند که همان فارسی سد است، و بندها ممکن است یک مالک یا بیشتر داشته باشد و کوچک و بزرگ هم دارند و البته هر سال که بارندگی بشود و سیل بیاید مقدار زیادی از آن را آب می‌گیرد و گل و لای و رسوب آن سبب می‌شود که زمین بلندتر می‌شود و بعداً مالک هم سد را که در مقابل سیل است قوی‌تر و بلندتر می‌کند، و بر اثر آن مقداری زمین در بالای آن بر زمین بند افزوده می‌شود و ممکن است در ظرف چندین سال که بگذرد آن بند چندبرابر شود، و در میان اهالی گناباد معمول بوده و اکنون نیز معمول است که طبق قانون شرع مقدس هر بندی که گرفته شود آب سیل که در آنجا جاری شود ابتدا مربوط به آن بند و به اصطلاح فقهی حق الشرب آن مقدم است، از این رو شرعاً و عرفاً دیگری نباید بندی در بالای آن بند بگیرد، زیرا این امر سبب می‌شود که از حق شرب این بند جلوگیری شود ولی در پایین آن بند می‌تواند برای خود بندی بگیرد که آنچه آب از آن بند اضافه باشد به بند پایین برسد و اگر کسی برخلاف این رویه رفتار کند خلاف شرع و عرف و قانون رفتار نموده است و اگر پیشرفت هم کند شرعاً اشکال دارد، این بندها اگر در زمستان از آب باران پر شود گندم و جو در آن‌ها می‌کارند و اگر در بهار آب بیاید پالیز (خربزه و هندوانه) می‌کارند.

در اطراف گناباد اراضی وسیعی هم هست که از رودخانه‌های داخل یا خارج گناباد که فقط در موقع جریان سیل آب دارند مشروب می‌شوند، و اهالی گناباد برای زراعت دیم بدان‌جا می‌روند و حق الارض که در بیشتر جاها یک پنجم است به مالک می‌دهند مانند برگز و بندازبک که اراضی وسیع دیمه‌زاری هستند و از

رودخانه‌های اطراف تربت حیدریه موقع آمدن سیل مشروب می‌شوند، اولی از رودی به نام کال‌کاریز دیوانه و دوم از کال سالار که آب آن ابتدا به قریه موسوم به جنگل می‌رود و آنچه زیاد باشد به بندازبک می‌آید، و هر موقع آن مزارع عمل کرد وضع غله در گناباد خیلی خوب است ولی چون رسیدن آب بدان‌ها مستلزم سیل شدید و زیاد و طویل‌المدت می‌باشد غالب سال‌ها تمام آن‌ها مشروب نمی‌شود.

محصولات دیگر گناباد عبارت‌اند از: زیره سبزه (کراویه) و زعفران که در چند سال اخیر معمول شده و پس از منع کشت تریاک زیادتر گردیده ولی محصول آن بعض سال‌ها خوب و بعض سال‌ها خیلی کم است، تریاک هم در سابق زیاد کاشته می‌شد و به طوری که می‌گویند جنس آن هم مرغوب بوده ولی از موقعی که قانون منع کشت تریاک به تصویب رسید در گناباد هم از بین رفت و به جای آن زیره سبز زیادتر کاشته می‌شود و کاشت زعفران هم زیادتر شده ولی جای تریاک را نمی‌گیرد، چند سال است روناس هم در بعض مزارع کاشته می‌شود.

محصول صیفی (سبزر) هم عبارت است از پنبه و پالیز و ارزن و چغندر و در بعض مزارع کوهستانی سیب‌زمینی و نخود و عدس هم کاشته می‌شود، ولی بیشتر این‌ها به اندازه احتیاج مصرفی خود اهالی است؛ چون به واسطه کمی آب نمی‌توانند زیاد بکارند، یونجه و اسبیس هم به قدر احتیاج علوفه چهارپایان خود می‌کارند، باغات و اشجار گناباد به نسبت سایر محصولات صیفی زیادتر است ولی آنچه بیشتر غرس می‌شود رز است که از انگور آن استفاده نموده و هم خود آن را برای فروش در داخل و خارج گناباد عرضه می‌کنند و هم کشمش و شیره می‌کنند و می‌فروشند. بادام هم نسبتاً زیادتر از اندازه مصرف است و اگر در اول سال سرما نزند محصول آن خوب و مقداری هم به خارج گناباد صادر می‌شود، درخت پسته هم از سی سال قبل که پدر بزرگوارم جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالح‌علیشاه شروع به غرس آن نموده و در همه جا تشویق کرده و می‌کنند زیاد

شده و روی در ازدیاد است و فعلاً مختصری به خارج گناباد صادر و امیدواری هست که در آینده از صادرات مهم گناباد بشود.

سایر میوه‌جات از قبیل توت و زردآلو و گلابی و گوجه و شفتالو که عبارت از هلوی زودرس است که در اواخر زردآلو می‌رسد و در گناباد شفتالو را روجه می‌گویند و سیب غالباً به قدر مصرف خانوادگی خود دارند و برای فروش کمتر می‌باشد. انار هم در سال‌های اخیر زیادتر معمول شده که برای فروش هم عرضه می‌شود. میوه توت در گناباد با آن‌که زیاد است فروش آن به هیچ وجه معمول نیست چون موقعی که می‌رسد اواخر سال زراعتی است و تا موقع رسیدن جو ادامه دارد و میوه پربرکتی است و بینوایان و کم بضاعتان از آن به جای نان و خورش استفاده می‌کنند، از این رو از سابق در گناباد معمول بوده که درخت‌های توت را در کشتوان‌ها غرس می‌نمودند که بینوایان از میوه آن استفاده کنند و آن نیز بر دو قسم است: یکی آن‌که درخت بر ملکیت مالک باقی مانده و فقط میوه آن را برای مصرف مستحقین قرار می‌دادند، در این صورت خود درخت در موقعی که خشک می‌شد و قطع می‌کردند مربوط به خود مالک یا ورثه او می‌بود، و یا آن‌که خود درخت را هم برای امور خیریه واگذار می‌نمودند در این صورت چوب درخت هم در امور خیریه مصرف می‌شد و آن را درخت خیرات می‌نامیدند، و اکنون هر دو قسم در گناباد موجود است که مستحقین از میوه آن استفاده می‌کنند و این قبیل درخت‌ها در همه گناباد زیاد است از این رو توت در تمام گناباد میوه پربرکت و عام‌المنفعه محسوب و از این جهت خرید و فروش نمی‌شود.

یکی از زراعت‌هایی که سابقاً در گناباد معمول بوده تنباکو است که به طوری که معتادین به قلیان اظهار می‌دارند تنباکوی بعضی مزارع آن مانند جعفرآباد برای کشیدن بسیار مطبوع است ولی چند سال است که کاشت آن از طرف دولت ممنوع شده است.

دامداری نیز در گناباد معمول است و سابقاً که اتومبیل و کامیون برای بارکشی

نبود شتر در گناباد زیاد و برای حمل بار از آن استفاده می‌شد، ولی چند سال است که به واسطه استفاده از کامیون از عده نفرات شتر خیلی کاسته شده و فعلاً عده خیلی مختصری در گناباد وجود دارد که غالباً برای هیزم‌کشی و قیچ که یکنوع هیزم بیابانی و بین بوته و درخت است از آن استفاده می‌شود، و گوسفند در گناباد خیلی زیاد و مخصوصاً اگر بارندگی خوب بشود و بیابان‌ها سبز باشد درآمد آن نسبتاً خوب است ولی متأسفانه مقدار بارندگی در گناباد خیلی کم و بیابان‌ها غالباً خشک و بی‌گیاه است و از این رو بیشتر سال‌ها گوسفندداران مجبور می‌شوند گوسفندان خود را به خارج گناباد و مراتع اطراف تربت حیدریه و نیشابور و مشهد و سرخس و درگز ببرند، و در آن موقع خرج آن‌ها زیاد و درآمد یا آن‌که ندارد یا خیلی کم است و از این جهت غالب سال‌ها روغن گوسفند در گناباد کم و گران است، گاو هم به اندازه لزوم و احتیاج روزانه در میان مردم هست و از کار آن برای زراعت و از شیر آن برای مصارف استفاده می‌شود.

دیگر از محصولات گناباد پیلۀ کرم ابریشم است که سابقاً خیلی زیاد بوده و مردم تعداد زیادی درخت توت مخصوص آن کار تربیت می‌کردند که آن‌ها را نهال حدی می‌گویند و نهال حدی فقط برای استفاده از برگ و شاخه آن برای کرم بوده و نمی‌گذارند بزرگ شود، و بعداً هم قبل از انحصار خرید پیلۀ به دولت در خود گناباد اشخاصی به ابریشم‌کشی اشتغال داشتند و نخ ابریشم بسیار خوب تهیه می‌کردند، از موقعی که در انحصار دولت قرار گرفت به تدریج وضع آن بد شد و رو به کمی گذاشت به طوری که اکنون رو به اضمحلال است زیرا اولاً بسیاری از کارمندان آن اداره مقید به تهیه تخم خوب کرم ابریشم نیستند و خود مردم را هم از تهیه آن منع می‌کنند و جعبه‌هایی هم که خودشان می‌دهند غالباً معیوب و یا زنده نمی‌شوند یا در بین می‌میرند، بعداً هم قیمت ارزانی برای آن تعیین نموده‌اند که کفاف مخارج را نمی‌کند از این رو نزدیک است این محصول مفید از بین برود. در گناباد قالی‌بافی هم از سابق وجود داشته ولی قالی آن به خوبی قالی‌های

بیرجند نیست و سابقاً هم بهتر از حال بوده و دقت بیشتری در آن به عمل می‌آمد و یک علت آن گرانی روزافزون وسایل آن از پشم و رنگ و افزایش مزد کارگر است و چندین سال بود خیلی کم شده بود، ولی اخیراً چند سال است در بیشتر دهات مجدد دستگاه‌های قالی‌بافی دایر شده و مخصوصاً بافتن قالیچه‌های شبیه به قالیچه بلوچی که دستگاه آن زمینی است نه دیواری در اغلب دهات خیلی زیاد شده است.

چاقو سازی در کاخک و فخاری و کوزه‌گری نیز در بیدخت و کاشی‌پزی در مند معمول است ولی کاشی‌مند هم به خوبی کاشی‌های سابق آن نیست چون کاشی‌های هفتاد سال قبل آن مثلاً خیلی خوب و شهرت زیادی داشته و در زمان ایالت فرمانفرما در خراسان ظروفي ساخته شده که اکنون قیمتی است و به کاشی فرمانفرمایی مشهور می‌باشد و چند نمونه آن در موزه انسان‌شناسی تهران موجود و دیده شد که بسیار ظریف است، و در بعضی منازل گناباد هم نمونه‌هایی از کاشی‌های سابق دیده می‌شود که به هیچ‌وجه قابل مقایسه با کاشی‌های کنونی نیست.

پارچه‌بافی معمولی نیز مانند کرباس و پارچه‌های دیگر برای سفره و شمد و قتیفه و حوله می‌بافند و بعضی آن‌ها بسیار ظریف و محکم است که بعضی مسافرین برای نمونه و بردن ارمغان از آن‌ها تهیه می‌کنند و پارچه‌های ابریشمی نیز از قبیل چادرشب و روسری بافته می‌شود.

زارعین گناباد هم در کار خود بسیار جدی و با سلیقه و بااطلاع می‌باشند و در کار چاه‌جویی و کندن قنات نیز اشخاص خبره و مطلعی وجود دارند که در کار خود مشهور می‌باشند، وضع بتایی و ساختمان منازل مانند قدیم و غالباً با خشت و گل می‌باشد و به کار بردن آجر حتی در سقف‌ها هم خیلی کم است و سقف‌ها هم ضربی و منحنی است مانند یزد و کرمان ولی اخیراً آجر و آهن هم در بعضی ساختمان‌ها به کار برده می‌شود، ولی تیر چوبی از سابق هم معمول نبوده و نیست و

علت آن یکی نبودن چوب به اندازه لزوم در گناباد و دیگر وجود موریانه است که برای چوب و سقف چوبی خطرناک است از این رو به کار برده نشده و نمی‌شود.

موقوفات در گناباد

گناباد دارای موقوفات مختلف زیادی است که مهم‌ترین آن‌ها موقوفات آستانه قدس رضوی (ع) است و حتی بعضی آبادی‌ها تمام آن وقف آستان قدس می‌باشد مانند روشناوند که اصلاً مالک دیگری ندارد، موقوفه مهم دیگر موقوفات میرحسنخانی است که مرحوم میرحسن خان طبسی از امرای معروف آنجا وقف نموده و مصارف مختلفه دارد و بعضی آن‌ها وقف اولادی است؛ قسمت مهم آن در کاخک و جویمند و سعدآباد و نوده پشن و خشوئی است و موقوفاتی که او نموده خیلی زیاد و در طبس و فردوس و بشرویه گناباد بوده و در دو نوبت واقع شده، یکی در سال ۱۲۱۸ قمری معروف به وقف اول و دیگر در سال ۱۲۳۴ معروف به وقف ثانی، و موقوفات عمادالملکی نیز از مرحوم عمادالملک است که از امرای طبس بوده است، دیگر موقوفات حاج عبدالله و حاج ابوالحسن نوقابی که مقداری وقف اولادی و قدری هم برای روضه‌خوانی و مقداری برای عبادت و غیر آن‌هاست و تولیت در همان فامیل است، و دیگر از موقوفات مهمه بزرگ گناباد سه موقوفه است مربوط به شهر گناباد یکی به نام موقوفه غزات که بنابر آنچه مشهور است عده‌ای از کسانی که در جنگ‌های دینی کشته شدند در آنجا مدفون می‌باشند و از بعضی معتمربین و مطلعین شنیده شده که چند نفر از جنگجویان شاهسون زمان صفویه در آنجا مدفون می‌باشند و در همان زمان از نظر اهمیت آن‌ها موقوفات زیادی برای آن شد، دیگر موقوفه خیرآباد و شادغول که وقف اولادی و مربوط به سادات گناباد است، دیگر وقف خشوئی که چهار سهم از پانزده سهم آن وقف حیاض و برکه‌های داخله و حصار و باروی شهر گناباد است از این رو موقوفه حصار نامیده شده است، و وقفنامه هر یک از این سه موقوفه در

چند نسخه نوشته شده که یکی نزد متولی و یکی در آستانهٔ قدس رضوی و یکی هم در مزار شاه چراغ ضبط شده است.

دیگر موقوفات مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه که در بیدخت واقع شده و از سال ۱۳۲۷ قمری که ایشان مقتول شده و در بیدخت مدفون گردیدند به تدریج از طرف دوستان برای قرائت قرآن و خدام و روشنایی و ساختمان آنجا و روضه خوانی و وافدین و سایر امور خیریه آنجا وقف شده و فعلاً در غالب دهات گناباد دارای موقوفه می باشد، دیگر موقوفات امامزاده کاخک که متولی آن آقای دکتر محمد شهاد می باشند و نسبتاً زیاد است و از طرف ایشان به مصرف مزار می رسد، دیگر موقوفات مدرسه حسینیه کاخک که آن نیز نسبتاً مهم و قسمت عمده آن در کاخک و فردوس واقع شده و فعلاً متصدی آن آقای حاج محمدابراهیم حجتی می باشند، دیگر موقوفه مسجد جامع شهر که آن نیز نسبت به موقوفات سایر مساجد گناباد زیاد و تولیت آن با آقای سیدعلی امامی است که نوه مرحوم حاج آقا نورالدین شیخ الاسلام شهری (فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی) می باشد، دیگر موقوفات حاج حسنعلی بیک که در دلویی و بیدخت و سعدآباد و غیر آنها می باشد و برای مصارف روضه خوانی و امور خیریه است و تولیت آن در همان فامیل با اکبر اولاد ذکور می باشد، دیگر موقوفات پیرکله نوقاب که تحت نظر اداره اوقاف است، دیگر موقوفات مدرسه و مسجد و حمام بیدخت و روضه خوانی که پس از مرحوم آقای ملامحمدصدرالعلما جد امی نگارنده تولیت آن با آقای حاج علیمحمد سلطانپور فرزند ایشان است و البته مقدار آن زیاد نیست، دیگر موقوفه حاج علیمحمد که متولی آن آقای محمدباقر مصدق از اهالی بیلند است که وقف بر روضه خوانی و امور خیریه آنجاست و آن نیز زیاد نیست، دیگر موقوفه حاج میرزا حسین آقای ناصری برای روضه خوانی و امور خیریه که متولی آن فعلاً آقای میرزا حسنعلی ناصری ریابی است ولی خیلی زیاد نیست،

دیگر موقوفاتی که در همه دهات برای روضه خوانی و اقامه مجلس سوگواری ائمه معصومین (ع) موجود می باشد و مقدار آن ها نیز مجتمعاً خیلی زیاد ولی متفرق است و در بعض دهات حسینیه هم برای انعقاد مجالس سوگواری وجود دارد، موقوفات مختلفه و متفرقه دیگر هم برای مساجد و حیاض و حمام ها و مدارس دینیه و انفاق در غدیر و ذیح در عید اضحی و اطعام و تعمیر کوجه ها و سایر امور خیریه از قبیل حمام و شرب برکه ها در دهات مختلفه وجود دارد، و در زمان صفویه که در بیشتر جاها خانقاه هایی هم ایجاد گردیده بود موقوفاتی هم برای آن ها شده بود، در گناباد هم آن طور موقوفات بوده که اکنون نامی از آن ها نیست و عبارت خطبه و قفنامه سه سهم آسیای جزستان و دو سهم سیدآباد که قبلاً ذکر شد توجه کامل و علاقه واقعی مردم آن زمان را به خانقاه و اهل دل می رساند.

در گناباد معمول است برای آب آشامیدنی اهالی آب انبارهای عمیق و بزرگ می سازند و در زمستان ها موقعی که هوا خیلی سرد است آن ها را پر از آب می کنند و درب و منافذ آن ها را می بندند که برای بهار و تابستان دارای آب بسیار گوارا و مطبوعی است، و حتی بعض اوقات که موقع آب انداختن آن ها هوا بیشتر سرد باشد آب انبارهایی که جدیدتر و با اسلوب بنایی بهتری ساخته شده باشند آب آن ها به طوری سرد است که کمتر احتیاج به یخ هم پیدا می شود، و این آب انبارها در همه آبادی ها وجود دارد و از کارهای خیر و مبرّات محسوب می گردد که از سابق از طرف اشخاص نیکوکار اقدام به ساختمان آن ها شده و می شود و در هر یک از دهات به تناسب جمعیت و احتیاج چند آب انبار موجود می باشد، و حتی در وسط بیابان و کنار جاده ها نیز آب انبارهای سرباز که آن ها را حوض می گویند از زمان های گذشته و حال به توسط نیکوکاران ساخته شده و در موقع بارندگی از آب باران پر می شود که رفع احتیاج عابرین بشود.

در گناباد از زمان های سابق ساختمان حمام نیز جزو امور خیریه اجتماعی بوده و کسانی که حمام می ساختند منظورشان استفاده مادی نبوده و بعداً آن را

وقف می نمودند و حتی گاهی ملکی هم برای روشنایی و تعمیرات آن وقف می کردند و اکنون هم همین طور است، فقط اخیراً در جویمند مرکز گناباد یک دستگاه حمام دارای چند دوش از طرف شهرداری ساخته شده و ملک شهرداری می باشد ولی سایر حمام های همه دهات موقوفه عمومی است و حمامی آن هم از طرف اهالی تعیین می شود و مزدی هم که داده می شود خیلی مختصر و سالیانه است، و اخیراً در بعض دهات برای بعض حمام ها اجرت نقدی برای هر دفعه تعیین گردیده ولی عمومیت ندارد.

قرای گناباد

گناباد در قدیم بر سه قسمت شده مرکزی و جنوبی و شمالی؛ قسمت مرکزی را جلگه (به ضم جیم) می گویند که به معنی زمین صاف و هموار است و محتمل است که اصل آن جرگه که به معنی هیأت و جماعت و گروه و دسته است بوده باشد که به لهجه گناباد تبدیل به لام شده است.

کیوان قزوینی در حاشیه بحیره، ذکر ابومنصور ریایی، جلگا ذکر کرده است، و براکوه که اصل آن بَرکوه یا بَروکوه است (یعنی کوه و دامنه آن) عبارت از آبادی های دامنه کوه و داخل درّه ها می باشد چنان که آبادی های قسمت شمالی همان کوه ها را که در طرف فردوس است پی کوه می گویند، پس کلوت که عبارت از آبادی های شمالی است و پس از تپه های طرف شمال جلگه واقع شده و کلوت در اصطلاح گناباد بر تلّ و تپه و زمین شوره زار محکم ناهموار که پستی و بلندی های زیاد داشته باشد اطلاق می شود.

هریک از سه قسمت نام برده مشتمل بر آبادی های کوچک و بزرگ می باشند که قسمت های مهم را به ترتیب ذکر می کنیم.

بجستان نیز یک بخش از شهرستان گناباد می باشد که آن را نیز پس از بخش مرکزی شرح می دهیم.

الف- جلگه گناباد

۱. جویمند

قریه جویمند از زمان‌های سابق مرکز حکومت گناباد بوده از این رو آبادتر از سایر دهات^۱ بوده و می‌باشد.

جویمند پس از تقسیمات اخیر کشور نیز مرکز شهرستان گناباد گردید از این رو دولت و اهالی در توسعه و آبادی آن کوشیدند و حتی از دهات دیگر عده‌ای بدان جا آمده و بعضی هم که خودشان بدان جا نرفتند ساختمان‌هایی در آنجا نمودند، از جمله جناب آقای صالح‌علیشاه اولین کسی بودند که برای کمک به آبادی آنجا شروع به ساختمان نمودند و در هر موردی کوشش‌های لازم را برای آبادی آنجا انجام دادند زیرا آبادی همه گناباد درحقیقت بسته به آبادی آنجاست، و از آن به بعد جمعیت آن رو به فزونی نهاد و عده نفوس آن در سال ۱۳۳۹ شمسی طبق آنچه در آمار ثبت می‌باشد ۴۹۷۰ نفر است، در صورتی که بیست و پنج سال قبل شاید در حدود نصف این بوده است اکنون هم مرتب عده نفوس آن روی در تزايد و آبادانی آن هم در ازدیاد است، به طوری که از آمار اداره مبارزه با مالاریا که در نیمه اول سال ۱۳۴۳ شمسی تهیه شده معلوم می‌شود دارای ۸۸۳۹ نفر و ۱۷۶۸ خانوار می‌باشد، که قصبه شهر را هم ضمیمه قرار داده‌اند، جویمند مرکز دهستان مرکزی و آمار این دهستان طبق آمارگیری اداره مبارزه با مالاریا دارای ۴۱ قریه و مزرعه و ۳۴۵۶ خانوار و ۱۵۰۶۷ نفر می‌باشد.

در وجه تسمیه آن اختلاف است بعضی می‌گویند چون دارای دو قنات می‌باشد یکی به نام قنات علی آباد و دیگری به نام ده جویمند از این رو جویمند

۱. دهات جمع ده است که با آن که فارسی است به‌ألف و تاء که مخصوص زبان عربی است جمع بسته شده و این برخلاف قیاس است و جمع جعلی می‌باشد و هر چند از نظر ادبی برخلاف فصاحت است ولی امروز بر اثر کثرت استعمال مردم در کتب و السنه ادبا نیز استعمال می‌شود، از این رو من هم استعمال نمودم.

به فتح میم گفته شده یعنی صاحب جوی مانند دولت‌مند و ثروتمند و هنرمند زیرا غالب دهات گناباد یک قنات بیشتر ندارند، ولی جویمند دارای دو قنات است، ولی این وجه به نظر بعید می‌رسد چون خود جویمند قدیم تر بوده و علی آباد مزرعه کم آب و کوچکی متصل بدان بوده که حاج حسینعلی بک چهارپشته در مادریه قنات آن کار کرده و بعداً آب زیاد شده و از طرفی جویمند هم آبادتر شده از این رو علی آباد وصل بدان گردیده است، بعضی هم گفته‌اند چون یکی از دهات گناباد به نام مند (به کسر میم) که در سه کیلومتری شمال شرقی آن است که ابتدا دارای قنات جداگانه نبوده و در آن از آب جویمند استفاده می‌شده و این آب بدان جا می‌رفته از این رو بدان نام معروف گردیده است، ولی البته این‌ها از زبان عوام شنیده شده و مأخذ صحیحی ندارد و به‌طور کلی اسمای بیشتر دهات گناباد بلکه نام‌های بسیاری از آبادی‌ها در ایران فارسی قدیم و مربوط به ازمنه قبل از اسلام است و وجه تسمیه آن‌ها کاملاً معلوم نیست، آب دو قنات ده و علی آباد هر دو گوارا و شیرین و در آب علی آباد خرچنگ هم پیدا می‌شود.

در بالای آبادی قنات کوچک دیگری هم دارد به نام حسین آباد که سابقاً گویا قنات و آبادی کوچکی بوده و بعداً بایر شده و اخیراً به شرکت آقای شریعت‌زاده و چند نفر دیگر از متعینین آنجا در آن کار شده و فعلاً آب مختصری دارد.

پس از آن‌که گناباد شهرستان و جویمند مرکز آن گردید بر اثر اقدامات اهالی و مساعدت ادارات دولتی نام جویمند در مراسلات تبدیل به گناباد شده و کلمه گناباد که قبلاً بر مجموع همه دهات اطلاق می‌شد نام اختصاصی جویمند شده، و سایر دهات توابع آن گردیدند، ولی مردم گناباد طبق عادت به همان ترتیب سابق استعمال می‌کنند و مرکز گناباد را جویمند ذکر می‌نمایند.

هوای جویمند بسیار خوب و به واسطه اشجار زیادی که در داخله آبادی موجود می‌باشد از بیشتر دهات گناباد بهتر است، سابقاً دارای قلعه‌ای به نام ارک حکومتی بوده که ساختمان‌هایی برای سکونت حاکم داشته، و عمارات و قلعه و

ارک را میرحسن خان طبسی برای مقرّ حکومتی ساخته چنان‌که در طبس و جاهای دیگر هم ساخته بود، این قلعه بسیار بزرگ و محکم و دارای حوض و حتمّام و مسجد و آب انبار بوده و عمارات مسکونی مهم و زیادی هم داشته و خندقی هم در اطراف قلعه داشته و در واقع قلعه جنگی بوده و اوایل مشروطیت به تدریج خراب گردید.

از موقعی که شهرداری تأسیس و به کشیدن خیابان و توسعه معابر شروع نمود آن را خراب کرده و قسمتی از آن را برای باغ ملّی و ساختمان شهرداری و فرمانداری اختصاص داده و در قسمت دیگر هم بیمارستانی ساختمان شد، و جاده و خیابان هم بین این دو قسمت کشیده شد که به جاده اصلی مشهد و زاهدان در دو کیلومتری منتهی می‌گردد، امروزه بسیاری از ادارات دولتی در ساختمان‌های جدید می‌باشند و بعضی آن‌ها هم از خودشان ساختمان نموده‌اند و خیابان متعدّد هم در آنجا کشیده شده که یکی رو به طرف قبله است که تقریباً شمالی و جنوبی می‌باشد، خیابان دیگری هم به موازات آن خیابان کشیده شده که راه بجستان و کاخک از آنجا می‌گذرد، و دیگری هم با آن دو تقاطع نموده و شرقی و غربی است و جاده مشهد و زاهدان از آن می‌گذرد.

همه ادارات دولتی در آنجا تأسیس شده و بانک ملّی و بانک صادرات^۱ نیز وجود دارد جمعیت شیر و خورشید سرخ چندین سال است تأسیس شده و پیشرفت‌هایی هم نموده و درمانگاهی تأسیس گردیده است.

آب انبارها و حوض‌هایی هم برای شرب اهالی سابقاً از طرف مردم نیکوکار بنا شده و مقداری آب برای آن آب انبارها وقف شده است، دارای چهار مسجد و یک حسینیه است که هر کدام دارای موقوفاتی می‌باشند.

یک بیمارستان بیست و پنج تخت‌خوابی از طرف دولت در آنجا تأسیس

۱. پس از این تاریخ نیز چند بانک دیگر تأسیس شده است.

شده ولی وسایل آن تکمیل نیست، یک دستگاه حمام دوش از طرف شهرداری ساخته شده و بعداً نیز حمام دیگری به توسط یک نفر ساخته شده که بسیار خوب است، سایر حمام‌ها نیز دوش شده است.

مرحوم آقای سیدعلی شریعتمدار از علما و اعیان آنجا و مورد احترام حکام و همچنین امرای طبس بوده از این رو در داخله گناباد نفوذ داشتند و پس از ایشان فرزند ایشان آقای سید محمد شریعت نیز همان وجهه را از پدر به ارث برده و حکام نسبت به ایشان مساعدت و احترام داشتند، پس از ایشان فرزند ارشدشان آقای میرزا محمدحسین معروف به شریعت زاده که اکنون حیات دارند دارای شهرت و نفوذ هستند و غالب کارهای آنجا به اطلاع و دستور ایشان انجام می‌گیرد، ولی نفوذ ایشان برخلاف پدر و جدّ از جنبه مذهبی نیست بلکه جنبه اعیانیت دارد، از تجار معروف آنجا مرحوم حاج ملاعلی قهرمانی بود که شخص متدین و نیک فطرت بود و اکنون هم فرزند ایشان آقای حسن قهرمانی از ملاکین و اعیان آنجا می‌باشند و مورد احترام همه طبقات هستند، مرحوم ملا عبدالغفور مشهور به قاضی نیز از درویش با عقیده ثابت قدم در آنجا بود، مرحوم قاضی پسر مرحوم حاج عبدالجواد سبزواری بود و چون در کوچکی که با اطفال بازی می‌کرده موقعی که اختلافی بین دو طفل روی می‌داد به او رجوع می‌کردند از این رو اطفال او را قاضی نامیدند، و چون به مرحوم حاج ملاسلطان محمد ارادت می‌ورزید به گناباد آمد و به امر ایشان در جویمند سکونت گزید. در هفتم رمضان ۱۳۵۴ قمری مطابق ۱۲ آذر ۱۳۱۴ شمسی بدرود زندگانی نمود، فرزندش حاج عبدالحسین قاضی زاده نیز از درویش بسیار خوب و در میان مردم به صداقت و امانت مشهور بود در سال ۱۳۷۴ قمری مطابق ۱۳۳۳ شمسی از دنیا رفت، مرحوم کربلایی آقا محمد معروف به امین الرعایا نیز از مردان نیک و درست جویمند محسوب می‌شد، مرحوم شیخ محمدحسن امام جماعت محله پایین جویمند بود که از فضلا و در ادبیت عربی تخصص داشته و فرزند ایشان آقای شیخ محمد مشایخی فعلاً در جویمند سکونت

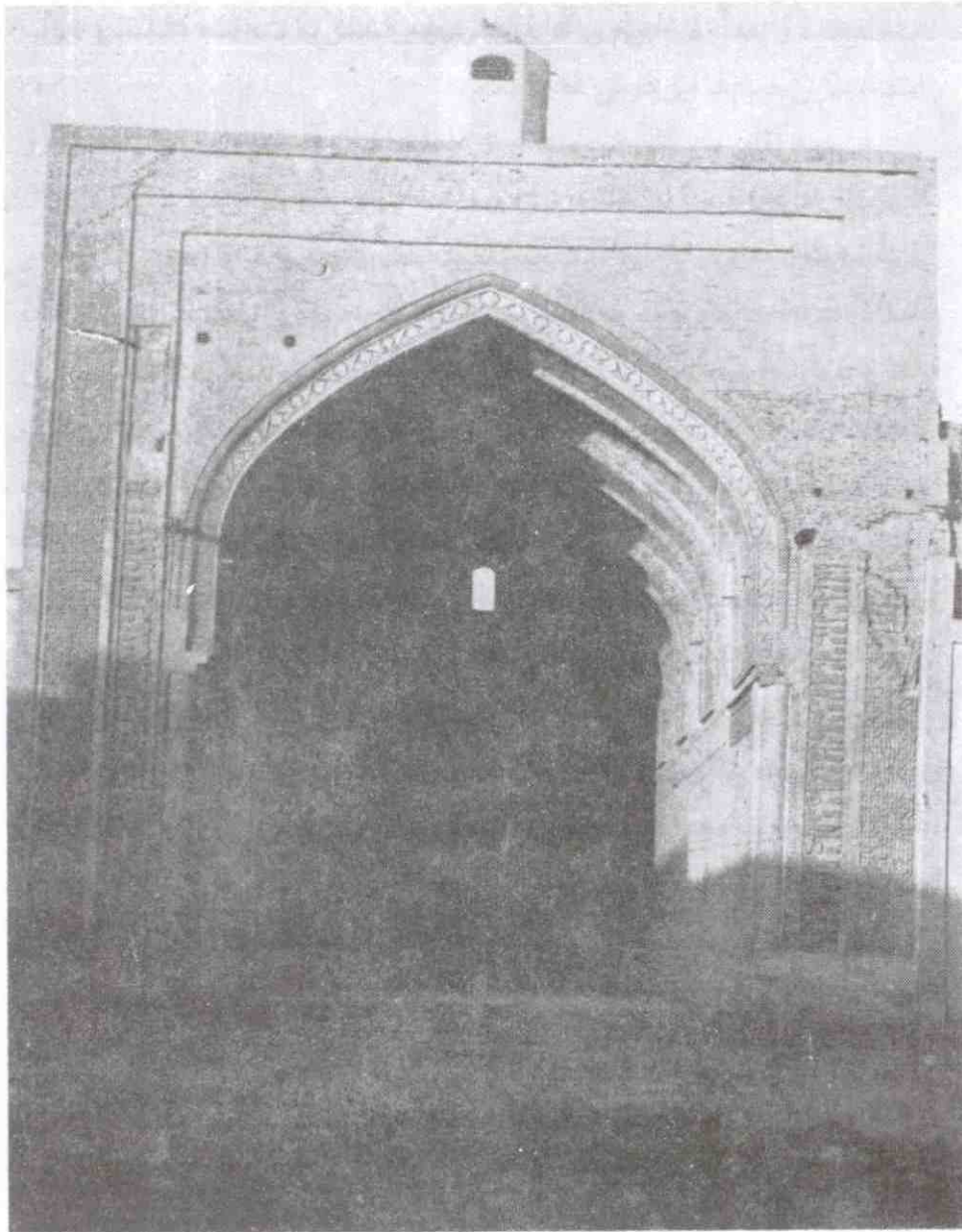
دارد و مورد وثوق اهالی می‌باشند. آقای شیخ غلامرضا نصیری نیز از علما و وعظ آنجا و امامت جماعت می‌کنند و مورد علاقه اهالی می‌باشند.

۲. قصبه شهر

دیگر از قرای گناباد قریه‌ای است معروف به شهر یا قصبه (هر دو نام بر آن اطلاق می‌شود) که قریب یک کیلومتر با جویمند فاصله دارد و در جنوب شرقی آن واقع شده و به طوری که مشهور است شهر گناباد در قدیم همان‌جا بوده و آن نام بر آن اطلاق می‌شده و پس از زلزله‌ای^۱ که قبلاً ذکر کردیم خراب شده و عده زیادی تلف شدند و به هلاکت رسیدند، ولی کلمه شهر بدون ذکر کلمه گناباد طبق معمول سابق بر آن اطلاق می‌شد و همان نام اکنون هم باقی مانده و بعضی هم بعداً نام قصبه را بر آن نهادند؛ پس از شهرستان شدن گناباد برای اتصال جویمند و قصبه اقداماتی معمول گردید و مدتی جزو حوزه شهربانی گردید و جویمند و قصبه رسماً یکی شد ولی با کوشش زیادی که برای وصل شدن این دو مبذول گردیده هنوز با یکدیگر فاصله دارند.

بعضی می‌گویند نام آن دولاب بوده و اکنون هم در نزدیکی مظهر قنات بندی است مشهور به بند سردولاب و در بعضی اسناد قدیمی هم دولاب شهر نوشته شده است، دارای باروی بسیار قطور قدیمی بوده و چند سال است که به تدریج آن را خراب می‌کنند ولی هنوز بیشتر آن باقی است و در وسط دیوارها دخمه‌ها و

۱. این چنین زلزله هولناک همان‌طور که قبلاً هم در پاورقی ذکر کردیم، اخیراً در روز شنبه ششم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ در گناباد و جنوب خراسان به وقوع پیوست و منجر به تلفات زیاد و خرابی کاخک و دشت بیاض و خضری و جاهای دیگر گردید که صحت وقوع زلزله را تأیید می‌کند و مسجد جامع آن همان‌طور که قبلاً نوشتیم از ابنیه تاریخی گناباد می‌باشد، متأسفانه در زلزله سال گذشته این مسجد خراب و بسیاری از ساختمان‌ها ویران و به بسیاری هم خسارت وارد آمد و تعمیر مسجد از طرف اداره باستان‌شناسی شروع شد، از طرف وزارت آبادانی و مسکن نیز تعداد صد دستگاه خانه در اراضی بین جویمند و قصبه شروع و با وضع زیبایی انجام شد و برق و لوله کشی و آسفالت گردید و زمین آن هم از اهالی خریداری گردید.



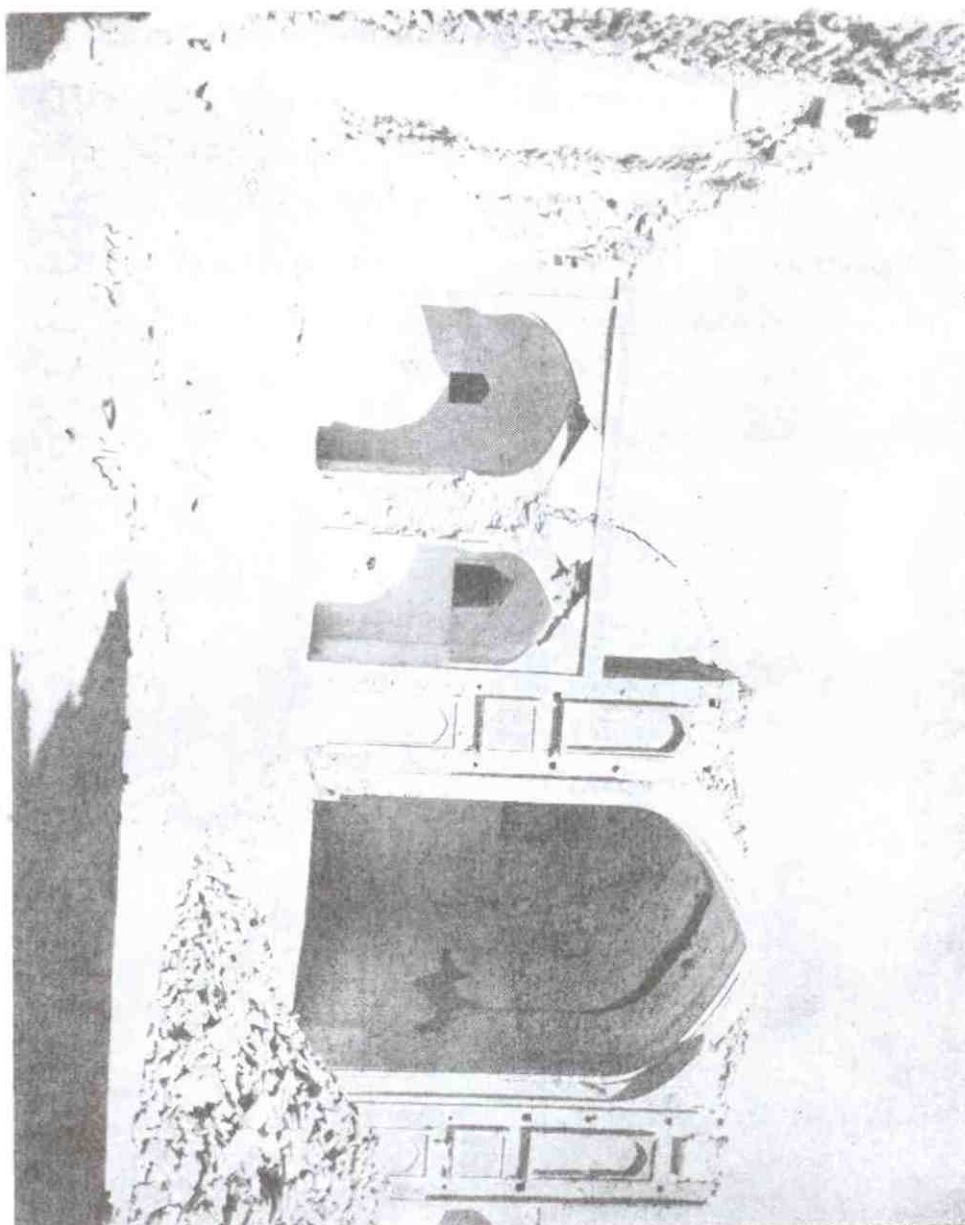
ایوان مسجد جامع شهر گناباد قبل از زلزله

خانه‌هایی است و خود این بارو بر قدمت و بزرگی آن در سابق دلالت دارد. جمعیت آن به طوری که در فرهنگ جغرافیایی ذکر شده ۳۱۹۸ نفر و آمار سال ۱۳۳۹ شمسی هم همین اندازه یعنی ۳۲۰۰ نفر می‌باشد ولی آنچه بین مردم و حتی مطلعین آنجا شهرت دارد بیش از این است و در حدود ۵۰۰۰ گفته‌اند و چون کسانی که شناسنامه نگرفته‌اند در دهات بسیارند از این رو تعیین آمار دقیق واقعی مشکل است، و چون در سال‌های اخیر جویمند و قصبه یکی شده بود از این رو در بعضی آمارها جمعیت آن‌ها با هم ذکر شده و در آماري که در فرهنگ گناباد در سال ۱۳۳۹ شمسی برای هر دو ذکر شده جمعیت مرکز گناباد که عبارت از این دو آبادی باشد ۷۵۵۵ نفر ذکر شده که ۸۴۷ نفر در آن سال مشغول تحصیل بوده‌اند.

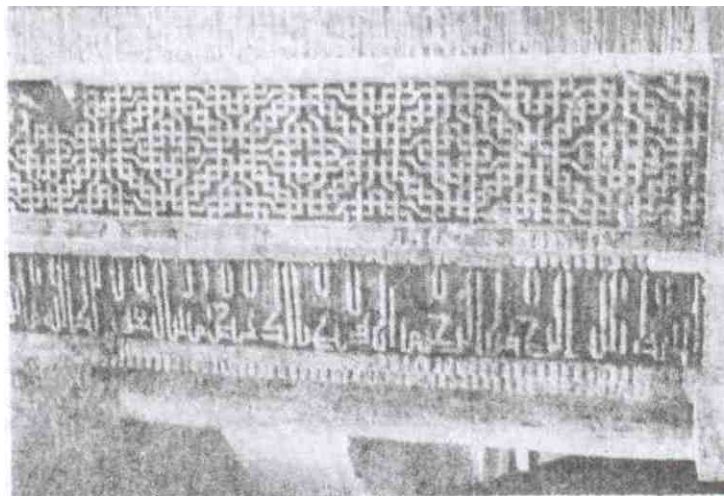


قسمتی از کتیبه مسجد جامع قصبه شهر

مسجد جامع آن همان‌طور که قبلاً ذکر شد از ابنیه تاریخی گناباد می‌باشد و دارای کتیبه‌هایی به خط کوفی است و موقوفات نسبتاً زیادی دارد و چند مسجد قدیمی دیگر هم دارد، یک مدرسه دینیته قدیمه دارد که مرحوم حاج میرزا محمدتقی مهدوی آن را تعمیر نمود، قنات خشویی که شاید اصلش خوش‌آبی



قسمتی از مسجد جامع قصبه شهر بعد از زلزله



قسمتی دیگر از کتیبه و گچ‌بری مسجد جامع شهر

بوده و آب آن خیلی مطبوع و گوارا و مظهر آن در نزدیک قریه ریاب است، چند سهم آن در اطراف قصبه زراعت می‌شود و چهار سهم آن در زمان سلاطین صفویه برای مشرب حیاض و بُرک (جمع بُرکه) در داخل آبادی و منازل وقف شده است.

باغات آن زیاد و مردم آن غالباً زارع و به کارهای کشاورزی اشتغال دارند، مرحوم حاج میرزا مهدی نوه مرحوم حاج میرزا علی‌نقی، مجتهد معروف شهر بوده و نفوذ زیادی داشته، و با آنکه ایشان را با دراویش محبتی نبوده مع‌ذلک به‌درستی و دیانت و صداقت مرحوم حاج مآسلاطانمحمد اعتقاد زیادی داشته و حتی گفته بودند با آنکه حاج مآسلاطانمحمد را خوب نمی‌دانم شهادت او را به شهادت چند نفر عادل قبول می‌کنم، و نیز معروف است موقعی در مشهد برای ملاقات والی وقت رفته بودند چون دگمه آستین ایشان باز بوده و در آن زمان نزد بزرگان خلاف ادب بوده، والی برای توهین به ایشان مستخدم را صدا می‌زند و می‌گوید

بیاید دگمه آستین آقا را ببندید، ایشان فوری دگمه را بسته و جواب بسیار خوبی داده گفته بودند: بستن دگمه آستین من ضعیف کار آسانی است شما اگر می‌توانید دهنه آقا در بند را ببندید که ترکمن‌ها هر ساله به دهات خراسان حمله نکنند و مردم شیعه از دست آن‌ها در امان باشند.

از ایشان چند فرزند ذکور باقی ماند که آخرین آن‌ها مرحوم حاج میرزا محمد تقی مهدوی و حاج میرزا عبدالعلی مهدوی بودند که اخیراً فوت نموده‌اند و سادات کنونی شهر غالباً از اولاد حاج میرزا مهدی می‌باشند، بعداً نیز ذکر ایشان خواهد شد.

دیگر از علمای مهم آنجا مرحوم ملاعلینقی بوده که دارای مقامات علمی بوده و منظومه عربی در منطق و حکمت و کلام گفته و به چاپ رسیده است، حالات ایشان در ذکر علمای گناباد نوشته خواهد شد.

آقامیرزا محمدعلی نیز از فقرا و درویش سابق آنجا بوده که درک خدمت مرحوم نورعلیشاه اول اصفهانی نموده و از طرف ایشان مأمور به پاداشتن و روشن کردن چراغ شب‌های جمعه و دوشنبه بوده است، حاج علینقی هم از درویش باصدق و محبت و درک زمان حاج ملاسلطان محمد نموده تا چندی قبل هم حیات داشت و قریب صدسال عمر نمود و در سال ۱۳۵۷ قمری مطابق ۱۳۱۷ شمسی از دنیا رفت. مرحوم آقای میرزا ابوالحسن امینی و برادرش امین‌التجار نیز از اعیان و ملاکین و از درویش آنجا بودند و پسر میرزا جعفر امین‌التجار بودند، و او پسر میرزا عبدالله و او فرزند حاجی میرحاجی بوده که اهل قاین بوده و به گناباد آمده و در شهر ساکن شده و ملک خریده و فرزندان در گناباد ساکن شدند، حاج ابوالحسن کریمی نیز از اعیان و ثروتمندان آنجا هستند که چندین سال است مستأجر بعضی از املاک آستان قدس رضوی (ع) می‌باشند و کارهای خیر و امور خیریه انجام داده، از جمله زمینی برای ساختمان درمانگاه بین شهر و جویمند واگذار نموده و خود نیز آن را ساختمان نموده و اکنون مشغول کار شده‌اند.

امور عمرانی در داخله شهر هنوز زیاد انجام نیافته فقط خیابانی برای جاده بین جویمند و آنجا کشیده شده و چند منزل هم خریداری و خراب شده و به میدانی که در اوایل آبادی است وصل شده است و دبستانی هم از طرف دولت در آنجا ساختمان شده است.

از قضایای شگفت‌انگیز آنجا آن است که چند سال قبل که از طرف شهرداری گودال بزرگی در وسط آبادی پر می‌شد و از تپه پهلوی آن خاک برمی‌داشته و در آن می‌ریختند، در یک قسمت تپه که قدری خاک برداشته بودند قبری پیدا شده خاک‌های آن را نیز برداشته و قبر دیگری در زیر آن که طبقه پایین‌تر بوده پیدا شده، و چون قبر را شکافته بودند با آن‌که در طبقه پایین بود که معلوم بوده از خیلی



طاق مسجد جامع فصبه شهر

قدیم است جسدی که سالم بوده پیدا شده، ولی کارگر توجهی بدان ننموده و خواسته آن را نیز مانند استخوان‌های قبر دیگر در گودال بریزد، لیکن بعضی دیگر ملتفت شده نگذاشته جمعی دیگر هم برای مشاهده جسد آمده و بعداً آن را با احترام حرکت داده و در قبرستان عمومی در محلی دفن کرده و ساختمان مختصری روی آن نمودند، و عقیده مردم آن است که یکی از بندگان مقرب

خداست که جسد او سالم مانده؛ از این رو اکنون به زیارت او می‌روند.

۳. ریاب

دیگر از دهات آنجا ریاب است که غربی‌ترین و مرتفع‌ترین دهات جلگه گناباد می‌باشد و به واسطه نزدیک‌تر بودن به کوه هوای آن لطیف‌تر و سردتر از سایر دهات است و آب آن نیز شیرین و گواراست، و به‌طوری که بعضی می‌گویند اصل آن روی آب بوده و سابقاً نیز همان‌طور معروف بوده است. پنج کیلومتر تا جویمند و سه کیلومتر با راه بجستان و فردوس فاصله دارد و در جنوب غربی آن واقع شده است، جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۲۰ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۱۲۰۰ نفر است ولی همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم هیچ‌یک از آمارها قطعیت ندارد و تقریبی است. کیوان قزوینی در کتاب بحیره در شرح حال ابومنصور ریابی در حاشیه می‌نویسد: ریاب بر وزن کتاب یکی از قرای معموره جلگای گناباد است در اواخر دشت و اوایل دامنه کوه گناباد است و قرب پانصدخانه تمام سادات‌اند.

یکی از آثار قدیمی آنجا زیارتگاهی است که می‌گویند قبر امامزاده ابراهیم از فرزندان موسی بن جعفر (ع) است و بعضی هم می‌گویند قبر ابومنصور ریابی است که از وزرای متدین و پاک نهاد دولت سلاجقه بوده و شرح حال او بعداً ذکر خواهد شد. این آرامگاه موقوفه مختصری هم برای خادم دارد و مردم آنجا به زیارت آن علاقه‌مند می‌باشند، مسجدی هم در قلعه ریاب به وسیله مرحوم حاج میرزا علینقی ساخته شده و بعد از آن هم مسجدی در خود آبادی است که حاج میرزا آقابابا پسر حاج میرزا علینقی دستور ساختمان آن را داده است، و متصل بدان ساختمان مختصری است که آرامگاه مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار و برادرش حاج میرزا حسین آقا ناصری و بعضی دیگر از آن خاندان می‌باشد. آب انبار قدیمی هم دارد و اخیراً آب‌انبار جدیدی به همت یکی از زن‌های نیکوکار

آنجا احداث گردیده است.

ساختمان‌های آنجا خیلی محکم و بادوام و با آن‌که از خشت و گل است مع ذلک دوام و استحکام آن از سایر دهات گناباد زیادتر است و بعض منازل بیش از یک قرن از بنای آن‌ها می‌گذرد، باغات خوب دارد و انگور و خربزه‌اش در خوبی ممتاز است، مرض سلّ در آنجا زیادتر از سایر دهات گناباد می‌باشد. از اعیان سابق آنجا مرحوم حاج میرزا علینقی ریایی جدّ سادات گناباد بوده که هم وجهه اعیانیت و هم سلوک و درویشی داشت و پس از ورود در سلوک منزوی گردید و شهرت ریاب در قرن گذشته به واسطه ایشان بوده، و دوازده فرزند ذکور داشته که در ریاب قلعه‌ای بنا نموده و برای هریک از دوازده فرزند خود منزلی در داخل آن ساخته و مسجد و آب‌انبار هم در آن قلعه ساخته است ولی اکنون بیشتر آن منازل بدون سکنه است، هر کدام از فرزندان او نیز دارای اولاد زیادی بوده‌اند، از جمله مرحوم حاج میرزا حسن که فرزندان او به نام آقای میرزا عبدالحسین که صبیّه خود را به عقد ازدواج مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی در آورده بود و حاج میرزا علینقی و حاج میرزا محمود از بزرگان گناباد و از دراویش با صدق و ثابت قدم بوده، و مخصوصاً آقا میرزا عبدالحسین از مردان بزرگوار بوده و در سال ۱۳۰۰ قمری به مرض نوبه غش بدرود زندگانی نمود، سه فرزند ذکور به نام آقامیرزا محمد و آقا سیدیحیی و حاج میرزا حسن حسام‌الاشراف داشت، حاج میرزا علینقی نیز فرزندی به نام آقامیرزا نصرالله که اکنون دو فرزند ذکور به نام میرزا محمد جعفر و حاج میرزا علینقی ناصریان از ایشان حیات دارند و دو فرزند ذکور دیگر به نام میرزا عبدالرحیم و میرزا کاظم داشت، حاج میرزا محمود نیز پنج فرزند ذکور به نام حاج میرزا حبیب‌الله قوام‌التجار و آقا نورالله و آقا میرزا عزیزالله و میرزا حسنعلی و حاج میرزا حسین آقا ناصری داشته است، دیگر از فرزندان حاج میرزا علینقی بزرگ، حاج میرزا آقابابا بوده که مسجد بزرگ ریاب که خارج قلعه است توسط او بنا شده و دیگر حاج میرزا معزالدین که مرحوم حاج میرزا مهدی

شهری مجتهد معروف گناباد فرزند ایشان بوده است، از فرزندان مرحوم حاج میرزا مهدی نیز دو نفر به نام حاج میرزا علینقی و آقا میرزا عبدالجواد در آنجا سکونت داشته و امامت مسجد آنجا با آقامیرزا عبدالجواد بوده و اکنون نیز با فرزندان ایشان می باشد، و مردمان نیکی هستند و با آن که در تصوّف وارد نیستند معاشرت و محبت دارند، یکی از فرزندان حاج میرزا علینقی بزرگ، حاج میرزا تقی بوده و فرزند او حاج میرزا ابوطالب که همه در ریاب سکونت داشتند و سه فرزند به نام حاج میرزا محمدتقی و حاج میرزا محمد علی و آقامیرزا جلال الدین داشته که هر سه در رشته فقر وارد و موطن ایشان هم ریاب بوده است.

۴. نوغاب (نوقاب)

دیگر از قرای گناباد نوقاب است به ضم نون و مشهور در کتابت با قاف است ولی چون قاف در فارسی نیست صحیح آن باغین است و محتمل است اصل آن نوک آب باشد، چنان که در بجستان نیز قریه ای به همین نام می باشد در مشرق جویمند و قریب سه کیلومتر با آن فاصله دارد. آب قنات آن غالباً در خود آبادی نیست و در بالاتر زراعت می شود و در اراضی پایین هم که زراعت می شود از خود آبادی کمتر می گذرد و فقط بعض اوقات از وسط آن می گذرد و زارعین نوقاب چند شبانه روز از آب قصبه هم ملکی یا استیجاری می برند و زراعت می کنند، جمعیت آن طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۲۳۵۰ نفر و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا در سال ۱۳۴۳ حدود ۲۵۱۲ نفر می باشد.

مردم آنجا در تجارت و کسب خیلی ماهر و از سایر اهالی گناباد ورزیده ترند و سابقاً مرکزیت تجاری داشت، ولی امروز از نظر آن که سایر آبادی ها و قرای گناباد نیز پیشرفت هایی در امور تجارت نموده و فعالیت هایی می کنند از این رو با آن که از فعالیت نوقابی ها کاسته نشده ولی از اهمیت تجاری آنجا نسبت به سابق کاسته شده است، در امور زراعتی هم مانند سایر اهالی گناباد جدی می باشند.

مرحوم حاج عبدالله فرزند حاج ابوتراب از اعیان و ثروتمندان آنجا در قرن گذشته بوده و موقوفات زیادی هم برای روضه‌خوانی و عبادت و سایر امور برپه نموده و آثار خیریه زیادی از قبیل مسجد و آب‌انبار و حوض و حسینیه از خود به یادگار گذاشته و موقوفاتی هم برای هر یک از آنها نموده است، وی سه فرزند داشت به نام حاج ابوالحسن و حاج ابوتراب و اسدالله بیک و چون حاج ابوالحسن بزرگ‌تر بوده تولیت موقوفات به عهده او بوده و ثروت و نفوذ او هم زیادتر بوده است.

حاج ابوالحسن علاقه زیادی به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد داشته و موقع مرگ خود که در سال ۱۲۹۹ قمری بوده فرزندانش را به ایشان سپرده و از او هفت پسر و یازده دختر مانند که چهار پسر مشهورتر بوده و ارادت به حاج ملاسلطانمحمد داشته و در رشته سلوک وارد بودند، یکی حاج محمدحسین معین‌الاشراف دیگر حاج محمدباقر، سوم حاج محمدرضا، چهارم حاج ملاعبدالله صدرالاشراف که دو نفر اول در نوقاب سکونت داشته و سوم به واسطه این که مادرش اهل کاخک بوده در آنجا ساکن شده و حاج ملاعبدالله چون مادرش اهل بیدخت بوده در بیدخت سکونت داشت، و همه آنها مخصوصاً حاج محمدحسین و حاج ملاعبدالله خدمات زیادی به فقر نمودند و فرزندان هر چهار نفر هم غالباً در رشته فقر و طریقت واردند.

حاج ابوالحسن نیز از متمولین و اعیان و اشخاص نیک گناباد بوده و موقوفات زیادی برای روضه‌خوانی محرم و دهه آخر صفر و سایر امور خیریه از خود به یادگار گذاشته، و موقوفاتی هم برای فرزندان خود نموده که در هر دوره مخصوص ذکور طبقه نزدیک‌تر است و تا موقعی که یک نفر در طبقه جلوتر باشد به طبقه بعدی نمی‌رسد.

امروز در گناباد فامیلی، دارای عدّه زیادتر از فامیل حاج عبدالله و حاج ابوالحسن نوقابی و فامیل مرحوم حاج میرزا علینقی ریایی نیست، بلکه در همه

خراسان شاید کمتر باشد که شرح آن بعداً ذکر خواهد شد.

در زمان حاج محمدحسین برای تولیت موقوفات حاج عبدالله بین او و حاج ابوتراب نوۀ حاج ابوتراب بزرگ اختلافات زیادی بود که در همه موارد حاج محمدحسین پیشرفت می کرد، از این رو سبب کینه حاج ابوتراب گردید و منجر به عداوت او با مرحوم حاج ملا سلطانمحمد شد که تصمیم به قتل ایشان گرفت و آن را انجام داد. ولی پس از دو سال به دست محمدعلی نوقابی که از یایان بود کشته شد.

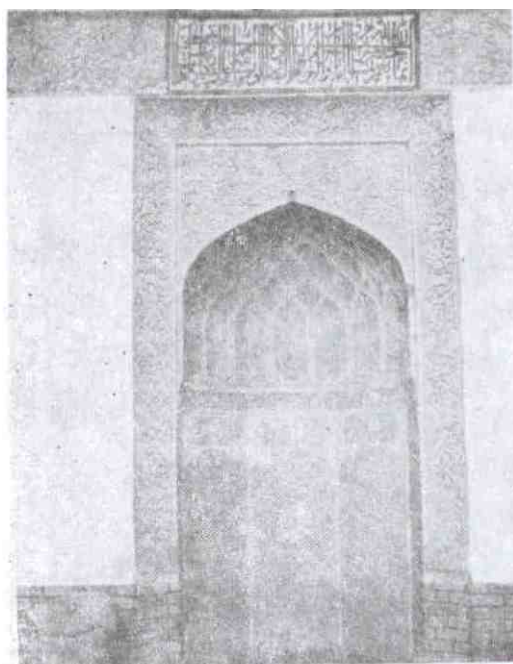
مرحوم آخوند ملا تقی از وعاظ و زهاد معروف آنجا در قرن سیزده هجری بوده و به طوری که آقای محمدحسین نظری نوقابی اظهار می داشتند کراماتی هم از او مشاهده می نمودند و نیز نقل کنند که مرحوم ملا حسینعلی مؤذن مسجد بیدخت اظهار داشته بود که آخوند ملا تقی سحرها مرتباً برای اقتدا به مرحوم حاج ملاعلی بیدختی به مسجد بیدخت می آمد و پس از نماز مراجعت می کرد.

۵. بیدخت

دیگر از دهات گناباد بیدخت است و آن بر وزن کیمخت به فتح اول و ضم ثالث در برهان قاطع و برهان جامع مذکور است که نام ستاره زهره می باشد و در هفت قلم و فرهنگ جهانگیری به کسر اول ضبط شده و در فرهنگ انجمن آراء می نویسد که آن مخفف هیدخت است، چنان که در کلمه بیلند هم که بعداً نام می بریم همین طور گفته شده است، در برهان قاطع^۱ در پاورقی کلمه بیدخت می نویسد: «بذخت به قول شفتلویتز اصل آن «بغدخت» است یعنی دختر بغ (خدا) و آن به ستاره زهره اطلاق شده (ستاره ناهید، به قلم نگارنده مقدمه). بعضی اساس بُدوح (Buduh) اسلامی را همین نام آرامی ایرانی ستاره زهره یعنی - بیدخت - می دانند (دائرة المعارف اسلام: بدوح)». که از این عبارت پاورقی معلوم می شود که شخص مذکور

۱. برهان قاطع، ج ۱، چاپ دوم، ۱۳۳۰.

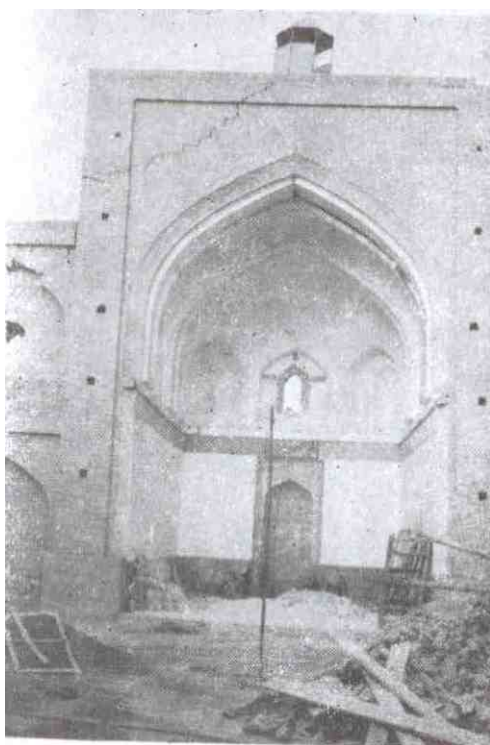
این کلمه را منقول از لغت آرامی می‌داند مانند بیستون که اصل آن را بغستان گفته‌اند، و البته اگر اصل آن بغدخت باشد همین‌طور خواهد بود، چون ایرانیان برای خدا پسر و دختر قایل نبوده و معتقد به توحید بودند، ولی لغت آرامی که یکی از لغات سامی و لغت کلدانی منشعب از آن است قایل به خدایان متعدّد و حتی فرزندان هم برای آن‌ها بودند و ممکن است بر اثر ارتباط و اختلاطی



محراب مسجد جامع بیدخت

که بین ایرانیان و کلدانیان در بعض اعصار بوده بعض لغات از آن‌ها اخذ شده باشد، ولی اصل این دو لغت از یکدیگر دورند زیرا لغت پارسی قدیم و فارسی کنونی از شعب لغت آریایی جنوبی و لغت آرامی از شعب لغات سامی است و هر دوی آن‌ها (آریایی و سامی) از قسم لغات متصرّفه می‌باشند، در کتاب آصف اللغات تألیف احمد عبدالعزیز نائطی جلد سیزدهم می‌نویسد: «بیدخت به قول

برهان بر وزن کیمخت». و سپس گوید: «خان آرزو در سراج به ذکر معنی بالا گوید که در رساله مصححه قوسیّه که به خط مصنف است به فتح اول معرب نموده» و بعداً قول صاحب فرهنگ ناصری را نقل کند: «هیدخت با هاء هوز مرکب از هی به معنی خوب و دخت به معنی دختر می باشد.» آن گاه خودش گوید: «مقصودش جز این نباشد که اصل این ناهید دخت بوده و بعداً هیدخت شده» و مؤید این قول نیز



طاق مسجد جامع بیدخت پس از زلزله

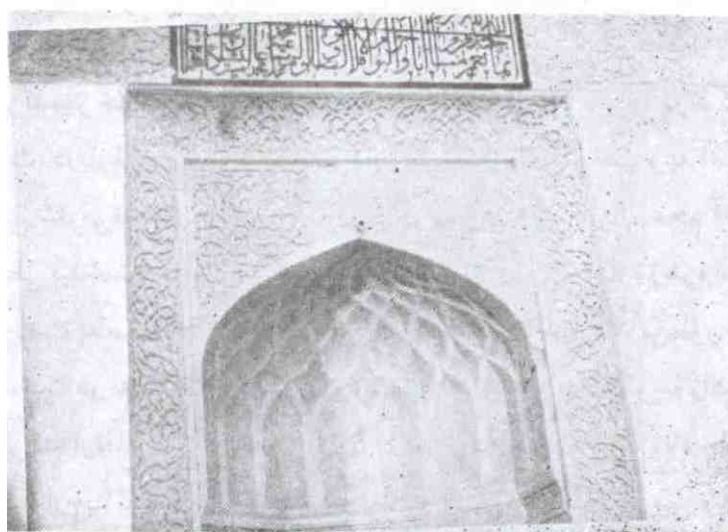
آن است که همان طور که در شرح آثار باستانی گناباد در ذکر قلعه دختر گفتیم آن قلعه به نام ناهید فرشته موکل بر آب و موالید که از مقربان خداوند می گفتند ساخته شده و چون این فرشته را به صورت دختری زیبا تصویر می کردند از این رو به نام

قلعه دختر موسوم شده، و چون خیلی مقرب خداوند است آن را بغدخت که معنی دختر خداست گفتند و آبادی هم که شاید برای مخارج معبد خدا بود به آن نام موسوم نموده بغدخت گفتند که بعداً بیدخت گردید، و بعضی گویند بیدخت نام دختر یکی از سلاطین قدیم ایران بوده که آن قریه را بنا نهاده و به نام خود نموده و در نزدیکی آن قریه بالای کوه هم عمارتی ساخته که آن را کوه قلعه دختر گویند که شرح آن قبلاً در آثار باستانی گناباد مذکور گردید، معرب بیدخت به طوری که در حبیب السیر و روضة الشهداء نقل شده بیدخ به فتح دال و بدون تاء می باشد در میان دهات تابعه قاین نیز دهی به نام بیدخت می باشد.

در تفسیر خواجه عبدالله موسوم به کشف الاسرار و عدّة الابرار^۱ در ذکر هاروت و ماروت، درباره زنی که از هاروت و ماروت اسم اعظم آموخت و به آسمان رفت و کوبی شد می نویسد: «نام وی به زبان عرب زهره و به زبان عجم آنامید و به زبان نبطی بیدخت» که با تاء ذکر شده است و منظور او نام ستاره زهره است که در این سه لغت به سه نام ذکر شده نه نام آن زن که ظاهر عبارت این طور است.

بیدخت در نه کیلومتری مشرق جویمند واقع شده و جاده شوسه زاهدان از آن عبور می کند ارتفاع آن از سطح دریا ۱۰۸۲ متر و در خیابان صالح آباد جلو باغی که پدر بزرگوارم بنا نهاده اند ۱۰۷۲ متر می باشد و البته این مقدار تقریبی و در جاهای مختلف آبادی فرق می کند مثلاً در قسمت های پایین که بیدخت قدیم است در حدود ۱۰۶۵ متر با اختلاف در محل ها می باشد. بیدخت سابقاً در دامنه و پشت تپه و کلوت واقع شده بود که از دهات غربی و جنوب غربی دیده نمی شد ولی فعلاً عمارات به بالای تپه کشیده شده و مساحت زیادی که شاید به اندازه مساحت بیدخت قدیم باشد در بالای کلوت زیر ساختمان است، و علت این بود که قنات خود بیدخت در پایین کلوت ظاهر می شود از این رو سابقاً مجبور بودند برای

نزدیک بودن به آب، عمارات را در گودی بسازند و علت دیگر آن بوده که زمین پایین تپه برای ساختمان مناسب تر و استحکام آن بیشتر و برای زراعت نیز خوب است، ولی زمین و خاک کلوت برای بنا خوب نیست و قابل زراعت هم غالباً نیست، ولی بعداً که قنات دیگری به نام صالح آباد از طرف جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه پدر بزرگوار نگارنده در آنجا احداث گردید و آب آن در



کتیبه سراطق محراب مسجد بیدخت

صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد همان طور که منظور ایشان بود در بالای کلوت ظاهر شد، از طرف ایشان شروع به احداث عمارت و آبادانی در بالای کلوت شده و به تدریج سایر مردم هم به تبعیت ایشان در اطراف منازل ساختند، و از ابتدای ساختمان، ایشان دستور دادند که کوچه‌ها وسیع و مستقیم باشد و خودشان در سال ۱۳۰۷ شمسی شروع به ایجاد دو خیابان در آنجا نمودند که در حقیقت اولین مرتبه که خیابان در دوره اخیر ایجاد شد در آنجا بود و برای اشجار خیابان

هم زمین راکنده و خاک خوب آورده غرس اشجار نمودند. بیدخت در تقسیمات اخیر مرکز یکی از دهستان‌های گناباد شده و دهات پس‌کلوت تابع آن می‌باشند جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۲۳۹۷ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ حدود ۳۶۰۰ نفر است و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا که در نیمه اول سال ۱۳۴۳ تهیه شده جمعیت بیدخت ۲۵۴۶ نفر و خانوار آن ۵۷۷ نفر می‌باشد، ولی گمان می‌رود در موقع آمارگیری عدّه زیادی در خارج بوده‌اند و گرنه جمعیت آن بیشتر است، جمعیت بیدخت بیشتر از سایر دهات به نسبت خود رودر تزايد است و عدّه زیادی از آن‌ها هم مانند سایر دهات در خارج گناباد می‌باشند.

دهستان آن طبق آمار همان اداره دارای ۵۶ قریه و مزرعه و ۱۵۵۷ خانوار و ۶۸۹۵ نفر است که با جمعیت خود بیدخت ۹۴۴۱ نفر می‌شود.

بیدخت از اواخر قرن سیزدهم هجری که مرکز و مسکن مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علی‌شاه پیشوای طریقت نعمة‌اللهیه گردید دارای اهمیت روزافزونی شده و از همه جای ایران، دوستان و پیروان روی بدان‌جا آوردند و از این‌رو نام گناباد نیز که معروفیتی نداشت شهرت یافت، به طوری که بعداً نام گناباد از نظر تداعی معانی با نام فقر و طریقت ملازم گردید و در خود گناباد نیز که مردم به دیانت و حسن سلوک ایشان آگاهی یافتند تدریجاً عدّه زیادی در سلوک وارد شدند و در خود بیدخت نیز بسیاری از اهالی در طریقت داخل شدند، و اکنون بیش از ثلث اهالی بیدخت در رشته فقر و طریقت واردند و بقیه نیز غالباً دوستدار می‌باشند، مردم آنجا طبق دستور و رویه پیشوایان فقر به سحرخیزی عادت کرده و عموماً خیلی زود و غالباً اذان صبح را بیدار هستند چون یکی از دستورات فقرای نعمة‌اللهی طبق آیه شریفه وَ بِالْأَشْحَارِ هُمْ يَسْتَعْفِرُونَ^۱ بیداری اسحار است که خود

۱. سورة الذاریات، آیه ۱۸.

بزرگان آن طریقت عموماً مراقب و غالباً در تابستان و زمستان یک ساعت به اذان صبح بیدار می‌شوند.

اهالی آنجا غالباً زراعت پیشه و از بیکاری احتراز دارند و مرحوم حاج ملاسلطانمحمد و اخلاف ایشان نیز در تشویق آنان به کار جدّ وافر داشته و دارند. آب قنات بیدخت در زمان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد خیلی کم بوده و بر اثر جدّیت ایشان در کار قنات و تنقیه آن زیاد شده و باغ هم در بیدخت قبل از ایشان نبوده و ایشان شخصاً باغی ایجاد نموده و دیگران را هم تشویق کردند به طوری که حالا خیلی فراوان است، و به طور کلی در زراعت و غرس اشجار به واسطه تشویق زبانی و عملی که از آنها شده و می‌شود خیلی جدّی و خیره و استادند.



مهدکودک بیدخت

مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه فرزند و جانشین مرحوم حاج ملاسلطانمحمد در آوردن کسبه و تشویق آن‌ها به کار جدیت زیاد نموده و مسگر و آهنگر و کفّاش از خارج آوردند و تشویق نمودند سایر کسب‌ها هم در بیدخت رواج یافت، کوزه‌گری نیز در گناباد منحصر به بیدخت و مند می‌باشد ولی در مند ظروف کاشی نیز از خاک چینی از سنگ می‌ساختند و اکنون کاشی می‌سازند ولی به خوبی سابق نیست، جناب آقای صالح‌علیشاه یک نفر استاد کاشی‌ساز را به نام استاد علی‌اکبر به بیدخت آورده و کمک‌های مالی هم نمودند وی مدتی در بیدخت بوده ولی پس از مرگ او صنعت کاشی‌سازی در بیدخت از بین رفت چون او به دیگری تعلیم نداد. از جمله صنایع آنجا که در غالب دهات گناباد نیز هست کرباس‌بافی است که در بیدخت بسیار خوب می‌بافند، پارچه‌های دیگر هم برای سفره و حوله و شمد می‌بافند که خیلی مرغوب است، تجارت نیز در آنجا فعلاً زیاد است و عده‌ای به بازرگانی و صادر نمودن کالاهای داخلی و وارد کردن لوازم زندگی اهالی از خارج مشغول می‌باشند.



مزار سلطانی بیدخت در حال تعمیر

بیدخت قبلاً دارای یک قنات بوده ولی چون مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد دور از آب بود جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالحعلیشاه فرزند و جانشین مرحوم حاج ملاعلی (والد بزرگوار نگارنده) در سال ۱۳۴۲ قمری مطابق ۱۳۰۳ شمسی تصمیم به احداث قناتی گرفتند که آب آن در مزار جد بزرگوارشان ظاهر شود، و مشغول کار شدند و در سال ۱۳۴۵ در صدمتری بالای مزار ظاهر گردید و آن را صالح آباد نام نهادند، و از آن به بعد مرتب شبانه‌روزی (هر هشت ساعت یک عده به نوبت) مشغول کار در قنات هستند و امروز آب آن خیلی خوب و زیاد می‌باشد و اکنون عمق چاه اولی (مادره قنات) در حدود ۱۲۵ متر است.

یکی از آثار تاریخی آن مسجد آن است که توسط حاج عبدالباقی بیدختی بنا شده و حاج عبدالباقی داماد حاج ملاحسین قوژدی بوده و مرحوم حاج میرزا حسن ریابی پدر مرحوم آقا میرزا عبدالحسین نیز داماد پسر حاج ملاحسین بوده و همه از اشخاص معروف و ثروتمند و نیکوکار گناباد بودند، حاج عبدالباقی پدر مرحوم ملاعبدالعلی بیدختی و ملاعبدالعلی پدر عیال مرحوم حاج ملاصالح و جد امی مادر آقای صالحعلیشاه و مرحوم ملامحمد صدرالعلما بوده و این مسجد در اواخر قرن دوازدهم بنا شده ولی تاریخ اتمام محراب آن سال ۱۲۰۴ است، که در بالای محراب پس از آیه شریفه *إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ*^۱ که گچ‌بری شده تاریخ آن و نام ساعی محمدعلی زنگویی و عمل محمد امیر کاخکی نوشته شده است ولی اصل بنای مسجد چند سال قبل از آن تاریخ بوده، بعداً نیز در این مسجد تعمیراتی شده و چند سال قبل هم شبستان آن توسعه داده شد و اخیراً هم تعمیراتی در صحن و ایوان داخل مسجد انجام گردیده است و اضافاتی هم از طرف جناب آقای

۱. سوره توبه، آیه ۱۸.

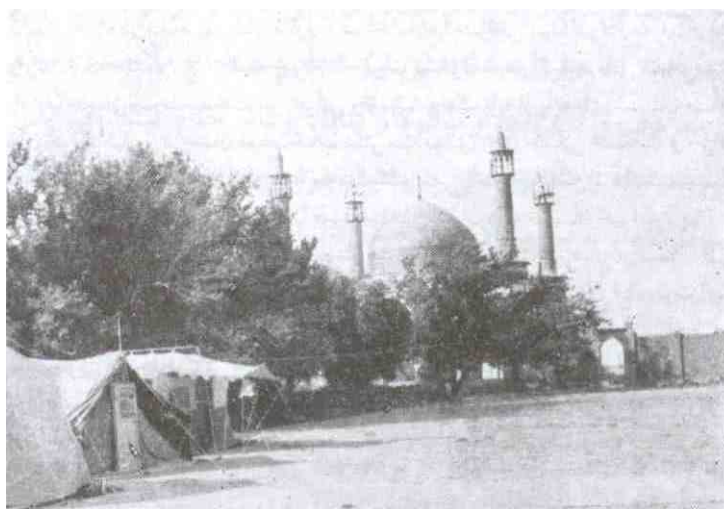
صالح علیشاه شده است.^۱

پس از آن که حاج عبدالباقی مسجد را به پایان رسانید به همت او جمع دیگر از نیکوکاران بیدخت نیز مجتمع شده و جوهی گرد آورده ابتدا مدرسه دینیه را در سال ۱۱۸۰ قمری طبق وقفنامه که موجود است بنا نموده و بعداً حمامی ساختند و بعد از اتمام کار مسجد و مدرسه، ملامحمد صالح را که شخص زاهد متقی و دانشمندی بود و در شوراب که دهی دورافتاده است سکونت گزیده و منزوی بود به اصرار زیاد برای تصدی امور شرعیته بیدخت از امامت جماعت و تدریس در

۱. در فاجعه زلزله اخیر گناباد که در ساعت دو و پنجاه دقیقه بعد از ظهر گناباد مطابق دو ساعت و بیست دقیقه پس از ظهر تهران روز شنبه ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ مطابق نهم شهریور ۱۳۴۷ واقع شد بر اثر شدت زلزله که ابتدا افقی و سپس عمودی و سپس دوری بود منجر به خرابی ها و تلفات بسیار در کاخک و غیر آن گردید، ساختمان ها هم تقریباً به کلی منهدم شد. در بعض دهات گناباد نیز با آن که تلفاتی نبود خسارات زیادی داشت، از جمله در بیدخت بیشتر منازل و ساختمان ها خرابی پیدا کرد و در مزار سلطانی هم خساراتی وارد آمد که به دستور و مراقبت خودم با جدیت مشغول تعمیر شدیم ولی به خود بنا بحمدالله خسارتی وارد نیامد، در مسجد بیدخت نیز خرابی وارد شد و یک پایه از پایه های شبستان مسجد و سقف یک چشمه آن خراب شد، و در همان موقع جناب دکتر سید مهدی خان حسابی حفظه الله و جزاه الله خیراً که از فقرای بسیار با محبت و از افسران عالی رتبه وزارت کشور می باشند خواهش کردند که شبستان مسجد را از نو بسازند و خرج آن را ایشان بپردازند، لذا طبق خواهش ایشان همه شبستان خراب و با وضع بسیار آبرومند و زیبایی توسط حاج ابراهیم هاشمی معمار بیدختی تجدید بنا گردید، و ضمناً نگارنده منزل کوچکی هم که وصل شبستان بود خریداری و ضمیمه آن ساختمان نمودم، ایوان مسجد هم از طرف اداره باستان شناسی شروع به تعمیر گردید، قبلاً نیز بندگان جناب آقای صالح علیشاه قدس سره قبل از رحلت خود در قسمت غربی مسجد قسمتی را از منزلی که به همین نظر خریده بودند جزو مسجد نموده و از جمله محلی را وصل به مسجد ساختند که دربی هم به مسجد دارد و وقف بر مسجد نمودند که جزو مسجد نباشد، تا کسانی که شرعاً نمی توانند به مسجد بیایند بتوانند در آن محل حاضر شده از مواعظ و نصایح و عاظ استفاده برند.

چون بر اثر زلزله به بسیاری از منازل خیلی خرابی وارد آمد، از طرف وزارت آبادانی و مسکن در قسمت جنوبی مزار متبرک شروع به ساختمان دویست دستگاه خانه و دبستان و دبیرستان و حمام و مهدکودک و پارک شهر شد و تا اول مهرماه ۱۳۴۸ آماده گردید و خیابان های آن نیز آسفالت و برق کشیده شد و بسیار زیبا گردید، و روز ششم شهریور ۱۳۴۸ مطابق چهارم جمادی الثانیه ۱۳۸۹ محمد رضاشاه پهلوی دوم برای بازدید بدان جا آمد. اراضی آن نیز آنچه مربوط به اماکن عام المنفعه بود که پنجاه هزار مترمربع می شد از طرف نگارنده بلاعوض واگذار و بقیه نیز از طرف مالکین دیگر با تخفیف زیاد و به قیمت ارزان به فروش رسید.

مدرسه به بیدخت آوردند و امور مسجد و مدرسه را به ایشان واگذار نمودند، و ملامحمد صالح فرزند سلطانمحمد و او فرزند حاج محمد و او فرزند قاسمعلی بوده که از طایفه بیچاره بوده و از شیراز به گناباد آمده و در آنجا سکونت گزید و به واسطه زهد و تقوا در آنجا منزوی شد، پس از ملامحمد صالح فرزندش ملامحمد و سپس فرزند او حاج ملاحلی که همه آنها از فقها و زهاد به نام گناباد بودند عهده دار امور شرعیته بیدخت گردیدند. بعد از حاج ملاحلی فرزندش حاج ملاح صالح، و سپس فرزند ایشان مرحوم ملامحمد صدرالعلما جدّ امی نگارنده که هر دو از فقها و مورد وثوق عموم اهالی بودند این مقام را حایز شده، و پس از فوت آقای صدرالعلما که در بیستم شعبان ۱۳۷۶ مطابق دوم فروردین ۱۳۳۶ اتفاق افتاد فرزند ایشان آقای حاج میرزا علیمحمد سلطانپور خالوی نگارنده به جای پدر نشستند.



منظره‌ای از صحن کوثر مزار سلطانی بیدخت بعد از زلزله

بیدخت دارای سه آب‌انبار بزرگ برای مصرف عمومی است که اولی توسط حاج ملاحسین قوژدی در پایین آبادی ساخته شده و علت ساختن آن به طوری که

مشهور است آن بوده که شبی حاج عبدالباقی در قوژد بوده و سحر به حمام رفته و چراغی نداشته، بعداً حاج عبدالباقی به بیدخت آمده و دستور ساختن پیه سوز داده و آن را برای حمام قوژد فرستاد، حاج ملاحسین که آن را دیده بود پرسیده بود که چه کسی آن را آورده؟ گفته بودند حاج عبدالباقی آن را از بیدخت آورده، او ناراحت شده و تصمیم به ساختمان آب انباری در بیدخت گرفته چون بیدخت در آن موقع آب انبار نداشته و پس از اتمام آب انبار گفته بود اگر می خواهید خیراتی بسازید این طور خیرات بسازید نه پیه سوز! آب انبار دوم در جلوی درب صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد از طرف مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه شروع به پی ریزی آن شد ولی مصادف با کشته شدن ایشان گردید و به اتمام نرسید و بعداً توسط جناب آقای صالح علیشاه به اتمام رسید، سومی نیز توسط حضرت آقای



منظره‌ای دیگر از خرابی زمین لرزه مزار سبطانی بیدخت

صالح‌علیشاه در خیابان جدیدالاحداث صالح‌آباد در سال‌های ۶۲-۱۳۶۱ قمری مطابق ۲۲-۱۳۲۱ شمسی ساخته شد و چند آب انبار کوچک‌تر نیز در صحن مزار و در اول و وسط کشتوان صالح‌آباد برای استفاده زارعین و عابرین ساخته شد، ولی در عین حال همه این آب‌انبارها به واسطه ازدیاد جمعیت بیدخت و واردین و متردّین کفایت نمی‌کند و در آخر سال بی‌آب می‌شوند.

بیدخت دارای چهار حتمّام عمومی است که دو تای آن (یکی زنانه و یکی مردانه) از سابق است و دو تا هم در سال ۱۳۶۷ قمری مطابق ۱۳۲۷ شمسی از طرف حضرت والد بزرگوار ساخته شده و هر کدام چند دوش و نمره هم دارد و خزینه آن برای داشتن آب است و مردم از دوش استفاده می‌کنند و آن نخستین حمام دوشی است که در گناباد ساخته شده ولی بعداً جاهای دیگر هم ساخته شد، و در دو سال اخیر همه حتمّام‌های گناباد به دستور اداره بهداشتی تبدیل به دوش گردیده از جمله دو حتمّام سابق بیدخت هم از طرف شهرداری بیدخت و اهالی با وضع زیبایی به دوش تبدیل گردیده است.

مدرسه قدیمه آن دارای چند نفر طلبه و مدرّس است و خود نگارنده هم در آنجا تدریس دارم، یک باب دبستان شش کلاسه پسرانه و یکی هم دخترانه در بیدخت وجود دارد، که زمین هر دو از طرف آقای صالح‌علیشاه و اهالی واگذار شده و خود فرهنگ ساختمان نموده است و اخیراً هم دبیرستانی به نام دبیرستان معرفت^۱ تأسیس گردیده است، در مانگاهی هم از طرف دولت ایجاد شده که دارای پزشک و چند نفر کارمند می‌باشد و اخیراً نیز از طرف جناب آقای صالح‌علیشاه زمینی در حدود سیزده هزار مترمربع برای ساختمان بیمارستان واگذار و انجمن خیریه‌ای برای ساختمان آن تشکیل گردیده و امید است به زودی کار آن خاتمه یابد و انجام پذیرد و مورد استفاده واقع شود و این بیمارستان به نام بیمارستان

۱. این دبیرستان پس از رحلت حضرت آقای صالح‌علیشاه که متأسفانه در ۹ ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ (۶ مرداد ۱۳۴۵) اتفاق افتاد به یادبود نام مقدّس آن بزرگوار به دبیرستان صالح موسوم گردید.

صالحیه بیدخت نامیده شده است.

از سال ۱۳۳۲ شمسی شهرداری در آنجا تأسیس شده و کارخانه برقی نیز بر اثر مساعی جناب آقای صالح علیشاه ایجاد و بعداً شهرداری هم شرکت کرد و امور کارخانه به شهرداری واگذار گردید.^۱

مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سلطانعلیشاه و صحن‌های تابعه آن از آثار بسیار مهم و زیبای گناباد و بیدخت می‌باشد که در طرف قبله بیدخت بالای بلندی واقع شده و خود بقعه هشت متر در هشت متر خیلی مجلل است، و چهار صحن نیز به نام‌های صحن بالا و پایین و کوثر و فردوس ضمیمه آن است که صحن فردوس متصل به تکیه است که برای روضه‌خوانی ساخته شده و پی‌ریزی مزار به توسط مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه شروع گردید و معمار اولی مرحوم حاج ابوالقاسم توکلی معمار یزدی بود که سقف گنبد و پایه‌های اطراف و بسیاری از بناهای تابعه مزار توسط ایشان بنا شده است. ایشان در تاریخ هفت فروردین ۱۳۳۹ مطابق شوال ۱۳۷۹ مرحوم شدند، ولی همه ساختمان‌ها و کارهای آن بعداً



منظره‌ای دیگر از خرابی مزار پس از زمین لرزه

۱. پس از زلزله اخیر گناباد برق منطقه‌ای گناباد شبانه‌روزی گردید و برق بیدخت هم ضمیمه آن شد.

توسط جناب آقای صالح علیشاه واقع شد و بعضی دوستان و پیروان هم کمک‌هایی نمودند، از جمله گنبد بقعه و کاشی‌کاری آن و آینه‌کاری و مرمر ازاره داخل بقعه توسط مرحوم آقای امیر مصطفی خان امیر سلیمانی حاج مشیرالسلطنه که در دوازده صفر ۱۳۸۱ مطابق چهار مرداد ۱۳۴۰ بدرود زندگانی نمود، انجام شد و مرمر آن از کوه‌های نزدیک گناباد واقع در اطراف خضری که معدن سنگ مرمر خوبی دارد تهیه شد.

یکی از قسمت‌های تابعه مزار، کتابخانه سلطانی است که از طرف آقای صالح علیشاه برای استفاده عموم تأسیس شده^۱ و اکنون قریب چهار هزار جلد کتاب دارد، کلاس اکابر نیز برای تعلیم سالمندان از سال ۱۳۰۷ به همت و دستور ایشان در مزار تأسیس شد، که هر ساله شش ماهه زمستان که شب‌ها بلند و مردم بیکارترند چند نفر برای تعلیم و آموزش مهیا و جدیت زیادی در این امر می‌نمودند تا سال ۱۳۳۸ که از طرف دولت تعلیمات اجباری شروع شد و احتیاج به آن نبود و منظور ایشان از طرف دولت عملی شده بود، لذا ایشان آن کلاس را تعطیل نمودند و درحقیقت نخستین کلاس اکابر که در ایران تأسیس شد از طرف آن جناب و در بیدخت بود، املاکی هم از طرف خود ایشان و بستگان و بعضی فقرا برای مصارف مزار وقف شده است.

یکی از اشخاص نیک آنجا در سابق مرحوم حاج محمدحسن بیدختی بوده که درک خدمت مرحوم نورعلیشاه اول نموده و در طریقت وارد شده بود و در زهد و تقوا و دیانت در بیدخت ضرب‌المثل بوده و عموم مردم آن زمان عقیده تامی به او داشته‌اند، دیگر آخوند ملامحمد و فرزندش حاج ملاعلی که هر دو از علمای مهم

۱. پدر بزرگوارم محلی برای کتابخانه سلطانی و دفتر متولی در قسمت شمال و شمال غربی صحن در نظر گرفته و شروع به ساختمان نمودند. متأسفانه همان اوایل شروع رحلت فرمودند و مدتی به تعویق افتاد و بعداً نگارنده به پیروی از نظریه ایشان آن را تکمیل نمودم. محلی را هم که قبلاً برای تکیه و حسینیه در صحن ساخته بودند چون گنجایش آن برای جمعیت بیدخت کم بود پس از رحلت ایشان توسعه داده شد.

گناباد و مخصوصاً حاج ملاعلی مورد احترام همهٔ علما بوده و نسبت به ایشان احترام کامل مرعی می‌شده و حتی در مشهد نیز مورد احترام علما بوده است، دیگر ملاحیدر محمد که از زهاد معروف آن زمان و درک خدمت نورعلیشاه اول نموده و فرزند سلطانمحمد بن ملادوست محمد بن ملانور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی بوده است، فرزندش جناب حاج ملاسلطانمحمد در زمان خود شهرت جهانی داشت و او پس از تکمیل تحصیلات دینی خدمت جناب حاج محمد کاظم سعادتعلیشاه در اصفهان رسیده و به دخول در فقر و طریقت فایض گردید و در سال ۱۲۹۳ قمری جانشین ایشان شده در بیدخت مستقر شد و فقرای نعمه‌اللہی از همه جا رو به سوی او نمودند، در سال ۱۳۲۷ قمری بیست و شش ربیع‌الاول به وسیلهٔ چند نفر از دشمنان مقتول گردید و در محلی که اکنون آرامگاه اوست مدفون شد، و شرح حال ایشان را در کتاب جداگانه‌ای به نام نبغهٔ علم و عرفان در قرن چهاردهم نوشته‌ام. پس از ایشان فرزندشان به نام حاج ملاعلی ملقب به نورعلیشاه (متولّد هفده ربیع‌الثانی ۱۲۸۴) جانشین شده و همواره در آبادانی و امور خیریه گناباد جدّ وافر داشت و برای پدر نیز آرامگاه بنا نمود، در پانزدهم ربیع‌الاول ۱۳۳۷ در کاشان مسموم شده و از دنیا رفت و در حضرت عبدالعظیم صحن امامزاده حمزه مدفون گردید، پس از ایشان جناب آقای حاج شیخ محمد حسن صالحعلیشاه (متولّد هشتم ذی‌حجه ۱۳۰۸) جانشین پدر گردید و کارهای خیریهٔ پدر و ساختن آرامگاه جدّ را تعقیب نمودند و امور خیریهٔ زیادی به توسط ایشان انجام شده و می‌شود از خداوند مهربان طول عمر حضرتش را خواستارم^۱.

مرحوم حاج ملاصالح فرزند حاج ملاعلی نیز از علما و پرهیزکاران زمان خود بوده و فرزندش مرحوم ملامحمد صدرالعلما جدّ امی نگارنده نیز در دیانت و فقاقت مشهور و به حسن سلوک معروف و مورد وثوق همه اهالی بود، و عموم

۱. ولی بانهایت تأسف آن بزرگوار در سحرگاه پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی سال ۱۳۸۶ مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ در بیدخت به عالم قدس شتافت و همهٔ فقرا را یتیم نمود.

اهالی گناباد از درویش و غیردرویش نسبت به ایشان ابراز علاقه می‌نمودند، مرحوم کربلایی ملاحلی کربلایی صفر نیز از اهل منبر و از فضیلتی بیدخت و از مریدان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بود.

در اطراف بیدخت مزرعه‌هایی هم وجود دارد که غالباً بی‌سکنه و زارعین آنجا در بیدخت ساکن می‌باشند از جمله مزرعه‌ای به نام جعفرآباد که در سه کیلومتری جنوب شرقی بیدخت واقع است که یازده سهم از شانزده سهم آن وقف آستانه قدس رضوی (ع) و بقیه خرده مالک و مربوط به اهالی بیدخت است و زارعین آن نیز سکنه بیدخت هستند، آب آن مانند آب صالح آباد قدری شور و خربزه هر دو بسیار شیرین و لطیف است، سابقاً که کشت تنباکو از طرف دولت مجاز بود تنباکوی آنجا خیلی مرغوب و به‌خوبی مشهور بوده است.

در آنجا مزاری است به نام پیرسراب که مورد علاقه و اعتقاد اهالی است و از همه دهات گناباد برای زیارت بدان جا می‌روند و نیازهایی می‌کنند ولی تاریخ قطعی و نام شخص مدفون در آنجا معلوم نیست، و به‌طوری که مشهور است در حدود یک قرن قبل شخصی به نام کربلایی محمدعلی^۱ خواب دیده بود که یک نفر از سراب جعفرآباد که طرف شرقی بیدخت است، به قبرستان بیدخت آمده و در اول قبرستان عصای خود را به قبری زده گفته بود حاج امیر حرکت کن که بلا رسید برویم جوانمرد را هم خبر کنیم و جلوی بلایی را که به بیدخت آمده بگیریم که از اینجا به بعد صدمه نزنند، سپس کسی از قبر بیرون آمده و آن دو با هم به طرف بالای قبرستان روی تپه‌ای که بعداً به جوانمرد معروف شد آمده و کسی را از آنجا به نام جوانمرد خواندند، آن‌گاه جوان سفیدپوشی از قبر بیرون آمده و سه نفری آمدند و دست خود را جلوی کوچه‌ای که به طرف پایین و داخل بیدخت از قبرستان می‌رود باز کرده و جلو را گرفتند که بلا رفع شد، سپس هر کدام از آن‌ها به همان محل که از

۱. کربلایی محمدعلی پدر ملاحسینعلی و او خادم مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بوده است و اکنون نیز فرزندش کربلایی ملاحسدالله که حدود هشتاد سال دارد همان سمت را دارد.

آنجا خارج شده بودند برگشتند و در آنجا مخفی شدند.

صبح که بیدار شده بود خیلی پریشان بوده، و سحر که برای نماز به مسجد رفت خواب خود را به حاج ملاعلی امام جماعت و حاضرین گفته، آن‌ها تعجب نموده و پس از نماز و تعقیبات مجتمعاً به همان محل که او آن‌ها را در خواب دیده بود رفتند که او همان محل را نشان بدهد و به کوچه معروف به دم‌رود (دررود) که مورد حفاظت آن‌ها واقع نشده بود رفتند دیده بودند همه اهالی آن کوچه حتی سایر جانداران که در آن کوچه بودند (حتی مرغ‌ها) از بین رفته و هلاک شده بودند، ولی از اول کوچه‌ای که آن‌ها دست گذاشته بودند که به داخل بیدخت می‌رود عموماً سالم و به هیچ‌کس آسیب و صدمه‌ای نرسیده بود! که معلوم شد طاعونی بروز کرده و در یک شب همه آن‌ها را از بین برده و بقیه بیدخت به واسطه توجه آن سه نفر از بلا محفوظ ماندند. سپس او محل‌هایی را که هر یک از آن سه نفر در آنجا پنهان شده و به زمین فرورفته بودند نشان داد و اکنون آن سه محل که به نام مزار سراب جعفرآباد در قسمت شرقی و نزدیک مظهر قنات می‌باشد و قبر حاج امیر که در ابتدای قبرستان و متصل به آبادی و اول کوچه دم‌رود است و جوانمرد در بالای قبرستان زیارتگاه عموم می‌باشد، و همه بدان‌ها اعتقاد کامل دارند و حاجت می‌خواهند.

مردم محل قبر حاج امیر را قدری گود کرده و لوحی در زیر خاک به نام حاج امیر یافته بودند، تپه جوانمرد هم اکنون جزو صحن کوثر مزار مرحوم حاج ملاسلطان محمد شده و حجره‌ای در آنجا از طرف جناب آقای صالح علیشاه ساخته شده و مردم برای زیارت و روضه بدان‌جا می‌روند و حاجت می‌خواهند، و مزار سراب هم مورد علاقه عموم اهالی گناباد می‌باشد و از سایر دهات هم برای زیارت بدان‌جا می‌آیند.

دیگر از مزارع تابعه بیدخت مزرعه حصار است که در سه کیلومتری جنوب شرقی جعفرآباد واقع و آب آن نیز قدری شور و خریزه آن در شیرینی و لطافت

مشهور است، دیگر مزرعه میرآباد که در شش کیلومتری جنوب بیدخت در کنار جاده شوسه می باشد و آب آن قدری شور است، دیگر مزرعه زین آباد در سه کیلومتری مشرق بیدخت که آب آن به شیرینی و سبکی معروف و از آب خود بیدخت برای آشامیدن خیلی بهتر است و به سرعت هضم غذا کمک می کند، و با آن که آب آن خیلی کم ولی ملک با برکت و دارای چندین باغ و منظره خوبی است، دیگر مزرعه کوثر که در دو کیلومتری شمال شرقی زین آباد واقع و به همت مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه احداث شده و نصف آن وقف مزار بیدخت گردیده و آن نیز دارای آب بسیار مطبوع و خوبی است و با آن که خیلی کم است با برکت می باشد و چند باغ در آنجا از طرف آقای صالح علیشاه احداث شده است. این امر نیز ناگفته نماند که در بیرجند نیز حدود یک فرسخی آن در دامنه کوه مزرعه ای به نام بیدخت می باشد که جنبه ییلاقی دارد و محل باصفا و خوش منظره ای است. آب آن چون کوهستانی است در سال های خشک خیلی کم و سال هایی که بارندگی می شود زیاد می گردد چند خانوار که زارعین هستند در آنجا سکونت دارند.

۶. بیلند

دیگر از دهات گناباد بیلند است که در شمال گناباد قرار گرفته و از جاده شوسه در حدود یک فرسخ به جویمند که در جنوب غربی آن می باشد و دو فرسخ به بیدخت که در جنوب آن واقع شده فاصله دارد.

جمعیت آن طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۲۹۲۰ نفر می باشد. کلمه بیلند هم به فتح باء و هم به کسر آن خوانده می شود و لند به فتح لام بر وزن قند به فارسی به معنی پسر است و به ضم لام به معنی سخن گزاف و یاوه است و چون مردم آنجا اغلب ساده و بی پیرایه و از لاف و گزاف دورند از این رو بیلند به کسر باء گفته شده است و یا آن که به فتح یا کسر باء مخفف به و فتح لام یعنی پسر خوب و بعداً بر اثر

کثرت استعمال لام آن مضموم گردیده است، به هر حال این اسامی پارسی قبل از اسلام است.

بیلند دارای سه آب از سه قنات است یکی آب دیزق به کسر دال و فتح زاء معجمه که قدری از آن در بیلند و مقداری هم در باغ آسیا و قدری هم در بالای قریه قوژد شرب و زراعت می شود، دیگر قنات معروف به زیرزمینی و دیگر قنات بیلند، هوای آنجا از جویمند قدری گرم تر است چون گودتر و از کوهستان هم دورتر است، دارای پنج مسجد بزرگ و کوچک و یک مدرسه قدیمه و یک دبستان دولتی است، مرحوم جدّ امجد حاج ملاسلطان محمد در ابتدای شروع تحصیل مدّتی در مدرسه قدیمه آنجا سکونت داشته و تحصیل می کرده و تحت مراقبت شوهر خواهر خود که یکی از علما و ائمه جماعت آنجا بوده قرار داشته اند، مردم آنجا غالباً ساده لوح و به امور دینی علاقه مند می باشند و تا تحریک و القانات خارجی نباشد کمتر حاضر به خلاف کاری می شوند، و غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند و در امور زراعتی خیلی خبره و جدّی هستند و موقعی که کشت تریاک از طرف دولت ممنوع نبود مردم آنجا حداکثر استفاده را از آن می بردند و اکنون در سایر زراعت ها خیلی جدّی هستند، و نیز شغل قالی بافی در آنجا از سابق معمول بوده ولی قالی هایی که می بافند جنس آن ها متوسط است و قالی خوب کم است، و چون مردم آنجا جدّی و غالباً به کار اشتغال دارند و خرج زیادی هم ندارند از این رو زارعین آن نسبت به سایر دهات ثروتمندتر می باشند. بنای قدیمی مهمّی در آنجا نیست فقط همان مدرسه دینیه نسبتاً دارای قدمت می باشد ولی آثار باستانی ندارد یکی از علمای آنجا مرحوم آخوند ملاعبدالصمد بوده که از شاگردان مرحوم شیخ محمدحسن صاحب جواهر و مرحوم شیخ مرتضی انصاری بوده و در کتاب طرایق الحقایق هم نام ایشان ذکر شده، و ایشان را با درویش مراده و محبّتی نبوده است، ایشان چند نفر فرزند داشتند که اکبر و عالم آن ها مرحوم شیخ ضیاءالدین بود که در محرم ۱۳۵۴ بدرود زندگانی نمود. و ایشان

پیرمردی منزوی و گوشه‌نشین بوده و با همه محبت داشتند، دیگر از علمای آنجا مرحوم شیخ زین‌الدین بوده که شخص زاهد و ارسته و محتاطی بوده که از همان نظر معاشرت با درویش نداشته و احتیاط می‌کرده ولی راضی هم نبوده که در حضور او ذم درویش بشود و آن نیز از نظر احتیاط بوده که مبادا غیبت محسوب شود، و سه نفر فرزند از ایشان باقی ماند یکی شیخ نظام‌الدین که بسیار دانشمند و جامع علوم معقول و منقول و زاهد و ارسته بوده و در سبزوار سکونت گزیده بود و با درویش نیز نهایت لطف و محبت داشت و فرزندش حاج شیخ محمدتقی معروف به بهلول بود که قضیه مسجد گوهرشاد و انقلاب مشهد در سال ۱۳۱۴ شمسی مطابق ۱۳۵۴ قمری در زمان سلطنت رضاشاه بر اثر نطق‌های ایشان بود و بعداً خودش به افغانستان فرار کرد. فرزند دیگر شیخ زین‌الدین مرحوم آقای شیخ محمد معروف به خراسانی که او نیز جامع معقول و منقول بوده ولی در معقول تبخیر بیشتری داشت، و در اصفهان در مدرسه صدر حجره داشت و سال‌ها به تدریس حکمت و گاهی هم فقه و اصول مشغول و مورد وثوق و علاقه همه اهل علم بلکه همه اصفهانی‌ها بود و به آقا شیخ محمد خراسانی مشهور بود، و نگارنده نیز چندین سال در آنجا نزد ایشان تلمذ نموده و مقداری از شرح لمعه و قوانین و شرح اشارات را نزد ایشان خواندم، ایشان تا آخر عمر ازدواج ننموده و به زهد و ارستگی مشهور بود؛ در سال ۱۳۱۵ شمسی مطابق ۱۳۵۵ قمری در همان‌جا بدرود زندگانی نمود، سومین فرزند شیخ زین‌الدین مرحوم شیخ سلیمان بود که تحصیلاتی نموده و فاضل بود ولی به پایه دو برادر نمی‌رسید و در سلک اهل طریق و تصوف نیز وارد شده بود.

دیگر از علما و وعاظ معروف و مهم آنجا مرحوم شیخ نجم‌الدین معروف به حاج واعظ بوده که محبتی با درویش نداشته و در سال ۱۳۰۶ به عتبات مشرف شده و در سامره از مرحوم حاج میرزا محمدحسن شیرازی استفتایی نموده بود، اتفاقاً در همان‌موقع مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد نیز برای ملاقات میرزا بدان‌جا رفته و

مرحوم میرزا نسبت به ایشان خیلی احترام نموده، در صورتی که مرحوم حاج واعظ گمان آن را از میرزا نسبت به حاج ملاسلطانمحمد نمی برد. سپس حاج واعظ استفتا را مذاکره نموده و میرزا سکوت کرده، جناب حاج ملاسلطانمحمد جواب داده بود. مجدد مرحوم حاج واعظ درخواست جواب نموده و میرزا فرموده بود: با بودن ایشان در آنجا چرا از من می پرسید، جواب همان است که ایشان گفتند.

دیگر از علمای آنجا که مورد اطمینان عامه و درست رفتار بوده و در کارهای دیگران مداخله نمی نموده مرحوم حاج ملاعلی اکبر بوده که با حاج واعظ و شیخ زین الدین و ملاعبدالصمد برادر بوده اند، و فرزند ایشان حاج محمدباقر با خواهرزاده جناب حاج ملاسلطانمحمد ازدواج نموده بود.

دیگر از علمای آنجا که مورد توجه عموم بود حاج ملاشیخ ذبیح الله بود که عالمی منزوی و مورد وثوق عموم و ثروتمند هم بود و با فقرا و دراویش نیز محبت و معاشرت داشت و نگارنده بارها خدمتشان رسیده بودم و در چند سال آخر عمر به واسطه کثرت سن و درد پا از منزل بیرون نمی آمدند، در سال ۱۲۶۸ قمری متولد شده و در سال ۱۳۵۸ قمری مطابق ۱۳۱۸ شمسی در نودسالگی وفات یافت و از فرزندان ایشان دو نفر به نام حاج شیخ محمد حسین روحانی که امام جماعت می باشند و حاج شیخ محمد رضا فعلاً حیات دارند.

از دراویش آنجا یکی ملاعبدالعلی بوده که از فضیلتی گناباد و با جناب حاج ملاسلطانمحمد آشنایی داشته و پس از حرکت ایشان به اصفهان او نیز حرکت کرده و خدمت جناب حاج محمد کاظم سعادت علیشاه رسیده و تلقین ذکر یافت و بعد هم خدمت حاج ملاسلطانمحمد رسید و مورد محبت ایشان بود، و بارها گفته بود آقای سعادت علیشاه به من فرموده اند تو ۹۲ سال عمر خواهی کرد و در اواخر سال نود و یکم عمر خود که سال ۱۳۴۰ قمری بوده در مشهد مشرف بوده و گفته بود چون مرگ من نزدیک است می خواهم به گناباد حرکت کنم؛ سپس به گناباد حرکت نموده در بین راه از درشکه افتاده و بر اثر صدمه همان افتادگی از دنیا رفت.

دیگر از درویش آنجا مرحوم ملامحمدجعفر مجدالاشراف فرزند مرحوم حاج شیخ نجم‌الدین بود که از درویش بسیار با ایمان و استوار بوده، و در طب قدیم نیز اطلاعات داشت مردم به طبابت ایشان عقیده و ایمان کاملی داشتند و قدم و قلم ایشان را با میمنت می‌دانستند، در سال ۱۳۶۷ قمری (۱۳۲۷ شمسی) در سفر حج از دنیا رفت و سه فرزند ذکور از ایشان به یادگار مانده که بزرگ‌ترین آنها آقای محمدعلی دارای نام خانوادگی بیلندی از جوانان نیک و از درویش با محبت می‌باشند، دیگر از درویش آنجا مرحوم ملامحمدباقر سعیدی بود که بسیار ثابت‌قدم و با محبت بود و در حدود نودسال داشت و در سال ۱۳۸۰ قمری مطابق ۱۳۳۹ شمسی وفات یافت. سه فرزند ذکور از ایشان به یادگار مانده است. یکی از وعاظ آنجا نیز حاج شیخ محمدحسین افصحی صدرالمتکلمین است که از فضلا و وعاظ گناباد می‌باشند و ایشان فرزند مرحوم ملاشیخ علی است که امام جماعت و از وعاظ آنجا بوده است.

۷. دلوئی

دیگر از قرای مرکزی گناباد دلوئی است که در حدود چهار کیلومتر با جویمند فاصله دارد و در شمال شرقی آن می‌باشد و قریب پنج کیلومتر هم تا بیدخت مسافت دارد و در شمال غربی آن واقع است، و جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ۱۲۹۳ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۱۲۳۶ نفر است. آب دلوئی و خیبری و مند در ابتدای آن که مادر چاه می‌گویند یکی است و در چاه‌های وسط در بالای رهن دو قسمت می‌شود، یک قسمت به دلوئی می‌رود و قسمت دیگر در دو کیلومتر پایین‌تر باز دو شعبه شده یک شعبه به خیبری و شعبه دیگر به مند می‌رود و در عمق چاه آب‌بندی مفصل شده و روی اساس علمی تقسیم‌بندی گردیده و هر شعبه به یکی از سه آبادی می‌رود و تاریخ این تقسیم و آب‌بندی معلوم نیست. آب خود دلوئی از داخل آبادی نمی‌گذرد بلکه از وسط مند گذشته و در

اراضی غربی و شمال غربی آن زراعت می‌شود و آب خیبری از وسط دلوئی می‌گذرد و مردم دلوئی از آن برای شرب استفاده می‌کنند، چون از زیر منازل می‌گذرد و عمق آن کم است و پایاب دارند به‌همین جهت اشجار کمتر دارد.

سابقاً ذکر شد که در فرهنگ انجمن آرای ناصری و فرهنگ نوبهار دلوئی با او ذکر شده و آن اشتباه است که یا از خود مؤلف یا از ناسخ ظاهر شده چون عموم اهالی گناباد با دال تلفظ می‌کنند و معلوم است که اهل البيت اذری بما فی البيت.

باغات آنجا خوب و مردم آن غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند. غالب اوقات بین اهالی اختلافات و دسته‌بندی وجود دارد، ولی اگر محرّکی نداشته باشند این اختلافات کمتر بروز می‌کند.

دارای مسجد و مدرسه علوم قدیمه و یک دبستان است و مسجد و مدرسه، موقوفاتی هم دارند و مدرسه قدیمه چندین سال محل دبستان بود و درآمد موقوفات آن صرف امور دبستان می‌شد، ولی اخیراً برای دبستان محلی ساخته شده و مدرسه مجدداً برای تدریس علوم قدیمه در نظر گرفته شده است، برای مسجد هم موقوفاتی معین شده از جمله وقفی است که کربلایی باقر خلف مرحوم کربلایی معصوم اهل دلویی نموده و عبارت از شانزده فنجان و نیم آب دلویی و پنجاه من زمین و تاریخ آن شوال ۱۲۸۰ قمری است که بر امام جماعت وقت دلویی وقف نموده است، و تعیین امام جماعت موظف به صواب‌دید و تصدیق مرحوم حاج ملاسلطان محمد و امام جماعت مسجد بیدخت و تصدیق اعدل اولاد ایشان موکول گردیده و رونوشت آن در اداره اوقاف گناباد موجود است.

محلی نیز در آنجا به نام دارالشفاء موجود است که مورد علاقه اهالی بوده و به‌طوری که مشهور است یک نفر که از دست عاجز و فلج بود در شب‌های روضه‌خوانی در آنجا متوسل شده و شفا یافته است، جدّ امجد نگارنده مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه در کتاب سلطنة الحسین (جلد اول، حکایت ششم از قصه اولی) ذکر می‌کنند: نام آن شخص حاج محمد بوده و پس از این قضیه به نام کربلایی

فاضل مشهور شده، و به طوری که در آنجا ذکر می‌کنند کربلایی فاضل اهل دلوثی بوده و دست او خشکیده و استخوان‌های دستش در کیسه آویزان بوده و آن شب که حالش منقلب شده روی خاکستر در آنجا خوابیده و گریه زیادی کرده در آن حال او را خواب در ربوده، و حضرت امیرالمؤمنین علی را در خواب دیده که فرموده بود برخیز، او حرکت کرده و دست خود را سالم دیده. و آن نور از پشت بالا رفته به جانب قبرستان که نزدیک مشرق دارالشفا است رفته و آن مرد هم از عقب به قوه جذب نور رفته و مردم هم آن نور را مشاهده کرده بودند، چون به خود آمده بود استخوان‌ها را نیز ندیده! و دست او از آن به بعد کاملاً سالم شده بود! و از آن به بعد مردم برای زیارت او و آن محل هجوم آورده و آنجا اکنون به نام دارالشفا موسوم است، و در همان جا پس از ذکر اشعار مربوط به این قضیه و ذکر خود قضیه عبارت مرحوم حاج ملاعلی جدّ امّی خود را در این باب و قضیه مربوط به آن را و شهرتی که در هرات پیدا کرده نقل نموده و مرحوم حاج ملاعلی سفر خود را به هرات که پس از اسیری بوده در سال ۱۲۴۰ قمری ذکر نموده است.

شرح این قضیه در همان اوقات توسط یک نفر به تخلص محزون به نظم آورده شده و در همان کتاب سلطنةالحسین مفصلاً مذکور و قریب یکصد و چهل بیت است و خلاصه آن این است که در زمان حاج محمد (اواخر قرن دوازده هجری) که اهل دلویی بوده، حاکمی در گناباد بود از سادات محترم به نام میرمحمی‌الدین که با مردم در نهایت عدالت و شفقت و مهربانی رفتار می‌کرد و خیلی متدین و صحیح‌العمل بود و به واسطه حسن سلوک و عدالت که داشت معروف به انوشیروان شده بود، او حاج محمد را برای خدمت خود خواسته و مدّتی مستخدم حاکم بود ولی به واسطه دیانتی که داشت پس از چندی پشیمان شده و شبی که برای انجام مأموریتی به خارج آبادی رفت از خداوند خواست که او را از آن کار خلاصی دهد، در همان موقع بر اسب سوار بود ناگاه از یک پس کوچه سواری با تاخت نمایان شد و اسب او رم کرده و او را به زمین انداخت، و استخوان

شانه و بازو و ساق او به کلی شکست و خرد شد به طوری که ریزه‌هایی از استخوان‌ها بیرون ریخت، و بعداً که او را به منزل آوردند شکسته‌بند هم نتوانست آن را اصلاح کند و هرچه معالجه و مداوا کرد اثری ننمود و مدت‌ها در بستر خوابیده و مشغول معالجه بود، و بالاخره گوشت‌ها فاسد شده و به چرک مبدل گردید و همه‌اش ریخت و دست خشک شده فقط استخوان باقی ماند، و خودش معتقد بود که چون خدمت حاکم می‌نمود به این بلا مبتلا شده است، شش سال در رنج و زحمت بود و دست خود را در کیسه‌ای بسته بود که استخوان‌ها نریزد و به جایی تصادف نکند، تا آن‌که محرم ۱۱۸۶ قمری رسید و در مجلس عزاداری مرتب حاضر می‌شد و گریه زیادی می‌کرد و در یک مجلس در شب عاشورا خیلی شیون می‌کرد و با یک دست به سروصورت می‌زد، نادانی از راه سرزنش به او گفت چرا به یک دست به سر می‌زنی؟ او خیلی ناراحت و دلگیر شد ولی جوابی نداد، و با همان حال اندوه به مجالس می‌رفت تا در شب چهاردهم ماه که اتفاقاً خسوف واقع شده بود، گریه و شیون زیادی در مجلس عزاداری کرد و روز قبل هم خیلی گریه کرده و از کدورت غذا نخورده بود آن شب پس از ختم مجلس عزا با همان حال انقلاب به منزل رفت و غذا خواست عیالش غذا آورد و اطفال را برای خوردن غذا خواست عیالش گفت آن‌ها از گرفتن ماه و این‌که به سبب گناهان مردم ماه گرفته خیلی ترسیده، و گریه زیادی کرده و غذای خود را برای رضای خدا به یتیمان داده‌اند، او به عیالش گفت پس من هم از بچه‌ها نباید کمتر باشم و غذا را برداشته بیرون رفت و در کوچه یک نفر فقیر غریبی را دید و غذا را به او داد و برگشت و در رختخواب خود خوابید، و مشغول خواندن اشعار مرثیه حضرت سیدالشهدا(ع) شد و گریه می‌کرد و با همان حال به خواب رفت، در خواب دید در مسجدی با جمع زیادی مشغول عزاداری و گریه و زاری بر حضرت سیدالشهدا(ع) است و جمعی در گوشه‌ای نشسته مشغول سوگواری هستند، و در بین آن‌ها شخصی بود نورانی که گویا نور از او به آسمان بالا می‌رود و عمامت

نورانی سبزی دارد و لباس عزا پوشیده و اشک او مرتب سرازیر است، ناگاه صدای او بلند شد و مردم خاموش شده گوش به کلام او دادند فرمود؛ ای مردم از گناهان خود توبه کنید و با یکدیگر به محبت و مهربانی رفتار نمایید و کینه‌ها را از دل بیرون کنید و به احکام الهی عمل نمایید تا خداوند هم بر شما رحم نماید، گرفتن ماه علت معنوی آن گناهان شماس است، من جلو رفته پرسیدم شما کیستید؟ گفت من امیرالمؤمنین علی (ع) می‌باشم، من به دست و پای او افتاده و خواستم با همان دست شل خود او را در آغوش بگیرم و دست‌های من به بازوی او رسید و احساس خوبی کردم، در این بین از شدت انقلاب بیدار شدم و در حال بیداری منزل خود را پر از نور دیدم و از دیدن آن حرکت کرده فریادم به گفتن یا علی بلند بود، آن نور از دهلیز خانه بیرون رفت، من هم دنبال او رفتم و همه جا را در آن شب تاریک روشن دیدم به طوری که قبرستان با آن که پانصد قدم با من فاصله داشت و همه قبور را دیدم و شناختم، در این بین آن نور به آسمان بالا رفت و از نظر من پنهان شد و من شروع به گریه و زاری نمودم و از فریاد گریه و یا علی گفتن من عیالم از خانه بیرون دوید همسایه نیز از خانه‌اش بیرون آمد و هر دو گفتند موقعی که بیرون آمدیم آن نور را از دور دیدیم و من از شدت شوق متوجه دست خود نبودم، ولی آن دو متوجه دست من شده آن را صحیح و سالم یافتند و فریادشان از خوشحالی بلند شد من بعداً نگاه کرده و قدری امتحان کردم دست خود را کاملاً صحیح و سالم یافتم و منزل من دارالشفای شد.

چون دارالشفای دلوثی نزد مردم گناباد محترم و مقدس و همه بدان معتقد و علاقه‌مندند و قضیه آن به اجمال متواتر است ولی از شرح آن اطلاعی ندارند لذا من در اینجا مناسب دانستم که مشروحاً ذکر کنم، و چون جدّ امجد در سلطنة‌الحسین اشتهار آن را و نیز در همان جا نقل از جدّ خود مرحوم حاج ملاعلی که در صدق و زهد و علم و عمل منکری نداشته ذکر نموده‌اند از این رو می‌توان به صحت آن اطمینان و یقین پیدا کرد، به اضافه در همان جا از حاج ملاعلی نقل کرده‌اند که در

هرات از شخص شیعه موثقی شنیدند که در زمان ایالت کامران میرزا کربلایی فاضل به هرات رفته رییس علمای اهل سنت آنجا به نام آخوندزاده موضوع را شنیده او را احضار و پرسیده بود که آیا صحت دارد که تو گفته ای علی (ع) دست مرا که خشک بود شفا داده؟ گفته بود بلی، آخوندزاده گفته بود پس دستی که علی (ع) شفا داده باشد نباید به آتش بسوزد! و اتفاقاً فصل زمستان بوده و منقلی پر از آتش نزد او بود گفته بود اگر راست می گویی دست خود را در آتش ببر، فوراً دست خود را تا مرفق زیر آتش برده و مدتی نگاهداشت، آخوندزاده گفته بود بیرون بیاور، پس از بیرون آوردن دیده بود که آتش در آن تأثیر ننموده! بعداً مقداری وجه برای خرج راه به او داده گفته بود از این ولایت زودتر برو که اگر بمانی اذیت من به تو خواهد رسید.

مردم آنجا غالباً متلون المزاج و مختلف العقیده هستند و ثبات رأی در میان آن ها کم است ولی البته عمومیت ندارد و اشخاص نیک نیز در آنجا زیادند، یکی از محترمین و متنقدین آنجا حاج حسینعلی بیگ بوده که مدت ها از طرف حکام و امرای طبس نایب الحکومه گناباد بوده و دو فرزند ذکور داشت یکی حاج اسکندرخان و دیگری آقا اسماعیل خان مظفرالسلطان که اولی پس از پدر نیابت حکومت داشت و در سال ۱۳۰۴ قمری به قتل رسید، و پس از او مظفرالسلطان مدت ها نایب الحکومه بود و در سال ۱۳۴۱ قمری به مکه مشرف شده و در بین راه مریض شد و از دنیا رفت.

حاج حسینعلی بیگ و حاج اسکندرخان خیلی متمول و ثروتمند بوده و مقداری از املاک خود را وقف بر امور بریه مختلفه و بر روضه خوانی نموده اند و آبادی دلویی به واسطه آنها بوده است.

از علمای آنجا ملاءسکری که اصلاً اهل بیدخت و پسر ملامحمدحسن بیدختی بزرگ و عموی ملاحسن کوچک همشیره زاده مرحوم حاج ملاءعلی بیدختی بود و مدت ها در کاشمر سکونت داشت، از این رو بعضی او را اهل کاشمر

گفته‌اند ولی اصلاً گنابادی و عموی همشیره زاده حاج ملاعلی بود و بعداً اهالی دلوئی با موافقت حاج ملاعلی که امام جماعت بیدخت بود - از نظر این که تصدیق امام جماعت بیدخت طبق وقفنامه آب مسجد دلوئی برای امام جماعت دلوئی لازم است - ملاعسکری را که برادرش ملامحمد، شوهر خواهر حاج ملاعلی بود برای امامت جماعت و بیان احکام و مسایل شرعی به دلوئی آورده و فرزند ایشان شیخ محمدحسین نیز از فضیلت گناباد و شخص نیکی بود و نگارنده ایشان را بارها ملاقات نموده بودم؛ دیگر مرحوم حاج ملامحمد که امامت جماعت آنجا را داشت و دارای فضل و کمال بود و در رشته فقر و سلوک نیز وارد و ثابت قدم بود، در خدمت جناب آقای صالح علیشاه در سال ۱۳۲۹ قمری به مکه مشرف شد و مورد وثوق همه اهالی بود و در رمضان ۱۳۵۱ قمری در سجده نماز سگته کرد و پس از چند ساعتی بدرود زندگانی نمود. از فقرای بامحبت آنجا یکی کربلایی ملامحمد بود که بسیار باایمان و در عقیده خود استوار بود و در سال ۱۳۵۱ قمری از دنیا رفت و در بیدخت در صحن مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد مدفون گردید، سه فرزند ذکور که همه درویش و بامحبت‌اند به یادگار گذاشت؛ دیگر کربلایی محمدحسین که از فقرای بسیار بامحبت بود و مختصر تحصیلات علمی داشت فرزندش شیخ مرتضی کفایتی نیز درویش بامحبتی است.

۸. خیبری

دیگر از دهات مرکزی خیبری است که متصل به دلوئی و در شمال شرقی آن واقع شده است و ابنیه و ساختمان‌های آن دو آبادی به یکدیگر متصل است و از موضع معینی از یکدیگر جدا می‌شوند، و با این که به یکدیگر متصل می‌باشند لهجه اهالی آن دو با یکدیگر فرق دارد و در محل جدا شدن دو منزلی که به هم متصل هستند یکی جزو دلوئی و دیگری جزو خیبری است و ساکنین آن دو دارای دو لهجه متفاوت می‌باشند.

آب قنات آن همان‌طور که قبلاً ذکر شد در مبدأ با دلوئی و مند یکی است و بعداً به توسط آب‌بند از یکدیگر جدا می‌شوند. جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۸۳۹ نفر ولی آنچه نزد مردم معروف است زیادتر از هزار نفر نفوس دارد و طبق آمارى که شنیده شد در حدود ۱۵۰۰ نفر سکنه دارد.

آب آن گواراست و از وسط دلوئی می‌گذرد و خرچنگ هم در آن زیاد است، باغات آن هم خوب و زیاد و اهالی آن در پرورش درخت تاک (انگور) خبره و بااطلاع هستند، موقعی که کشت خشخاش ممنوع نبود تریاک آنجا در خوبی جنس معروف و بهتر از تریاک سایر دهات بود.

اخلاق اهالی آنجا نیز با اخلاق مردم دلوئی فرق دارد و غالباً بین اهالی این دو آبادی اختلاف نظر و کدورت موجود است و مردم آنجا غالباً در کارها به ملاحظه و مسامحه کاری شهرت دارند.

ساختمان تاریخی و قدیمی در آنجا نیست و فقط دو مسجد کوچک دارد که آنها نیز اهمیت تاریخی ندارند و جدیدند. از روحانیین سابق آنجا مرحوم آخوند ملاحسن بود که همشیره‌زاده مرحوم حاج ملاحلی بیدختی و فرزند آخوند ملامحمد و مانند پدر امامت جماعت آنجا را داشته و دارای فضل و کمال و زهد و تقوا بوده و در رشته سلوک و تصوف نیز وارد بوده است، پس از او فرزندش ملامحمد امامت جماعت آنجا را داشت و پس از مرگ او شیخ محمدحسین فخرالشریعه برادر کوچک ملامحمد امام جماعت آنجا گردید و هر دو داماد مرحوم حاج ملاحلی بیدختی فرزند حاج ملاحلی بودند، فرزند ملامحمد، شیخ محمد حسن نیکخواه و فرزند فخرالشریعه، یدالله تابان است که هر دو حیات دارند و خاله‌زادگان جناب آقای صالح‌علیشاه می‌باشند ولی هیچ‌کدام امامت جماعت را عهده‌دار نشده‌اند.

یکی از وعاظ و فضلاء آنجا مرحوم حاج شیخ ذبیح‌الله مدنی بود که شخص فاضل و از علم حدیث هم اطلاع داشت و منبر می‌رفت، با بیدخت هم معاشرت

داشت و منبر ایشان مورد پسند مردم بود و چون با همه کس با محبت رفتار می‌نمود و معاشرت داشت مردم از ایشان رضایت داشتند، از فامیل ایشان چند نفر از جمله مادرشان از دراویش و بسیار بامحبت بودند، فرزندش حاج شیخ محمد مدنی از وعظ و روحانین گناباد می‌باشند.

دیگر مرحوم مآخدا داد که پیرمردی بسیار متدین و صادق و روشن ضمیر و در فقر و طریقت وارد و قریب نود سال عمر کرد. نگارنده قرآن مجید و چند جلد کتاب فارسی را نزد ایشان خوانده و تلمذ نمودم و حق بزرگ تعلیم به گردن من دارند، در حدود هفتاد سال در فقر و تصوّف قدم زد، منبر هم می‌رفت ولی منبر ایشان خیلی مورد توجه مردم نبود؛ تا دو سال به مرگ خود مرتباً پنجشنبه و جمعه ماه رجب و شعبان را حتی در چله تابستان روزه می‌گرفت و گاه هم تمام دو ماه را روزه می‌گرفت و در دو سال آخر عمر به واسطه ضعف بنیه نتوانست روئیه خود را ادامه دهد، قوه بینایی و شنوایی تا آخر عمر خوب بود و ضعیف نشده بود. در سه‌شنبه چهار ربیع‌الاول سال ۱۳۷۱ قمری بدورد زندگانی گفت.

از اعیان و متنفذین آنجا مرحوم کربلایی غلامرضا بوده که در تنومندی و بلندی قد در همه خراسان معروفیت داشته است و دیگر برادر او حاج مهدی بیک از متنفذین آنجا بوده و خواهرش عیال مرحوم آخوند ملاحسن بوده است، فرزندش آقای محمدعلی نیکخواه نیز که در رشته فقر وارد است از اعیان گناباد می‌باشد و مدتی رییس امنیه خواف و مدتی هم رییس امنیه گناباد بود ولی سال‌هاست که از آن استعفا داده و به شغل کشاورزی و رسیدگی به املاک خود اشتغال دارند، و در امور زراعتی خیلی خبره و بااطلاع و از اوضاع عمومی و طبیعی گناباد و اراضی و آبادی‌ها و کوه‌ها و دشت‌های گناباد خیلی مطلع می‌باشند.

۹. مند

مند نیز یکی از قرای مرکزی گناباد است که در شمال غربی دلویی واقع شده و

فقط باغات و اراضی زراعتی دلوئی بین آنها فاصله است. مردم آنجا غالباً متدین و سلیم‌التفس می‌باشند و اختلاف و نزاع در آنجا کم است. میم آن مکسور است و به ضم میم یکی از دهات صنعا و یمن است.

آب دلوئی از وسط آن می‌گذرد و قنات آن به نام خدا آفرید است و برای خوردن گواراست و همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در مادریه با آب دلوئی و خیبری یکی است و بعداً پنج قسمت می‌شود، دو قسمت آن به دلوئی و سه قسمت دیگر قدری پایین‌تر باز دو قسمت می‌شود نصف به خیبری و نصف به مند می‌آید، و شاید به این جهت خدا آفرید نامیده شده است و دلوئی و خیبری رشته دیگری هم دارند که ضمیمه آن می‌شود ولی مند فقط همان یک رشته را دارد و قنات دیگری ندارد و تاریخ تقسیم و علت این‌که این‌طور تقسیم شده معلوم نیست.

جمعیت مند در حدود ۱۰۰۰ نفر است و اکثر آنها زارع و بعضی هم دارای کسب‌های دیگر هستند از جمله ساختن ظروف کاشی در آنجا زیاد است و سابقاً کاشی‌های آن خیلی خوب و استادان ماهری داشته ولی متأسفانه صنعت خود را به شاگردان تعلیم کامل ندادند از این‌رو فعلاً کاشی آنجا خوب نیست، و من در یکی از موزه‌های تهران کاشی به نام آنجا مربوط به اوایل قرن چهارده هجری دیدم که بسیار خوب و باکاشی فعلی خیلی فرق داشت. مردم آنجا غالباً در زندگی اسراف‌کارند و از سابق هم خرج آنها زیاده‌تر از درآمد بوده است، باغات و اشجار آنجا خوب و غالب آب آنجا راجع به مالکین سایر دهات است.

عمارات قدیمی و ابنیه تاریخی در آنجا نیست و مدرسه قدیمه هم ندارد و فقط مسجد کوچکی دارد و اخیراً مرحوم حاج میرزا محمد تقی مهدوی شهری فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی که شخص سالم و نیکوکاری بود مسجد کوچک دیگری هم در مند ساخته ولی متأسفانه در قبله آن دقت نشده و قدری انحراف دارد.

از علمای آنجا مرحوم شیخ محمد روحانی بود که فقیه بسیار دانشمند و از

شاگردان مرحوم آخوند ملا محمد کاظم آیت الله خراسانی بود و از ایشان اجازه اجتهاد داشت و می توان گفت در زمان آن مرحوم در گناباد کمتر کسی به پایه علمی ایشان می رسید، ولی به واسطه روح زهد و انزوا و عدم تمایل به کسب شهرت و معروفیت زیادی نداشت و در رشته فقر و سلوک هم وارد بود و در هر هفته یک بار به بیدخت می آمد. نگارنده بارها خدمتش رسیده بودم در زمان سلطنت رضاشاه پهلوی که امتحانات طلاب علوم دینی به عمل می آمد ایشان در همه جلسات جزو هیأت ممتحنه بودند، از وعظ آنجا نیز مرحوم کربلایی میرزا عبدالحسین افتخار الواعظین بود که در رشته فقر نیز وارد بود، کربلایی میرزا حسین فرزند حاج میرزا حسن نیز سابقاً رییس و شخص متنفذ آنجا بود و پس از او پسرش میرزا حسن افضلیان دارای نفوذ و شهرت بود و از درویش هم بود ولی پس از او برادرانش و سایر فامیل او آن رویه را ندارند، مرحوم کربلایی میرزا حسین فرزند حاج میرزا افضل نیز از معاریف آنجا بود.

۱۰. غوژد

غوژد یکی از دهات گناباد است و کتابت آن معمولاً با قاف است ولی چون قاف در فارسی نیست لذا به نظر می رسد که اصل آن با "غین" باشد و در شمال شرقی بیلند واقع و قرب سه کیلومتر با آن فاصله دارد و تا جویمند مرکز شهرستان نه کیلومتر است و از طرف شمال اولین قریه و آبادی گناباد است، از سه قنات در آنجا استفاده می شود قناتی که از وسط آبادی می گذرد مشهور به قنات کمالی است که یک نفر به نام کمال الدین احداث نموده است و از آب دیزق هم که قبلاً نام بردیم چند سهمی در بالای غوژد توسط اهالی زراعت می شود که به سرغوژد و باغستان معروف است و در مشرق غوژد به فاصله دو کیلومتر مزرعه ای است که دارای قنات جداگانه می باشد و توسط اهالی غوژد زراعت می شود و آن را بُن غوژد می گویند، زیرا اگر مسیر آب غوژد را در نظر بگیریم آن مزرعه در طرف

پایین غوژد واقع است و هرچند زراعت بُن غوژد توسط اهالی غوژد است ولی عده‌ای از اهالی سایر دهات گناباد از جمله بیدخت در آن شرکت دارند.

غوژد دارای مسجدی است که نسبتاً خوب و بزرگ است و از مساجد بعضی دهات دیگر بزرگ‌تر است و به‌طوری که معروف است حاج حسین ثروتمند مشهور گناباد که آب انبار قدیمی بیدخت را نیز ساخته آن را بنا نموده است، چند حوض قدیمی مسقف نیز دارد، و مشهور است که در قدیم دارای آبادی مفصل و شهری بوده به‌نام غور و در اطراف آنجا تا حدود نیم فرسخ از هر طرف آثار سفال و آجر کهنه و بعضی خرابه‌ها موجود است که خود آن‌ها این شهرت را زیاده‌تر کرده است.

اطراف غوژد دارای شن روان است که به‌مختصر بادی به‌حرکت آمده و باعث زحمت ساکنین آن می‌شود و هرچند این قسمت در بسیاری از دهات گناباد موجود است ولی در غوژد زیاده‌تر است و منازل طرف جنوب و جنوب غربی غالباً گرفتار این شن‌ها می‌شوند و بسیاری از اوقات صاحبان آن مجبور به ترک منازل خود گردیده‌اند زیرا نمی‌توانند جلو شن را بگیرند.

زراعت و باغستان‌های هر سه قنات خوب و مخصوصاً باغستان‌ها زیاد بارور می‌شود و مردم آنجا نیز به زراعت علاقه زیادی دارند، ولی بسیاری از اوقات اراضی زراعتی به‌واسطه همان شن زیاد که در اطراف آن روان است به‌قدری بلند می‌شود که آب نمی‌گیرد و گود کردن آن‌ها هم مخارج زیادی دارد که در آمد چندساله هم جبران نمی‌کند از این رو متروک واقع می‌شود و برعکس زمین‌های بلند پست می‌شود.

جمعیت آنجا طبق فرهنگ جغرافیایی ۱۶۵۰ نفر و طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی در حدود ۲۳۰۰ نفر است و مردم آن غالباً نیک نفس و اختلاف و گفتگو در بین آنان کمتر دیده شده است.

یکی از سادات دراویش آنجا مرحوم میرزا عبدالمجید بوده که به‌خدمت

نورعلیشاه اول اصفهانی در دهه اول قرن سیزدهم هجری با چند نفر دیگر از اهالی گناباد رسیده و تلقین ذکر و فکر یافت و از آن به بعد مرتباً با دوستان و برادران مذهبی خود در هفته مأنوس بوده و جلسات ذکر و فکر داشته و به یاد خدا مجتمع می شدند، دیگر از اشخاص نیک و متدین و مقتدر آنجا حاج حسین بوده که در بیدخت آب انباری که در پایین ده واقع است ساخته و مرحوم حاج میرزا حسن ریابی پدر آقای میرزا عبدالحسین داماد پسر او بوده است.

از اعیان و سادات محترم اخیر آنجا مرحوم میرزا آقا معروف به اعتضاد الشریعه بود موقعی که پس از تحصیل از مشهد به گناباد آمد نزد جناب حاج ملاعلی نورعلیشاه به بیدخت آمده و در رشته فقر راهیابی گردید، فرزندان هم از ایشان مانده اند ولی به اندازه پدر دارای معلومات و نفوذ نیستند لیکن مردمان سالم و نیک رفتار می باشند.

دیگر از معاریف و علمای آنجا ملاحسین امین الرعایا بود که در زمان خود ریاست آنجا را بانهایت قدرت داشته و در همه گناباد دارای نفوذ بود، در زمان جناب حاج ملاسلطان محمد وارد در فقر شده ولی بعداً به واسطه کدورتی که ایشان از او پیدا نموده شروع به مخالفت نمود سپس نادم و پشیمان شده مجدداً خدمت ایشان و بعداً نزد حاج ملاعلی اظهار پشیمانی و عذرخواهی نمود و در همان اوقات به سفر عتبات مشرف شده و در همان راه از دنیا رفت، و فرزند ایشان آقاشیخ محمدرضا امین اکنون امامت جماعت را در غوژد دارند و شخص بسیار نیک نفس و خلیقی است و با همه کس معاشرت و با بیدخت هم مراوده دارند.

دیگر مرحوم شیخ محمدحسین معروف به حجة الاسلام که مدت ها در مشهد به تحصیل علوم دینی مشغول و دارای فضل و کمال علمی بوده و طبق آنچه مسموع شده به درجه اجتهاد نیز رسیده بود و در مواقعی که امتحان طلاب معمول شد ایشان نیز جزو هیأت ممتحنه بودند و از فضلی معروف گناباد بودند، با صوفیه معاشرت و انسی نداشتند ولی ابراز مخالفت نیز نمی نمودند مثلاً در یکی از

سال‌ها که جناب آقای صالح‌علیشاه کسالت ممتدی در حدود چهل روز پیدا نمودند ایشان شخصاً عیادت نکرده ولی به‌وسیله نامه احوالپرسی و عیادت نمودند به‌طوری که شنیده شده غالباً با برادران خود اختلاف داشتند.

۱۱. رهن

یکی دیگر از قرای مرکزی گناباد قریه رهن است که در یک کیلومتری مشرق ریاب و در جنوب غربی حومه مرکزی گناباد واقع است، و وجه تسمیه آن به‌طور قطع معلوم نیست ولی محتمل است که قبلاً مدتی در رهن کسی بوده از این رو بدین نام شهرت یافته باشد. آب قنات آن زیاد است ولی اراضی آن سخت و از این رو زراعت در آنجا مشکل و کم حاصل است، باغات هم هرچند در آنجا وجود دارد ولی درآمد آن‌ها کم است، سادات در خود آنجا زیاد نیستند و مردم آنجا از حیث حالات مانند مردم ریاب‌اند و غالباً به شغل زراعت اشتغال دارند، قریه رهن از موقعی که مسکن مرحوم میرزا علینقی شهری پدر مرحوم حاج میرزا علینقی معروف واقع شد شروع به آبادی نموده و جمعیت آن زیاد گردید و گرنه قبلاً مزرعه‌ای بیش نبوده و حتی زیادی آب آن نیز به‌واسطه اقدام آن مرحوم بوده است. جمعیت آنجا در حدود ۹۰۰ نفر است و مدرسه و آثار قدیمه ندارد و فقط دارای یک مسجد کوچک می‌باشد و مرحوم حاج میرزا کاظم فرزند حاج میرزا خلیل از سادات و اعیان آنجا و از صوفیه بود.

۱۲. نوده

دیگر از قرای گناباد نوده است که در شمال بیدخت و مشرق دلوثی و خیبری واقع و سه کیلومتر با بیدخت و دو کیلومتر تا خیبری فاصله دارد. آب قنات آن گوارا ولی خیلی کم است. هوای آنجا خوب و سالم و باغات خوب در آنجا وجود دارد و جمعیت آن در حدود ۳۵۰ نفر و اکثر آن‌ها زارع و بعضی در استخدام دولت می‌باشند و مردمان بی‌آزاری هستند. نوده دارای مسجد کوچکی است که

توسط مرحوم حاج حسین غوژدی تعمیر و تکمیل گردید و این اشعار بر سر درب ورودی آن نوشته شده است که هرچند بعضی اشعار آن از حیث شعریت کامل نیست ولی از نظر تاریخ آن نوشته می‌شود:

مفتاح فتح فتحعلی شاه جم سپاه	چون شد حصار دولت اسلام را قوام
معمار داستان... خواجه دان	معیار نکته سنج جوانمرد لا کلام
جود و کرم سرشته ذاتش چو دین حق	بذل درم به راه حقش جرعه ناتمام
ایام صیف را به شب‌های سرد تار	خواهد در آن صیام چنان کاندرین قیام
در دور عهد مرکز اسباب حلّ و عقد	وز عهد مهدمرجع ارباب خاص و عام
کوچک ولی بزرگ شکوهی به‌شأن و آن	در کار خصم گزلق قهرش به انہزام
از کعبتین برد تمتع دوشش به کار	حاجی حسین فخر بزرگان نیکنام
آمد به چشم همتش این مسجد از نخست	کج قبله و محقر و مشرف به انهدام
جنبید عرق فرط خلوصش خلیل وار	کردی بنای خانه قیوم لاینام
بر وسعتش فزود و نهادش ز نو اساس	یارب بنای دولت او باد بر دوام
کاشش بنای عیش مریزاد تا به حشر	حبل‌المتین عمر مبیناد انفصام
کلک خرد در آن سنه گفتا بهر نماز	مسجد شود طوایف زهاد را مقام

که از کلمه بهر نماز به بعد ماده تاریخ است که ۱۲۱۸ می‌شود.

از اهل علم آنجا در قرن گذشته یکی مرحوم ملامحمد امام جماعت آنجا و دیگر ملامحمد رضا و از زهاد آنجا در همان دوره مرحوم حاج محمد جدّ مادری مرحوم حاج ملامسلطانمحمد (پدرزن ملاحیدر محمد) بوده است. ملامحمد و ملامحمد رضا با حاج ملاعلی و ملاحیدر محمد و جمع دیگر در ربیع الاول ۱۲۴۰ در نوده اسیر ترکمان‌ها شده و بعداً ترکمان‌ها که سنی متعصب بوده و شیعه را کافر می‌دانستند آن‌ها را اسیر شرعی دانسته و به‌عنوان بندگی تملک نموده و فروخته بودند؛ سپس آن‌ها به محل پیغام داده که وجهی برای فدیة آن‌ها بفرستند لذا حاج محمد برای خریدن بستگان خود رفته و آن‌ها را آزاد کرده بود، ولی حاج ملاعلی

گفته بود من خودم کار می‌کنم و وسیلهٔ استخلاص خود را فراهم می‌آورم و فدیة نمی‌خواهم و بعداً چون خیلی خوش خط بوده قرآنی برای مولای خود نوشته و آزاد شده بود و از راه هرات به گناباد مراجعت نمود. ملاحیدر محمد پس از استخلاص و مراجعت چندی در نوده سکونت گزید و منزوی شد و به عبادت و ذکر و فکر مشغول گردید.

دیگر از فضلا و اهل علم آنجا در دورهٔ اخیر ملامحمد باقر بوده که ادبیات عرب را خوب می‌دانسته و چون از فقرا بود مدتی در بیدخت سکونت داشته، و فرزندش ملامحمد رحمانی معروف به ادیب نیز در ادبیات عرب استاد و در فقر و درویشی نیز خیلی بامحبت و ثابت قدم بود و نگارنده سال‌ها خدمتش به تحصیل نحو و صرف و معانی و بیان و سایر علوم ادبی اشتغال داشتم، در سال ۱۳۷۴ قمری به رحمت ایزدی پیوست.

از اعیان آنجا مرحوم حاج محمدحسین بود که از دراویش بسیار متعصب بامحبت و ثابت قدم و از اعیان و منتقدین گناباد محسوب می‌شد و داماد حاج ابوالحسن نوغابی بود، فرزندش مرحوم حاج میرعلم خان نیز مدتی نایب‌الحکومه گناباد بوده و با قدرت تمام امنیت را در گناباد حفظ نمود و از دراویش بسیار بامحبت نیز بوده و در سال ۱۳۰۵ قمری در خدمت مرحوم حاج ملامسلطانمحمد به مکه معظمه مشرف گردید. حاج میرعلم خان نوهٔ دختری حاج ابوالحسن بود و در سال ۱۳۶۱ قمری در حدود هشتادسالگی از دنیا رفت و سه فرزند ذکور از او باقی ماند که بزرگ‌تر آنها حجی^۱ محمدحسن خان منصوری از فقرای بامحبت است. کربلایی اسماعیل نیز برادر حاج میرعلم خان از فقرای بامحبت بوده و فرزندش آقااسدالله نوربخش^۲ نیز که اکنون حیات دارد از دراویش بامحبت می‌باشد.

۱. در اصطلاح کتابت کسانی که در ماه ذی‌حجه متولد شده ولی به مکه مشرف نشده‌اند حجی بدون الف بر آنها اطلاق می‌شود یعنی منسوب به ماه ذی‌حجه.

۲. در سال ۱۳۴۵ شمسی سکنه نموده، از دنیا رفت رحمة‌الله علیه.

۱۳. قنبرآباد

قریه قنبرآباد که یکی از قرای گناباد است در مشرق ریاب و مغرب جویمند واقع و قرب سه کیلومتر تا جویمند فاصله دارد و مردم آنجا غالباً به زراعت و کشاورزی مشغول می‌باشند. جمعیت آنجا طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۵۲۳ نفر می‌باشد. البته این آمارها جنبه تحقیقی و قطعیت ندارد چون ممکن است برای موالید مثلاً در خارج آن حوزه شناسنامه گرفته شود یا مدّت‌ها طول بکشد و شناسنامه برای او نگیرند و بعضی وفيات هم ممکن است مربوط به آن سال باشد ولی بعداً به اداره آمار اطلاع داده شود لذا می‌توان گفت هیچ‌کدام از این آمارها نسبت به آبادی‌ها قطعیت ندارد بلکه تقریبی است.

شخص معروف متنقذ و مهم در آنجا وجود ندارد و غالب مردم آنجا هم اشخاص سالم و نیک می‌باشند.

۱۴. باغ آسیا

باغ آسیا نیز یکی از دهات گناباد می‌باشد که در جنوب غربی بیلند و در حقیقت متصل به آن و در شمال غربی جویمند واقع است، و وجه تسمیه بدان آن است که دارای آسیایی است که از آب دیزق که به غوژد می‌رود دایر می‌شود و باغی داشته و متدرجاً در اطراف آن ساختمان شده و آبادی پیدا شده و بعداً کلمه باغ آسیا بر همه آن آبادی اطلاق شده است، و بعضی هم باغ سیاه می‌گویند ولی این تلفظ بر اثر کثرت استعمال است و اصل آن باغ آسیا می‌باشد یا این که به واسطه این که اشجار آن زیادتر از سایر دهات و منظره آن از دور به واسطه اشجار تیره‌تر است از این رو باغ سیاه گفته شده است.

آب دیزق که قدری از آن در بیلند شرب می‌شود مقداری هم در باغ آسیا زراعت می‌کنند و چند سهمی هم از آب قنات زیرزمینی در آنجا شرب می‌شود. عدّه نفوس آنجا در حدود ۱۰۰۰ نفر است (طبق آمار سال ۱۳۳۹ شمسی ۹۷۰ نفر

می باشد) و مردم آنجا غالباً کشاورز می باشند شغل قالی بافی نیز از سابق در آنجا زیاد بوده و اکنون هم چند دستگاه قالی بافی موجود است. قالی آن هم مانند قالی بیلند است.

دو درخت کاج بزرگ در آنجا وجود داشت که یکی از آن ها در سال ۱۳۱۳ شمسی خشک شد و این دو درخت چون خیلی بزرگ و نزدیک هم بود از خارج برای گنابادی ها معرّف آن آبادی بود. مرحوم آقامیرزا احمد که دارای نام فامیلی باغ آسیایی بود از سادات آنجا و از اعیان و متنفذین گناباد محسوب و دارای فضل و کمال و مدّت ها در مشهد مدرسه فاضل خان از طلاب علوم دینیّه بوده و به تحصیل اشتغال داشت، و در بی غرضی و صحتّ عمل و بی طرفی معروف بود و با بیدخت و درویش هم معاشرت داشت و در مشهد هم اوقات تحصیل از بی طرفی خارج نشده و روئیه بعضی دیگر را نداشت، چند دستگاه قالی باقی داشت که به واسطه مراقبت و دقتّ خود ایشان در خوبی و ظرافت در همه گناباد معروف و نظیر قالی های کاشان بود و در آن موقع در گناباد دستگاه های ایشان و دستگاه های مرحوم حاج میرزا حسین آقا ناصری در ریاب به خوبی معروف بود، ولی پس از فوت ایشان قالی خوب در آنجا بافته نمی شود، در سال ۱۳۵۶ قمری مطابق ۱۳۱۶ شمسی بدرود زندگانی نمود و چون فرزندی نداشت دارای ایشان به برادرش آقای میرزا علینقی باغ آسیایی رسید ولی بیشتر آن اکنون از بین رفته است، آقای میرزا علینقی نیز شخص سالمی است و گاهی منبر هم می روند.

۱۵. سمویی

دیگر از دهات گناباد سمویی است که در جنوب شرقی دلوئی و تقریباً متصل بدان می باشد، این کلمه هر چند امروز معمولاً با ثاء مثلثه نوشته می شود و به همین جهت در فرهنگ نوبهار و بعض فرهنگ های دیگر اشتبهاً با نون ذکر کرده اند ولی تلفظ و کتابت اصلی آن با سین است، و وجه تسمیه آن به طوری که می گویند این

است که قنات آن در ابتدا دارای سه رشته چاه بود که در گناباد هر رشته را نخ می‌گویند از این رو آنجا را نیز سه‌مویی گفته‌اند و شاید هم چون خیلی کم بوده سه مو گفته‌اند چنان‌که در کاشان هم در تقسیم آب به جای سنگ شعر و شعیر مصطلح است که شعر همان معنی مو را دارد.

آب آن گوارا و خوب و اراضی آن نیز حاصل‌خیز است و قنات آن آب زیاد دارد ولی در بالا مسدود است که باید تنقیه شود و چون قسمتی از آن خرده مالک است و بعضی از آن‌ها هم اقدام نمی‌کنند، از این رو کار در آن قنات کمتر شده است، قسمتی از آن در زمان مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد ملک موروثی ایشان بوده که از پدر به ارث رسیده بود و خودشان نیز در کار قنات و زراعت آنجا خیلی کوشش داشت و آن را ملک با برکتی می‌دانست و اکنون نیز همان عقیده در بین فرزندان ایشان موجود است.

در سابق دارای درخت نارون بسیار بزرگی بوده که در همه شهرستان‌های اطراف مشهور و معروف بوده و مقدار زیادی گوسفند در سایه آن جای می‌گرفتند و بعداً از بین رفت ولی تاریخ قطع آن معلوم نیست و این شعر درباره آن است:

هرکس که ندیده کشمیری سرو گو نارون گنابدی بین

و چون جای آن درخت طبق نقل پیرمردان از آبا و اجداد خود معلوم بود، حضرت آقای والد جناب آقای صالح‌علیشاه در جای آن درخت در چند سال قبل نارون دیگری غرس کردند به امید آن‌که در آتیه جای آن را بگیرد، میوه آنجا مخصوصاً انگورش به خوبی ممتاز است.

سمویی سابقاً دارای سکنه قلیلی بوده و در زمان مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد فقط عده‌ای از اقوام ایشان در آنجا سکونت داشته از جمله هشمیره‌زاده ایشان ملامحمد در آنجا ساکن بوده، ولی اکنون سال‌هاست که خالی از سکنه می‌باشد و زارعین آنجا از دلویی و خیبری می‌آیند و آقای صالح‌علیشاه جدیت داشته و دارند که زارعین در همان جا ساکن باشند ولی دیگران کوششی ندارند.

مسجد کوچکی دارد که به واسطه نبودن سکنه در آنجا غریب است از این رو از دهات اطراف آن را مسجد مرادده می‌گویند و گاهی برای روضه خوانی بدان جا می‌روند و کمک بدان مسجد و انجام امور خیریه را در آنجا خیلی مؤثر می‌دانند زیرا مسجد آنجا غریب است، اخیراً حضرت آقای والد تعمیرات مختصری در آنجا نموده‌اند، یک حوض مسقف هم برای انبار آب در نزدیکی آن وجود دارد که اصل آن از سابق است و حضرت آقای والد آن را تعمیر نموده و شیر گذاشته‌اند و مردم از آن استفاده می‌کنند، آثار قدیمه دیگری در آنجا وجود ندارد فقط چند منزل کوچک وجود دارد که بعضی آن‌ها تعمیر شده و بعضی هم مخروبه می‌باشد.

۱۶. به آباد

به آباد نیز یکی از قرای کوچک گناباد است که در جنوب قصبه شهر و تقریباً دو کیلومتر با آن فاصله دارد بعضی از فضلا گویند اصل آن بغ آباد بوده و بغ به معنی خداست چنان‌که بیستون را هم در اصل بهستون و آن را نیز محرف و مخفف بغستان گفته‌اند یعنی مکان خدا زیرا در آنجا نیز معبد بزرگی بوده و به آباد هم در اصل بغ آباد بوده مانند بیدخت، و محتمل است احداث قنات آن و قنات بیدخت برای مصارف معبد آنجا معروف به قلعه دختر طبق تحقیقی که قبلاً در آن‌بار در ذکر آثار باستانی گناباد ذکر کرده‌ایم بوده است. آب آن برای شرب گوارا و غالب آن‌هم وقف است و در تصرف سادات شهر می‌باشد.

جمعیت آن حدود ۸۰۰ نفر و غالباً زارع می‌باشند، آثار قدیمه در آن وجود ندارد. مرحوم میرزا عبدالمجید از سادات و درویش آنجا و در عقیده خود ثابت قدم و در صحت عمل و دیانت معروف و مورد وثوق مردم بوده است.

۱۷. بنغوژد

بنغوژد همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم از توابع غوژد است و اکنون سکنه جداگانه از خود ندارد و زارعین آنجا که از غوژد می‌باشند در زمستان در غوژد و در تابستان بدان‌جا نقل مکان می‌کنند و در باغات خود که هر کدام چند خانه دارد سکونت می‌نمایند.

۱۸. شمس آباد

شمس آباد نیز یکی از مزارع گناباد است که قنات آن قدیمی ولی غالباً مسدود بود چون چاه‌های آن در اراضی شن‌زار واقع شده و در زیر هم که مجرای قنات و آب است خیلی نرم و به اصطلاح گناباد شلات^۱ است و کلوخ‌شکن دارد لذا غالباً ریزش نموده و آن را مسدود می‌کند، از این‌رو مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد به بستگان خود گفته بودند اجداد ما وصیت نموده‌اند که هر موقع در شمس آباد کار کنند شما شرکت نکنید و شاید علتش همان خرج بی‌اندازه و زحمت زیاد بوده است، اخیراً آقای شهاب شیبانی که اهل کاشان و از محترمین و شخص نیکی بود و در اواخر زمان سلطنت رضاشاه ناظر مالی اداره راه در گناباد بوده و با مردم آشنایی پیدا نموده آن را خریده بود و مبلغ زیادی خرج نموده آن را باز کردند و در بین خیبری و بیلند و غوژد ظاهر شد، و آقای شهاب ساختمانی در آنجا نموده و استخری ایجاد و اشجار زیادی غرس کرد و اکنون دارای منظره باصفا و خوبی است ولی متأسفانه در ظرف بیست سالی که آب آن ظاهر شده بارها بر اثر سیل یا خرابی‌های دیگر در جاهای متعدّد مسدود شده و می‌توان گفت مخارجی که آقای شهاب پس از باز شدن نموده بیشتر از قیمت تمام ملک است، ولی ایشان با جدّیت و پشتکاری که داشت مرتباً خرج می‌کرد و اخیراً هم بر اثر سیل اردیبهشت ۱۳۴۲

۱. به واسطه نرمی زمین آن را شل گفته و به الف و تاء جمع بسته‌اند و البته این جمع عوامانه است و صحت علمی و لغوی ندارد.

شمسی، عید غدیر ۱۳۸۲ قمری، مسدود گردید و باز به واسطه کوشش ایشان پس از چهار ماه مجدداً باز شد و اکنون آب خیلی کمی دارد و فقط زارع آن که اهل خیبری است در آنجا ساکن می‌باشد خود آقای شهاب هم هر موقع به گناباد می‌آمد در آنجا سکونت می‌نمود.

مزارع دیگر هم در گناباد وجود دارد که یا خالی از سکنه و یا دارای عده قلیلی سکنه می‌باشد مانند مزرعه سیدآباد که همه آن وقف و بیشتر آن وقف آستانه قدس رضوی (ع) و مقداری هم وقف مزار بیدخت و قدری هم وقف مدرسه بیلند است که قسمت اخیر در تصرف آقایان بیلند می‌باشد، و این مزرعه در شمال شرقی غوژد و شمال بیدخت می‌باشد و یک فرسخ تا بیدخت و قریب سه کیلومتر تا غوژد فاصله دارد و دارای سکنه نیست و زارعین آن از بیدخت و غوژد بدان‌جا می‌روند و کلمه سیدآباد را به اختلاف نوشته‌اند، و آنچه در بین بیشتر نویسندگان گناباد معمول است با صاد می‌باشد ولی به عقیده نگارنده با سین که کلمه سید باشد اولی است و حتی کلمه آقا صیدال هم که نام یک نفر از اهالی گناباد بود به عقیده نگارنده اصل آن سیدال بوده است و بعداً سیدال شده و سپس بعضی با صاد نوشته‌اند.

و دیگر از مزارع میرآباد، زین‌آباد، کوثر، حصار و جعفرآباد است که قبلاً نام آن‌ها ذکر شد، دیگر دیزآباد که تابع غوژد است.

ب

براکوه گناباد

همان‌طور که در ابتدای این فصل نوشتیم گناباد دارای سه قسمت است:

۱. قسمت مرکزی که آن را جلگه به ضم جیم می‌گویند که محتمل است همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در اصل با راء بوده و بعداً طبق لهجه گناباد که گاهی

راء را تبدیل به لام می‌کنند تغییر کرده است مانند دیوار که دیوال می‌گویند و غار که غال گفته می‌شود.

۲. قسمت جنوبی که در دامنه کوه و داخل تنگه‌ها و دره‌ها واقع شده و بیلاقات گناباد می‌باشد و آن را براکوه گویند.

۳. پس‌کُوت که پس از تپه‌ها و پستی و بلندی‌ها طرف شرقی و شمال شرقی جلگه واقع شده و هریک از این دو قسمت هم مشتمل بر دهاتی است، و براکوه دارای دهات زیبا و مزارع بیلاقی خوش آب و هوای بسیاری است که مهم‌ترین آن‌ها از این قرار است:

۱. کاخک

براکوه گناباد عبارت از دهات کوهستانی آنجاست که در دامنه کوه‌های جنوب و جنوب غربی واقع شده و در تقسیمات اخیر دهستان است یکی دهستان کاخک و دیگر دهستان زبید که اولی جنوب گناباد و دومی در مغرب و جنوب غربی واقع شده است.

مرکز دهستان کاخک قصبه زیبا و بیلاقی کاخک است که در دامنه کوهی به همین نام که خیلی مرتفع می‌باشد واقع شده است، این کلمه با سکون خاء و کاف تلفظ می‌شود و بعض نویسندگان با فتح خاء که مصغر کاخ می‌باشد تلفظ نموده‌اند که معنی کاخ کوچک را دارد، و آن نیز از جهتی درست است زیرا به واسطه ارتفاع زیادی که نسبت به حومه گناباد دارد و از سایر آبادی‌های گناباد نیز به واسطه اشجار زیاد و هوای خوب، خوش منظره‌تر و زیباتر می‌باشد تشبیه به کاخ شده و حرف تصغیر بدان اضافه گردیده است.

این آبادی در ۲۴ کیلومتری جویمند مرکز گناباد و با خط مستقیم (راه پیاده‌رو و جاده قدیم که با اسب و الاغ می‌رفتند) تا بیدخت نیز همین اندازه فاصله دارد و تا جاده شوسه مشهد و زاهدان نیز پانزده کیلومتر فاصله آن است.

این کلمه به طوری که در فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر شده نام دو جا می‌باشد: یکی از دهستان قیس آباد بخش خوسف شهرستان بیرجند و دیگر در گناباد که در جنوب گناباد واقع شده است و در برهان قاطع و فرهنگ نوبهار و هفت قلزم و سایر کتب لغت فارسی می‌نویسند: کاخ به معنی قصر و کوشک است و نام قصبه‌ای است در خراسان از مضافات تون، که معلوم می‌شود به نظر صاحبان آن لغت‌ها بدون کاف در آخر می‌باشد ولی مشهور در گناباد تلفظ با کاف و با سکون خاء می‌باشد. هوای آن بسیار خوب و آب آنجا و سایر دهات براکوه بر اثر بارندگی یا خشکسالی زیاد و کم می‌شود و حدّ متوسط آب کاخک به اصطلاح خودشان دوازده جوی است ولی گاهی بر اثر بارندگی و برف زیاد زمستان بیشتر می‌شود و در خشکسالی ممکن است به یک یا دو جوی برسد، آب آن و سایر آب‌های براکوه چون از کوه می‌آید و از روی شن‌ها و سنگ‌ها می‌گذرد برای شرب بسیار خوب و گواراست.

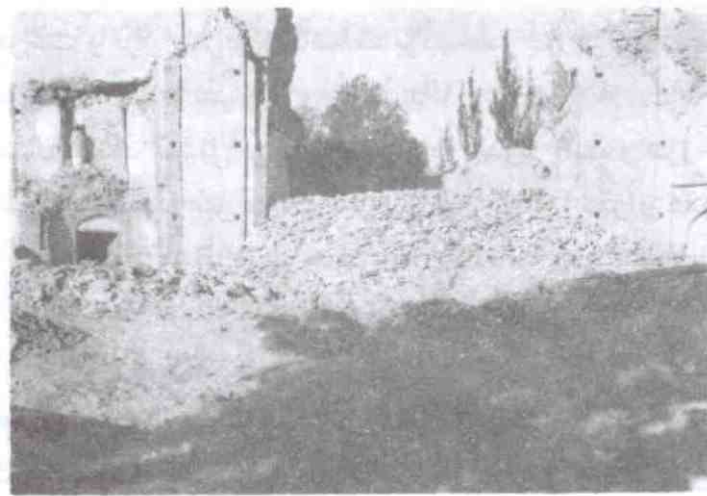
در کتاب فواید الرضویه، تألیف حاج شیخ عباس قمی ذکر مرحوم کرباسی، در پاورقی می‌نویسد: «کاخک یکی از قرای خراسان است نزدیک گناباد گویند از جویمند تا آنجا چهار فرسخ است مشتمل است بر آب‌های جاری و باغات و خوش هواست و مزار امامزاده سلطانمحمد برادر حضرت رضا(ع) در آنجا واقع، آثار بقعه و ایوان دارد و بسیار با روح است».

دهستان کاخک مشتمل بر قرای بسیاری در حدود ۲۵ ده و مزرعه است و عدّه نفوس این دهستان طبق فرهنگ جغرافیایی ایران ۱۰۳۷۶ نفر، و نفوس خود کاخک در حدود ۵۰۰۰ نفر است و طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا دهستان کاخک مشتمل بر ۹۸ قریه و مزرعه و ۴۵۲۸ خانوار و ۱۰۹۹۱ نفر و خود کاخک دارای ۱۰۴۲ خانوار و ۴۵۳۳ نفر است.

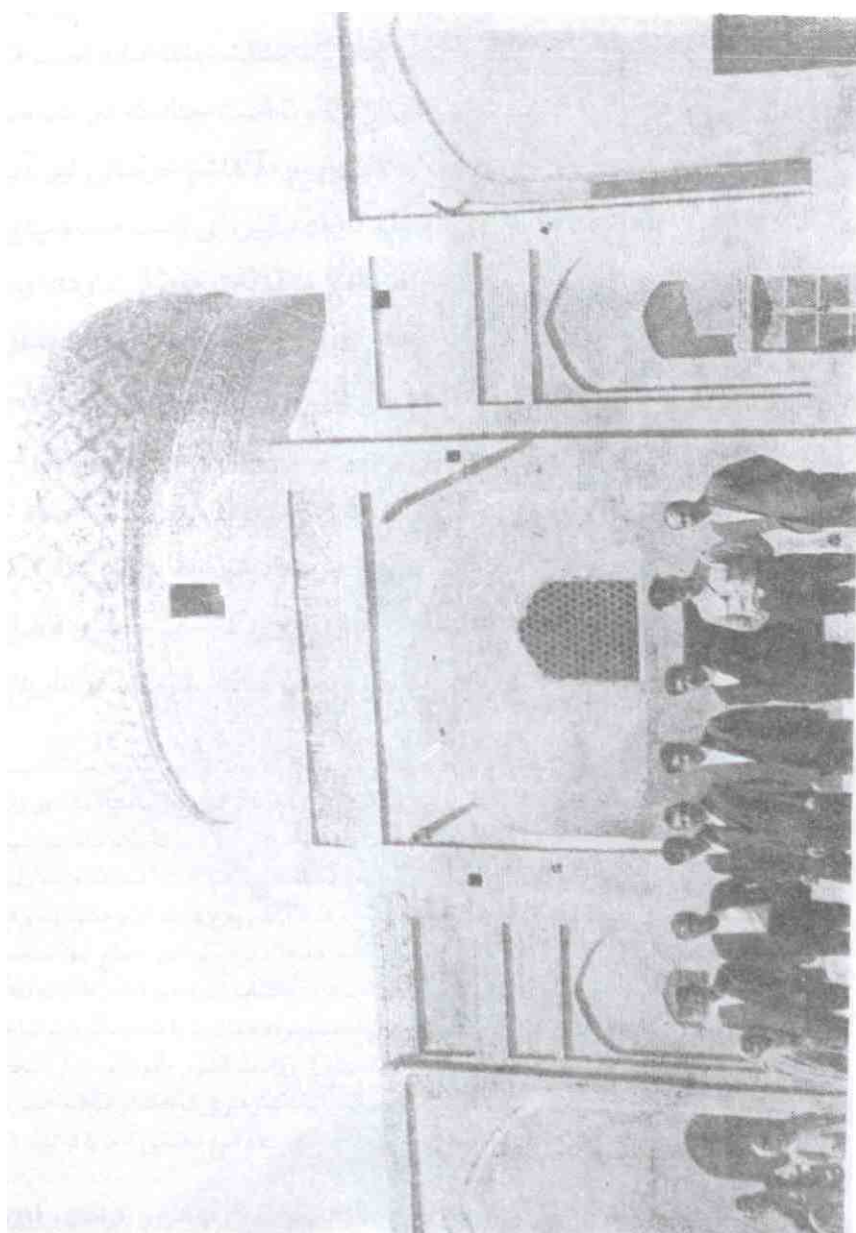
محصولات آن عبارت از غلات و زعفران می‌باشد و در سابق تریاک هم می‌کاشتند، محصول ابریشم نیز در آنجا سابقاً زیاد بوده ولی فعلاً بر اثر عدم توجه اولیای امور به تهیه تخم صحیح کرم ابریشم و بعداً هم ارزان بودن قیمت پيله که

باعث خسارت صاحبان آن می‌گردد خیلی کم شده است، و در سابق که زیاد بوده ابریشم‌کشی هم زیاد بود و بعضی اشخاص به همین کار مشغول بودند و در کاخک هم اشخاصی بودند که این شغل را داشتند متأسفانه یکی از محصولات مهم ایران که در گناباد هم زیاد بوده و عبارت از پیله ابریشم می‌باشد به واسطه عدم توجه مأمورین دولت و سختگیری‌های بی‌مورد نزدیک است از بین برود.

مردم آن غالباً زارع می‌باشند و بافتن قالیچه نیز در آنجا معمول است، حدادهای آنجا در صنعت آهنگری از سایر قرای گناباد ماهرتر و معروف‌تر و چاقوی خوب می‌سازند، مردم آن غالباً کینه‌جو و اختلافات محلی در آنجا زیاد است، اشجار آنجا زیاد و یک علت خوبی هوای آنجا همان اشجار زیادی است که در داخل آبادی می‌باشد و بعضی درخت‌ها خیلی تنومند و کهن سال است، از جمله چند درخت چنار بسیار قوی و قطور در آنجا موجود است که هر کدام نزدیک یکی از مساجد می‌باشد و به طوری که شنیده شد غرس آن‌ها مقارن با ساختمان مسجد نزدیک آن بوده است، از اشجار میوه درخت توت و زردآلو و آلبالو و گردو در آنجا زیاده‌تر از سایر اشجار است ولی سایر میوه‌جات نیز وجود دارد.

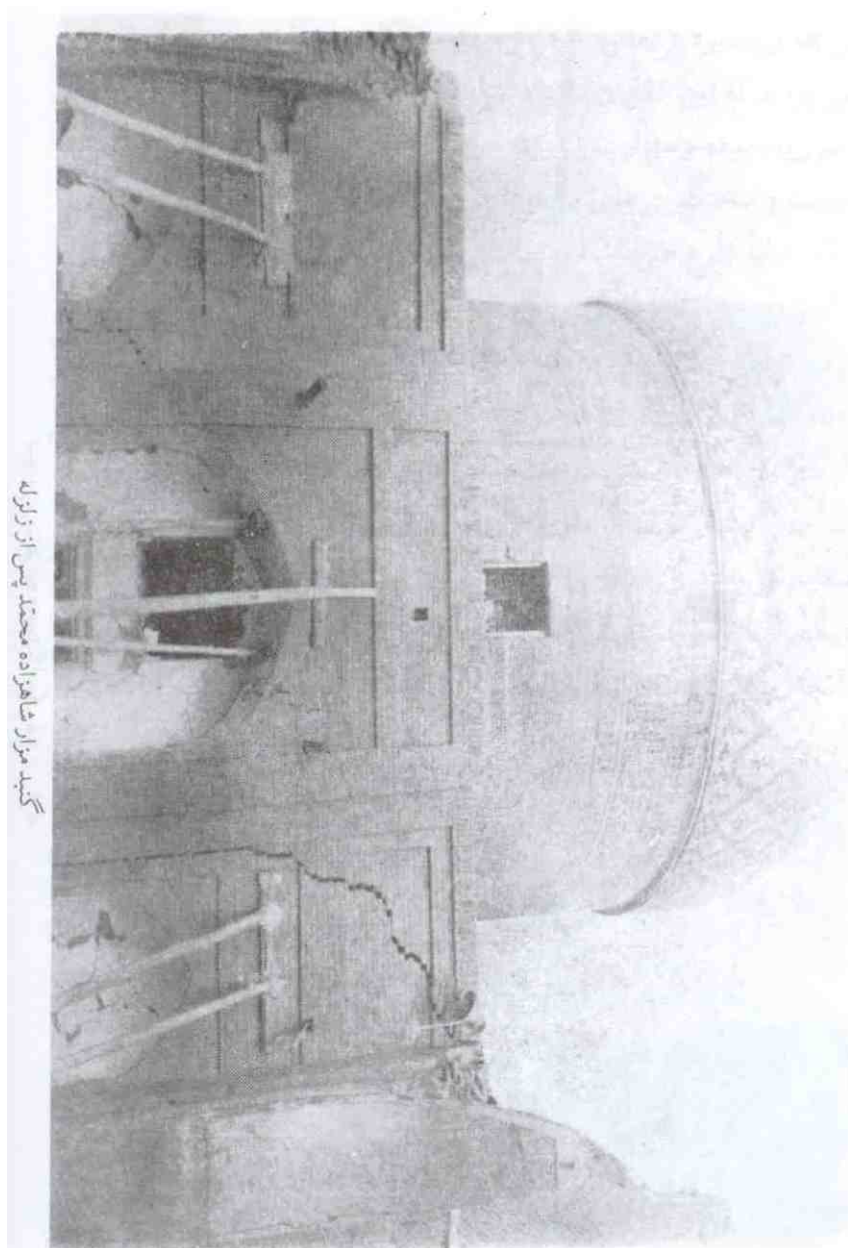


امامزاده کاخک پس از زمین لرزه



گنبد مزار شاهزاده محمد کاخک قبل از زلزله

گنبد مزار شاهزاده محمد کاخک قبل از زلزله



گنبد مزار شاهزاده محمد پس از زلزله

گنبد مزار شاهزاده محمد پس از زلزله

اهمیت کاخک از نظر این است که مدفن امامزاده محمد بن موسی بن جعفر (ع) برادر حضرت رضا (ع) که معروف به امامزاده سلطان محمد عابد است می باشد^۱ ولی مشهور آن است که محمد در شیراز مدفون است چنان که در شب های پیشاور ذکر شده و در کتاب منتخب التواریخ تألیف حاج ملاهاشم خراسانی نیز آن را ذکر کرده و سپس می نویسد: «و در کاخک گناباد مقبره ای است منسوب به جناب محمد بن موسی الکاظم (ع) و بقعه و بارگاه و موقوفات مفصلی دارد». و در رجال مامقانی از کتاب تکمله نقل نموده که محتمل است محمد در نواحی یزد مدفون باشد. بعداً از حمدالله مستوفی در نزهة القلوب نقل کند که او نیز چون برادرش شاه چراغ در شیراز مدفون است و بیشتر مورخین و صاحبان کتب رجال نیز همین نظریه را دارند، و از بعضی فضلا شنیدم آن که در شیراز مدفون می باشد از احفاد حضرت کاظم (ع) است و فرزند بلا فصل نیست و در گناباد شهرت به یقین دارد که محمد در کاخک مدفون گردیده است و شرح آن به طوری که عالم جلیل و فاضل نحریر آقای حاج شیخ محمد حسین آیتی بیرجندی^۲ در کتاب بهارستان در تاریخ قائنات

۱. این بارگاه در روی تپه مرتفعی در قسمت جنوب شرقی کاخک واقع شده. متأسفانه در زلزله ششم جمادی الثانیه ۱۳۸۸ (۹ شهریور ۱۳۴۷) که جنوب خراسان را عزا دار نمود در کاخک تلفات بسیاری وارد آمد و به طوری که بعضی می گویند بین ربع تا ثلث جمعیت کاخک به هلاکت رسیدند و منازل خراب و ساختمان مزار قریب به انهدام گردید و حتی گنبد آن کج شد که رفتن به نزدیک آن وحشتناک بود و مساجد آن نیز خراب شد. سپس به همت آقای حاج حسین آقاملک تحت مراقبت آقای حاج ابوالقاسم صابری معمار تهرانی شروع به تعمیر مزار شد و به تدریج قسمت های مختلف آن تعمیر شد و با آن که قبلاً می گفتند باید به کلی بنا را بردارند و از نو بسازند مع ذلک ایشان همت نموده همان بنا را تجدید کردند. ساختمان های کاخک هم به کلی صاف شد و از طرف محمدرضا شاه پهلوی وزارت کشور مأمور نوسازی آنجا گردید که فعلاً (مهرماه ۱۳۴۸) بدان مشغول می باشند. در قریه مرغش یک کیلومتری کاخک از طرف حضرت آیت الله میلانی و آقایان روحانین چهل خانه برای زلزله زدگان آنجا مناسب وضع دهقانی آنان با ترتیب زیبایی بنا گردید.

۲. آیت الله آقای حاج شیخ محمد حسین آیتی از دانشمندان بسیار معروف امروز خراسان و فرزند مرحوم حاج شیخ محمد باقر گزاری فقیه بزرگ اخباری معروف می باشند. ایشان در نیمه ذی قعدة (۱۳۱۰ قمری) متولد شده و علوم معقول و منقول را در محل تحصیل و بعداً در نجف اشرف تکمیل نموده و از مراجع تقلید آن زمان اجازه اجتهاد گرفته و اکنون در بیرجند سکونت دارند طول عمر ایشان را از خداوند خواهانم.

قهبستان از تاریخ حسامی^۱ نقل کرده‌اند به‌طور خلاصه چنین است: محمد بن موسی و برادرش زید در عراق با جمعی از علویین خروج کردند و مأمون قشونی برای دفع علویین فرستاد و محمد شکست خورده اسیر شد و او را به مرو آوردند و حبس کردند، و زیدالتار که از طرف محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین (ع) که خروج کرده بود والی اهواز بود و در اهواز و بصره خانه‌های بنی‌عباس را سوزانید از این‌رو به زیدالتار معروف شد و او نیز پس از ولایت عهدی حضرت رضا (ع) مغلوب لشکریان مأمون شد و او را به مرو آوردند و مأمون او را به حضرت بخشید، چنان‌که محمد را نیز که قبل از ورود حضرت رضا (ع) به مرو اسیر و محبوس شده بود موقع ولایت عهدی آن حضرت از حبس بیرون آورده لباس‌های فاخر پوشانید و با اسب‌های عربی و غلامان نزد حضرت فرستاد و حضرت هر دو برادر را نصایح لازمه فرموده، ولی در موقع خلوت به هر دو فهمانید که امر ولایت عهدی او موقتی است و او را به زهر جفا شهید می‌کنند، و از عاقبت کار آن‌ها خبر داده و می‌فرماید: می‌بینم تو را ای محمد در عقبه‌ای که نزدیک جاده‌ای است و تو را ای زید در دشتی ساده به قتل آورده، و آن دو در خدمت برادر بزرگوار بودند.

پس از شهادت حضرت رضا (ع) آن دو برادر شیعیان را از ظلم مأمون خبر داده و به گرفتن انتقام دعوت کردند. خبر به مأمون رسید دستور داد هر دو برادر را گرفته حبس نمودند و بندگان افکندند ولی آن‌ها پاسی از شب گذشته بگریختند و

۱. درویش علی‌شاه حسامی از عرفا و شعرا و فضلالی قاینات در اواخر دولت سلاطین گورکانی است که مقیم هرات بوده و در آنجا وعظ می‌نموده و از احفاد محمد بن عمار بن یاسر است از این‌رو به یاسری معروف شده است، شرح حال او در کتاب بهارستان آقای آیتی ذکر شده و می‌نویسند: از آثار او آنچه اکنون در دست می‌باشد چند جزوه است از تاریخی که تألیف کرده از اواسط کتاب و اول و آخر آن افتاده و از میان رفته و اکثر مطالب آن راجع است به مزارها و بقاع منسوبه به امامزادگان. از جمله شرح مذکور در متن را هم از همان جا نقل کرده‌اند.

بر اسب نشسته تصمیم رفتن بصره را از راه طروق^۱ گرفتند، شیعیان از حرکتشان مطلع شده فوراً تهیه سلاح کرده خود را بدیشان رسانیدند مأمون نیز از قضیه آگاه شده عده‌ای را در تعقیب آنان فرستاد و دوستان اهل بیت نیز از نوقان و سناباد خود را به محمد و زید رسانیده و جنگ بین آنان با قشون مأمون مجدّد شروع شد و جمع بسیاری از شیعه کشته شدند، از جمله ابوالصلت^۲ عبدالسلام بن صالح بن سلیمان الهروی رضی الله عنه که از خواص حضرت رضا (ع) بود شهید شد و در همان‌جا مدفون گردید و این واقعه در سال ۲۰۳ هجری بود، سپس شیعیان مجبور به عقب‌نشینی شده و به اطراف ترشیز (کاشمر کنونی) آمده و در کوه فروتق موضع گرفته و قوای مأمون نیز آن‌ها را تعقیب نموده و در آنجا محاصره کردند و جنگ سختی در دامنه کوه در گرفت؛ سپس از آنجا با عده‌ای از پیروان به کوه‌های گناباد رفته و بر عقبه‌ای که بین کاخک و دشت بیاض واقع است بالا رفتند و قشون مأمون نیز آن‌ها را تعقیب کردند. محمد در بالای عقبه شمشیر در سپاه دشمن گذاشت و جنگ کرد تا بر اثر زخم و جراحت بسیار از پا درآمد و شربت شهادت نوشید، زید از شهادت برادر خیلی غضبناک شده همچون شیری خشمگین حمله بر دشمنان نمود تا با جنگ و گریز تنها به فضای دشت بیاض^۳ رسید و از آنجا

۱. طروق محلی است در دو فرسخی جنوب مشهد واصل آن به طوری که از مکاتیب امام غزالی، چاپ کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳ معلوم می‌شود تروغ به ضم تاء منقوطة و غین می‌باشد ولی اکنون طرق که در عربی جمع طریق است خوانده می‌شود. و در کتاب صورة الارض، ص ۴۲۷ آخر پاورقی «تروغود» نوشته شده و در کتاب احسن التقاسیم، چاپ لیدن، ص ۳۰۰ تروغبنده و محتمل است که تروغبنده عبارت از طریقه باشد نه طروق.

۲. درباره ابوالصلت صاحبان رجال اختلاف کرده‌اند که آیا شیعه بوده یا سنی ولی در صدق و درستی او اختلافی نیست، اکثر صاحبان رجال او را شیعه گفته و زیادی محبت او را به اهل بیت ذکر کرده‌اند از جمله نجاشی و ابن طاوس و قاضی نورالله و جمع دیگر او را متعصب در تشیع گفته‌اند و اهل سنت نیز او را رافضی ذکر کرده‌اند، ولی شیخ طوسی و علامه حلی او را از عامه دانسته‌اند و از کلمات شیخ بهائی نیز ذکر شده: «کل عبدالسلام صالح غیر عبدالسلام بن صالح» منظورش آن است که در میان روایت شیعه صاحبان نام عبدالسلام همه خوب و صالح‌اند جز عبدالسلام بن صالح.

۳. این کلمه به طوری که در بهارستان مذکور است در اصل سپیدروستا بوده که در معجم البلدان آن را معرب کرده اسفید رستاق نوشته و بعد از استیلای عرب آن را دشت بیاض گفته‌اند.

به‌دشت آفریز^۱ رفت و معتصم که در آن وقت از طرف مأمون والی قاینات بود لشکری به کمک قوای مأمون فرستاد و زید پس از جنگ بسیار از پا درآمد و شربت شهادت نوشید و معتصم به مرکز حکمرانی خود برگشت و شهادت آن دو را به اطلاع مأمون رسانید، و پس از رفتن معتصم مردم آفریز اجتماع کرده به تجهیز بدن زید پرداختند و او را دفن کردند و معتصم نیز بعداً پشیمان شده و چون خلافت به خودش رسید دستور داد قبه و بارگاهی برای قبر او ساختند، سپس حسامی یاسری می‌نویسد: در این تاریخ که سنه ۸۰۰ هجری است نیز معمور است. یک جزوه خطی نیز در کاخک نزد آقای سیدذبیح الله ناظرزاده در شرح حال محمدعابد و زیدالنار دیدم که تقریباً به همین مضمون است و مختصری اضافه دارد از جمله آن‌که، چون محمدعابد به شهادت رسید برادرش زید برحسب وصیت خودش او را در روی تلّ شرقی کاخک دفن نمود و خود با عده قلیلی از شیعیان به طرف دشت بیاض رفت.

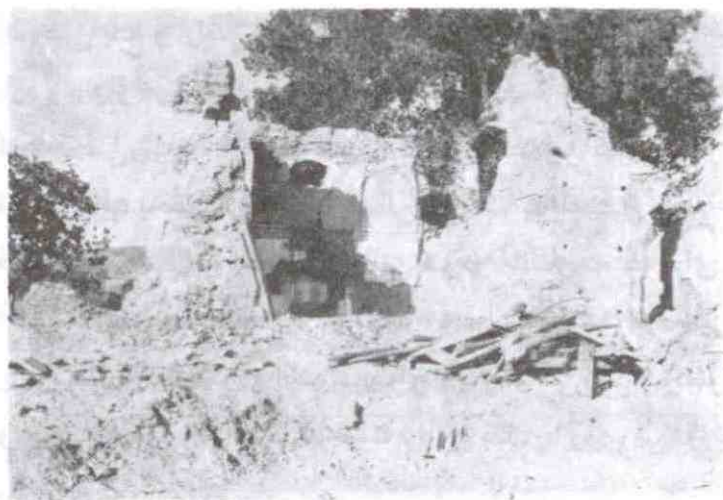
و هر چند همان طور که ذکر کردیم درباره مدفن حضرت محمدبن موسی (ع) و برادرش زیدالنار اختلاف است و درباره زید هم در تتمه المنتهی می‌نویسد: در سرّمن رأی در زمان متوکلّ وفات یافت، ولی همین که نام معتصم به خط کوفی در مزار زید در سال ۸۰۰ موجود بوده و محمدبن حسن بن منصور هم از وزرای غزنوی آن را تعمیر نموده و قبر ابوالصلّت نیز در همان محلی است که تاریخ حسامی ذکر کرده می‌توان به صحّت منقولات او حکم نمود؛ به اضافه سلاطین صفویه در توقیر مزار کاخک جدّ وافی داشته و آن را تعمیر نمودند.

به هر حال اهمّیت کاخک از نظر وجود مزار حضرت محمد بن موسی (ع)

۱. آفریز معرب آب‌ریز است و محتمل است فریز باشد که در گناباد نام علفی است خودرو که در زمین‌ها سبز می‌شود و زود هم زیاد شده و ریشه آن به قدری وسعت پیدا می‌کند که وجود آن برای باغ و زراعت خیلی مضر است و ریشه آن دارای بندها و گره‌هایی می‌شود که اگر یک گره زیر خاک بماند سبز می‌شود و در لغت آن را فرزند به ضم فاء و راء و سکون زاء و فرزه بر وزن هرزه ذکر کرده‌اند و آن را مرغ هم به فتح میم می‌گویند که مرغزار هم منسوب به آن است.

است که هر ساله عده زیادی از دهات گناباد و فردوس و قاین و جاهای دیگر برای زیارت بدان جا می‌روند و عقیده زیادی دارند.

بنای اول آن به امر امیرعبدالله تونی (فردوس کنونی) بوده که مسجد جامع گناباد را نیز او بنا نموده و این محل مورد توجه سلاطین شیعه و امرا بوده و از طرف هر یک از سلاطین سلجوقی و تیموری نیز در تعمیرات آن قدمی برداشته شده و گنبد و بارگاهی بر آن ساخته شده، و در زمان صفویه نیز بر تعمیرات و تزیینات آن افزوده گردیده و کاشی‌کاری فعلی در زمان شاه اسماعیل ثانی واقع شده و دارای تزیینات داخلی و گچ‌بری‌های زیبا می‌باشد، و در ساقه گنبد هم سوره دهر با خط ثلث^۱ و کوفی (شبییه به خط کوفی) نوشته شده و خط ثلث آن سفید و خط کوفی فیروزه‌ای است ولی این کاشی‌کاری به تدریج از بین رفته است و کتیبه جلوی ایوان شمال شرقی بقعه کاشی معرّق و بسیار ظریف و به خط علیرضا عباسی



یکی از مساجد کاخک پس از زلزله

۱. خطی است بین خط کوفی اصلی و خط ثلث که شبیه به هر دو می‌باشد.

است که مشتمل بر عبارت زیر است: «قدتم بامر السلطان الاعظم و الخاقان الاکرم مالک ملوک العرب و العجم مجدد قواعد الائمه المعصومین (ع) السلطان بن السلطان ابوالمظفر سلطان شاه اسماعیل بهادرخان خلدالله ملکه و سلطانه و أفاض علی العالمین بزه و إحسانه بسعی العبد المحتاج الی رحمته العلی علی بن عبدالواحد الحسینی القاینی فی سنة ثمانین و تسعمائة».

ولی کاشی‌کاری آن اخیراً خرابی به هم رسانید و چون از ابنیه تاریخی و آثار باستانی است لذا به واسطه آقای دکتر محمد شهراد کاخکی اداره باستان شناسی نیز کمک نمود و به معماری حاج ابوالقاسم معمار یزدی تعمیر شد، و قسمت آینه کاری داخل و بعضی خطوط داخلی آن نیز در زمان مرحوم میرزا ابوالقاسم شریعتمدار آنجا واقع شده است و اشعاری هم که در کتیبه نوشته شده از مرحوم فنائی کاخکی است که حالاتش بعداً ذکر خواهد شد.

این بارگاه در روی تپه مرتفعی در قسمت جنوب شرقی کاخک واقع شده و صحن آن خیلی بلند و اراضی اطرافش گود است به طوری که صحن احتیاج به دیوار ندارد و بسیار خوش منظره و زیبا و مشرف بر همه خاک گناباد می‌باشد، به طوری که از بعضی شنیده شده از طرف بعضی سلاطین گورکانی و صفوی فرمان‌هایی در باب بخشودگی مالیات اهالی کاخک به احترام مقام حضرت سلطان محمد عابد نوشته شده است، موقوفاتی هم در اعصار مختلفه برای آن مزار شده که اکنون مختصری از آنها باقی و موجود و معلوم می‌باشد، مردم نیز علاقه و عقیده زیادی بدان جا دارند و از اطراف برای زیارت می‌آیند مخصوصاً ایام عاشورا و اربعین و دهه آخر صفر جمعیت زیادی بدان جا روی می‌آورند و چند روزی برای زیارت می‌مانند.

مسجد جامع کاخک که شرح آن قبلاً ذکر شد از آثار تاریخی آنجا می‌باشد، مسجد دیگری نیز در بالای کاخک ساخته شده که دارای قدمت زیادی نیست ولی وسعت آن زیاد است و تاریخ بنای آن سال ۱۱۳۴ قمری می‌باشد و ماده تاریخ آن

این است: «دانه درّ از صدف با آب و تاب آید برون»^۱.
از علمای معروف آنجا مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی بوده که در همه ایران شهرتی بسزا داشته و پدرش حاج محمد حسن، بانی مدرسه حاج حسن مشهد بوده و خودش در سال ۱۱۸۰ قمری در کاخک متولد شده و در سال ۱۲۶۲ در اصفهان وفات یافته و بعداً مشروح تر ذکر خواهد شد.

از علمای اخیر آنجا نیز مرحوم آقا میرزا ابوالقاسم شریعتمدار بوده که در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری دارای نفوذ فراوانی بوده و بعضی تعمیرات و تزیینات داخلی مزار امامزاده آنجا در زمان ایشان واقع شده است، دیگر مرحوم کربلایی شیخ محمد باقر که از فضلا و شخص وارسته و حافظ مراتب بوده و در رشته سلوک نیز وارد شده و با محبت بود و چند سال قبل مرحوم شد.

از وعاظ آنجا نیز مرحوم حسام الواعظین بود که شخص زیرک و کاردان و سیاسی بود و مدت‌ها در مشهد مقدس به تحصیل اشتغال داشته و در آن اوقات با درویش مضادّت داشت ولی بعداً خود او نیز در رشته سلوک و درویشی وارد شده در اظهار آن نیز بی‌پروا بود. در ذی‌حجه ۱۳۸۲ قمری مطابق اردیبهشت ۱۳۴۲ بدرود زندگانی نمود، و دو فرزند ذکور به نام جلال و جمال علائی از ایشان به یادگار باقی مانده که هر دو دوست درویشان می‌باشند؛ مرحوم حسام الواعظین موقوفاتی را از اجداد خود متولی بود و محلی هم به نام حسینیه داشت که هر سال

۱. متأسفانه در زلزله اخیر گناباد که روز شنبه ۹ شهریور ۱۳۴۷ مطابق ۶ جمادی الثانیه ۱۳۸۸ واقع شد کاخک ویران گردید که دولت تصمیم به تجدید همه ساختمان‌ها نمود از جمله مساجد کاخک از بین رفت مزار کاخک هم به طوری خراب و مشرف بر انهدام شد که نزدیک شدن بدان وحشتناک بود و همه معتقد بودند که باید تجدید ساختمان نمود ولی آقای حاج حسین آقا ملک تصمیم به تعمیر آنجا گرفت و یکی از معماران معروف تهران را به نام حاج ابوالقاسم جابری مأمور این کار نمود و ایشان هم همت و کوشش نموده همه پایه‌ها را به قطعات مختلفه بتونریزی نمود و اقدام به تعمیر آن نمودند و امیدواری است که بانهایت خوبی پایان پذیرد.

روضه خوانی مفصل می نمود و اکنون هم فرزندش جمال علائی در آن امر مراقبت دارد، شرح آن بعداً ذکر خواهد شد.

یکی از اعیان و معاریف آنجا مرحوم حاج محمد رضا فرزند حاج ابوالحسن نوغابی بود که چون مادرش اهل کاخک بود در آنجا سکونت داشت ایشان در درویشی بسیار بامحبت و باعقیده و ثابت بود و در محافل خیلی شوخ و بذله گو بود، چهار فرزند ذکور به نام محمدباقر کوهستانی و محمد مهدی سعیدی و حاج ابوالحسن سعیدی و سرهنگ اسدالله سعیدی از ایشان ماند و محمد مهدی چند سال قبل فوت نمود و سه نفر دیگر در قید حیات اند و از درویش می باشند. مزارع کوچک اطراف کاخک در دامنه کوه و در وسط درّه ها زیاد است که بعضی آن ها بسیار سبز و باصفا و تابستان آن خیلی سرد است، کوه کاخک نیز مرتفع ترین کوه های گناباد می باشد و قلّه های آن در بیشتر ایام سال برف دارد.

کاخک سابقاً راه اتومبیل رو نداشت ولی چند سال است که جاده ای از جویمند به آنجا کشیده شده و در اختیار اداره راه می باشد و وضع آن مرتب است و در نظر دارند از طرف مشرق نیز جاده ای برای بلوک دشت بیاض بکشند و اقداماتی هم تاکنون در این باب صورت گرفته است.

۲. کلات

دومین قریه از دهستان کاخک قریه کلات است که در دامنه کوه و شمال غربی کاخک می باشد و به خط مستقیم قریب دو فرسخ بین آن دو فاصله است و راه گناباد و فردوس در قدیم از آنجا عبور می کرده و اکنون هم اهالی فردوس جدیت دارند که دولت اقدام به ساختن این راه بنماید. در این صورت مسافت بین گناباد و فردوس خیلی کمتر از جاده کنونی که از بجستان می گذرد خواهد شد، ولی این جاده کوهستانی و صعب العبور است و با آن که خرج ساختن و احداث آن خیلی زیاد است اگر ساخته شود برای گناباد و فردوس خیلی خوب است.

این کلمه در شاهنامه فردوسی با راء ذکر شده که گفته:

نگفتم مرو بر کرات جرم مزن بر کرات گنابد قدم

ولی در کتب لغت با لام ضبط نموده‌اند، چنان‌که در برهان جامع می‌نویسد: «کلات چو حیات ۱. نام شهری است از ترکستان ۲. قلعه و قریه بزرگ که در سر کوه ساخته باشند ۳. نام قلعه‌ای است از مضافات قندهار که در سر کوهی است مشهور به قلات ۴. نام قلعه‌ای است در خراسان».

کلات نیز دارای منظره زیبا و مشرف بر همه آبادی‌های گناباد است و هوای آن بیلاقی و میوه‌جات سردسیری آن خوب و نسبتاً فراوان است^۱. جمعیت آن طبق آمار اخیر قریب ۱۱۰۰ نفر است مردم آن تقریباً عموماً زارع می‌باشند. دره‌ای که به کلات منتهی می‌شود که اصطلاحاً تنگل^۲ می‌گویند دارای آبادی‌های بسیار زیباست که خیلی سرد و بیلاقی می‌باشند مانند قریه زو که بعضی ضوع می‌گویند و تقریباً ۲۰ نفر سکنه دارد و میمند که مردم آنجا، میمون گویند ولی اصل آن میمند است که به طوری که از بعضی فضلا شنیده شده احمد بن حسن میمندی از بزرگان و رجال زمان سلطان محمود غزنوی اهل آنجا بوده است و فعلاً جمعیت آن در حدود ۳۰ نفر است، و قریه کوه قلعه که بسیار باصفاست و در حدود ۱۲۰ نفر جمعیت دارد.

در وسط دره کلات حدود یک فرسخ پس از کلات قلعه فرود است که از بزرگ‌ترین قلعه‌های کوهستانی جنوبی گناباد می‌باشد و دارای آثار تاریخی نیز هست که قبلاً شرح آن را نوشتیم و در شاهنامه فردوسی شرح آن مفصلاً مذکور است، مرحوم سیاح کلاتی که از وعاظ معروف زمان خود بوده و شرح حال او بعداً

۱. در بحیره در ذکر عجائب اشجار می‌نویسد: در کتب آمده که در کرات سروی است که قریب به چهار هزار سال باشد که در آن موضع است و قولی آن‌که دو سرو است که به یکدیگر متصل شد به نوعی که فردوسی در شاهنامه از آن یاد کرده از زبان شاه کیخسرو در حینی که طوس نوذر را بر سراسر اسباب می‌فرستد.

گسدر بر کرات جنابد مکن که آنجا دو کوه است و یک سرو بن

۲. در گناباد دره‌های بین دو کوه را تنگل می‌گویند.

ذکر خواهد شد از اهالی آنجا بوده است.

۳. دیسفان

یکی از قرای معروف براکوه دیسفان است که بین کاخک و کلات واقع شده ولی برخلاف آن دو که در دامنه کوه می باشند، این قریه در ابتدای درّه واقع شده و قسمتی از آن که در جلوی درّه است از دور پیداست، این کلمه با دال مهمله مکسوره خوانده می شود و بعضی آن را تیسفون با تاء منقوطة مکسوره و واو تلفظ می کنند که همنام با تیسفون پایتخت اشکانیان و ساسانیان که شهر مدائن فعلی و نزدیک بغداد است بوده باشد.

جمعیت آن به طوری که آمار دولتی در سال ۱۳۴۰ ضبط کرده در حدود ۱۰۰۰ نفر (۹۹۲) می باشد و مردم آن غالباً به زراعت اشتغال دارند بسیاری از اهالی آنجا هم به خارج گناباد رفته و در شهرها به کار اشتغال دارند و شغل خمیرگیری و نانوائی در میان کسانی که از آنجا به خارج گناباد رفته اند زیاد است. از معاریف آنجا آقای محسن گنابادی می باشند که فرزند مرحوم آخوند ملاحسن و به واسطه فضل و دانش و حسن خلق و سلوک با مردم نزد همه طبقات محبوبیت دارند، ایشان سالها در مشهد مقدس در مدارس قدیمه به تحصیل علوم معقول و منقول مشغول بوده و به رتبه اجتهاد نایل گردیده و در همان موقع تحصیل هم که بسیاری از طلاب به ایجاد اختلافات و تحریکات با مذاهب مختلفه می پرداختند ایشان در این امور اصلاً وارد نبوده و وجهه ایشان همان تحصیل و امور دینی و معاشرت با مردم به حسن سلوک بوده است، در زمان وزارت مرحوم علی اکبر داور در وزارت دادگستری وارد شده مراحل مختلفه قضایی را در شهرستانهای مختلفه پیموده و چند دوره هم از گناباد به نمایندگی مجلس انتخاب شده و بعداً در دیوان کشور سمت قضایی داشته، و از سال ۱۳۳۹ بازنشسته شدند و اکنون در تهران سکونت دارند و مورد احترام همه طبقات می باشند.

یکی از برادرهای ایشان که از همه کوچک تر می باشند آقای حاج شیخ عبدالرحیم فیض هستند که مدت ها در مشهد و نجف اشرف به تحصیل علوم دینی مشغول بوده و به درجه اجتهاد رسیده و فعلاً در گناباد گاهی در کاخک و بیشتر اوقات در دیسفان سکونت دارند و مردم گناباد نیز به ایشان علاقه مند می باشند، موقوفاتی هم در تصرف ایشان برای روضه خوانی و غیر آن می باشد که به مصرف می رسانند، آخوند ملاحسن پدر آقای گنابادی از فضلا و دانشمندان دیسفان و امامت آنجا را داشتند و با مرحوم حاج ملاسلطانمحمد نیز اظهار محبت و علاقه می نموده است؛ برادرش آخوند ملاعلی اکبر نیز از فضلا بوده و او را برای امامت جماعت به نوغاب برده بودند.

۴. خانیک

دیگر از دهات آنجا خانیک است که در وسط درّه دیسفان حدود دو کیلومتر بالاتر واقع شده^۱ و خیلی سرد و در تابستان خوش منظره است، کلمه خانی در لغت به معنی چشمه و حوض است و می نویسند: نام همای دختر داراب نیز می باشد، و چون آب آنجا چشمه و کوهستانی است ممکن است کلمه خانیک مصغر خانی و به معنی چشمه کوچک باشد و بعضی هم خانک بدون یاء ذکر کرده اند که می توان مصغر خانه گرفت.

عده نفوس آنجا بیش از دیسفان و در حدود ۱۲۰۰ نفر است ولی چون راه

۱. در اواخر فروردین ۱۳۴۸ سیل شدیدی از درّه آنجا سرازیر و به قدری شدید بود که درخت های بزرگ را از جا کنده و با سرعت با خود برد و بیش از نصف ساختمان های خانیک در زیر آب رفت و منازل خراب شد و چند نفر تلفات داد و قنوات آنجا مسدود گردید و آب به قدری زیاد بود که چند متر از روی خانه های خانیک بالاتر آمد و لباس یکی از مقتولین به شاخه بالای درختی مصادف شده و در آنجا مانده بود، زیرا آب به قدری زیاد بوده که آن شخص در روی آب باشاخه بلند درخت تصادف نموده بود و جسدش را در چند کیلومتری بعد دیده بودند، به بسیاری از قنوات دیگر برا کوه هم از جمله قنوات اطراف کاخک خسارت وارد آورده و بعضی هم مسدود شد.

سخت است و اتومبیل رونیست از این رو نام دیسفان از آنجا مشهورتر و اهمیت آن زیادتر است، حاج محمدحسن خانیکی از معاریف آنجا بوده و آقای حاج شیخ محمد نیز از فضلای آنجا و در کاخک اقامت دارند و داماد مرحوم کربلایی شیخ محمدباقر کاخکی می باشند.

۵. نجم آباد

نجم آباد نیز از دهات براکوه محسوب می گردد که در مشرق کاخک و تقریباً دو فرسخ به بیدخت و سه فرسخ تا کاخک فاصله دارد و قریب ۲۵۰ نفر جمعیت و عدّه آن می باشد.

آبش مانند همه مزارعی که قنوات آنها از کاخک رو به طرف مشرق می باشد شور است و اشجار و باغات ندارد اهالی آن عموماً از حیث بنیه مالی ضعیف هستند و ندارند، مسجد کوچکی نیز دارد، چند سال قبل به دستور مرحوم اسماعیل خان مظفرالسلطان آب انباری برای آنجا ساختند؛ راه شوسه اتومبیل رو مشهد به زاهدان از آنجا عبور می کند.

برجوک که مزرعه ای بالاتر از نجم آباد و قریب سه کیلومتر تا آنجا فاصله دارد از توابع نجم آباد و در حدود ۳۰ نفر سکنه دارد، و این کلمه مصغّر برج است با اضافه شدن «واو» و شاید وجه تسمیه آن است که در محل مرتفعی قرار گرفته، در سه کیلومتری آن جاده بیرجند حسن آباد جُنگور می باشد که آب آن شور و دو فرسخ تا کاخک فاصله دارد و اخیراً راهی از کاخک به طرف جاده بیرجند کشیده شده که از محمد آباد کاخک گذشته در نزدیک حسن آباد وارد جاده شوسه می شود.

۶. زبید

مرکز دهستان غربی براکوه قریه زبید است که آن نیز نزدیک کوه با فاصله مختصری قرار دارد و بعض کتب لغت باراء مهمله مفتوحه بر وزن احمد ذکر شده

چنان که در فرهنگ انجمن آراء می نویسد: زبید به فتح اول و ثالث و سکون ثانی و رابع کوهی است از جبال خراسان که تا گناباد سه فرسنگ فاصله داشته. و در برهان جامع می نویسد: نام صحرائی است که جنگ یازده رخ در آنجا واقع شده. و در شاهنامه هم می گوید:

یکی سوی کوه گنابد برفت دگر سوی ربید خرامید تفت
ز ربید زمین تا گنابد سپاه درو دشت از ایشان کبود و سیاه

ولی مشهور میان مردم بازاء معجمه مکسوره است که نزدیک تر به ذهن می آید و از حیث تطابق معنی با خارج نیز مناسب تر است زیرا این قریه در محل خوب و مشرف بر همه گناباد واقع شده و دارای هوای بیلاقی خوبی است از این رو می زبید که آن را زبید گویند.

زبید مرکز دهستان و عده نفوس آن در حدود ۱۲۰۰ نفر است، و این دهستان طبق آمار اداره مبارزه با مالاریا دارای ۵۷ قریه و مزرعه و ۱۷۴۳ خانوار و ۷۳۰۵ نفر است.

زبید در ۲۲ کیلومتری جنوب غربی جویمند واقع شده و دارای دو قنات است که یکی از آنها از کوه می آید و مقداری از آن وقف آستان قدس رضوی (ع) است.

هوای آن بیلاقی و در دامنه مسطح کوه واقع شده و دارای منظره زیبایی است، اهمیت آن در سابق طبق آنچه از تواریخ قدیم و کتب لغت فهمیده می شود بیشتر از اکنون بوده است.

مرحوم حاج قاسمعلی از بزرگان طایفه بیچاره و از اجداد ماکه از شیراز بوده از گناباد عبور نموده و چون میل به انزوا و گوشه نشینی داشته مراجعت نموده و در شوراب اقامت گزید، ولی به واسطه علاقه ای که اهالی زبید به او پیدا کرده بودند گاهی هم بدان جا می رفته و بعضی فرزندان و احفاد او در آنجا از دواج نمودند، و در زمان خود به قدس و تقوا در گناباد شهرتی داشته است؛ اکنون هم از طایفه بیچاره

در آنجا وجود دارد و این طایفه به واسطه این که مورد عنایت حضرت سجاد (ع) و حضرت رضا (ع) بودند از طرف سلاطین صفویه از مالیات و عوارض دیوانی معاف بودند، و فرمانی هم از شاه سلیمان ثانی خواهرزاده شاه سلطان حسین صفوی که چندروزی در مشهد مقدس سلطنت کرد و به تبعیت از رویه سلاطین صفوی این فرمان را نوشت، در دست مرحوم عسکری بیک که پیرمردی روشن ضمیر و بیش از صد سال داشت و از جوانی ساکن زبید بود وجود داشت؛ که نگارنده از نظر این که سند افتخاری برای طایفه ما می باشد برای این که از بین نرود آن را به خواهش و تمنا از فرزند آن مرحوم خریداری نموده و اکنون موجود است و گراور هم شده و ضمیمه کتاب نابغه علم و عرفان گردیده است.

۷. روچین

قریه روچین به ضم راء که روچی هم بدون نون تلفظ می شود در جنوب زبید و قریب چهار کیلومتر فاصله دارد، متصل به کوه و درانتهای دشت واقع شده و آب آن قنات کوهستانی و از درّه می آید و مانند سایر قنات براکوه بر اثر بارندگی و خشکسالی کم و زیاد می شود، اشجار آن زیاد و بیشتر منازل در وسط اشجار واقع شده است؛ عدّه نفوس آن در حدود ۵۰۰ نفر است و مردم آن غالباً مانند سایر دهات به زراعت اشتغال دارند و میوه جات سردسیری در آنجا موجود است. چندین درخت کهن سال چنار در آنجا وجود دارد و حوض انبار قدیمی هم که تاریخ آن مربوط به زمان صفویه و قرون سابقه می باشد در آنجا موجود است.

۸. سقی

دیگر از قرای براکوه سقی (به کسر سین و قاف) می باشد که بین روچین و کلات واقع شده و با هر یک از آنها در حدود یک فرسخ فاصله دارد و آب و هوای آنجا نیز بیلاقی و در دامنه کوه واقع و قدری مرتفع تر از روچین می باشد و

مزارعی در اطراف آن وجود دارد که تابع آن می‌باشند، و به طور کلی هر یک از دهات معروف براکوه مخصوصاً دهات بزرگ‌تر مانند کاخک و کلات و زبید و سِنُو که بعداً ذکر می‌شود دارای مزارعی در اطراف می‌باشند؛ عدّه بعضی آن‌ها زیاد است که ذکر آن‌ها چندان مورد لزوم نیست و غالب آن‌ها در وسط درّه‌های مربوط به آن قریه هستند، عدّه نفوس سقی در حدود ۷۵۰ نفر می‌باشد و مردم آنجا خیلی بی‌باک و متهور و جسور هستند و آنجا نیز مانند روچین از دهستان زبید می‌باشد.

۹. علی آباد

علی آباد نیز یکی از مزارع معروف براکوه و از توابع زبید و بین آنجا و روچین قرار گرفته است، علی آباد مزرعه‌ای بیش نیست و مقدار مختصری از آن وقف و متولّی آن اهل کاخک است و بقیه ملک جناب آقای صالح‌علیشاه و آقای حاج محمدصادق سعیدی معین‌الاشراف می‌باشد.

در چهل سال قبل نام آن زهراآباد بوده که زهراآباد گفته می‌شده و نه ساختمان‌ی داشته و نه اشجار و آبادی در آن بوده و آب آن نیز خیلی کم و ناچیز و از مزارع بی‌نام و نشان براکوه محسوب می‌شده، و از املاک مرحوم مظفرالسلطان بوده بعداً ورثه آن مرحوم به دو نفر نامبردگان معظم فروخته و جناب آقای صالح‌علیشاه نام آن را به علی آباد تغییر داده^۱ و مدار آب و زراعت آن را که قبلاً سیزده بود برای تیمن و تبرک چهارده به عدد چهارده معصوم (ع) تعیین نموده و شروع به کار در قنات آن و غرس اشجار و آبادانی اراضی آن نموده و چون در دامنه کوه و دشت نسبتاً مسطحی قرار گرفته و مشرف بر دهات گناباد می‌باشد و اکنون اشجار آن هم خیلی زیاد و بزرگ شده از بهترین مزارع ییلاقی گناباد

۱. ایشان مزاحاً فرمودند که بین زهرا و علی بینونیتی نیست لذا علی آباد می‌نامیم و البته این بیان از نظر مزاح بوده و منظور آن بوده که کلمه زهراآباد که با تخفیف مناسب نبود تغییر داده شود لذا آن مزاح را نموده و نام علی آباد بر آن قرار دادند.

محسوب می‌گردد و در تابستان اوقات تعطیل در آنجا جمع زیادی از طبقات مختلفه برای استفاده از مناظر و هوای آن می‌آیند و ساختمان مختصری هم در آنجا شده است، چند نفر کارگر و زارع دارد که عدّه آنها تقریباً ۲۵ تا ۳۰ نفر می‌باشد.

۱۰. سِنو

دیگر از قرای معروف براکوه سِنو به کسر سین و ضم نون می‌باشد و پس از کاخک بهترین قریه براکوه می‌باشد و در حدود ۱۰۰۰ نفر جمعیت آن است، سِنو با آن که متصل به کوه و در دامنه آن است ولی چون آن کوه نسبت به کوه‌های دیگر براکوه در محل پست‌تری واقع شده از این رو هوای آنجا گرم‌تر از سایر دهات براکوه می‌باشد.

آب آن از زیر یک قطعه سنگ بیرون می‌آید و برخلاف سایر قنوات کوهستانی در سال‌های مختلف و بر اثر بارندگی و خشکسالی تغییر زیادی نمی‌کند و زیاد هم می‌باشد و مدار آن بر پانزده سهم است که نه سهم آن وقف آستانه قدس رضوی (ع) است، و مرحوم حاج محمدعلی که از متمولین آنجا و شخص خیرخواهی بوده برای امور خیریه عمومی آن آبادی، مدار را موقتاً بر شانزده قرار داد و در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی جویمند و چهارده کیلومتری راه شوسه جویمند و بجستان می‌باشد، عدّه نفوس آن در حدود ۱۰۰۰ نفر است.

مرحوم حاج ملاءلی قهرمانی که از تجار معروف گناباد و از اعیان جویمند بود و سابقاً هم نام ایشان را ذکر نمودیم اصلاً اهل سِنو و پدرشان حاج محمدعلی نیز از متمولین و معاریف آنجا بوده، و اکنون هم برادر حاج محمدعلی و فامیل ایشان در سِنو زندگی می‌کنند و از معاریف آنجا می‌باشند.

۱۱. درب صقّه

یکی از مزارع تابعه زبید که از نظر موقعیت و زیبایی محل دارای اهمیت است قریه کوچکی است به نام درب صقّه که مردم گناباد آن را در صوفه می‌گویند، این قریه در حدود یک فرسخ تا زبید فاصله دارد و در انتهای درّه کوه زبید واقع شده و سه طرف آن را کوه مرتفع فراگرفته و مشتمل بر اشجار بسیار قوی و هوای سرد و منظره زیبایی است که آفتاب در آن کمتر دیده می‌شود، و در انتهای آن از بالای درّه آب جریان دارد و دارای آبشار زیبایی است و در آنجا در حدود ده متر ارتفاع در دیوار کوه فرورفتگی است که شبیه به ایوان و صقّه می‌باشد و جلوی آن هم جای نشستن دارد که به طور طبیعی است و قدرت الهی به دست طبیعت ساخته است. همه اطراف آن ایوان سبز و خرم است و از گوشه آن آبی قطره‌قطره می‌چکد و در محل چکیدن آن گودال کوچکی است که آن آب در آن جمع می‌شود، در آن ایوان علفی سبز می‌شود که دست زدن به آن علف و گرفتن برگ آن باعث سوزش دست می‌گردد زیرا روی آن درشت است که گویا خار دارد و ایجاد سوزش در محل لمس می‌کند و معروف است که سوزش آن رفع نمی‌شود مگر آن که به همان آب دست را بشویند؛ و امتحان هم شده است و رفع سوزش به توسط آن آب معلوم گردیده، ولی ممکن است به وسایل دیگر نیز رفع شود چون قسمت نفی آن و اختصاص بدان آب را نمی‌توان قطعی دانست.

به طوری که قبلاً هم ذکر کردیم نزدیک آنجا محلی است که به قلعه رستم معروف و در بالای آن در قسمت مرتفع کوه جایی است که می‌گویند قبر پیران ویسه می‌باشد، و معروفیت درب صقّه یکی از جهت مناظر طبیعی و دیگر برای وجود آن آثار تاریخی است که در آنجا می‌باشد، جمعیت آن در حدود ۱۵۰ نفر است.

مزارع و دهات دیگر

مزارع و دهات دیگر نیز در براکوه وجود دارند که بعضی از آن‌ها دارای جمعیت زیادتر و بعضی مزارع کوچکی می‌باشند مانند قریهٔ استاد^۱ که در حدود ۵۵۰ نفر جمعیت دارد، و رضو (به کسر راء و ضم ضاد) که تقریباً ۲۰۰ نفر سکنه دارد و در اسناد آستان قدس به نام رضویّه ذکر شده است، و کلاتهٔ ملا که قریب ۱۴۰ نفر نفوس آن است، و دَرَقَنج (به فتح دال و سکون راء و کسر قاف) که قریب ۹۰ نفر سکنه دارد و محمدآباد که ملک شخصی آقای ابوالقاسم صابری کاخکی است که چند نفر زارع دارد، و ایدو (به کسر الف و سکون یاء و ضم دال) که تقریباً ۲۰۰ نفر جمعیت دارد و سازنگ که ۷۵ نفر نفوس دارد و دهات و مزارع دیگر که همه از توابع کاخک می‌باشد.

و شیرازآباد که نزدیک علی‌آباد و چهار کیلومتر به زبید و یک کیلومتر به روچین فاصله دارد و در حدود ۱۵۰ نفر سکنه آن می‌باشد، و شاید به توسط مرحوم حاج قاسمعلی احداث شده از این رو شیرازآباد نامیده شده باشد، و رقاصان از توابع سُنُو که قریب ۲۵۰ نفر سکنه دارد و نوده که قریب ۱۲۰ نفر و پودنگان که اکنون معروف به فوتنجان است و در حدود ۲۰۰ نفر نفوس آن می‌باشد، و رضویه که ۲۲۰ نفر سکنه دارد که بعضی آن‌ها از توابع زبید می‌باشد همهٔ آن‌ها جزو براکوه محسوب می‌شوند و مجموع نفوس براکوه به طوری که آمار دولتی نشان می‌دهد در حدود ۲۰۰۰۰ نفر است.

۱. متأسفانه این قریه نیز گرفتار خسارات زلزله نهم شهریور شده و چند نفر تلفات داد و از جمله کمک‌های زیادی که از طرف دولت و مردم ممالک دیگر برای زلزله‌زدگان شد کمک دولت هلند بود که کارشناسان آن برای بازدید محل‌ها آمده و قریه استاد را انتخاب کردند که به خرج خود نوسازی نمایند و کار آن را به وزارت آبادانی و مسکن واگذار نمودند و آن وزارتخانه هم تعداد یک‌صد و چهل خانه با وضع بسیار زیبایی بالوله کشی آب و برق در آنجا ساختند.

ج پس کلوت

پس کلوت هم یکی از قسمت‌های گناباد می‌باشد که جزو دهستان بیدخت قرار داده شده ولی خود آن مشتمل بر دهات و قرای متعدده است و از سابق نیز جزو قسمت مرکزی گناباد محسوب نمی‌شده است، قرای معروف آن از این قرار است:

۱. شوراب

قریه شوراب نزدیک‌ترین قریه پس کلوت به داخله قسمت مرکزی می‌باشد و آن در مشرق بیدخت و ده کیلومتر فاصله دارد و آب آن خیلی شور است از این رو اشجار و باغات در آنجا وجود ندارد، ولی زراعت آن خوب است مخصوصاً گندم آن برای نان کردن بسیار مرغوب و خوش طعم است و به طوری که معروف است یک من گندم آنجا یک من و سی سیر نان می‌شود.

شوراب در جنوب شرقی کوه دختر واقع و قریب دو کیلومتر تا آنجا فاصله دارد. در حدود ۵۰۰ نفر جمعیت آن می‌باشد و مردم آن ساده لوح و جاهل به احکام و در امور اجتماعی و روابط بین افراد کم مبالات می‌باشند. مرحوم ملاحسن امام جماعت آنجا از درویش و شخص با عقیده و نیک فطرتی بود و در شب نوزده ماه رمضان ۱۳۴۹ قمری با حال خوش و نورانیت بدرود زندگی نمود، و پس از او در آنجا امام جماعتی نیست و گاهی بعضی و عاظ بیدخت برای وعظ و تعلیم احکام بدان جا می‌روند، از مزارع تابعه آن گل افروز و اسماعیلی است.

مرحوم کربلایی عبدالعلی از فقرا و درویش بسیار با محبت و ثابت قدم آنجا بود، مرحوم ملامحمد اعمی نیز که قریب صدسال داشت درویشی با محبت و با صداقت و ثابت قدم بود، درویش دیگر نیز که در دیانت و مذهب خود و فقر

ثابت قدم بودند در آنجا وجود داشتند، رحمة الله علیهم.

۲. بویمرغ

دیگر قریه بویمرغ است که دوازده کیلومتر تا شوراب فاصله دارد و بیشتر آب و اراضی آن وقف آستانه مقدس رضوی (ع) است و به چهارده سهم منقسم می شود که یکی ملکی و بقیه وقف است، و در آنجا و سایر دهاتی که بعداً از پس کلویت نام برده می شوند آب و اراضی ملکی غالباً با هم خرید و فروش یا وقف می شوند برخلاف جلگه گناباد که آب و اراضی آن جداگانه معامله می شوند. عده نفوس آنجا در حدود ۱۰۰۰ نفر می باشند که چون از خود آنجا ملک ندارند غالباً در مزارع و دهات اطراف مختصر ملکی برای خود تهیه کرده اند و خودشان زراعت می کنند یا زارع دارند.

از مظهر قنات تا خود آبادی تقریباً یک فرسخ و نیم فاصله است از این رو مقدار زیادی از آب آن تا موقع رسیدن به زراعت مخصوصاً در تابستان جذب زمین می شد، و در چند سال اخیر آقای حاج ابوالحسن کریمی مستأجر آنجا طبق اجازه اداره آستانه قدس مجرای در زیر زمین احداث نموده و مانند قنات به حفر چاه هایی پرداخته اند که نزدیک آبادی ظاهر می شود و مجرای آن را از زیر قرار داده اند که فعلاً اراضی زیادتری را مشروب می کند، و سابقاً که خیلی فاصله داشته چند درخت در کنار جوی آن نشانده بودند ولی به طور کلی نه خود آبادی و نه مجرای قنات اشجار زیادی نداشت فقط چند درخت در همه آنجا وجود دارد و چون بیشتر آن وقف است مستأجرین در صدد احداث باغات نبوده اند.

بسیاری از مردم آنجا در سابق یا گوسفنددار یا شتردار بودند و نمد مالی هم در آنجا زیاد است و اخیراً قالیچه هم در آنجا زیاد می بافند و طبق معمول بلوچ ها روی زمین می بافند و نقشه هم مطابق قالیچه های بلوچی است، کدورت و نفاق در میان بعض مردم آنجا موجود است.

در بویمرغ مزاری است که معروف است آرامگاه امامزاده احمد فرزند حضرت موسی بن جعفر (ع) است که تاریخ اولی بنای آن معلوم نیست ولی سنگ قبری در آنجا موجود است که مربوط به یکی از مدفونین آنجا به نام میرابوالقاسم فرزند میرجاندار خفاجه‌ای است و تاریخ آن ۱۰۵۳ می‌باشد که معلوم می‌شود در آن تاریخ که مقارن زمان صفویه بود بنایی در آنجا وجود داشته است، و مرحوم حاج حسنعلی بیک آنجا را تعمیر نموده و این اشعار در بالای درب ورودی روی سنگی نوشته و نصب شده است:

به روزگار شهنشاه دین پناه مؤید

که هست ناصر دین خدا و ملت احمد

سلالة الحاج حاجی حسنعلی است که باشد

خجسته نائب فرخنده بلوک گناباد

بجست زایر بیت الحرام کسب از آن پس

گماشت همت مردانه را به خیر مجدد

چو بود منهدم از اقتضای گردش گیتی

به بویمرغ مزار امامزاده احمد

برادر شه مسموم مقتدای خراسان

زنسل موسی کاظم ز آل پاک محمد

به این نکویی تعمیر کرد و داد بلندی

که نام نیک بماند از او به دهر مؤید

به دستیاری پیرخرد به کلک هنرور

حبیب از پی تاریخ سال کرد رقم زد

چوهست در غرفات بهشت مسکن بانی

بدیبه از پی تاریخ سال «غرفه» برآمد

و اخیراً هم ضریحی آهنی از طرف آقای حاج ابوالحسن کریمی مستأجر آنجا

تهیه و اهدا گردیده است، مردم بویمرغ و اطراف آنجا بدان مزار اعتقاد کاملی دارند و نذرهایی برای آنجا می‌نمایند و روضه‌خوانی می‌کنند، بعضی هم حدس می‌زنند که آرامگاه قطب الدین میرحاج یا یکی از بستگان او بوده باشد و بعداً ذکر خواهیم کرد که در مدفن میرحاج اختلاف است و در آتشکده آذریبگدلی وفات او در گناباد نوشته شده است و بعضی هم مدفن او را هرات می‌دانند.

مسجد کوچکی هم دارد، حَمّام هم مرحوم حاج میرزا ابوتراب خان مقبل السلطنه موقعی که مستأجر آنجا بوده ساخته است.

مرحوم ملا محمد امام جماعت آنجا و از دراویش و شخص باذوقی بوده و پس از او شیخ حسین فرزندش امامت جماعت آنجا را داشت و اکنون فرزند شیخ حسین کربلایی، شیخ علی به مسجد می‌روند و روضه هم می‌خوانند و به کارهای زراعتی اشتغال دارند.

مرحوم کربلایی ملا ابراهیم از فقرای نیک و بااعتقاد و ثابت قدم آنجا بود، مزارعی هم در اطراف آن می‌باشد که از توابع آن است و زارعین آنها از اهالی آنجا می‌باشند مانند مزرعه اَرُوک (به فتح همزه و ضمّ راء) و اَسُو (به ضمّ سین و سکون واو) که مخفف آسان است و کلاته علی‌نور که زارعین همه آنها از بویمرغ می‌باشند.

۳. روشناوند

یکی از دهات معروف پس‌کلوت روشناوند است که همه آن وقف آستان قدس رضوی (ع) است، و آب آن زیاد و هوایش گرم است در حدود ۱۲۰۰ نفر نفوس دارد آب آن وارد قریه نمی‌شود و از مظهر قنات تا آبادی در حدود یک فرسخ فاصله است و چون اراضی زراعتی آن چند آیش دارد که یک آیش در نزدیک مظهر قنات است از این‌رو در آن موقع خیلی دور از آبادی و در سایر اوقات نیز که نزدیک تر می‌شود داخل آبادی نیست.

در سابق در وسط آبادی استخر خیلی بزرگی بود که آن را از آب قنات پر می‌کردند و حیوانات آن‌ها از آن استفاده نموده اهالی هم در اطراف همان استخر به رخت‌شویی می‌پرداختند، از این رو خیلی کثیف و متعفن بود و باعث کثافت هوا و پیدایش پشه مالماریایی بود، ولی اخیراً از آن جلوگیری شده و از بین رفته است و از آب حوض‌ها استفاده می‌شود و هر وقت کم شد از آب قنات پر می‌کنند، از این رو قدری از کثافت و تعفن هوا جلوگیری شده است.

مردم آنجا غالباً از نظافت بهره زیادی ندارند و علت آن هم آن است که از آب دورند ولی غالباً قوی هیکل و صاحب بنیه سالم می‌باشند که از سابق گور نامیده می‌شدند و کلمه گور به فتح گاف به معنی گبر و زرتشتی آمده، و هم به طوری که در کتب فرهنگ می‌نویسند: نام قومی از اکراد کفار هندوستان می‌باشد ولی در اینجا منظور پهلوان است و شاید همان معنی اولی در ابتدا مراد بوده است. شغل مردم آنجا غالباً زراعت است و بسیاری از آن‌ها به دیمه کاری نیز مشغول و در اراضی دیمه‌زار از برگز و بندازبک که هر کدام چهار پنج فرسخ تا آنجا فاصله دارند به زراعت دیم مشغول و از آن راه امرار معاش می‌کنند و بیشتر آن‌ها جدی و کاری می‌باشند.

مرحوم حاج شیخ علی از مجتهدین ساکن نجف اشرف اهل روشناوند بوده‌اند، مرحوم حاج شیخ محمدباقر معروف به حاج آخوند نیز امام جماعت آنجا و از فضلا و دانشمندان و خوش محضر و بذله گو و دارای اخلاق نیک بود و با همه کس به حسن سلوک رفتار نموده و به شغل زراعت نیز اشتغال داشت، برادر ایشان مرحوم حاج شیخ مهدی امامی نیز از علمای آنجا و از اعیان پس‌کلوت و پس از مرحوم حاج آخوند امامت جماعت آنجا را داشت؛ حاج شیخ محمدحسن عبادی فرزند مرحوم حاج آخوند و آقا شیخ علی امامی فرزند مرحوم حاج شیخ مهدی هم اکنون از معاریف پس‌کلوت می‌باشند، مرحوم آقا رجب شریفی نیز از معاریف روشناوند و از دراویش آنجا بودند و فرزندان هم اکنون در خود روشناوند و از

معاریف آنجا هستند.

۴. مقیم آباد

دیگر مقیم آباد است که امروز در میان اهالی گناباد به مناسبت این که یکی از مأمورین آستان قدس در زمان‌های سابق آن را باز کرده به نوکر معروف است، و آن قریه کوچکی است که در طرف قبله روشن‌وند و نزدیک مظهر قنات آن واقع شده و قریب یک فرسخ تا آنجا فاصله دارد و در زیر تپه‌ها و فراز و نشیب‌های بین قسمت مرکزی گناباد و پس‌کلوت واقع شده و این تپه‌ها سنگی بوده و از طرف پس‌کلوت قدری بلندتر و از طرف گناباد بلندی زیادی ندارد و دارای فراز و نشیب‌هایی می‌باشد که در اصطلاح مردم گناباد شکسته می‌گویند، و شکسته‌های آنجا را شکسته‌های نوکر و حاجی آباد می‌گویند.

اولین آبادی پس‌کلوت در آن قسمت یکی مقیم آباد و دیگری حاجی آباد است که بعداً مذکور می‌شود و موقعی که از گناباد وارد این شکسته‌ها می‌شویم سرایش می‌رویم سپس وارد حومه پس‌کلوت می‌شویم، و به طور کلی جلگه مرکزی همان‌طور که از براکوه پست‌تر و ارتفاع آن از سطح دریا کمتر است برعکس از پس‌کلوت خیلی مرتفع‌تر است به همین جهت هوای پس‌کلوت در تابستان خیلی گرم‌تر از خود گناباد است.

مقیم آباد آبادی کوچکی است و آب آن بر دوازده شبانه‌روز تقسیم شده که شش شبانه‌روز آن که نصف می‌باشد وقف آستان قدس رضوی (ع) است.

اراضی آن برای زراعت خوب است ولی باغات در آنجا نیست و اشجار هم خیلی کم است. عده نفوس آن در حدود ۱۵۰ نفر و قریب ۴۰ خانوار می‌باشند و مرحوم کربلاعباسعلی کدخدای آنجا از درویش بود و در میان مردم آنجا خیلی نفوذ داشت و مردم او را رییس خطاب می‌کردند.

۵. حاجی آباد

دیگر از قرای آن حاجی آباد است که در شمال غربی مقیم آباد واقع شده و قریب دو کیلومتر بین آن دو آبادی فاصله است ولی اراضی زراعتی و زراعت‌های آن دو به همدیگر وصل است.

نام اصلی آن به طوری که در بعض اسناد قدیمی دیده شده نشاصفی (به کسر نون و سکون صاد و کسر فاء) می باشد که بعضی حدس می زنند معرب نشسته پی می باشد زیرا چاه‌های آن که حکم عصب و پی قنات دارد، مرتب ریزش می کند و فرو می ریزد و مسدود می شود و به اصطلاح گناباد نشست می کند.

قنات این آبادی به واسطه آن که چاه‌های آن از وسط شکسته‌ها عبور می کند و اراضی آن به اصطلاح گناباد شلات است و ریزش زیاد دارد بارها مسدود شده تا آن که در اواخر قرن سیزدهم قمری کاملاً مسدود گردید و مرحوم حاج میرزا تقی جویمندی که از اشخاص خیرخواه و نیک گناباد بوده اقدام به باز نمودن آن کرد از این رو به نام حاجی آباد موسوم گردید.

این قنات چون مرتب مسدود می شد، هر دفعه برای بازکردن آن یک سهم فرخیز (اصل آن فرع خیز است زیرا سهمی بر سهام اصلیه اضافه می کنند) می کردند از این رو سهام آن به بیست و شش رسید و چون دوره آن زیاد شده بود آن را نصف نموده مدار را بر سیزده قرار داده بودند و هر کس هر اندازه از مدار بیست و شش مالک بود از مدار سیزده نصف آن را تملک داشت، سپس در زمان مرحوم حاج ملاسلطان محمد سلطان علی شاه که ایشان هم قدری در آنجا شرکت داشتند ایشان عدد سیزده را ناخوش داشته و برای تیمن و تبرک به عدد چهارده معصوم (ع) مدار آن را چهارده قرار دادند، و چون بعداً مدتی مسدود شد شرکا تصمیم گرفتند یک سهم فرخیز نموده مدار را بر پانزده قرار دهند و بفروشند و قنات را باز نمایند سپس بر اثر همت و کوشش و اقدام جناب آقای صالح علی شاه باز شد و اکنون هم باز است.

اراضی آن برای زراعت خیلی خوب و چون بندسار هم دارد که از آب خود حاجی آباد زراعت می‌شود بعضی مالکین اراضی زیادی دارند که اراضی را برای زراعت دو آیش قرار می‌دهند و اراضی آیش آنجا محتاج به کود زیاد نیست، ملک حاجی آباد غالباً از اهالی خارج آنجاست و اکنون قسمت مهم آن از مردم بیدخت و روشناوند و بعضی دهات دیگر گناباد می‌باشد، و اهالی خود آنجا کمتر مالک می‌باشند، جمعیت آنجا در حدود ۱۷۰ نفر است و غالباً زارع می‌باشند که یا در همان‌جا زراعت نموده و یا در اراضی دیمه‌سار برگز به زراعت اشتغال دارند و اگر در سال بارندگی و خشکسالی نباشد و زراعت هم عمل کند وضع آن‌ها خوب است.

مرحوم حاج هاشم بزرگ آنجا و مورد اعتماد مردم از درویش و فقرای نیک بوده در سال ۱۳۳۰ قمری در سفر حج با جناب آقای صالح‌علیشاه هم سفر بوده و فرزند بزرگش کربلایی محمد تقی نیز مردی صحیح‌العمل و درویش نیک‌کرداری بود که در شوال ۱۳۸۳ قمری بدرود زندگانی نمود.

۶. نعمت آباد

یکی از قرا و مزارع خیلی کوچک و جدید الاحداث پس‌کلوت نعمت آباد است که در زیر اراضی مزروعی حاجی آباد واقع شده و احداث آن در حدود بیست سال قبل توسط جناب آقای صالح‌علیشاه شد، علت آن این بود که در اطراف حاجی آباد و اراضی آن زمین‌های باتلاقی وجود داشت که مانند چشمه راکد در روی زمین هم آب بود و این اراضی باعث پیدایش مالاریا بود به طوری که در حاجی آباد مرض مالاریا زیاد و کسانی هم که از خارج برای توقف بدان‌جا

۱. کلمه نعمة در عربی مصدر و با تاء مدور نوشته می‌شود و در فارسی با تاء کشیده می‌نویسند و بهتر این است که اگر به وضع عبارت عربی باشد مانند نعمة الله با تاء مدور و اگر به ترتیب فارسی باشد مانند کلمه نعمت آباد با تاء کشیده نوشته شود ولی غالباً در رسم الخط فارسی به هر دو نوشته می‌شود.

می‌رفتند پس از چند ماه مبتلا به مالاریا می‌شدند و این موضوع در چندین جلسه بین مطلعین مذاکره شد، جناب آقای صالح‌علیشاه معتقد بودند که اگر اقدام به احداث قناتی بشود که چاه‌های آن از حدود حاجی آباد و اراضی آن بگذرد ممکن است آب‌های اطراف را به خود جذب کند و اضافه بر آن که ایجاد قناتی می‌گردد، سبب از بین رفتن باتلاق و مالاریا هم بشود و عده دیگر هم این نظریه را قبول نمودند، لذا ایشان تصمیم به احداث این قنات گرفته و مدار آن را طبق معمول که دارند و در صالح آباد و سایر قنوت عمل کرده‌اند برای تیمن و تبرک بر چهارده گرفتند و چند نفر شریک شدند و چون از دو جهت مورد نظر بود از این رو نعمت آباد نامیده شد.

نعمت آباد اراضی زیاد ندارد و مقداری از آب آن در اراضی پایین حاجی آباد زراعت شده و حصه الارض داده می‌شود، زارعین آن اصلاً از مقیم آباد و حاجی آباد بوده و اکنون در آنجا سکونت دارند و فعلاً در حدود ۳۰ نفر از کوچک و بزرگ و مرد و زن سکنه دارد.

۷. نوده پشن

دیگر از دهات معروف پس‌کلوت، نوده پشن است که آبادی نسبتاً بزرگ و معروفی است و شهر قدیم پشن که در شاهنامه نام برده شده نزدیک همان جاست. در فرهنگ انجمن آراء می‌نویسد: پشن بر وزن چمن نام موضعی است که میان پیران‌ویسه و توس (طوس) نودز جنگ واقع شد و فتح تورانیان را بود و اکثر پسران و نوادگان گودرز شهادت یافتند و آن جنگ را جنگ لادن و هماون نیز گویند و این رباعی مشهور است که هر مصراع را شاعری گفت مصراع آخر از فردوسی است:

چون عارض تو ماه نباشد روشن	مانند رُخت گل نبود در گلشن
مژگان‌ت همی گذر کند از جوشن	مانند سنان گیو در جنگ پشن

و در شاهنامه است:

به لادن که آمد سپاه گشن شیخون زیپیران به جنگ پشن
و گشن باکاف فارسی به معنی بسیار و انبوه است، توس (طوس) هم پسر نوذر
است که در دربار ایران زمان کاوس و کیقباد و کیخسرو مقام سپهبدی داشته است
و لادن با دال مهمله نام گلی است و هم نام آن محل است که جنگ گودرز و پیران
در آن واقع شد، و هماون با واو نام کوهی است که جنگ توس (طوس) و پیران در
آنجا واقع شد و لادن مخفف لادن کوه است و اکنون تپه‌هایی بیش باقی نیست و
گاهی آثار و اشیای مربوط به قدیم در اطراف آنجا پیدا می‌شود و چند سال قبل
حفّاری‌هایی در آنجا شد و آثار زیاد مهمّی به دست نیامده، ولی قطعی است که
محل شهر قدیم پشن همان جا بوده و قابل حفّاری می‌باشد و یکی از جنگ‌های
بین ایران و توران در اطراف آنجا بوده است.

اراضی آنجا برای زراعت خوب و مهیاست و قدری از قنات آن وقف آستان
قدس رضوی (ع) و مقداری هم از موقوفات امرای طبس است که به موقوفات
میرحسنخانی معروف و اکنون هم متولّی آن‌ها از همان فامیل می‌باشد و با سایر
موقوفات میرحسنخانی تصرّف دارند.

اراضی اطراف نوده پشن دارای آب تحت‌الارضی زیاد است و تاکنون
چندین چاه نیمه عمیق در آنجا زده شده و آب همه آن‌ها برای زراعت خوب ولی
شور است.

مزرعه محمدآباد و بدرآباد و محسن آباد هم جزء و از توابع آن است و سکنه
آنجا زراعت می‌کنند.

مردم آنجا غالباً زارع و بعضی هم گوسفنددار هستند ولی در سال‌های اخیر بر
اثر خشکسالی و شیوع مرض دام‌ها بیشتر گوسفندان از بین رفته و صاحبان آن
خیلی پریشان شده‌اند، جمعیت آن در حدود ۷۰۰ نفر است، از مزارع تابعه آنجا
یکی کلاته علی است که تقریباً سه فرسخ تا آنجا فاصله دارد و قبلاً قنات آن باز

بوده ولی بعداً مسدود شده و سپس به همت جناب آقای صالح علیشاه آب مختصری پیدا کرد، نزدیک آنجا چاه‌های قُسطانی (به ضمّ قاف و سکون سین و طای مؤلف و الف) که اکنون مسدود است ولی از چاه‌ها معلوم می‌شود که آب آن خیلی زیاد است، و در بعضی اسناد قدیمه دیده شده که نوشته‌اند بلده قُسطانی که معلوم می‌شود در سابق آباد بوده است.

۸. گیسور

دیگر از دهات پس‌کلوت گیسور (به فتح گاف و سکون یاء و ضمّ سین) است که آخرین آبادی طرف شرقی آن و نزدیک کوه کبیر^۱ و مرز افغانستان است. گیسور دارای دو قنات است که گیسور بالا و گیسور پایین می‌گویند، ولی گیسور پایین اصلی فعلاً مسدود است و دو قنات دیگر اولی به اسکندریه دومی به خارسوزان موسوم است، اراضی آن برای زراعت خوب و اطراف آن هم برای مرتع گوسفندان خیلی مناسب است.

مدار آن بر شانزده می‌باشد که یازده سهم آن وقف است، در نزدیک آنجا بنایی است به نام جغتای که معروف است در حدود صد و بیست سال قبل در آنجا کاوش‌هایی شده و اشیای قیمتی و دفینه مهمی به دست آمده و اکنون مخروبه شده و فقط ساختمان مختصر هشت تَرَکی بیش نیست و آثار قبری هم در آنجا می‌باشد که می‌گویند قبر جغتای است، جغتای به طوری که در تواریخ می‌نویسند: دومین پسر چنگیزخان بوده که طبق وصیت و تقسیم که چنگیز ممالک مفتوحه خود را بین فرزندان نموده ماوراءالنهر و شهرهای هم‌جوار آن نصیب جغتای شد و خاندان او از ۶۲۰ تا ۷۶۰ قمری در آنجا حکومت نموده‌اند و ممکن است دامنه حکومت ماوراءالنهر در آن زمان تا گناباد هم کشیده شده باشد، جغتای در ۶۴۰ قمری وفات

۱. کبیر بر وزن خیبر به فتح اوّل و تقدیم یاء ساکنه و باء موحدّه مفتوحه.

یافت، و ممکن است دیگری از شاهزادگان مغول در آنجا مدفون شده باشد، جمعیت گیسور در حدود ۵۰۰ نفر می‌باشد و آخرین آبادی خاک گناباد است.

۹. عمرانی

دیگر از دهات پس کلوت عمرانی است که در مکتوبات و اسناد قدیم، بعمرانی نوشته شده است و سابقاً منزل اول در گناباد به طرف مشهد بود ولی اکنون که مسافت با اتومبیل شده جاده شوسه تقریباً دو کیلومتر با آن فاصله دارد، اراضی آن زیاد و برای زراعت خوب و حاصل خیز است و گندم آن نیز مرغوب و نان آن از حیث خوبی در گناباد معروف است، قسمت مهم آن مربوط به اشخاص خارج آنجا و راجع به بعضی مالکین گناباد و امیرزادگان طبس است، جمعیت آن در حدود ۷۰۰ نفر و غالباً زارع و کشاورز می‌باشند، اطراف عمرانی دارای شن روان بسیاری است که به مختصر جریان باد حرکت می‌کند و اگر باد شدت داشته باشد طوری زیاد می‌شود که حرکت در آن حتی برای اتومبیل‌ها خیلی مشکل می‌شود، و ممکن است در مدت کمی تپه‌هایی از شن در محلی پیدا شود در صورتی که روز قبل مثلاً اصلاً وجود نداشته و حتی روز بعد هم ممکن است به کلی اثری از آن در آن محل نباشد، و به همین جهت ممکن است جاده اتومبیل نیز در آنجاگاهی در بعض جاها از شن زیاد مسدود شود و باز روز بعد همان شن محل خود را تغییر داده و به جای دیگری نقل مکان نماید، ریگ عمرانی در گناباد معروف و به واسطه همین ریگ است که راه شوسه را چند مرتبه تغییر داده‌اند و اداره راه غالباً در جستجوی محلی است که ریگ روان کمتر داشته باشد که در آن قسمت راه بسازد.

۱۰. سلطانیّه

سلطانیّه نیز یکی از قریه‌های بسیار کوچک آنجا است که در واقع مزرعه‌ای

بیش نیست و یک فرسخ تا روشناوند فاصله دارد ولی چون دارای چند خانوار می باشد به نام ده ذکر نمودم، سلطانیه چاه‌هایی داشته که مسدود بوده و آبی هم نداشته و به نام خرمايي معروف بوده است، و جناب آقای صالح‌علیشاه در حدود چهل سال قبل اقدام به افتتاح آن نموده و پس از آن که آب آن ظاهر گردید آن را به افتخار نام مرحوم حاج ملاسلطان محمد جد بزرگوارشان سلطانیه نامیدند، آب آن نسبتاً زیاد ولی شور است و زمین آن برای زراعت خوب ولی چون آب آن شور است هر زراعتی در آنجا به زودی رشد نمی‌کند مثلاً زراعت پنبه و ارزن و روناس و یونجه خوب می‌شود، ولی گندم و جو پس از کاشتن از همان ابتدا اگر بارندگی بشود که در اول و موقع کوچک بودن آن‌ها از آب باران مشروب و محتاج به آب خودش در کوچکی نباشد خوب می‌شود و برای طبخ هم خیلی مرغوب و در حقیقت یک نوع چربی دارد، ولی اگر بارندگی نشود که محتاج به آب خودش باشد رشد زیادی نمی‌کند.

آفت دیگری که برای زراعت سفیدبر در آنجا زیاد است شن و گرد و خاک است که مانند غوژد و عمرانی به مختصر بادی شن حرکت می‌کند و اگر زیادتر باشد ممکن است زراعت‌ها را بپوشاند، مقداری از آن را وقف مزار سلطانی بیدخت کرده‌اند، سکنه آنجا فعلاً در حدود ۱۰ خانوار است که قریب ۵۰ نفر می‌باشند، که در آنجا زراعت می‌کنند و ضمناً در زمستان برای دیمه کاری به برگز و بندازبک هم می‌روند و اگر بارندگی شود و زراعت برگز و بندازبک خوب شود وضع آن‌ها نیز خوب است.

مزرعه حسین آباد نیز نزدیک آنجا بین روشناوند و سلطانیه و قریب دو کیلومتر تا سلطانیه فاصله دارد و همان زارعین سلطانیه در آنجا هم زراعت می‌کنند، مزرعه حسین آباد در زمان مرحوم حاج سلطان محمد به مراقبت حاج محمد حسین معین‌الاشراف احداث شد از این رو حسین آباد نامیده شد و ربع آن وقف آستان قدس رضوی (ع) است؛ آب آن خیلی کم ولی بهتر از آب سلطانیه می‌باشد، و

اراضی آن خیلی مرغوب و همهٔ زراعت‌ها در آنجا خوب می‌شود؛ خربزه و هندوانه آن خیلی شیرین و مطبوع است.

د

بجستان

یکی از بخش‌های تابعهٔ گناباد بجستان است. کلمهٔ بجستان به فتح باء و در طرائق الحقائق از مرادالاطلاع نقل کرده که به کسر باء و جیم است ولی گمان می‌رود که فتح باء آنسب باشد و کسر آن همان لهجه مصطلح محلی است، به عقیدهٔ بعضی در اصل باجستان بوده یعنی از توابع خود باج می‌گرفته و دهات و آبادی‌های آن تحت نفوذ اعیان و معاریف آنجا بوده است، و به طوری که آقای حاج سید صدرالدین سجادی از علما و روحانیین آنجا ذکر کرده‌اند در بین اهالی مشهور است که در ازمنهٔ قدیم دریاچه‌ای بین ترشیز (کاشمر کنونی) و بجستان وجود داشته که فعلاً از بین رفته و کویر نمک باقی است و دور طرفین این دریاچه دو محل باجگیرخانه وجود داشته یکی به نام بجستان که اصل آن باجستان بوده، و دیگری در طرف کاشمر در راه سبزوار مشهور به باج‌ور که به معنی باج‌بده می‌باشد و تاکنون هم دهنه بَجور در راه سبزوار و کاشمر معروف است و در راه مزار دو کیلومتری جنوب بجستان تپهٔ خاکی است که آثار ساختمانی در آن می‌باشد و معروف به باجگیرخانه است، ولی به نظر نگارنده احتمال می‌رود که این کلمه معرب بگستان باشد یعنی جای بگ‌ها و بگ کلمهٔ ترکی و به معنی آقا و متنفذ و مؤتث آن بگم است و چون مردم آنجا غالباً ثروتمند و دارای نفوذ بوده‌اند از این رو بدین نام موسوم شده است.

بعضی از دانشمندان معتقدند که اصل آن بجستان بوده که بغ به معنی خداست و بُتان را هم چون بزرگ می‌شمرند بغ می‌گفتند و پرستشگاه خداوند را یا در

جاهایی که بُت داشتند معبد بتان را بغستان می‌گفتند، و این عده معتقدند که بگ با کاف فارسی نیز از کلمه بغ گرفته شده و بعداً بر سران و بزرگان قوم اطلاق گردیده و کلمه فارسی است که سپس ترک‌ها از ایرانیان گرفته‌اند و بجستان هم در اصل بغستان بوده، چون معبد بزرگی در آنجا بوده و بعداً بجستان شده سپس معرب گردیده و بجستان گفته‌اند، و این قسمت را آقای دکتر سیدعلیرضا مجتهدزاده رییس دانشکده ادبیات مشهد بیان نموده و مختصری از آن در کتاب بحثی درباره کلمه بغداد اثر توفیق وهبه که با ترجمه و تعلیقات آقای دکتر مجتهدزاده چاپ شده، مذکور گردیده است.

لسترنج خاورشناس انگلیسی در کتاب خود به نام جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی ترجمه محمود عرفان می‌نویسد: «در سی میلی شمال گناباد و سی میلی شمال تون شهرچه بجستان است که گویا یاقوت نخستین نویسنده‌ای است که آن را اسم برده. و گوید: دهکده‌ای است. حمدالله مستوفی درباره آن فقط گوید: به تون شباهت دارد». ولی بجستان تقریباً در شمال غربی گناباد واقع است نه شمال آن. بجستان در سابق جزو فردوس بوده و پس از آن که گناباد شهرستان شد یکی از بخش‌های گناباد گردید ولی در انتخابات مجلس شورای ملی، طبق قانون جزو کاشمر بود، و طبق قانون اخیر که عده نمایندگان مجلس شورای ملی از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر بالا رفت و تغییراتی در آن قانون به وقوع پیوست بجستان از کاشمر منتزع شده جزء گناباد گردید و گناباد هم که در قانون سابق در انتخابات تابع فردوس بود و برای آنجا و فردوس و طبس یک نماینده تعیین می‌شد طبق قانون اخیر از فردوس مجزا گردید.

بین بجستان و گناباد کوه‌ها و پستی و بلندی‌هایی فاصله است ولی کوه‌های آن خیلی مرتفع نیست و آبادی زیادی در بین نیست فقط در نیمه راه آبادی کوچکی به نام هلالی می‌باشد که آب آن خیلی کم و سکنه زیادی هم ندارد، چند مزرعه بسیار کوچک دیگر نیز مانند چاهک بین هلالی و جویمند می‌باشد.

اطراف بجستان بازو گشاده است و هوای آن در قسمتی از شمال آن که نزدیک کویر نمک است روزهای تابستان گرم و آفتاب آن سوزان است ولی بجستان مرکزی و جنوبی و شرقی آن دارای هوای خوب و معتدل است.

اراضی آن برای زراعت خوب و باغات هم دارد و انار آن به خوبی معروف است مانند انار ساوه که در تهران و اطراف آن معروفیت دارد، سایر میوه‌جات نیز به قدر احتیاج اهالی وجود دارد و خوب است، آب قنوات آن شیرین و گواراست و فقط چند آبادی که در حدود شمال شرقی آن واقع شده مانند یونسی و مارندیز و چند آبادی دیگر آب آن‌ها قدری شور است ولی در عین حال قابل زراعت است، بجستان در مغرب و شمال غربی جویمند می‌باشد و جاده شوسه گناباد که به فردوس و طبس و یزد می‌رود از آنجا می‌گذرد.

از شمال به بردسکن که یکی از بخش‌های کاشمر می‌باشد و به کویر نمک و از مغرب به دهستان نی‌گینان (به فتح نون و کسر کاف پارسی) از توابع بشرویه و از جنوب به بخش حومه فردوس محدود است و از دو دهستان به نام میان تکاب و لب کویر تشکیل شده که دهستان اول قسمت جنوبی و دوم قسمت شمالی آن می‌باشد، و مجموع آبادی‌های آن به طوری که در فرهنگ جغرافیایی ایران ذکر شده ۴۷ ده کوچک و بزرگ است و مجموع عدده نفوس این بخش همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در حدود ۱۷۰۰۰ نفر است و آمار اداره مبارزه با مالاریا از این قرار است: بخش بجستان دارای دو دهستان است یکی دهستان مرکزی و میان تکاب مشتمل بر ۳۹ قریه و مزرعه و دارای ۷۸۶ خانوار و ۷۹۳۹ نفر که ۴۵۴۲ نفر اهل خود بجستان مرکزی و ۳۳۹۴ نفر از توابع آن می‌باشند، و دیگر دهستان لب کویر مشتمل بر ۴۶ قریه و ۱۰۸۰ خانوار دارای ۴۱۴۱ نفر سکنه است.

ارتفاعات طرف جنوب گناباد به طرف جنوب و شمال باختری آنجا امتداد می‌یابد و از گدار علی معروف به کوه چنکور و از آنجا به طرف مغرب به اسم سیاه کوه و از آنجا تا لب کویر امتداد پیدا می‌کند.

۱. بجستان مرکزی

مرکز بخش بجستان هم قصبه‌ای است به همین نام که تا جویمند مرکز گناباد پنجاه و یک کیلومتر و تا فردوس تقریباً هفتاد کیلومتر فاصله دارد و قصبه بزرگی می‌باشد، طول آن پنجاه و هشت درجه و یازده دقیقه و عرض آن سی و چهار درجه و سی و یک دقیقه و سی ثانیه و انحراف قبله آن از جنوب به مغرب پنجاه و پنج درجه و چهل و دو دقیقه و چهار ثانیه است.

مسجد جامع بزرگی دارد که از آثار باستانی آنجا و همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم در زمان میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور بنا شده است، کاروانسرای شاه عباسی نیز دارد که از آثار گذشته می‌باشد و بی‌اهمیت نیست مردم آنجا نسبتاً بلند همت و دارای مناعت طبع می‌باشند و کینه و اختلاف بین اهالی کمتر وجود دارد، البته محیط‌های کوچک و شهرهای طبقه سوم و قصبات و دهات غالباً از اختلافات خالی نیستند ولی در آنجا به نسبت جاهای دیگر اختلاف زیاد نیست.

جمعیت آنجا در حدود ۵۰۰۰ نفر است که غالباً زارع می‌باشند و کسب و تجارت هم وجود دارد و جوانان دانشمند و فاضل نیز در میان طبقات آنجا هستند که بسیاری از آنان مانند سایر دهات و قصبات و شهرهای کوچک در شهرهای بزرگ و مرکز می‌باشند.

شهر بجستان دارای^۱ چهار رشته قنات است که در داخله شهر جاری است سه قنات آن موسوم به محمدآباد علیا و محمدآباد سفلی و نوکاریز مربوط به هم و هر کس در آب قصبه بجستان شرکت دارد از هر سه قنات مزبور سهیم است، و مدار آنها بر چهارده می‌باشد و اراضی آن قسمتی مفروز و قسمتی هم مشاع است که هر یک از مالکین آب مطابق سهم خود از آن حق می‌برند.

قنات سرده نیز یکی از قنات آن است که در قسمت جنوب شرقی در محل

۱. این قسمت از روی نوشته‌های مرحوم آقای حاج سیدصدرالدین سجادی اخذ شده است که متأسفانه در فروردین ۱۳۴۵ شمسی مطابق ذی‌حجه ۱۳۸۵ قمری بر اثر مرض سرطان در مشهد مقدس بدرود زندگانی نمودند.

مرتفع شهر واقع و آب آن کوهستانی و برای شرب اهالی بسیار خوب و گواراست و باعث آبادی و صفای شهر می‌باشد و فلکة جلوی عمارت شهرداری و دبستان ازرقی نزدیک مظهر این قنات واقع است و اشجار در خیابان شهر از این قنات مشروب می‌شود.

بجستان دارای دو خیابان است: یکی خیابان پهلوی^۱ که جاده شوسه گناباد به فردوس و طبس از آن می‌گذرد، و دیگر خیابان بهار و هر دو خیابان از آب سرده مشروب می‌شوند، دارای نه انبار آب بسیار بزرگ است که مانند سایر قرای گناباد در زمستان از آب سرد پر می‌شود و مردم برای شرب خود در تابستان از آن‌ها استفاده می‌کنند، ولی از مظهر قنات هم برای شرب استفاده می‌کنند و اخیراً شهرداری چون یک سهم از چهارده سهم قنات را مالک است در نظر دارد مجرای آب انبارها را لوله کشی کند که مردم از آب بهتری استفاده نمایند.

اهالی بجستان غالباً زارع و در کار خود جدی و زحمتکش و به‌طور کلی اراضی بجستان برای کشت همه محصولات مناسب است و مخصوصاً انار آن همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم و بلکه خربزه آن نیز خوب و مرغوب و سایر میوه‌جات آن هم خوب است.

صادرات آن زعفران و پنبه و پشم و انار و انجیر است و در سال‌هایی که سرما به اشجار صدمه نزند مختصری خشکبار هم تهیه و صادر می‌شود، قالیچه هم در آنجا می‌بافند و به خارج صادر می‌کنند و در دو سال اخیر زیادتر شده و به طرز قالیچه‌های بلوچی و نقشه آن‌ها تهیه می‌شود و بعضی آن‌ها خیلی خوب و زیباست. پارچه بَرک بجستان نیز از سابق برای لباده‌های مردانه قدیم و پالتوهای امروز خیلی خوب و مرغوب و در خارج هم معروف است ولی اخیراً تهیه آن کم شده و کمیاب است، رخت‌خواب‌بندهای ابریشمی نیز در آنجا بافته می‌شود و آن را در

۱. پس از انقلاب به نام خیابان امام خمینی تغییر یافت (ناشر).

همه گناباد چادرشب گویند.

بجستان دارای مساجد متعددی است که مهم تر از همه چهارده مسجد می باشد و از آن جمله چند مسجد بزرگ تر و مورد استفاده است، به این نام‌ها: مسجد جامع و ساباط و سرگود و حاج حسین و یک مسجد هم به نام مسجد حاج شیخ محمد که جدیدالبناء می باشد، بقیه مساجد کوچکتر و فعلاً متروک است، چند حسینیه نیز که برای روضه خوانی است وجود دارد از جمله حسینیه سرگود و حسینیه حاج ملا خداداد و حسینیه حاجیه که در قلعه سابق بجستان واقع است، اضافه بر آب انبارها هم که ذکر شد دارای چندین حوض است که آن‌ها هم شیر دارد و در لوح یکی از آن‌ها این عبارت حک شده است: «در زمان دولت پادشاه جم جاه ابوالمظفر شاه صفی بهادرخان بنا نهاد این حوض را محمدخان علی ولد محمد فی تاریخ هزار و سی و هشت» چهار باب حمام دوش هم که بالنسبه تمیز و زیباست دارد.

دارای دو مدرسه قدیمه است که مختصر موقوفاتی هم دارند، دو دبستان شش کلاسه دارد که ساختمان آن نیز از طرف فرهنگ بنا شده یکی دبستان ازرقی که دارای محوطه وسیع و میدان ورزش و کتابخانه می باشد و دیگر دبستان اسدی طوسی و دو باب دبستان دخترانه هم دارد، یک باب دبیرستان دارد به نام دبیرستان فردوسی که محل آن دولتی نیست، در دهات و توابع بجستان نیز دبستان‌هایی ایجاد شده و به طور کلی وضع فرهنگ در گناباد و بجستان از حیث کمیت و تعداد مدارس خوب است که شرح آن را قبلاً مذکور داشتیم.

به علاوه درمانگاهی هم از طرف سازمان خدمات اجتماعی برای درمان بیماران در آنجا تأسیس شده است که گنجایش ده تخت خواب برای خواباندن بیماران دارد، و محلی هم در سال ۱۳۳۳ شمسی از طرف یکی از نیکوکاران آنجا به نام آقای محمد امین زاده برای ساختمان درمانگاه اهدا شده و از طرف انجمن کشاورزی آنجا از محل صدی ده سهم کشاورزی آنجا ساخته شده و محل اداره

بهداری و درمانگاه دولتی شده، ولی اخیراً از نظر آن که آنجا درمانگاه سازمانی دارد و احتیاجی ندارد اداره بهداشتی آن را موقتاً تعطیل نموده‌اند.

بسیاری از ادارات دولتی از جمله بهداشتی، دارایی، پست و تلگراف و فرهنگ و غیر آن در آنجا ایجاد شده است، در بجزستان علاوه بر کشاورزی که بیشتر مردم به آن اشتغال دارند شغل پارچه‌بافی و قالی‌بافی و امثال آن‌ها نیز موجود است. بسیاری از مردم آنجا هم در خارج و شهرها مانند تهران و مشهد و زاهدان به شغل نانوائی و سایر کسب‌ها مشغول و دارای زندگانی آبرومندی می‌باشند، عده‌ای هم به گرگان و گنبد قابوس مهاجرت نموده و در آنجا به کشاورزی اشتغال دارند.

مذهب اهالی بجزستان مانند سایر قسمت‌های گناباد تشیع اثنی‌عشری است و همه مردم دوستدار خانواده عترت و طهارت بوده و به اثنی‌عشری بودن افتخار می‌کنند، و می‌توان گفت یکی از افتخارات گناباد آن است که غیر مذهب اثنی‌عشری در آن وجود ندارد و صوفی و غیرصوفی عموماً بدان مذهب افتخار دارند، مردم بجزستان هم از این قسمت مستثنی نیستند و به آداب دینی هم علاقه‌مند می‌باشند از این رو جنایت و قتل و سرقت در آنجا و سایر قرای گناباد نسبت به سایر جاها کم است.

از علمای معروف آنجا یکی مرحوم حاج سیدعلی بجزستانی بوده که در زمان خود شهرت زیادی داشته و مردم به ایشان وثوق داشته‌اند، دیگر مرحوم حاج سیدکاظم برادر حاج سیدعلی که از دانشمندان زمان خود و از وعظ و خطبای معروف بوده‌اند و آقای حاج سیدصدرالدین سجادی خلیف مرحوم آقای سیدحسن شریعتمدار که نگارنده را در نوشتن یادداشت‌های مربوط به بجزستان کمک وافی نمودند از معاریف و دانشمندان کنونی آنجا می‌باشند، آقای حاج سیدصدرالدین در ماه رجب ۱۳۲۳ قمری متولد شده و تحصیلات مقدماتی را نزد پدر و فضلی محل نموده بعداً برای تکمیل تحصیلات به مشهد رفته و نزد اساتید آنجا از جمله

مرحوم ادیب نیشابوری و آقاشیخ محمد سیویه، و بعداً نیز چندی نزد مرحوم حاج شیخ محمد خالصی عالم معروف که اخیراً در ماه رجب ۱۳۸۳ قمری بدرود زندگانی نمودند و چند نفر دیگر از اساتید فقه و اصول تحصیل نمود و اکنون در بجزستان متوطن هستند و به شغل کشاورزی اشتغال دارند.

مرحوم حاج میرزا احمد شریف در علوم دینیّه تحصیلات نموده و علم طب را نیز فرا گرفته و از این راه خدماتی به مردم بجزستان نموده است، دیگر از فضیله‌های آنجا مرحوم شیخ محمدحسین سیّاح بوده که مدت‌ها در تهران قبل از تأسیس دانشگاه که مدرسه حقوق و علوم سیاسی جزو وزارت خارجه بوده در آنجا به تدریس اشتغال داشته و بسیاری از دانشمندان زمان نزد او تلمذ نموده بودند، و نیز مرحوم شیخ محمد فاضل فرجاد که در دارالفنون تدریس می‌نموده و مرحوم سید باقر اشراقی و حاج شیخ عباسعلی کبیر و حاج شیخ محمد واعظ از معاریف و دانشمندان آن محل بوده‌اند و حاج شیخ محمد سعودی نیز امامت جماعت آنجا را داشته است، و اعیان و معاریف کنونی بجزستان از اعقاب و فرزندان دانشمندان و علمای نامبرده بالا می‌باشد، و نیز آقایان سید نورالدین و سید ضیاءالدین علوی فرزندان مرحوم حاج سیدعلی که از طرف مادر از احفاد مرحوم آقا سیدجواد که از علمای سابق بوده‌اند از فضیله‌های آنجا هستند، آقای حاج سیدجواد مدنی نیز اکنون امامت جماعت آنجا را عهده‌دار و به وعظ و خطابه و بیان احکام شرع اشتغال دارند.

۲. قریه مزار

یکی از دهات بجزستان قریه مزار است که در شش کیلومتری جنوب بجزستان واقع شده و در حدود ۴۰۰ نفر عده نفوس آن می‌باشد و جزو دهستان میان تکاب است، و وجه تسمیه بدان آن است که در قبرستان آنجا که بسیار بزرگ می‌باشد قبری است که اطراف آن سنگ چیده شده و در بین عوام معروف است که قبر

آصف بن برخیا می‌باشد و طبق آنچه آقای حاج سیدصدرالدین سجّادی تذکر داده‌اند وقفنامه قدیمی‌ای دیده شده که در آن اشاره به قبر خواجه خزر^۱ شده و محتمل است صاحب همان قبر باشد. چون قطعی است که آصف بن برخیا وزیر حضرت سلیمان در فلسطین بوده و از اینجا عبور ننموده مگر آن که دیگری که نام خود او و نام پدرش تطابق داشته بوده باشد.

بعضی هم حدس می‌زنند که قبر به نام یکی از پیروان حسن صباح باشد چون اسماعیلیه در آنجا نیز نفوذ داشته و قلعه محکم جنگی به نام کردکوه در آن حدود داشتند و اکنون هم در نزدیک همان قریه مزار قلعه خرابه‌ای است که در ذکر آثار باستانی گناباد شرح دادیم و آن در دامنه کردکوه می‌باشد که از همان قلاع جنگی اسماعیلیه بوده و در سال ۶۲۴ توسط جلال‌الدین غوری خراب شده و بعداً هم هلاکوخان که رکن‌الدین خورشاه پادشاه ملاحده را به قتل رسانید و حکومت آن‌ها را منقرض نمود قلاع جنگی آن‌ها را هم در هر جای ایران بود از جمله قلعه کردکوه ویران کرد، و در آن حدود جنگ‌های سختی بین ملاحده و قشون هلاکوخان در گرفت از این رو این طور حدس می‌زنند که قبرستان کنونی آنجا که به مراتب زیادتر از گنجایش اموات آن قریه است مربوط به همان زمان و کشته شدگان جنگ بوده باشد، و اسامی دیگری نیز از قبیل خیمه‌گاه و جنگ‌گاه و امثال آن برای بعضی قسمت‌های اطراف آن در زبان مردم مشهور است که مؤید این حدس می‌باشد، و در این قریه مسجد و صومعه‌ای نیز از قدیم وجود دارد که حدس زده می‌شود مربوط به همان زمان ملاحده باشد.

۳. فخرآباد

دیگر از دهات تابعه بجستان فخرآباد است که در شمال بجستان واقع

۱. آقای حاج سیدصدرالدین به کسر خاء و با زای معجمه تذکر داده‌اند.

و جمعیت آن در حدود ۱۰۰۰ نفر می‌باشد، آب آن حدود نسبتاً فراوان و سطح آب از هفت متر تا پانزده متر بیشتر تا سطح زمین فاصله ندارد و اراضی هم مستعد زراعت است.

و مردم آن عموماً زارع و زحمتکش می‌باشند و محصول آنجا مانند سایر دهات آنجا گندم و جو و زیره و منداب و پالیز و چغندر و پنبه و ارزن و کنجد است، فاصله آن تا بجستان سی و شش کیلومتر است و راه یزد به مشهد مقدس در سابق از آنجا عبور می‌نموده است.

دانشمندان و ساداتی در آنجا وجود داشته‌اند که همه از احفاد حاج سید محمد عرب که شرح حال او را بعداً ذکر خواهیم کرد بوده‌اند، مزرعه ابراهیم آباد از توابع این آبادی است.

۴. یونسی

یکی از دهات شمالی که جزو دهستان لب کویر می‌باشد یونسی است که به لهجه محلی آن را یُنسی (بدون واو با سکون نون) تلفظ می‌کنند و فاصله آن تا بجستان سی و نه کیلومتر است.

یونسی در سر راه کاروان‌رو سابق یزد به مشهد می‌باشد یعنی از قاسم آباد به فخرآباد و بعد مارندیز و یونسی و از یونسی از روی پل بزرگ قدیمی که روی کال شور جنب یونسی کشیده شده به طرف محولات می‌رفته، و این پل قدیمی دارای نه چشمه است و بانی اولی آن معلوم نیست و اخیراً از طرف اهالی یونسی تعمیر شده است.

جمعیت آن طبق فرهنگ جغرافیایی در حدود ۱۵۰۰ نفر و طبق آماری که در سال ۱۳۳۸ تعیین شده ۱۲۷۴ نفر است و یکی از دهات آباد بجستان می‌باشد و آب آن قدری شور است ولی برای زراعت خوب است.

مردم آن غالباً به زراعت اشتغال دارند و اخیراً در دهستان لب کویر

شرکت‌های خصوصی تشکیل گردیده و چند چاه هم حفر شده و مشغول بهره‌برداری از آن‌ها شده‌اند، دبستان دولتی نیز در آنجا و بسیاری از دهات بجستان تأسیس شده است.

۵. مارندیز

یکی دیگر از قرای دهستان لب‌کویر، مارندیز است که مردم آن را مرندیز بدون الف می‌گویند و در سی و هفت کیلومتری شمال شرقی بجستان واقع است، عدّه نفوس آن در حدود ۱۰۰۰ نفر و از دهات گرمسیری بجستان می‌باشد، اطراف آن دارای شن بسیاری است که در موقع وزیدن بادهای شدید به داخل آبادی آمده به زراعت‌ها هم صدمه زیاد می‌زند، قبلاً جاده شوسه نداشته و مال‌رو بوده ولی اخیراً راه اتومبیل‌رو برای آنجا و یونسی و بسیاری دیگر از دهات بجستان ایجاد و تسطیح شده و مورد استفاده می‌باشد.

۶. سردق

دیگر از دهات لب‌کویر و شمال بجستان سردق می‌باشد، این لفظ اکنون با قاف نوشته می‌شود و با تشدید تلفظ می‌شود ولی اصل آن با «غین» است زیرا دغ به فارسی به معنی زمین بی‌گیاه و سر بی‌موی می‌باشد و چون این آبادی در ابتدای اراضی شوره‌زار و در حقیقت اول لب‌کویر است از این رو آن را سردغ گفته‌اند، فاصله آن از بجستان بیست و پنج کیلومتر و هوای آن گرم است محصولات آن مانند سایر دهات غلات و ارزن و زیره است، عدّه نفوس آن در حدود ۶۰۰ نفر است و بیشتر آنان به زراعت اشتغال دارند، مالداری و کرباس بافی هم در آنجا وجود دارد، طوایف بنحولی در اطراف این ده در مواقع بهار و پاییز به عنوان ییلاق و قشلاق نقل مکان می‌نمایند، زراعت سردغ هم مانند مارندیز در موقع باد گرفتار صدمه‌شن می‌شود، مزرعه علی آباد یکی از توابع آن است که در حدود ۲۰

نفر سکنه دارد، چاه پالیز نیز از دهات لب کویر و در پانزده کیلومتری شمال گناباد و بین مارندیز و بجستان واقع است و در حدود ۱۰۰ نفر سکنه دارد.

۷. گزین

دیگر از دهات بجستان قریه گزین است که معرّب آن جزین می باشد و بعضی هم همین طور تلفظ می کنند و آن مرکز دهستان میان تکاب است و در بیست و پنج کیلومتری جنوب غربی بجستان و هفده کیلومتری غربی جاده شوسه گناباد و فردوس می باشد، در کوهستان واقع شده و در حدود ۱۴۰۰ نفر جمعیت آن است، در کوه های نزدیک آن معادن سرب و فیروزه وجود دارد، میوه جات آن خوب است و هندوانه و خربزه پاییزه دهات اطراف آن به خوبی معروف است. مزارع میمند و چاه قند و لیروم و امیرآباد و سیار و چند مزرعه دیگر جزو همین قریه است.

۸. زین آباد

قریه زین آباد نیز یکی از قرای میان تکاب بجستان می باشد که در سر راه بجستان به فردوس واقع شده و در هجده کیلومتری جنوب شرقی آن می باشد، جمعیت آن در حدود ۴۰۰ نفر است و خربزه پاییزه آن معروف است.

۹. سریده

دیگر سریده است به فتح سین و کسر راء ولی در تلفظ محلی به کسر سین و فتح راء خوانده می شود، در نوزده کیلومتری جنوب شرقی بجستان و سه کیلومتری مشرق راه شوسه گناباد فردوس می باشد، جمعیت آن در حدود ۳۰۰ نفر است که عده ای از آنها سادات می باشند.

۱۰. نوغ

نوع (به ضم نون) که در لهجه محلی نوک می‌گویند یکی از دهات گزین میان تکاب می‌باشد که در سی کیلومتری جنوب بجستان واقع شده و ده کیلومتر تاراه بجستان و فردوس فاصله دارد و آن نیز کوهستانی است و در حدود ۶۰۰ نفر سکنه دارد و مزارع بیدگ و اسپورت و چند مزرعه دیگر از توابع این قریه می‌باشد.

۱۱. بقچیر

دیگر از دهات میان تکاب بقچیره است (به ضم باء و کسر چ) که در بیست و هفت کیلومتری جنوب شرقی بجستان واقع شده و چهار کیلومتر در مشرق جاده شوسه می‌باشد و نزدیک مرز شهرستان فردوس است و جمعیت آن در حدود ۲۰۰ نفر است.

۱۲. قاسم آباد

دیگر قاسم آباد می‌باشد که از دهات لب کویر است و در بیست و شش کیلومتری مغرب بجستان واقع شده و راه مال‌رو نیگنان به بجستان از آنجا عبور می‌کند، هوای آن از بعض دهات لب کویر بهتر است، معدن گِل سرخ در نزدیک آن است، جمعیت آن در حدود ۴۵۰ نفر است، بین آنجا و بجستان مطرآباد است به ضم میم که به عقیده نگارنده اصل آن مطرآباد است به فتح میم و طاء یعنی باران آباد نموده و آن در بیست و چهار کیلومتری مغرب بجستان واقع شده و جمعیت آن در حدود ۹۰ نفر است.

دهات دیگری نیز از توابع بجستان می‌باشد از قبیل نصرآباد و جعفرآباد و سقوری و چند قریه دیگر که جزو دهستان لب کویر است و دهات ناصرآباد و کلاته مقری و صلح آباد و ششتوک و روسنگ و غیر آنها که جزو دهستان میان تکاب می‌باشد و ذکر آنها لزومی ندارد.

دانشمندان و معاریف گناباد

گناباد از زمان‌های قدیم دارای دانشمندان و معاریف و رجالی بوده که در گوشه و کنار تواریخ از آن‌ها نام برده و حالاتشان نوشته شده است مثلاً در فقه و علوم دینی در زمانی که همه ایران تقریباً مذهب تسنن داشته و مردم گناباد هم همین مذهب را داشته‌اند فقهای در آنجا وجود داشته و بعداً نیز از علما و فقهای شیعه اشخاصی برخاسته که بعضی آن‌ها در زمان خود مشهور هم بوده و بعضی در خود گناباد و اطراف اشتهار یافته و بعضی دیگر در زوایای گمنامی و خمول می‌زیسته‌اند، همین‌طور از سلسله حکما و عرفا و شعرا و امرا و سایر طبقات نیز کسانی وجود داشته‌اند که نگارنده در طی مطالعات خود به نام بعضی آن‌ها دست یافته‌ام و در اینجا به طور اختصار ذکر می‌کنم.

الف

فقها و محدثین

۱. ابویعقوب اسحق

یکی از فقهای قرون اولیه اسلام ابویعقوب اسحق بن عبدالله جنابذی است که شرح حال او در کتاب معجم البلدان تألیف یاقوت حموی^۱ ذکر شده و می‌نویسد: از محمد بن یحیی ذهلی و ابوالزهرا و دیگران حدیث شنیده و حسین بن علی از او روایت حدیث می‌کند، در سال ۳۱۶ وفات نموده است.

۱. شهاب‌الدین ابوعبدالله یاقوت اصلاً اهل روم بوده مؤلف معجم البلدان و معجم الادب است در سال ۵۷۵ متولد شد و در سال ۶۲۷ مطابق ۱۲۲۹ میلادی وفات یافت و چون به اسیری در بغداد به تاجری از مردم حماة سوریه فروخته شد از این رو حموی معروف گردید.

۲. ابوبکر عبدالغفار

دیگر از محدّثین و فقهای آنجا ابوبکر عبدالغفار بن محمد بن حسین بن علی بن شیرویه است که شرح حال او نیز در معجم البلدان ذکر شده و می نویسد: شیخ معمر صالح ثقه نبیل عقیف بود و ابتدا تجارت می کرد، تا از پیری خانه نشین شده و برکتی یافت که پس از آن نیز در حدود چهل سال تمام روایت حدیث می نمود و اهل علم از او حدیث شنیدند و کوچکترین سهوی از سهوهای سایر مشایخ را نداشت، و تا پایان عمر گوش و چشم و عقلش پای برجا بود و فقط قوه بینایی او قدری ضعف پیدا کرد، از اساتید اصفهان و نیشابور استماع حدیث نمود و جماعتی از شیوخ از او حدیث شنیدند و پیش از او هم مردند، تولّدش در سال ۴۱۴ قمری و وفاتش در ماه ذی الحجّه سال ۵۱۰ بود.

۳. عبدالعزیز بن الاخضر

دیگر از محدّثین و فقهای سنی آنجا ابو محمد عبدالعزیز بن ابی نصر مبارک بن ابی القاسم محمود بن مبارک بن محمود بن الاخضر جنابذی ساکن بغداد بود که به واسطه جدّ اعلاّی او ابن الاخضر معروف است، شرح حال او در معجم البلدان و کتاب الذیل علی طبقات الحنابلة^۱ و در کتب دیگر از متقدّمین نوشته شده و در کتاب ریحانة الادب^۲ و دانشوران خراسان^۳ و کتاب الاعلام تألیف خیرالدین زرکلی^۴، از مشاهیر محدّثین حنابله بود تولّدش در ۱۸ رجب ۵۲۴ و از شش هفت سالگی یعنی از سال ۵۳۰ شروع به شنیدن حدیث نمود و از پدرش و علی بن بکتاش و ابوالفضل ارموی و ابی بکر بن زاغونی و سعید بن بناء و ابوالوقت و ابوالفضل بن ناصر حافظ

۱. بغدادی حنبلی، زین الدین ابوالفرج عبدالرحمن بن شهاب الدین احمد: الذیل علی طبقات الحنابلة، ج ۲، قاهره، ۱۳۷۲ (متولد ۷۳۶ - متوفی ۷۹۵).

۲. مدرس رضوی، محمد علی: ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة او اللقب.

۳. ریاضی، غلامرضا، چاپ ۱۳۳۶.

۴. خیرالدین بن محمود بن زرکلی (متولد ۹ ذی حجّه ۱۳۱۰، ۲۵ ژوئن ۱۸۹۳، بیروت): الاعلام، ج ۴.

و جمع دیگر استماع حدیث نمود و اصول و فقه را از ابی الحسن بن بکروس اخذ کرد و به مقامی رسید که به حافظ معروف گردید و حافظ در اصطلاح اهل حدیث کسی را گویند که حافظ کتاب خدا و سنت رسول (ص) باشد، و نیز بر کسی که احاطه علمی بر صدهزار حدیث از حیث متن و اسناد داشته حافظ اطلاق می شود، و کسی از اقرانش به همت و جدیت او نرسید و احدی از اساتید بغداد بیشتر از او حدیث نشنیده بود آن هم با ثقه بودن و امانت و صدق و معرفت تامه.

وی بسیار خوش خلق و مزاح بود و نوادر شیرین زیاد می گفت و کتاب های مفید بسیار در علم حدیث تألیف و تصنیف کرد و در بسیاری از کتاب هایش از تاریخ بغداد و مؤلفش خطیب بغدادی نقل کرده و در مذهب احمد بن حنبل متعصب بود.

یاقوت می نویسد: من از او حدیث شنیدم و به من اجازه داد و خوب استادی بود. ابوالفرج می نویسد: خطش خوب و بسیاری از کتب که می خواند خودش می نوشت. و نیز می نویسد: از خوش خلق ترین مردم و دارای طبع لطیف بود و هیچ کس از محضر او خسته نمی شد.

در سمت شرقی بغداد در قسمت دروازه قیّار با تشدید (بروزن طرّاف) سکونت داشت و در همان جا به افاده مشغول بود و مدت شصت سال روایت حدیث نمود و مجلس افاده داشت، در شب شنبه ششم شوال ۶۱۱ بین نماز مغرب و عشاء در هشتاد و هفت سالگی در بغداد وفات یافت^۱ و گروه بی شماری از علما و اعیان و معاریف و طبقات مختلفه مردم در تشییع جنازه اش حاضر شدند، و در مقبره باب حرب پهلوی قبر ابوبکر مرزوقی مدفون گردید.

در کتاب الاعلام تولّد او را در سال ۱۱۳۰ میلادی و وفاتش را در سال ۱۲۱۵ میلادی ذکر نموده است و می نویسد: اصل او از جنابذ بوده و آن قریه ای است در

۱. در تاریخ منظم ناصری نیز وفات او را در وقایع ۶۱۱ نوشته است.

نیشابور و علت این است که در آن زمان مرکز خراسان نیشابور بوده و همه بلاد خراسان تابع نیشابور بوده‌اند.

در کتاب نورالابصار^۱ تألیف شیخ مؤمن شبلنجی مصری از علمای قرن سیزده هجری در ذکر حالات امیرالمؤمنین علی (ع) که نامی از حافظ برده اسم او را حافظ محمد بن عبدالعزیز جنابدی می‌نویسد، در صورتی که دیگران ابو محمد عبدالعزیز نوشته‌اند.

در کشف‌الظنون عبدالعزیز بن اخضر نوشته و به ابن اخضر هم معروف است ولی همان طور که ذکر کردیم اخضر نام یکی از اجداد او بوده است. تألیفات او بسیار و غالب آن‌ها در علم حدیث و رجال است و همه آن‌ها بر فهم و ضبط و علاقه او به امور دینی و علوم دلالت دارد از جمله تألیفاتش کتاب معالم‌العترة النبویة و معارف اهل‌البيت الفاطمیة است.

علی بن عیسی اربلی صاحب کشف‌الغمه در کتاب خود همین کتاب را به واسطه تاج‌الدین علی بن انجب بن الساعی از خود مؤلفش روایت می‌نماید، دیگر الاصابة فی ذکر الصحابة و ابناء الصحابة دیگر از تصنیفات او تنبیه‌اللیب و تنقیح‌فهم‌المرب در چند جلد و دیگر المقصد الارشد فی ذکر من روی عن الامام احمد در دو جلد و دیگر کتاب فضائل شعبان و دیگر طرق جزء الحسن بن عرفه، در کتاب تنبیه‌اللیب اشتباهات خطیب بغدادی را ذکر کرده و برآورد نموده است.

از ابن اخضر بسیاری از علما روایت نموده‌اند از جمله فرزندش علی بن عبدالعزیز که در خدمت پدر استماع حدیث نمود و به مقام فقاها رسید و دیگر ابوالمحاسن قرشی و حافظ عبدالغنی مقدسی و نجیب بحرانی و یحیی بن صیرفی فقیه و جمع دیگر نیز از او شنیده یا روایت نموده‌اند.

۴. حاج محمد ابراهیم کرباسی کاخکی

دیگر از علمای معروف گناباد در قرون اخیره مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی کاخکی بوده که در زمان خود از علمای مهم شیعه و از مراجع تقلید بوده است، ایشان فرزند حاج محمد حسن کاخکی و او فرزند حاج محمد قاسم بوده و حاج محمد حسن از اشخاص متدین نیکوکار بوده و به طوری که در منتخب التواریخ تألیف مرحوم حاج ملاهاشم خراسانی مذکور است مدرسه حاج حسن واقع در خارج بست بالا خیابان مشهد منسوب به اوست. حاج محمد حسن در سال ۱۱۹۰ قمری در اصفهان وفات یافت.

وجه تسمیه به کرباسی به طوری که از مرحوم حجة الاسلام حاج محمد رضا کرباسی ساکن مشهد شنیدم و در کتاب منتخب التواریخ و کتاب رجال اصفهان تألیف مرحوم آخوند ملا عبدالکریم جزئی نیز ذکر شده آن است که چون والد ایشان در ابتدای امر در محله حوض کرباس هرات بوده از این رو به نام کرباسی معروف گردیده، و حتی در منتخب التواریخ تولد حاج حسن را هم در آنجا نوشته در صورتی که معروف است که در کاخک متولد شده و اهل آنجا بوده و ابتدا در آنجا سکونت داشته است.

ولی در کتاب رجال اصفهان می نویسد: بعد از هرات به کاخک که از توابع خراسان است آمد، در وجه تسمیه آن محله به حوض کرباس نیز بعضی گفته اند که چون اهالی آن محله بیشتر کرباس فروش بوده اند از این رو بدین نام موسوم شده، ولی آنچه مشهور است و در آن کتاب هم ذکر شده و در کتاب فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه، تألیف حاج شیخ عباس قمی، در ذکر ابراهیم بن محمد حسن الخراسانی نیز مذکور گردیده آن است که زنی از شیعه که در آن محله سکونت داشته از پول چرخ ریزی و کرباس بافی حوض آبی ساخت و وقف بر اهل محله نمود از این رو آن محله را محله حوض کرباس گفتند و اهالی آن محله نیز به کرباسی معروف گردیدند.

در کتاب مشاهد البلاد و معارف العباد تألیف محمدباقر فخرالواعظین خلخالی در سال ۱۳۳۱ قمری که نگارنده خطی آن را دیدم می‌نویسد: «حاج محمدابراهیم کلباسی اصلاً کرباسی بوده از محله کرباس هرات که زنی از کرباس فروشی حوضی ساخت و وقف بر اهل محل نمود مدت عمرش نود و پنج سال بوده» ولی دیگران اتفاق دارند که اصلاً اهل کاخک گناباد بوده و سن ایشان هم طبق آنچه دیگران ذکر کرده‌اند هشتاد و سه سال بوده نه نود و پنج سال، کلمه کرباسی را بعداً بعضی از نویسندگان تعریف کرده راء را بدل به لام نموده کلباسی گفته‌اند.

تولد ایشان در نوزده ربیع‌الثانی سال ۱۱۸۰ قمری در کاخک اتفاق افتاده و در اوایل بلوغ برای تحصیل به مشهد رفته سپس برای تکمیل تحصیلات به عتبات عالیات مشرف شده و مدتی در نجف اشرف خدمت مرحومین سید مهدی بحر العلوم و شیخ جعفر کاشف الغطاء و در کربلا خدمت مرحوم سیدعلی صاحب ریاض تلمذ نمود و قبل از آن مدت مختصری خدمت میرزا ابوالقاسم قمی و بعداً آقاباقر بهبهانی و در کاظمین خدمت سیدمحسن کاظمینی تلمذ کرد و از همه به اجازات روایت و اجتهاد و فتوا نایل گردید و سپس به اصفهان رفته و در آنجا متوطن شد.

ولی در کتاب رجال اصفهان و ریحانة الادب می‌نویسند: حاج حسن بعداً به اصفهان آمده و حاج محمد ابراهیم در اصفهان متولد شد. در رجال اصفهان بعداً ذکر می‌کند که در ده سالگی پدرش وفات یافت و آقای محمد بیدآبادی وصی و قیم او شده در اول تکلیف کرباسی را به مکه فرستاد و سپس به تکمیل تحصیلات پرداخت، به هر حال پس از تکمیل تحصیل و گرفتن اجازات به اصفهان آمده و در آنجا سکونت گزید و در مسجد حکیم به امامت جماعت و تدریس اشتغال ورزید، و مسجد حکیم از بناهای صاحب بن عبّاد است که درابتدا به مسجد جوجو مشهور بوده و بعداً که خراب شده توسط حکیم داؤد هندی تجدید و تعمیر شد از این رو به مسجد حکیم معروف گردید.

مرحوم کرباسی از بزرگترین علمای زمان خود بوده و به زهد و تقوا و احتیاط معروفیت تمام داشته، در شمس‌التواریخ^۱ می‌نویسد: «اهل ایران را به حضرتش اعتقادی کامل بود». مردم علاقه زیادی بدو داشته و در جماعت او در مسجد حکیم ازدحام عجیبی می‌شده و او را دارای مقامات معنوی دانسته و از او کرامت‌ها نقل می‌نموده‌اند.

چنانکه در کتاب ریحانة الادب و رجال اصفهان و غیر آن‌ها می‌نویسند که از متبحرترین فقهای امامیه در قرن سیزده بوده و فقیه اصولی، عابد قانع، کثیرالاحتیاط و در عبادت بسیار خاضع و خاشع و با حضور قلب بوده و از کثرت ورع و زهد و تقوا مباشرت مرافعات و محاکمات مردم ننموده، و به صلحای از علما مانند مرحوم سیدمحمدباقر شفتی رشتی حجة الاسلام محول می‌کرده بلکه از کثرت احتیاطی که داشت رساله عملیه هم نمی‌خواست بنویسد و می‌گفت استخوان من طاقت آتش جهنم را ندارد، سپس به اصرار مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی رساله نوشت، آن مرحوم در مسجد شعر نمی‌خوانده و احتیاط می‌کرده و اگر هم گاهی ناچار می‌شده آن را از شعریت می‌انداخته اگر گاهی به شهادتی رسیدگی می‌کرد ابتدا از مسایل شرعیته که مربوط به شغل و حرفه شاهد بود سؤال می‌کرد که موثق و مقبول الشهاده بودن او را بدانند از جمله غسلی برای شهادت در امر مهمی نزد ایشان رفت. ایشان ابتدا احکام و آداب غسل میت را پرسیده و او کاملاً جواب داد. سپس غسل گفت: چیزی هم در آخر کار به گوش میت می‌گویم. پرسید آن چیست؟ غسل گفت: به او می‌گویم خوشا به سعادت تو که مردی و برای شهادت نزد کرباسی نرفتی. ولی در عین حال و باکمال احتیاطی که در احکام عملیه داشت خیلی خوش محضر و بذله‌گو و خلیق بود به طوری که از مجلس او کسی خسته و دل‌تنگ و افسرده نمی‌شد. مشهور است که روزی مطربی آمده نزد او، پرسید: آقا

۱. ایزدگشسب گلپایگانی، شیخ اسدالله: شمس‌التواریخ (متوفی پنجم جمادی‌الاولی ۱۳۶۶ ه. ق؛ هفتم فروردین ۱۳۲۶ ه. ش).

زدن دو دست به همدیگر جایز است یا نه؟ جواب داده بود: بلی. مجدّد سوالات دیگری نموده مثلاً یک پا را بلند نمودن جایز است؟ یا اگر کمر را کج کنند جایز است؟ یا سر را چرخاندن رواست؟ و امثال این‌ها، و همه را کرباسی جایز دانسته بود، سپس مطرب حضور مرحوم کرباسی حرکت کرده و شروع به رقصیدن نموده بود. مرحوم کرباسی فوراً گفته بود: فرزند مفرداتت خوب است مرده شوی ترکیبت را ببرد، که این عبارت بعداً همه جزو امثال مشهوره گردیده است.

کرباسی در شب پنج‌شنبه هشتم جمادی‌الاولی ۱۲۶۱ وفات نمود و در بعضی تواریخ ۱۲۶۲ ذکر شده ولی اول صحیح‌تر است، در مقبره جنب مسجد حکیم مدفون گردید و آرامگاه او مورد توجه و علاقه مردم است.

در کتاب الاعلام خیرالدین زیرکلی جلد ششم تاریخ تولّد او را سال ۱۷۶۶ میلادی و وفات را در ۱۸۴۴ میلادی ذکر نموده است.

کرباسی تألیفات زیادی دارد از جمله: رساله ارشاد و نخبه که هر دو فارسی و رساله عملیه است و مرحومین شیخ مرتضی انصاری و حاج میرزا محمدحسن شیرازی و جمع دیگر از علما بر نخبه حاشیه نوشته‌اند؛ دیگر شوارح الهدایه الی شرح الکفایه که در فقه و شرح کفایه محقق سبزواری است و دیگر منهج الهدایه الی احکام الشریعه در فقه که فروع بسیاری را در آن ذکر نموده و محتوی مسایل بسیاری است که غالباً مورد حاجت می‌شود، دیگر کتاب اشارات الاصول که در علم اصول فقه می‌باشد و دارای مطالب علمی بسیار است و دقت‌هایی که در آن‌ها شده دلالت بر تبخّر نویسنده می‌کند، ولی امروز از کتب متداوله برای تحصیل و مطالعه نیست این کتاب دو جلد است جلد اول در مباحث الفاظ و دوم در ادله عقلیه و نقلیه و در مطبعه معتمدیه در اوایل آمدن چاپ به ایران به طبع رسیده است، دیگر کتاب ایقالات در علم اصول و رساله مفطر بودن دودقلیان برای روزه‌دار و رساله تقلید میت و رساله مناسک حج و رساله صحیح و اعم که یکی از مسایل مهم اصولی است و غیر

آن‌ها، در کتاب مؤلفین کتب چاپی^۱ نام چهار کتاب از مؤلفات ایشان را ذکر کرده که به چاپ رسیده از این قرار: ۱. اشارات الاصول؛ تهران، چاپ سربی ۲. الرسالة الخمس عشر؛ چاپ سنگی، تهران ۳. منهاج الهدایه؛ تهران، ۱۲۶۳ قمری ۴. نخبه چاپ سنگی و سربی چندین مرتبه با حواشی متفرقه.

مرحوم کرباسی انتساب به مرحوم حاج قاسمعلی شیرازی ساکن شوراب گناباد نیز که جدّ اعلای فامیل ما بوده داشته و از طرف مادر به او می‌رسیده و مرحوم حاج ملاعلی جدّ امّی نگارنده نیز با یکی از خواهران ایشان ازدواج نموده بود از این رو بین آن‌ها نسبت نزدیکی برقرار بود.

مرحوم حاج میرزا زین العابدین شیروانی صاحب کتب بستان السیاحه و ریاض السیاحه و حدائق السیاحه در کتاب حدائق السیاحه ذکر اصفهان شرح حال مرحوم کرباسی را نوشته و ذکر می‌کنند: ایشان با دراویش و سلسله صوفیه خیلی مخالفت داشته و از این رو انکار طریقه شیخ بهاءالدین عاملی و ملامحسن فیض و ملامحمدتقی مجلسی اول و امثالهم را نموده و ضمناً نوشته‌اند که، بین کرباسی و سلطان‌العلما در خصوص امامت جماعت و غیره مجادله واقع شد و جمعی از علما با سلطان‌العلما موافقت نموده حکم به فسق و فجور کرباسی کرده طعن و تشنیع نسبت به او نمودند و او را از دیانت و فضیلت عاری دانستند و اعتراضات دیگری هم نسبت به ایشان وارد آوردند، و خود مرحوم آقای شیروانی نیز که جامع معقول و منقول بوده بعضی ایرادات و نکات انتقادی نسبت به ایشان ذکر کرده‌اند.

آن مرحوم هفت پسر و سه دختر داشته که یک پسر در همان زمان پدر از دنیا رفته و شش پسر دیگر از این قرارند:

۱. ملامحمد مهدی که در بیست و نه ذی‌حجه ۱۲۱۱ متولد و در چهارم جمادی‌الثانیه ۱۲۷۸ وفات یافت و پشت سر پدر مدفون گردید، آقامحمد مهدی

داماد مرحوم سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی رشتی که از علمای بزرگ اصفهان بود و مرجعیت داشت و امامت مسجد حکیم نیز بعد از پدر با او بود و هنوز هم امامت مسجد با اولاد ایشان است، وفاتش در جلد اول الدرر النجفی تصانیف الشیعه سال ۱۲۹۲ و در جلد ششم، ۱۲۷۸ نوشته شده ولی دوم صحیح است. تألیفات زیادی دارد از جمله: شرحی بر منهاج مرحوم حاجی نوشته و هشت جلد است، دیگر مصابیح در علم اصول که نه جلد است و عیون الاصول و رساله‌ای در اجتهاد و تقلید و رساله‌ای در اراضی مفتوحة العنوه و هداية الطالبین که رساله عملیه است.

آقا محمد مهدی مانند پدر دارای زهد و تقوا و ورع تامی بود و مردم بدو اعتقاد کامل داشتند و برای مریض‌ها از او دعا می‌گرفتند، از جمله برای مرض تب و لرز سه یک دعایی به بادام می‌نوشته و می‌داده و او را به مریض می‌دادند و خوب می‌شده و همان موقع شرط می‌کرده که مریض عمامه بگذارد که می‌گویند رواج عمامه در اصفهان به دستور او بوده است، و از او پنج پسر و دو دختر باقی ماندند و پسران از این قرارند: حاج میرزا محمود متولد دوازده شوال ۱۲۴۰ و متوفی ۱۲۷۸ و حاج میرزا ابوالقاسم شیخ العراقین متوفی در ۱۳۰۸ و حاج میرزا عبدالجواد و آقامیرزا احمد و حاج میرزا محمد حسین و از فرزندان او نیز اعقاب زیادی باقی مانده‌اند.

۲. دومین فرزند مرحوم حاجی کرباسی حاج آقا محمد است که در چهارم ربیع الاول ۱۲۱۴ متولد و در چهاردهم جمادی الثانیه ۱۲۷۸ فوت نموده در بالای قبر برادرش آقا محمد مهدی مدفون گردید، او و سایر فرزندان مرحوم حاجی هم در ورع و تقوا مشهور بوده و رویه پدر خود را داشتند.

حاج آقا محمد نیز از علمای بزرگ زمان خود بوده نسبت به سادات کمال ادب و احترام را مرعی می‌داشت و از بسیاری از علما اجازه روایت و اجتهاد داشت. وی تألیفات زیادی دارد از جمله: کتاب منبع الحیوة که به فرموده خود حاجی جمع عبارت علمای اصولی نموده و اقوال متقدمین و متأخرین را ذکر کرده و

پانزده جلد است، و دیگر انوارالتنزیل در عبادات که در مقدمه آن اجازات خود را که از علما گرفته ذکر نموده است و نسخه خطی آن نزد آقای سید مصلح الدین مهدوی اصفهانی موجود است و کتاب طهارت و صلوة و شرح خلاصة الحساب و نور حدقة الناظرین در اخلاق و آداب و ادعیه و مواعظ و رساله‌های دیگر نوشته است، دو فرزند اناث و شش ذکور داشته که نام ذکور از این قرار است: میرزا حسن، میرزا محمد، میرزا تقی، میرزا احمد، میرزا محمدحسین.

۳. سومین فرزند مرحوم کرباسی شیخ جعفر بوده که در ششم ذی‌قعدة سال ۱۲۲۹ متولد شده و در بیست و شش محرم ۱۲۹۲ وفات یافته و او نیز از علما و فضلا بوده و گاهی امامت جماعت مسجد حکیم را نیز می‌نموده و خیلی متواضع و خلیق بوده است، قبر او نیز در پشت سر قبر آقا محمد مهدی می‌باشد، رساله‌ای به نام تحفة الجعفریه در دیات نوشته و کتب دیگری نیز دارد فرزندان ذکور او از این قرارند: شیخ ابوتراب، شیخ موسی، شیخ محمدحسن و شیخ محمدعلی.

۴. فرزند دیگر او آقا نورالله بوده که در شانزده ذی‌حجه ۱۲۳۵ متولد شده و او نیز از علما و زهاد زمان خود و مورد علاقه مردم بوده است و سه پسر به نام میرزا عبدالحسین و میرزا اسدالله و میرزا حبیب‌الله و یک دختر از او باقی ماند.

۵. دیگر از فرزندان حاجی کرباسی حاج محمدرضا بوده که در یازدهم ذی‌حجه سال ۱۲۳۱ متولد شده (و بعضی تولد او را در چهارده رمضان ۱۲۱۹ ذکر کرده‌اند) و در چهارده شعبان ۱۲۸۴ وفات یافته و او نیز در مقبره مرحوم حاجی مدفون گردید، از علما و فضیلتی زمان خود بوده و دو پسر و دو دختر از او باقی مانده و نام دو پسر این است: میرزا عبدالرحیم و میرزا هادی. میرزا عبدالرحیم پدر مرحوم حجة الاسلام حاج محمدرضا کرباسی بوده و ایشان به نام جد خود نامیده شده و در بیست و پنج ذی‌قعدة سال ۱۲۹۵ قمری متولد شده و پس از اتمام تحصیلات و مسافرت‌ها در ذی‌حجه سال ۱۳۳۸ به مشهد مشرف شده در آنجا اقامت گزید و در مشهد اقامت داشته و در چهارم شوال سال ۱۳۸۳ قمری بدرود

زندگانی نمودند، و قبر میرزا عبدالرحیم در تکیه عمویش مرحوم میرزا ابوالمعالی واقع شده تولدش نهم شعبان ۱۲۵۴ و وفاتش ۱۳۳۵ بوده است.

۶. ششمین فرزند ایشان مرحوم حاجی آقا میرزا محمد ملقب به باقر و مکتبی به ابوالمعالی بود که در هفتم شعبان ۱۲۴۷ متولد و در بیست و هفت صفر ۱۳۱۵ وفات یافت و او نیز در فضل و کمال و زهد و تقوا و حسن خلق و گوشه نشینی از معاریف آن زمان بوده و نهایت ورع و تقوا را داشته، و در موقع فوت پدر هنوز به سن تکلیف نرسیده بود از این رو در اوایل جوانی صدماتی متحمل شد و در راه تحصیل علوم رنج‌هایی کشیده تا به مقام اجتهاد رسید.

تألیفات او بسیار است از جمله: بشارات الاصول در سه جلد، رساله‌ای در اصحاب اجماع، رساله‌ای در تفسیر عسکری، رساله‌ای در تزکیه اهل رجال، رساله‌ای در تداوی بمسکر، رساله استخاره به قرآن به نام الاستخارات که در سال ۱۳۱۶ با قرآن مجید چاپ شده، دیگر الاستشفاء بالترتبه الحسینیه که آن نیز به چاپ رسیده، دیگر رساله‌ای در استیجار به نام الاستیجاریه دیگر در جبر و تفویض دیگر شرح خطبه شقشقیه و در شرح حال بسیاری از رجال روایت و بزرگان فقهای سابق شیعه نیز تألیف جداگانه نموده است.

دو فرزند به نام حاج میرزا ابوالهدی و حاج میرزا جمال‌الدین که هر دو از علمای مهم و بزرگ و صاحب تألیفات بودند از او باقی ماند که اولی در بیست و هفت ربیع‌الثانی سال ۱۳۵۶ و دومی هفده رمضان ۱۳۵۰ وفات یافتند و در جوار پدر مدفون گردیدند.

از صبایای مرحوم حاجی کرباسی هم فرزندان زیادی به وجود آمدند و به طور کلی فامیل کرباسی اکنون خیلی زیادند و بیشتر آنها در اصفهان سکونت دارند و از علما و فضلا نیز عده بسیاری می‌باشند که در مشهد و تهران نیز عده‌ای از آنان هستند.

بیشتر یادداشت‌های فوق آنچه مربوط به فرزندان و اعقاب مرحوم حاجی

کرباسی است قسمتی از کتاب رجال اصفهان گرفته شده ولی قسمت مهم آن از روی یادداشت‌های آقای آقاسید ابوالحسن کتابی حفظه الله که فرزند آقای آقاسید محمدجواد کتابی ونوه دختری مرحوم حاج میرزا محمود فرزند آقامحمد مهدی کرباسی می‌باشند، توسط آقای حاج محمود ملک صالحی قوام التجار اصفهانی برای نگارنده تهیه شده که طبق آنچه ایشان نوشته‌اند اسامی و تاریخ تولد فرزندان خود مرحوم حاجی از روی ورقه خط خود ایشان گرفته شده است و من در این قسمت از هر دو نفر که مرا در این باب یاری نموده‌اند تشکر می‌کنم.

۵. سیدعلینقی شهری

یکی از معاریف و علما و اعیان گناباد مرحوم سید علینقی شهری است که جد بزرگ سلسله سادات گناباد می‌باشد و سلسله نسب ایشان تا به معصوم (ع) از این قرار است: ایشان فرزند امیر معزالدین حسین بن سیدمحمد تقی بن معزالدین حسین بن عمادالدین محمد بن معزالدین محمد بن عمادالدین محمد بن سید زین العابدین بن سیدعلی بن عمادالدین محمد بن سید زین العابدین بن سید نظام‌الدین بن سید زنگی شاه بن سید ابوالمعالی بن سیدحسین بن سید داؤد بن سید حمزه بن سید کامل بن سید محسن بن سید حسین بن سید حمزه بن سید ناصر بن سیدعلی بن سیدمحمد بن سیدعلی بن سید حسین مشهور به حسین الاصغر بن سیدعیسی بن یحیی المحدث بن سیدحسین ذوالدمعة بن زیدالشهید بن الامام زین العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب (ع)، اجداد ایشان قبلاً در عربستان ساکن بوده و به طوری که شنیده‌ام نخستین کسی که از آنجا مهاجرت نموده و قصد انزوا داشت و عبورش به گناباد افتاد سیدزنگی شاه بوده که با برادر خود به قصد گوشه‌گیری و گمنامی در طی مسافرت و سیاحت از گناباد عبور نموده و آنجا را برای توطن اختیار نمود، آن دو برادر اقدام به امور خیریه نموده از جمله قنات علی آباد جویمند و قنات خشوئی و عمرانی به توسط آنها باز شد و بین آن

دو برادر بالمناصفه بود و سید زنگی شاه در گناباد ازدواج نمود ولی برادرش ازدواج نکرد و در زمان خود مقبره‌ای برای خویش ساخت، و قبل از مرگ املاک خود را وقف آستان قدس رضوی (ع) نمود و موقعی هم که از دنیا رفت در همان مقبره که ساخته بود مدفون گردید و اکنون آن مقبره به نام پیر کله معروف می‌باشد و در نزدیکی نوغاب واقع شده است و کلمه کله به معنی بزرگ و سر می‌باشد که چون او معروف به زهد و تقوا بود به این نام مشهور گردیده و قبر برادر سید زنگی شاه در مظهر قنات ده جویمند است.

فرزندان سید زنگی شاه هم از معاریف و مشاهیر گناباد و مورد احترام اهالی در زمان خود بوده و بعضی آن‌ها حکومت گناباد را هم داشته‌اند.

مرحوم سید علینقی به طوری که آقای سید محمدعلی نقوی از احفاد ایشان یادداشت نموده‌اند: تنها فرزندی بود که پس از زلزله شهر از آن فامیل باقی ماند زیرا به طوری که در اوایل این رساله نوشتیم و آقای نقوی نیز یادداشت کرده‌اند در زلزله اخیر شهر گناباد که تقریباً دویست و پنجاه سال قبل بوده تلفات زیادی به اهالی وارد می‌آید و عمارات خراب می‌شود از فامیل سادات، یا از همه اهالی به اختلاف اقوال ولی اول^۱ اقرب به ذهن می‌باشد، فقط یک طفل شش ماهه از مرحوم امیر معزالدین حسین به نام سید علینقی از آن خطر نجات یافت، آن طفل بر اثر مراقبت مأمورین حکومتی و کوشش مرحوم حاج آقا محمد خواجه از زیر خرابی‌ها سالم بیرون آورده شد. و مرحوم خواجه متکفل بزرگ نمودن و تربیت او شده و املاک او را که به او به ارث رسیده و در همه جا و تمام قنوات گناباد مقداری از آن‌ها را بعضی شش‌دانگ و بعضی دو ثلث یا یک ثلث یا کمتر و بیشتر مالک شده بود مراقبت و رسیدگی نمود، و برای او که از ابتدای کودکی آثار هوش

۱. ولی بعد از زلزله اخیر گناباد در پنجم جمادی‌الثانیه ۱۳۸۸ و خرابی و تلفات کماخک و بعضی دهات تابعه قاین اقرب بودن اول از بین می‌رود و می‌رساند که ممکن است در محلی همه اهالی از بین بروند زیرا زلزله اخیر در روز بوده و منجر به این تلفات گردیده و اگر در شب و زمستان می‌بود ممکن بود یک نفر جاندار باقی نگذارد.

و استعداد و ذوق هم در او موجود بود معلّم گرفت و مشغول فراگرفتن علوم گردید و بر اثر جدیت و کوشش زیادی که داشت در مدت کمی دارای فضل و کمال شده و بعداً نیز تحصیل خود را تعقیب نمود و در هیجده سالگی به کمالات علمیه آراسته شد و کتابی به نام مدخل منظومه^۱ نوشت که به طوری که می‌گویند راجع به بسیاری از علوم متنوّعه در آن گفتگو نموده است.

در اوایل هفده سالگی تصمیم به آباد کردن مزرعه رهن که در مغرب شهر واقع و ملک خود مرحوم سید بود گرفت، آب این مزرعه قبل از زلزله شهر به آنجا می‌آمده و در دروازه معروف به دروازه قاین که مقرّ و مرکز سادات و اعیان شهر بوده شرب می‌شده، پس از زلزله چون مرحوم سید از توقّف شهر به واسطه یادگارهای تأثرآور زلزله ناراضی بود به مزرعه رهن پرداخت و آنجا را آباد نمود و برای خود منزل مشتمل بر اندرونی و بیرونی و متعلّقات آن از مهمانخانه و غیره ساخت، و زارعین و رعایا را از اطراف به آنجا آورد و برای همه آنها منزل ساخت و برای آن مزرعه، حمام و مسجد و آب انبار بنا نمود و در آنجا سکونت گزید و ازدواج هم نمود.

مرحوم سید اوایل جوانی به واسطه کمال علم و دانش و وفور بذل و بخشش و بسیاری زهد و تقوا که داشت در همه جای گناباد بلکه شهرهای اطراف مشهور شده نام او همه جا بلند گردید و رجال و طبقات مختلفه از اطراف برای ملاقات او آمده و در مهمانخانه او پذیرایی می‌شدند، و مضیف جداگانه هم داشت که هر کس از آنجا عبور می‌کرد و بدان مضیف وارد می‌شد سه روز به نهایت خوبی از او پذیرایی می‌شد، و به واسطه فضل و کمال و مهمان‌نوازی که داشت مرحوم شیخ مظفر تونی که در حکمت الهی و هیئت و نجوم استاد و دارای زهد و ورع کامل و از مرتاضین هم بوده سالی دو مرتبه از تون برای زیارت مرحوم سید آمده و چند

۱. این کتاب را نگارنده ندیده ولی آقای نقوی اظهار داشتند که این کتاب در فامیل ما موجود بود و خودشان هم دیده بودند و بعداً کسی به امانت گرفت و مسترد نداشت.

روزی در رهن با همدگر مأنوس بوده‌اند، موقعی که تحت سرپرستی حاج آقا محمد خواجه بود و املاک او رانیز خواجه رسیدگی می‌نمود مرحوم خواجه از درآمد املاک غلامی به نام سلیمان با یک کنیز برای خدمت به سید خریداری نمود و موقعی که به رهن نقل مکان نمود غلام را خود برده و کنیز را به حاج آقا محمد واگذار نموده بود و آن غلام مرتب مشغول خدمات بود، تا آن که به واسطه نام نیک که از سید همه جا بلند شد وصیت فضل و دانش و جود و سخای او در اکناف پیچید.

عده‌ای که خود را در ردیف او می‌دانستند یا دعوی برتری داشتند بر او حسد برده و در صدد از بین بردن او و تصاحب املاکش برآمدند، از این رو سلیمان را تطمیع نموده او را با خود همدست کردند و در شب بیست و سه ماه مبارک رمضان موقعی که سید برای غسل آن شب به حمام رفت غلام با او به حمام رفته و در سر حمام که اتفاقاً کسی نبوده خنجری به پهلوی سید زده فرار کرد، جمعیت هم در مسجد منتظر ایشان بوده که قرآن به سر گذارند و بعداً به منزل ایشان که برای خوردن سحری موعود بوده‌اند بروند ولی هر چه انتظار می‌کشند خبری نمی‌شود به طوری که دیده بودند وقت سحری دیر می‌شود، چون سرحمام آمده بودند سید را غرق در خون دیدند.

غوغای بزرگی در آبادی پیدا شد و سید را با همان حال به منزل بردند و در جستجوی غلام برآمدند و پس از پیدا کردن تصمیم گرفتند او را بکشند، ولی سید اجازه نداد و او را احضار کرده گفت: می‌دانم پس از من در این ولایت نخواهی توانست بمانی لذا من تو را آزاد کردم، و دستور داد یک اسب و صد تومان پول به او بدهند که زودتر از گناباد برود، ولی به محض آن که بیرون آمد مردم او را گرفته سنگباران کردند و به قدری سنگ زدند که از دنیا رفت و در زیر سنگ‌ها قرار گرفت، سپس مرحوم سید اظهار نمود که عیالم حامله است اگر فرزندی که داشته باشد پسر باشد به نام خودم بنامید و پس از این اظهار از دنیا رفت و روحش به عالم

بالا پرواز نمود، پس از مرگ سید عیال ایشان که وضع حمل نمود نوزاد او پسر بود و طبق وصیت سید او را نیز به نام پدر میرزاعلینقی موسوم نمودند، که جد معروف سادات گناباد و در زمان خود از عباد و سلاک و اعیان معروف آنجا بوده و نسل او در همه گناباد خیلی زیاد گردید و شرح حال ایشان بعداً مذکور خواهد شد.

۶. حاج سید محمد عرب بجستانی

دیگر از علما و معاریف خطه گناباد^۱ حاج سید محمد عرب بود که اصلاً از توابع عربستان (احساء) و از علمای شیعه بوده و نسبش به احمد بن علی بن محمد الباقر (ع) می‌رسد و در قرن دوازدهم هجری زندگی می‌کرد، در جوانی به قصد زیارت مشهد مقدس رضوی (ع) از طریق خلیج فارس و بندرعباس و شیراز و یزد و طبس حرکت نموده و از فخرآباد بجستان که در آن موقع در سر راه طبس و مشهد بوده عبور نموده، و چون با داشتن مقام علمی و با تمکینی که داشت مایل به انزوا بود و علاقه داشت که از راه کسب و کار زندگانی را اداره نماید و مایل به زراعت بود و فخرآباد را مناسب دید لذا پس از مراجعت از مشهد مقدس در فخرآباد سکونت گزیده و نصف آن را خریداری نمود، و علاوه بر اشتغال به ترویج احکام شرع مطهر به شغل زراعت و کشاورزی مشغول گردید، و فرزندان خود را نیز دستور می‌داد که با داشتن مقام روحانیت به کشاورزی نیز اشتغال ورزند و از آن راه امرار معاش نمایند، نه آن که امر روحانیت را وسیله معاش قرار دهند و او و فرزندان مدت عمر خود را در آنجا به همین ترتیب گذرانیده و به نیک‌نامی زندگی نمودند.

فرزندانش سید هاشم و سید محمد و حاج سید ابراهیم نیز از علمای معروف زمان خود در آنجا بودند و سید هاشم نماز جمعه می‌خوانده و به واسطه کمال

۱. این قسمت از یادداشت‌های آقای حاج سید صدرالدین سجادی بجستانی گرفته شده است.

و ثوقی که مردم داشتند گاهی از اوقات بعض مردم از بجستان برای درک نماز جمعه به فخرآباد می رفتند، سید مهدی فرزند سیدهاشم نیز دارای مراتب علمی و فضل و کمال بوده و علاوه بر علوم دینی علم طب را نیز تحصیل کرده و از اطبای حاذق بوده و اغلب به مسافرت و سیاحت اشتغال داشت و در افغانستان از دنیا رفت.

سید اسماعیل برادر سید مهدی نیز از علمای آنجا و به امور دینی و رسیدگی به آن‌ها مشغول بوده و بر حسب خواهش حاج میرزا عبدالله سیستانی که در بجستان ساکن شده و مرد ثروتمند و متنفّذی بود از فخرآباد به بجستان آمده و در آنجا زندگی می نمود.

پس از سید اسماعیل فرزندش حاج سید علیرضا که تحصیلات خود را در عتبات عالیات به اتمام رسانیده و بانیل به درجه اجتهاد به بجستان مراجعت نموده بود جای پدر را گرفت و قریب پنجاه سال مرجع امور شرعیّه بود و در آنجا از دنیا رفت.

پس از ایشان حاج سید اسماعیل فرزندش جای او را گرفت، سید جواد برادرزاده حاج سیدعلیرضا نیز در آن موقع به امور شرعیّه اشتغال داشت و علاوه بر علوم دینی علم طب و هیئت و نجوم و ریاضیات و جفر و غیره را نیز فرا گرفته بود و خیلی خوش خط هم بود، حاج سید اسماعیل فرزند ذکوری نداشت و صبیّه اش عیال آقا سید حسن شریعتمدار فخرآبادی بود که از همان فامیل و از احفاد حاج سید محمد بوده و در فخرآباد سکونت داشت، حاج سید اسماعیل به داماد امر کرد که به بجستان بیاید و او نیز به بجستان آمده و پس از فوت حاج سید اسماعیل به جای او نشست و به وظایف شرعیّه قیام نمود و آقا سید حسن در طلوع صبح سوم رمضان ۱۳۰۵ هنگام گرفتن وضو از دنیا رفت، پس از آقا سید حسن نیز فرزندشان آقای حاج سید صدرالدین سجّادی از فضلا و معاریف و متنفّذین

بجستان و مورد احترام^۱ عموم بوده و می‌باشند.

۷. سیاح کلاتی

یکی از محدثین و وعاظ و شعرای مهم و مشهور گناباد مرحوم شیخ عباس کلاتی^۲ معروف و متخلص به سیاح بوده است، میرزا عباس فرزند رجبعلی و در حدود سال ۱۱۹۳ قمری در کلات که یکی از قرای براکوه گناباد است و در شاهنامه نیز از آن نام برده شده متولد گردید، تحصیلات خود را قدری در کلات انجام داده و چون اشتیاق زیادی به رفتن منبر و وعظ داشت برای تکمیل تحصیل و قسمت منبر ابتدا به مشهد و سپس به تهران رفت و از آنجا به طرف غربی ایران و عراق عرب حرکت کرد، در بین راه قزوین گرفتار دزدان شد که هر چه داشت حتی مرکب او را بردند و او پیاده رو به قزوین نهاد و بر اثر پیاده روی زیاد مریض شد و با حال مرض در یکی از مدارس قزوین حجره گرفت و سکونت گزید، ولی خیلی افسرده و پژمرده و از حیث معیشت نیز در مضیقه بود و غالباً به گریه و زاری می‌گذرانید.

یکی از شب‌ها پس از گریه زیاد به خواب رفت و در خواب یکی از ائمه اطهار (ع) را زیارت کرد که به او فرمود: ای عباس خراسانی حرکت کن و آنچه دلت می‌خواهد طلب کن تا به تو بدهیم، او در جواب عرض کرده بود که من سه چیز از شما می‌خواهم اول نطق سرشار و طبع شعر؛ دوم توشه راهی که بتوانم به زیارت مرقد مولا و آقا در عراق عرب مشرف شوم؛ سوم یک نفر زن علویّه که در روز قیامت نزد جدّش مرا شفاعت کند، امام خواسته‌های او را پذیرفته فرمود؛

۱. این قسمت را از یادداشت‌های آقای حاج سید صدرالدین سجادی بجستانی گرفته‌ام و ایشان در هفتم فروردین ۱۳۴۵ مطابق چهارم ذی‌حجه سال ۱۳۸۵ قمری بر اثر مرض سرطان فوت نمودند.

۲. آقای عبدالجواد سیاح‌زاده از احفاد آن مرحوم و آقای سیدحسین اسدی کاخکی در نوشتن این شرح حال کمک کردند و مرا سپاسگزار نمودند.

به تو دادیم، او بی اختیار و از روی شوق از خواب پریده و کلبه تاریک مدرسه را طاقی نورانی و معطر مشاهده کرد. و از شوق و خوشحالی شروع به گفتن اشعاری در مدح ائمه اطهار (ع) نمود به صدای بلند می خواند، طلابی که در مدرسه سکنی داشتند در آن نیمه شب از خواب پریده برای تحقیق و علت خواندن اشعار به طرف حجره سیاح رفته و او را که در اول شب بسیار غمگین و افسرده دیده بودند با حالت نشاط و خرمی سرشاری مشاهده کرده و علت را پرسیده از قضیه اطلاع پیدا نموده بودند، آن گاه همه رو به او آورده و لباس های او را برای تیمن و تبرک گرفته و ریزه ریزه نموده تقسیم می کردند، این امر در یکی از شب های محرم اتفاق افتاد که خودش در این باب گفته:

همیشه شکر خداوند می کند سیاح مرا که فیض^۱ شب قدر در محرم داد
 اتفاقاً در همان شب یکی از تجار ثروتمند قزوین که از سادات بوده یکی از ائمه
 اطهار (ع) را در خواب دید که به او فرمود: صبح زود به فلان مدرسه برو و عباس
 خراسانی را که مداح ماست به منزل خود بیاور و هر یک از دخترهایت را که مایل
 بود به او تزویج نما، او صبح که بیدار شد به فکر فرورفته سپس موضوع را به عیال
 خود اظهار نمود آن گاه کسی را به آن مدرسه فرستاد که ببیند آیا چنین شخصی در
 آن مدرسه وجود دارد یا نه؟ شخص فرستاده به محض ورود به مدرسه دیده بود که
 طلاب دور یک نفر را گرفته و هیاهو دارند، چون نزدیک شد دید که همه هجوم
 آورده و لباس تن او را پاره پاره می کنند و می گویند این شخص نظر یافته امام
 است! و ما ریزه های لباس او را برای تیمن و تبرک می بریم، فوری او برگشته
 موضوع را به آن شخص اطلاع داد. تاجر فوراً یک دست لباس با خود برداشته به
 مدرسه برده و به تن عباس سیاح کلاتی که او را نمی شناخت نمود و با احترام بسیار

۱. اگر مصراع اخیر همان طور باشد که نوشته شده کلمه "که" جنبه استفهام تقریری پیدا می کند یا آن که "مرا" مفعول فعل بعد باشد و تقدم آن بر کلمه "که" که جنبه وصفی و تعلیلی دارد برای ضرورت شعر باشد یعنی "که مرا فیض شب قدر در محرم دادی".

به منزل خود برد و پس از چند روز پذیرایی یکی از صبیبه‌های خود را برای او عقد کرد و مخارج دامادی را پرداخت، و سیاح پس از مدتی توقف به طرف خراسان حرکت کرده و به کلات رفت و در آنجا شهرت زیادی پیدا نمود در سایر بلاد نیز به واسطه این قضیه معروف گردید و منبر او مورد علاقه همه واقع شد، و او پس از چندی از کلات حرکت کرد و سفرهایی به مشهد و تهران و اصفهان و عراق عرب و بلاد دیگر نمود و به هر جا می‌رفت از منبر او استقبال بی‌سابقه می‌نمودند و به طوری شده بود که در تمام ایران معروف شده و کمتر واعظی در شهرت به پایه او می‌رسید، از این رو محسود اقران و امثال خود واقع شد و جدیت داشتند که او را از نظر مردم بیندازند و موهون نمایند ولی اثری نکرد و روز به روز بر شهرتش افزوده می‌شد، از جمله می‌گویند یک موقع که در مشهد بوده و در مسجد گوهرشاد منبر می‌رفت بعض همکاران او زنی را وادار کردند که هنگام ذکر مصیبت زنبیلی را پر از نان به مجلس آورده و با صدای بلند و وضع موهنی فریاد زد که نان گرم تازه دارم، ولی سیاح به محض مشاهده آن زن به اصل موضوع پی‌برده بالبداهه ضمن بیان مصیبت خطاب به آن زن گفت: ای ضعیفه چه خوب بود این نان‌های گرم تازه را در خرابه شام می‌آوردی و به اطفال صغیر تقدیم می‌نمودی! بیان این مطلب در مستمعین اثری فوق‌العاده نمود و همه را بیشتر منقلب کرده بر رونق مجلس او افزوده بود.

سیاح در سال ۱۲۵۳ قمری در حدود شصت سالگی در کلات فوت نمود و چند فرزند ذکور و اناث از او باقی ماند که ارشد آنها میرزا عبدالجواد نیز اهل منبر بوده به مناسبت پدرش به سیاح معروف گردید، و دارای سه فرزند به نام عباس و حسن و علی بود که عباس و حسن در جوانی فوت کردند و علی سیاح در پنجاه و پنج سالگی در سال ۱۳۶۷ قمری مطابق ۱۳۲۷ شمسی درگذشت، و فرزند او به نام عبدالجواد سیاح زاده اکنون حیات دارند و نگارنده را در نوشتن این شرح حال کمک کرده و مرا متشکر نمودند.

مرحوم سیاح اشعار بسیار خوب در مدح و مرثیه اهل بیت سروده از جمله در مدح مولا (ع) گفته است:

شیعه حیدر به دهر اگرچه غمین است
 خرم و خندان به روز باز پسین است
 هست یقینم که چون شود صف محشر
 منزل و مأوای او بهشت برین است
 خضر پیمبر نگر که چشمه حیوان
 دیده و در جستجوی ماء معین است
 ماء معین چیست حبّ شاه ولایت
 ذره او به زملک روی زمین است
 هر که رود غیر شاهراه ولایت
 راه نباشد که در ضلال مبین است
 می‌کنمت باخبر زدشمن ظاهر
 دشمنت ابلیس و در خرابی دین است
 در دم مردن برای غارت ایمان
 بر سر راه تو آن لعین به کمین است
 تیغ ولای علی بگیر به دستت
 گردن دشمن بزن که چاره همین است
 کن نظری یا علی به جانب سیاح
 بهر حسینیت مدام خاک‌نشین است

و نیز این اشعار از اوست:

مقدّری که به قدرت بنای عالم داد	به هر که لایق او هرچه بود آن دم داد
چو از عدم به وجود آفرید اشیا را	زعقل او همه کس را مقابل هم داد
به اختیار هر آن کس قبول شادی کرد	عوض زحمت و دانش به دیگری غم داد

برون نمود زدرگاه خویش شیطان را
 نمود کشتی ایجاد را چو توفانی
 میان آتش نمرودی او برای خلیل
 به زیر تیغ رضاگر نشست اسماعیل
 نمود یوسف صدیق را غلام عزیز
 به روی دار بلاگر رساند عیسی را
 لباس ختم رسالت به قامت احمد
 حکیم داند و مخلوق خود هر آنچه کند
 منزهی که شب قدر را به آن خوبی
 همیشه شکر خداوند می کند سیاح
 و نیز در مصیبت گفته است:

خوش آن وجود که دایم زمی بود مخمور
 خورد شراب محبت نه از می انگور
 اگر تو مست الستی زباده وحدت
 لب پیاله ببوسی تو از شراب طهور
 زمان عمر به غفلت گذشت و ما در خواب
 زخویش بی خبرانیم تا به نفخه صور
 اگر به مال چو قارون اگر به عمر چو نوح
 اگر هزار چو اسکندری و گر شاپور
 تو ماسوی الله اگر آوری به زیر نگین
 که عاقبت بروی دست خالی اندر گور
 پرید بلبل فکرم به گلستان عزا
 ازین قصیده سرایی همین بود منظور

که بوستان مصیبت چو نینوا سازند
 چونی نواکنم از دل زقصه عاشور
 تو دیده‌ای که به جز برحسین مظلومی
 شنیده‌ای که بگریند جنّ و وحش و طیور
 تو دیده‌ای که کسی میهمان کشد تشنه
 شنیده‌ای سرمهمان کسی کند به تنور
 تو دیده‌ای که کسی زن به ریسمان بندد
 شنیده‌ای همگی را چو لؤلؤ متثور
 تو دیده‌ای که به بیمار تازیانه زنند
 شنیده‌ای که به آن حال با تن رنجور
 تو دیده‌ای که کسی مرده را کفن نکند
 شنیده‌ای که نه غسلش دهند و نه کافور
 تو دیده‌ای که چو سیاح صاحب اخلاص
 شنیده‌ای که نبیند به حشر صورت حور
 و نیز در مصیبت و زبان حال حضرت حسین (ع) سروده است:
 چنان از باده جام شهادت مست توحیدم
 که برجان می خرم هر لحظه زخم تیروخنجر را
 اگر شمشیر بارد بر سرم از عشق معشوقم
 چنانم کز محبت طالبم شمشیر دیگر را
 ربنده پای شوقم را به نوعی جلوه خالق
 که بر دل می گذارم تا ابد من داغ اکبر را
 جواب عاصی امت دهم وقتی که در محشر
 گلوی پاره خونخواهی نمایم خون اصغر را

به دامان شفاعت کی رسد دست محبتانم
 به محشر تا نخواهم خون بها دست برادر را
 چو خواهد سر بلندی در دوگیتی این سرم باید
 به روی نیزه اعدا، دهم جولان من این سر را
 اگر ز آب فراتم لب نشد تر تشنه لب رفتم
 تصرف می‌کنم روز جزا من حوض کوثر را
 از آن ترسم که توحید از میان رفته نبوت هم
 پس از این من کجا والی توانم شد دوکشور را
 منم خون خدا خونخواهی خونم کند داور
 دو چشم از ماسوی بستم نخواهم غیر داور را
 نشانم خار محنت را به جانم اندرین صحرا
 که گل کاری کنم روز جزا صحرای محشر را
 اگر تنگ شکر را وا کند سیاح مدحتگر
 از این اشعار شیرین بشکند بازار شکر را
 و نیز زبان حال فاطمه دختر حسین (ع) که در مدینه بود و به فاطمه صغری
 معروف است سروده:
 ای نسیم از ختنی یا تو ز سرحد ختایی
 شنوم بوی سلیمان مگر از شهر سبایی
 در دهن مشک تو داری و به لب عنبر سا را
 به چه گلبن تو رسیدی و ز گلزار کجایی
 این چه بویی است نسیم که رساندی به مشامم
 تازه کرد جان من و روح مرا داد صفایی
 روزی افتاد گذارم به سرچشمه حیوان
 مرده را زنده کند نفخهات ای باد صبایی

نکنم گر غلط ای باد صبا بوی تو گویا
 قاصد کوی وفایی تو و از کرب بلایی
 بس که از خواب پریشان دل من گشته مشوش
 این دل خون شده هر لحظه خروشد به نوایی
 چند وقت است که بینم همه شب خواب پریشان
 چیست تعبیر به ما قسمت و تقدیر خدایی
 خواب دیدم که به دریای پر از خون پدر من
 دست و پا می زند و مانده به گرداب بلایی
 خواب دیدم تن صدپاره علمدار پدر را
 که فتاده است نه دستی و نه مشکی نه لوایی
 خواب دیدم شده شق القمر از ابروی اکبر
 لب خشکیده به خون غوطه زند ماه لقایی
 خواب دیدم که در آن دشت پدر کرده عروسی
 پنجه از خون شده رنگین چه خضابی چه حنایی
 خواب دیدم زده بر حلق علی اصغر از کین
 بی حیا ظالمی از قهر و ستم تیر جفایی
 خواب دیدم قد زینب خم و گیسوش سفید است
 گفتم ای عمّه تو از یک سفر این گونه چرایی
 گفت ای عمّه می پرس از من و از این سفر من
 شرح این واقعه سیّاح بگو گرتو زمایی
 چون شرح حال او خیلی مهیج و اشعار او نیز بسیار خوب و از روی حال و
 خلوص نیت گفته است لذا در این باب بیشتر به تفصیل پرداختم، رحمة الله علیه.

۸. مَلاعلینقی شهری

دیگر از علمای گناباد مَلاعلینقی شهری است که از علمای معروف گناباد در زمان خود و دارای علوم معقول و منقول و به زیور قدس و تقوا آراسته بوده است. شرح حال او در کتاب تاریخ علمای خراسان این طور نوشته شده است: «العالم الفاضل البرّ التّقی مولانا علینقی اعلی الله مقامه و منحه اکرامه دانشمندی جلیل و حبری نبیل از مردم جنابد است استفاضه علوم عقلیه و نقلیه در اصفهان نموده به علاوه فقه و اصول در کلام و توابع نیکو ماهر بود. منظومه‌ای تمام در علم کلام مستوی به صراط الجنّه در سال ۱۲۱۶ ساخته و خود نیز شرحی وافی بر آن نگاشته و رساله‌ای در بداء نوشته و رساله‌ای در جبر و تفویض تصنیف فرموده در عشر سادس از مائه ثالثه این جهان گذران را بدرود گفت و در نواحی آن قصبه به خاک رفته». و در کتاب بالا در اول ذکر عنوان او وفاتش در سال ۱۲۶۰ هجری مطابق ۱۸۴۴ میلادی نوشته شده است.

مرحوم مَلاعلینقی همان طور که در بالا ذکر شده دارای تألیفات متعددی از جمله کتاب صراط الجنّه می باشد که در علم کلام و به نظم گفته و تقریباً سیصد و بیست بیت است و ابتدای آن این است:

احمدک اللّهم خیر منعم	فرداً قدیماً غیره لم یدم
مصلّیا علی رسوله الجلیّ	و آله الابرار سیّما علیّ
واستمده بذی المنظومه	لوازم الدّین بها مختومه
بعد یقول عبده علینقی	وفق معراج الیقین یرتقی
مرتبه الکلام فی الکلام	تکون کالسراج فی الظلام

و پس از چند بیت دیگر شروع به ذکر مطلب نموده ابتدا به اثبات واجب پرداخته و بعد صفات ثبوتیه و سپس صفات سلبيه را، آن گاه سایر مطالب علم کلام که در معضلات مشروحاً ذکر شده تا اثبات ائمه اثنی عشر (ع) و وجود توبه و لزوم امر به معروف و نهی از منکر را ذکر نموده است، این کتاب در سال ۱۲۱۶ قمری

تألیف شده و ماده تاریخ آن کلمه «تاریخه» می باشد که خودش در آخر رساله گفته:

تاریخه تاریخ هذا المختصر تأملوا حتی تصابوا بالظفر

این کتاب در سال ۱۳۰۰ قمری در تهران به دستور شیخ علی نوه مرحوم ملاحینقی به چاپ رسیده و خود شیخ علی مقدمه ای به عربی بر آن نوشته و ذکر کرده که جد او مؤلف صراط الجنة شرح مفید مختصری هم برای آن نوشته که در حدود هزار و پانصد بیت است و آن را سبیل المعرفة نام گذارده، و رساله ای هم در جبر و تفویض تألیف نموده رساله دیگری هم در بدأ نوشته و آن را حبل البدأ نامیده و می نویسد که من نسخه اصل این سه را پیدا نکرده و فقط نسخه مغلوطی که هر سه در آن نوشته شده دیده ام که از آن نیز چند ورق از کتاب شرح صراط الجنة و از رساله جبر و تفویض افتاده و فقط رساله بدأ که در وسط بوده سالم مانده است، در آخر صراط الجنة چاپی این عبارات نوشته شده: «و بعد بر خریداران این مجموعه مخفی نماند که بانی طبع این کتاب جناب آقا شیخ علی خراسانی صاحب سه قصیده قبل از آخر می باشند در دارالخلافة دادند به طبع برسانند و روانه عتبات عالیات شدند بعد از مراجعت به دارالخلافة بعد از دو روز به رحمت ایزدی پیوست.» سپس نام کاتب را محمدحسین و تاریخ را سلخ صفرالمظفر نوشته است، در این کتاب که به چاپ رسیده پس از رساله صراط الجنة چند رساله دیگر است، به نام نهایت الایجاز تألیف حاج سید محمد در علم نحو به عربی و نظم اللثالی تألیف سید ابوالقاسم قادری در تجوید به فارسی و منظومه آخوند ملا محمد در معانی و بیان به عربی، و قصیده عجوزیه به عربی از جمال الدین محمدبن عیسی اصبعی از دی در بیست و هشت بیت که در هر مصرعی کلمه عجوز را به معنایی ذکر کرده که جمعاً آن را پنجاه و شش مرتبه در پنجاه و شش معنی ذکر نموده است، آن گاه سه قصیده از شیخ علی نویسنده مقدمه که نواده ملاحینقی بوده است و در آخرین قصیده سید اسماعیل حمیری در مدح حضرت امیرالمؤمنین (ع) چاپ شده است.

این کتاب هر چند به چاپ رسیده ولی نسخه آن خیلی کمیاب است و یک نسخه از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی (ع) در مشهد مقدس شماره چهارصد کتب حکمت موجود است که یک نفر به نام حاج عماد المحققین وقف کرده است.

فرزند مرحوم مآعلینقی شیخ محمدحسن نیز از فضلا بوده و او سه پسر داشته به نام شیخ علی و مآمحمد و مآعلینقی که شیخ علی همان است که مقدمه بر چاپ صراط الجتة نوشته است و در ذکر نام نهاییه الايجاز هم اشاره به نام برادر کوچک خود علینقی نموده است، شیخ علی برای تکمیل تحصیلات خود به نجف رفته و غالباً در آنجا سکونت داشت در سال ۱۳۰۰ قمری در تهران وفات یافته است، مآمحمد نیز از فضلاء قصبه شهر و معروف به قاضی بود، بسیار خلیق و سلیم النفس و دارای زهد و تقوا بود. منبر هم می رفت و نگارنده در اوان کودکی بارها و عظم منبر رفتن ایشان را در بیدخت دیده بودم، نسبت به پدر بزرگوارم خیلی اظهار علاقه می کرد.

ضمیمه چاپ صراط الجتة سه قصیده هم از شیخ علی به چاپ رسیده: یکی در مرثیه حضرت سیدالشهدا (ع)، دیگری در مدح حضرت رضا (ع) و دیگری در موعظه مسمی به قصیده کلبیه که ابتدا اشاره به وجود سگی در محل که به اشخاص حمله می کرد و سپس نابینا شد و به مهلکه افتاد، کرده و بعداً به آن مناسبت شروع به پند نموده است. اول اشعار مرثیه این است:

شهرالمحرّم جاء قد حرّم الطرب اذ عیش آل رسول الله منقلب

و شعر آخر آن این است:

یا شیعة جعلت قبرالحسین بلا ریب قلوبکم نوحوا له انتدبوا

و اوّل قصیده مدح رضا (ع) این است:

یا بقعة الطّوس فیک الجود و الکرّم فیک الزّکی التّقی العالم العّلم

و اوّل قصیده کلبیه این است:

قال علی بن محمد حسن	عبدالاله المتبلی بالمحن
الحمد لله مصلیاً علی	بنیه و آله ذوی العلی
عامله بلطفه العمیم	ادخله فی جنة النعیم

۹. حاج ملاعلی بیدختی

دیگر از علما و زهاد گناباد مرحوم حاج ملاعلی بیدختی است که در زمان خود علاوه بر آن که در گناباد مورد احترام همه علما و فضیلتی آنجا بوده، در مشهد هم مورد تکریم و تجلیل بوده است. حاج ملاعلی فرزند آخوند ملامحمد فرزند ملامحمد صالح فرزند ملاسلطانمحمد و او فرزند ملاعلیمحمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی شیرازی بوده، و حاج قاسمعلی از طایفه معروف بیچاره بوده که اجدادشان مورد لطف و عنایت حضرت سجاد و حضرت رضا (ع) بوده‌اند، پدر حاج قاسمعلی از علمای شیراز و خودش از زهاد و مایل به گوشه‌نشینی و انزوا بوده و جایی بی‌نام و نشان را می‌خواست لذا گناباد را برگزید و در آنجا هم شوراب را اختیار کرد و سکونت نمود، پسرش حاج محمد دو فرزند داشت؛ یکی نورمحمد و دیگری علیمحمد و رشته فرزندان هر دو زیاد شدند و از نورمحمد به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد و از علیمحمد هم به حاج ملاعلی رسید و این دو رشته همواره مورد احترام عموم و اکنون هم محترم بوده، و گاهی هر دو گاه هم یکی از آن دو متصدی امور شرعیّه بوده‌اند و همیشه با هم یگانه و متفق و پیوند زناشویی بین افراد دو رشته بوده و هست و مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه هم این قسمت را وصیت نموده‌اند.

ملامحمد صالح جدّ حاج ملاعلی دارای برادری بود به نام ملارضاعادل که حال زهد و انزوا داشته و ازدواج هم ننموده و مایل به معاشرت با مردم نبوده، ولی ملامحمد صالح خیلی خلیق و مهربان و اجتماعی و در عین حال از زهاد و علمای گناباد بوده و در شوراب سکونت داشته و اهالی بیدخت از او خواهش کرده بودند

برای تصدّی امور شرعیّه بیدخت برود او به تقاضای آنها برای امامت جماعت و تصدّی امور شرعیّه و تدریس در حدود سال ۱۱۸۰ قمری به بیدخت آمد.

پس از او فرزندش ملامحمد که او نیز دارای علم و زهد بود جانشین پدر گردید، پس از او حاج ملاعلی جای پدر را گرفت، و ایشان در علوم نقلیه و عقلیه کامل و دارای خط نسخ و نستعلیق بسیار زیبا بود و اکنون چندین کتاب به خط او موجود است، حاج ملاعلی به طوری که مسموع شده ابتدا صبیّه حاج محمدحسن کاخکی خواهر حاج محمد ابراهیم کرباسی را به حباله نکاح درآورد و چون مدّتی گذشت و از او فرزندی نداشت خود عیالش که صبیّه حاج محمدحسن کرباسی بود پیشنهاد نموده و برای پیدایش نسل، برادرزاده خود را که نوّه مرحوم حاج محمدحسن بود به عقد حاج ملاعلی درآورد، و از او دو فرزند یک پسر که همان حاج ملاصالح باشد و یک دختر که بعداً عیال حاج ملاسلطانمحمد شد به وجود آمد و عیال اولی که دختر حاج محمد حسن بوده نسبتاً خوش خط بوده و یک قرآن هم روی کاغذ ترمه نوشته که اکنون هم در فامیل ما موجود می‌باشد.

حاج ملاعلی در اوایل جوانی با پدرش و با مرحوم ملاحیدر محمد پدر مرحوم حاج ملاسلطانمحمد موقعی که حضرت نورعلیشاه اول اصفهانی به طرف هندوستان برای زیارت شاه علیرضا دکنی می‌رفته و از گناباد عبور نموده در سرجوی خشوئی چادر زده بود با چند نفر خدمتش رسیده و مخفیانه در رشته طریقت نعمت اللّهیّه وارد گردید و ریاضاتی کشید، و از کتب و نوشته‌های او معلوم می‌شود که علاقه زیادی به عرفا داشته و از شیخ محی الدّین عربی که مورد انتقاد بسیاری از علماست به شیخ اکبر و مولانا و مقتدانا نام می‌برد؛ و به کتب ابن ابی جمهور احسائی مانند مجلی و غوالی اللّثالی و کتب عرفانی مرحوم ملاصدرای فیض کاشانی خیلی علاقه داشته و آنها را به خط خود نوشته است.

در سال ۱۲۴۰ قمری با ملاحیدر محمد و چند نفر دیگر در نوده گرفتار ترکمان شده آنها را به اسیری برده بودند و مدّتها در اندخوی ترکستان اسیر و نزدیکی

از اعیان آنجا به عنوان بردگی بوده، و بعداً از گناباد برای همه فدیّه برده آن‌ها را آزاد کرده بودند ولی حاج ملاعلی گفته بود من خودم برای آزادی خود کار می‌کنم، و کسی که خود را آقای ایشان می‌دانست خط ایشان را که برای یکی از اطفال مکتب در عبور نوشته بود دیده گفته بود یک قرآن برای او بنویسد که بعداً آزاد شود و حاج ملاعلی هم قرآنی نوشته و پس از نوشتن مستخلص شده و قرآن دیگری برای تهیه خرج راه نوشته بعداً به بیدخت مراجعت نمود.

پس از مراجعت غالب اوقات با رفقای طریقتی و هم مسلک خود مانند مرحوم ملاحیدر محمد و حاج محمد حسن بیدختی و مرحوم حاج میرزا علینقی ریابی جدّ سادات محترم معروف گناباد و حاج محمد افضل و میرزا عبدالمجید غوژدی و آقا میرزا محمدعلی شهری که از طرف مرحوم نورعلیشاه اول اجازه روشن کردن چراغ و پیاداشتن مجالس فقری داشته و آقا سیدابراهیم جویمندی پدر مرحوم حاج آقا سیدحسن مانوس بوده، ولی در عین حال از حفظ ظاهر اجتماع و مراقبت در امور شرعیّه محوّله به او فروگذار نداشته و با علما و فضیلا گناباد نیز معاشرت داشته و همه نسبت به او احترام لازم را مرعی می‌داشتند.

حاج ملاعلی دارای یک فرزند پسر به نام حاج ملاصالح و نیز دارای یک دختر بود که او را به عقد ازدواج مرحوم حاج ملاسلطانمحمد درآورد و با آنکه خواستگاران دیگر از علما و اعیان وجود داشتند مع ذلک حاج ملاعلی از نظر فراست ایمانی که داشت به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد راغب تر بود، و موقعی که مرحوم حاج ملاسلطانمحمد برای زیارت آقای سعادتعلیشاه به اصفهان رفت از مرحوم حاج ملاعلی پرسیده بودند که ایشان به کجا رفته‌اند؟ گفته بود: پی اهل الله، پرسیده بودند: مگر شما اهل الله نیستید؟ جواب داده بود از من و امثال من درد او دوا نمی‌شود.

در سال ۱۲۸۶ و بای عمومی بروز کرد و در گناباد هم خیلی تلفات داد از جمله حاج ملاعلی در آن سال از دنیا رفت و صبیّه اش عیال حاج ملاسلطانمحمد نیز که در

دوم محرم ۱۲۵۵ تولّد یافته بود در همان سال بر اثر وبا بدرود زندگانی نمود. سنّ آن مرحوم در حدود نود سال یا بیشتر بوده چون آن طور که نقل شده مسلم است که خدمت نورعلیشاه اول رسیده و عبور ایشان در اوایل قرن سیزدهم هجری بوده است.

مرحوم حاج ملاعلی دارای چند تألیف نیز هست از جمله شرح اربعین نوشته و آن را اسرار اللقائت نامیده که محتوی بسیاری از مطالب عرفانی است و حکایت از ذوق سرشار ایشان می‌کند، و به کتب عرفانی نیز خیلی علاقه‌مند بوده و حواشی هم بر مجلی و غوالی اللّثالی که به خط خود نوشته دارد که حاکی از درایت علمی و فلسفی و عرفانی او می‌باشد، و تحقیقات علمی دیگری نیز در فحوای یادداشت‌های خود نوشته است از جمله راجع به رضاع و صُوری که زن بر شوهر خود به واسطه عدم رعایت شرایط شرعیّه حرام می‌شود ذکر نموده که دانستن آن بسیار مفید می‌باشد، ولی بعضی آن‌ها با فتوای بعضی علما موافق نیست و ما تحقیق ایشان را در این باب به طور خلاصه نه عین عبارت ذکر می‌کنیم:

صُوری که زن بر شوهرش به سبب شیردادن حرام می‌شود هرگاه شرط رضاع به عمل آید بنا بر آنچه بعضی ذکر کرده‌اند سیزده صورت است:

اول - آن‌که زن، برادر یا خواهر خود را شیر دهد به سبب آن‌که هرگاه خواهر یا برادر خود را شیر دهد آن خواهر یا برادر، فرزند شوهرش می‌شود پس زن، خواهر فرزند او می‌شود و خواهر فرزند بر شخص حرام است.

دوم - آن‌که زن برادرزاده خود را شیر دهد به سبب آن‌که برادرزاده آن زن فرزند شوهرش می‌شود پس آن زن عمّه فرزند شوهر می‌شود و عمّه فرزند به منزله خواهر می‌شود.

سوم - آن‌که زن خواهرزاده خود را شیر دهد به سبب آن‌که آن زن خاله فرزند شوهر می‌شود و خاله فرزند خواهر آن زن می‌شود و جمع بین الاختین حرام است. چهارم - آن‌که زن فرزندزاده خود را یا فرزندزاده شوهر خود را شیر دهد

به سبب آنکه نبیره زن فرزند شوهرش می شود پس زن جدّه فرزند می شود و جدّه فرزند بر پدر حرام است.

پنجم - آنکه عمّه خود را شیر دهد به سبب آنکه زن برادرزاده فرزند شوهر می شود و برادرزاده فرزند بر پدر حرام است.

ششم - آنکه خالوی خود یا خاله خود را شیر دهد به سبب آنکه زن خواهرزاده فرزند می شود و خواهرزاده فرزند حرام است.

هفتم - آنکه زن عموزاده یا عمه زاده خود را شیر دهد به سبب آنکه زن عموزاده یا خالوزاده فرزند می شود که به منزله برادرزاده خواهرزاده شوهر است.

هشتم - آنکه زن خالوزاده خود را شیر دهد به سبب آنکه عمه زاده فرزند می شود و عمه زاده فرزند خواهرزاده می شود و خواهرزاده حرام است.

نهم - آنکه زن برادر شوهر یا خواهر او را شیر دهد به سبب آنکه زن مادر برادر یا مادر خواهر شوهر می شود و مادر برادر مادر است.

دهم - آنکه زن فرزندزاده شوهر را شیر دهد به سبب آنکه زن مادر فرزندزاده می شود و مادر فرزندزاده دختر یا عروس شوهر است.

یازدهم - آنکه برادرزاده شوهر یا خواهرزاده او را شیر دهد به سبب آنکه زن مادر برادرزاده است و مادر برادرزاده زن برادر است و زن برادر مادام که زن برادر است حرام است.

دوازدهم - آنکه زن عمّ شوهر یا عمّه شوهر را شیر دهد به سبب آنکه زن مادر عمّ یا مادر عمّه می شود و مادر عمّ و عمّه به منزله جدّه است.

سیزدهم - آنکه زن خالوی شوهر یا خاله او را شیر دهد به سبب آنکه زن مادر خالو یا مادر خاله می شود و مادر خاله و خالو به منزله جدّه است.

البته حرمت این موارد مبتنی بر قانون عموم منزله است که بین فقها اختلاف است زیرا بعضی معتقدند که موضوع یحرم من الرضاع ما یحرم من النسب عمومیت دارد و آنچه در نسب حرام باشد در رضاع هم همان موردی که در نسب حرام است

حرمت پیدا می‌کند از این رو در متفرّعات بالا قایل به حرمت می‌شوند، و مرحوم حاج ملاعلی نیز همان نظریه را داشته، ولی فقهای قایل به عموم منزله نیستند بیشتر متفرّعات مذکوره را حرام نمی‌دانند، چنان‌که مرحوم آیت‌الله اصفهانی در صراط النجاة و آیت‌الله بروجردی در توضیح المسائل و آیت‌الله شاهرودی در حاشیه آن قایل به عموم منزله نبوده و بیشتر این موارد را حرام نمی‌دانند اگرچه احتیاط را بهتر می‌دانند.

۱۰. حاج میرزا مهدی شهری

دیگر از علمای معروف متنفذ گناباد در قرن سیزدهم هجری مرحوم حاج میرزا مهدی شهری بوده است ایشان فرزند مرحوم حاج میرزا معزالدین و ایشان یکی از فرزندان مرحوم حاج میرزا علینقی ریابی بود، از عبارت کتاب تاریخ علمای خراسان تألیف مرحوم میرزا عبدالرحمن مدرّس اوّل آستان قدس رضوی (ع) این طور مفهوم می‌شود که تولّد مرحوم حاج میرزا مهدی در حدود سال ۱۲۳۰ قمری بوده است، زیرا در ذیل حالات او می‌نویسد: «سنّ شریفش تا حال شصت و پنج سال» و تألیف آن کتاب در اواخر سال ۱۲۹۴ قمری بوده است.

حاج میرزا مهدی مدّتی در اصفهان مشغول تحصیل بوده و بعداً در آنجا ازدواج هم نموده سپس به نجف اشرف برای تکمیل تحصیلات رفت و موقعی که به گناباد مراجعت کرد مورد اعزاز و احترام اهالی واقع گردید.

پدر ایشان حاج میرزا معزالدین در سال ۱۲۹۷ وفات یافت و بعد از فوت پدر نفوذ و احترامات ایشان زیادتر گردید، ولی پس از چندی بعضی از اهالی همان محل که ایشان در آنجا متوطن بودند و به شهر معروف می‌باشد روی اغراض با ایشان شروع مخالفت کرده و تحریکات و سعایت‌هایی نزد حاکم وقت و والی خراسان نموده و توهین‌هایی به ایشان وارد آوردند، از این رو در سال ۱۳۰۳ برای شکایت از اهل قریه خود به تهران رفته و در همان جا بدرود زندگانی نمود، ایشان

از زمان تحصیل با مرحوم آیت‌الله حاج میرزا حسن شیرازی مأنوس و تا آخر عمر هم به هم دیگر علاقه‌مند بوده‌اند و در نجف هم در یک مدرسه سکونت داشته‌اند. اساتیدشان هم یکی بوده و مرحوم میرزا هم برای ایشان احترام قایل بوده است. مرحوم حاج میرزا مهدی در فقه و اصول کامل بود و فتوا نیز می‌داد و حتی به طوری که آقای نقوی نوّه ایشان اظهار می‌داشتند یکی از گنابادی‌ها که از مرحوم میرزای شیرازی استفتایی نموده ایشان به مرحوم حاج میرزا مهدی رجوع داده بود، با مرحوم حاج مآسلاطان‌محمد و تصوّف رابطه خوبی نداشتند و مذمت می‌نمودند ولی در عین حال معاشرت داشته و حتی بارها تمجید از عدالت و صدق مرحوم حاج مآسلاطان‌محمد نموده و گفته بود من شهادت ایشان را به شهادت چندین نفر عادل برابر می‌دانم.

ایشان دارای چند زن دائمه که یکی اصفهانی و یکی گلپایگانی بوده و چند زن منقطعه و دوازده فرزند ذکور و چند نفر اناث بود از جمله فرزندان ذکور ایشان که معروف‌تر بودند این اشخاص بودند: آقا صدرالدین که از علما و مجتهدین بوده و حاج آقا جمال‌الدین که خیلی متنفّذ و مقتدر بوده و حاج آقا نورالدین شیخ‌الاسلام که در ادبیات عرب و علوم دینیّه کامل بوده‌اند و حاج آقا فخرالدین که دارای نفوذ و اقتدار بوده و حاج میرزا علینقی که در ریاب سکونت‌گزیده و بذل و بخشش و نفوذ و ریاست داشت و چند فرزند داشت، که یکی از ایشان آقای سیدمحمدعلی نقوی است که در هفده رجب سال ۱۳۱۸ قمری متولّد شده و اکنون حیات دارند و بعضی این یادداشت‌ها و شرح حال مرحوم آقا میرزا علینقی از ایشان استفاده شده است، و دیگر مرحوم آقا میرزا عبدالجواد که امامت جماعت ریاب را داشت و بعداً هم فرزندان ایشان این سمت را داشتند و حاج میرزا حسن که ساکن شهر بودند، و حاج سید محمدتقی که بسیار شخص خیرخواه و متدین و فقیر نواز بود و آثار خیریه‌ای نیز از قبیل مدرسه و مسجد و حوض بسیار به یادگار گذاشت و چندین سفر به حج و عتبات عالیات مشرف شده بود، و دیگر حاج سید عبدالعلی

مهدوی که در این اواخر ریاست اولاد مرحوم حاج میرزا مهدی را داشته و از معاریف و اعیان گناباد و بسیار ساده و راستگو و در گفتار و رفتار خود ثابت قدم بود و ایشان آخرین فرزند مرحوم حاج میرزا مهدی بود که بدرود زندگانی نمودند، اکنون فرزندان مرحوم سیدعلینقی شهید که جدّ اعلای مرحوم حاج میرزا مهدی است خیلی زیاد و اولاد حاج میرزا مهدی از دیگران زیادترند، و به طوری که آقای نقوی نوشته‌اند اکنون عدّه اولاد سید قریب ۲۱۸۰ و چند تن هستند که قریب ۱۹۸۰ نفر آن‌ها از فرزندان حاج میرزا مهدی می‌باشند.

یکی از زوجات مرحوم حاج میرزا مهدی به طوری که آقای سید مهدی شریعت زاده قرشی در یادداشت خود ذکر کرده‌اند اهل گلپایگان بوده و شرح آن طبق نوشته ایشان این طور است: در نیمه اول قرن سیزدهم هجری سیدی از اهل کاخک به نام سید محمدعلی که اهل منبر هم بوده از گلپایگان عبور نموده و در آنجا مورد توجه بزرگان و معاریف آنجا واقع شد و با آن‌که از غوث گناباد نامزد داشته در آنجا به خواهش اهالی توقف نمود و دختری را از یکی از خانواده‌های محترم آنجا به عقد ازدواج او درآوردند و او از آن زن چهار دختر و یک پسر داشت. پس از چندین سال که فامیل او از سکونت او در گلپایگان اطلاع پیدا کرده بودند برادرزاده او سیدحسین از کاخک به گلپایگان رفته و یکی از دخترهای عمو را خواستگاری کرد و آن‌ها با شرط این‌که در همان‌جا سکونت کند و دختر را به خراسان نبرد موافقت کردند، ولی پس از چند روز سیدحسین عیال خود را به عنوان زیارت مشهد حرکت داد و دیگر به گلپایگان مراجعت ننمود و او را به کاخک برد. سیدحسین در جوانی از دنیا رفت و بعداً مرحوم حاج میرزا مهدی آن زن را که به بی‌بی گلپایگانی مشهور شده بود به واسطه اصالت خانوادگی و شهرت زیبایی و هنرمندی که داشت به عقد ازدواج خود درآورد، ولی از او فقط یک دختر داشت که او را به عقد ازدواج مرحوم آقا سید محمد شریعت جویمندی فرزند مرحوم آقا سید علی شریعتمدار درآورد و فرزندان مرحوم آقا سید محمد که

بعداً مذکور خواهد شد از صبیّه بی بی گلپایگانی می باشند.

۱۱. آقا سید علی جویمندی

یکی دیگر از علمای متنفذ و مشهور گناباد مرحوم آقا سید علی جویمندی معروف به شریعتمدار بوده است، ایشان از علمای معروف و مقتدر اواخر قرن سیزده و اوایل قرن چهارده در گناباد بوده در سال ۱۲۵۵ قمری متولد شده، پدر مرحوم آقا سیدعلی آقا سید محمد و پدر او سیدعلی بوده که او نیز از علمای بزرگ گناباد در اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزده بوده، و به طوری که آقا سیدمهدی شریعت زاده قرشی نوّه ایشان ذکر کرده اند سیدعلی بزرگ، فرزند میرزا هادی و او فرزند مرحوم میرزا حجّی محمد بوده که سلسله نسب او به سید زنگی شاه (جدّ اعلاّی سلسله سادات گناباد) می رسد و مقبره سیدزنگی شاه در مظهر قنات ده جویمند واقع شده و حوضی هم به نام او موجود است.

مرحوم میرسیدعلی بزرگ طبق نوشته آقای شریعت زاده قرشی که در نوشتن شرح حال مرحوم سیدعلی مراکمک نمودند دارای چهار پسر بوده به نام سیدمحمد پدر مرحوم سیدعلی و کربلایی میرزا عبدالجواد پدر مرحوم حاج سیدحسین صدرالواعظین جویمندی و کربلایی آقا سیدحسن پدر مرحوم کربلایی میرزا هاشم و آقا سیدمحمد معلم باشی و چهارمی کربلایی میرزا محمدعلی که فرزند ذکوری از او باقی نمانده بود.

مرحوم سید محمد دارای سه پسر به نام میرسیدعلی که مورد ذکر ماست، حاج میرزا عبدالصمد و میرزا عسکری بوده و از همه معروف تر مرحوم میرسیدعلی بوده که به شریعتمدار مشهور شده و در زمان خود از علمای مشهور گناباد و تولّدش در سال ۱۲۵۵ قمری بوده است، مدّتی در مشهد مشغول تحصیل بوده و بعداً در گناباد موطن اصلی سکونت اختیار نمود و با مردم حسن معاشرت و سلوک داشت، در کارها نیز خیلی منصف بوده و اگر کسی از ایشان گله مندی به حق داشت

خودش نیز تصدیق نموده و انصاف می داد.

وی با مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی سلطان علیشاه نیز کمال انس و محبت و معاشرت و مجالست بسیار داشت، در مرض مرگ ایشان همه اعیان و علما و مردم از ایشان عیادت می نمودند از جمله مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه که بعداً نام ایشان ذکر خواهد شد از آن مرحوم عیادت نمودند و مذاکراتی انجام شده بود، از جمله مرحوم شریعتمدار بی اختیار اشک از چشمانشان جاری شده گفته بود: می دانم رفتنی هستم و توشه و زادی برای این سفر ندارم و در مدت عمر خود عملی که برای این راه خوب باشد بجا نیاورده‌ام و از شما درخواست دعا دارم، که این خود دلیل انصاف دادن بین خود و خداوند است که برای کسانی که رو به خدا می روند لازم است، ایشان در صفر ۱۳۲۲ قمری بدرود زندگانی نمود.

مرحوم آقا سیدعلی دارای یک پسر به نام آقا سیدمحمد معروف به شریعت بوده که در ۱۲۸۶ قمری متولد گردید، ایشان نیز از علما و متنفذین گناباد و مردم بدیشان توجه داشتند. در اوایل نفوذ خود با بیدخت رابطه خوبی نداشته ولی بعداً با مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه سپس با جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه خیلی محبت داشته و معاشرت می نموده، در بیست و شش رمضان ۱۳۴۵ قمری در مشهد از دنیا رفت. سه فرزند ذکور از ایشان به نام سید محمدحسین شریعت زاده و سیدمهدی شریعت زاده قرشی که در نوشتن شرح حال مرحوم آقا سیدعلی مراکمک نموده‌اند و سیدعلی شریعت زاده حجازی به یادگار مانده که هر سه از اعیان و متنفذین و معاریف گناباد می باشند.

۱۲. شریعتمدار کاخکی

دیگر از علمای اخیر گناباد میرزا ابوالقاسم کاخکی معروف به شریعتمدار

۱. ایشان در اسفند ۱۳۴۴ مطابق ذی قعدة ۱۳۸۵ در مشهد بدرود زندگی نمودند.

بوده است، میرزا ابوالقاسم فرزند میرزا سیدمحمد و ایشان اصلاً اهل بیناباج^۱ دشت بیاض قاین بوده که برحسب تقاضای اهالی کاخک برای امامت جماعت مسجد پایین کاخک و تدریس به کاخک آمده و در آنجا سکونت گزید و میرزا ابوالقاسم در حدود سال ۱۲۷۰ قمری در آنجا متولد شد و مادر ایشان هم اهل کاشمر بود و در اوان کودکی او فوت نمود.

میرزا سیدمحمد بیش از ده فرزند ذکور و اناث داشت و میرزا ابوالقاسم از همه مشهورتر بود، ایشان ابتدا در مدرسه حسینیۀ کاخک مشغول تحصیل شده سپس به مدرسه جعفریۀ قاین و از آنجا به مشهد رفته چندی به تحصیل مشغول بود، و آن‌گاه به اتفاق شاهزاده شیخ الرّیس قاجار به عتبات عالیات مشرف شده و در سامره (سرمن رأی) توقف کرده مدتی نزد مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی تلمذ نمود بعداً از طرف مرحوم میرزا اجازه در امور حسبیّه و رسیدگی اوقاف و غیر آن‌ها به ایشان داده شده، و سپس به گناباد مراجعت نمود و پس از مراجعت از عتبات پدرش امامت مسجد را به ایشان واگذار کرد از آن به بعد به شریعتمدار معروف گردید.

میرزا ابوالقاسم به تدریج شهرت بیشتری در کاخک و اطراف آن پیدا کرده و دارای نفوذ بسیاری شد و مردم بدیشان وثوق و اعتماد داشتند، در امور مزار امامزاده نیز مراقبت کامل داشت و خدماتی انجام داد از جمله اقدام به کاشی‌کاری گنبد نمود و آینه کاری آن را شروع کرد ولی به پایان نرسید و در اطراف داخل بقعه نیز کتیبه‌هایی نصب نمود که اشعار آن از مرحوم فنائی کاخکی می‌باشد.

در اواخر مبتلا به کسالت شده و به طوری که مشهور شده یکی از خدّام

۱. بیناباج به فتح اول یکی از قرای دشت بیاض است که از توابع قاین و بیرجند می‌باشد و اسم قدیم آن به طوری که عالم جلیل آقای حاج شیخ محمدحسین آیتی در کتاب بهارستان ذکر کرده‌اند سپید روستا بوده که در معجم البلدان اسفید رستاق که معرب آن است تعبیر شده و پس از استیلای عرب به نام دشت بیاض معروف شده و آن متصل به خاک گناباد و دارای هوای بیلاقی است.

نزدیک ایشان را مسموم نموده بود و قریب دو سال مشغول معالجه بوده بالاخره از طرف حاکم گناباد که از امرای طبس بود برای معالجه به طبس رفته که تحت نظر طبیب خانوادگی امرا معالجه شوند، ولی معالجات مؤثر واقع نشد و در سال ۱۳۱۶ قمری بدرود زندگانی نمود و جنازه ایشان را از آنجا به کاخک حمل کرده و در داخل بقعه امامزاده در شمال غربی دفن نمودند.

از ایشان فرزند پسری باقی نماند، فقط دو دختر ماند و یکی از نواده‌های ایشان آقای سید حسن اسدی می‌باشند که نگارنده را در نوشتن این شرح کمک کرده و مرا سپاسگزار نمودند. ایشان فرزند مرحوم سید ابوالفضل و از وعاظ گناباد و مورد علاقه و وثوق متدینین گناباد هستند، و در سال ۱۳۲۷ قمری متولد شده‌اند و یکی از برادران ایشان آقای حاج سید محمدعلی اسدی نیز از وعاظ گناباد می‌باشند، آقا سید ابوالقاسم معروف به نجفی برادرزاده مرحوم شریعتمدار نیز که در سال ۱۳۸۲ قمری فوت نمودند از علما و امام جماعت کاخک و مورد وثوق اهالی بودند و فرزندشان آقای سید ابوالحسن حقیقی نجفی که مدت‌ها در تهران مشغول تحصیل علوم عقلیه و نقلیه بوده از فضلا و ساکن تهران می‌باشند، آقا سید محمدعلی حقیقی معروف به محقق خواهرزاده مرحوم شریعتمدار بوده و اکنون در کاخک امام جماعت می‌باشند.

۱۳ و ۱۴. حاج سیدعلی بجستانی و حاج سید هادی بجستانی حائری

یکی از علمای معروف گناباد مرحوم حاج سیدعلی بجستانی بوده که سال‌ها در بجستان به امور حسبیه شرعیه اشتغال داشته و مورد وثوق و اعتماد و علاقه اهالی آنجا بوده است.

ایشان از شاگردان مورد اعتماد مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی بوده و در محلّ خود خدماتی از حیث امور دینی به مردم نموده و در امر به معروف و نهی از منکر جدّیت زیادی داشت و منبر هم می‌رفت، در موقع

مسافرت در بسیاری از شهرها مانند مشهد و کرمانشاه منبر رفته و دوستان و علاقه‌مندان زیادی پیدا کرده بود.

فرزندان^۱ بسیاری داشت که بیشتر آن‌ها از علما بوده و مهم‌تر از همه آن‌ها مرحوم سیدهادی حائری بجنستانی ساکن کربلا بوده که از علمای درجه اول بلکه به طوری که مسموع شده از مراجع تقلید به شمار می‌رفته، در کتاب الاعلام، تألیف خیرالدین زریکی جلد نهم، از او نام برده شده است. تولدش در نجف اشرف و طبق نوشته الاعلام در سال ۱۲۹۷ قمری مطابق ۱۸۸۰ میلادی اتفاق افتاده است، و پس از آن با پدر به خراسان آمده و در ده سالگی در مشهد به تحصیل علوم مشغول شده و پس از تکمیل سطوح مجدد به نجف اشرف رفت و در محضر درس مرحوم آیت الله ملا محمد کاظم خراسانی و سایر مراجع آن دوره از جمله آیت الله میرزا محمد تقی شیرازی به درس خارج پرداخت و مورد علاقه مرحوم شیرازی بود و جواب بسیاری از مسایل و احتیاطات از طرف مرحوم شیرازی به ایشان واگذار می‌شد و بعداً به کربلا مهاجرت نموده حوزه علمیه آنجا را اداره می‌نمود و از قرار مسموع پس از مرحوم شیرازی مرجعیت یافت و عمر خود را در نشر علم و بیان احکام گذرانید و در دوازده ربیع الاول ۱۳۶۸ بدرود زندگانی نمود و در صحن مطهر حسینی مدفون گردید.

تألیفات زیادی از ایشان به یادگار مانده از جمله: کتاب المعجزة والاسلام به عربی که در نجف چاپ شده و دعوة الحق در ردّ وهابیه به عربی چاپ بغداد و الفین در علم کلام به نظم و عربی که در تهران چاپ شد که هزار بیت آن را در اتمام الفیه مرحوم سید بحر العلوم و تکمیل دوره اصول دین سروده است و اصول الشیعة وفروع الشیعة چاپ بغداد و الحجّة البالغة چاپ مشهد و الاجوبة الکرادیه چاپ بغداد و در الفرائد که حاشیه بر منظومه منطق حاج ملاهادی سبزواری است و سبع المثانی که

۱. این قسمت نیز از نوشته‌های آقای حاج سیدصدرالدین سجادی بجنستانی اتخاذ شده است.

اشعار فارسی از خود آن مرحوم است، چون ایشان هم در نظم عربی و هم در فارسی طبع سلیس و روانی داشته و اشعار خوبی می‌سروده است. چندین کتاب دیگر نیز از ایشان به یادگار مانده است.

از ایشان یک فرزند پسر به نام سیدمهدی حائری خراسانی و سه نفر اناث باقی ماند و سیدمهدی از علما و دانشمندان معروف می‌باشند و به زبان‌های خارجه آشنایی دارند و چند سال قبل از طرف مرحوم آیت الله حاج آقا حسین بروجردی برای تبلیغ احکام دیانت مقدسه اسلام و مذهب جعفری اثنی عشری و راهنمایی شیعیان به لندن رفت و در آنجا سکونت گزید و مشغول تبلیغ گردید و مجالس سخنرانی و مجامع دینی تشکیل داد و اکنون نیز در آنجا سکونت دارند و اخیراً به کوشش ایشان و همت جمعی از متدینین و خیرخواهان مسجد مجلی در آنجا بنا شده و زحمات زیادی برای نشر مذهب تشیع در اروپا کشیده و با پاپ هم ملاقات نموده‌اند.

۱۵. ملا عبدالصمد بیلندی

آخوند ملا عبدالصمد اهل بیلند نیز از علمای معروف گناباد فرزند مرحوم حاج ملاصادق و از شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری بوده در فقه و اصول کامل و با مرحوم حاج ملاسلطان محمد معاصر و دارای زهد و تقوا و انصاف بوده و مردم نیز به ایشان و ثوق کامل داشتند از علمای درجه اول گناباد محسوب می‌شد، در پانزده شعبان ۱۳۲۷ قمری وفات یافت. چند فرزند از ایشان باقی ماند که معروف تر و دانشمندتر از همه شیخ ضیاءالدین بود که ایشان نیز تحصیلاتی نموده و از فضیلتی گناباد محسوب می‌شد و رفتارش با همه کس خوب و با درویش نیز معاشرت داشت و نسبت به هیچ کس صدمه و اذیتی نداشت و مورد توجه و علاقه مردم بیلند بود.

۱۶. حاج شیخ علی روشناوندی

دیگر از علمای بزرگ و معروف اخیر گناباد مرحوم حاج شیخ علی روشناوندی است، ایشان فرزند ملا زین العابدین بود؛ ملا زین العابدین دارای چهار پسر به نام حاج شیخ علی و حاج شیخ مرتضی و ملاحسن و ملاحسین بوده و حاج شیخ مرتضی پدر آقا شیخ محمد روشناوندی است که اکنون در مشهد ساکن و از علما و مجتهدین می‌باشند و کتابی در وجوب دانستن معنی نماز بر نمازگزار نوشته‌اند.

مرحوم حاج شیخ علی در نجف تحصیلات خود را تکمیل نمود و از شاگردان مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و مورد محبت ایشان و از مجتهدین مسلم بوده که بعضی ایشان را برای مرجعیت بر دیگران مقدم می‌دانستند، و به طوری که مسموع شد مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی و مرحوم آقای صدر اصفهانی به بعض گنابادی‌ها که به ایشان مراجعه می‌نمودند دستور می‌دادند که از آقای حاج شیخ علی تقلید نمایند، حاج محمد حسین کاظمی بیدختی نقل کند که در سال ۱۳۳۲ قمری که به عتبات مشرف شده بودم روز عید اضحی برای تبریک عید خدمت مرحوم حاج شیخ علی رفتم و مطالبی را که آقایان مراجع تقلید درباره مراجعه به ایشان اظهار نموده بودند به ایشان گفتم، ایشان از محبت آقایان مراجع تقلید اظهار امتنان نموده و بعداً گفتند که انگلیس و عثمانی با هم اختلاف و جنگ دارند و عراق و شامات در دست عثمانی است و شیعیان عثمانی برای شرکت در جنگ فتوای مجتهدین را شرط دانسته‌اند و دولت عثمانی از من و میرزای شیرازی و آقای صدر اصفهانی و آقا شیخ ابراهیم کاخکی تقاضا کرده که این حکم را بدهیم و ما چهار نفر برای نطق قرعه کشیده، و به نام من آمده است و من فردا دم دروازه کوفه بناست منبر بروم و نطق کنم ولی نطق من به میل اولیای دولت نخواهد بود و از این رو از هر راه باشد مرا مسموم خواهند کرد، و بهتر آن است که شماها زودتر حرکت کنید که در آن موقع نباشید و کدورت نکشید، اتفاقاً هم همان‌طور شد و

ایشان منبر رفتند و طولی نکشید که ایشان را مسموم نمودند و حاج محمدحسین نقل کرد که ما در کاظمین که بودیم خبر فوت ایشان را شنیدیم و در همه جا مجالس ترحیم منعقد نمودند.

وفات ایشان طبق آنچه در کتاب الذریعه نوشته شده و در کتاب ضمیمه تاریخ علمای خراسان^۱ نقل شده در بیست و پنج ذی حجه سال ۱۳۳۲ قمری بوده است؛ شرح مختصری از حالات ایشان در کتاب طبقات اعلام الشیعه تألیف علامه حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی قسم چهارم از جزء اول نوشته شده است، از تألیفات ایشان یکی حاشیه بر کفایه و دیگری کتاب عنوان البراهین است.

۱۷. شیخ محمد روحانی مندی

دیگر از علمای گناباد مرحوم شیخ محمدروحانی مندی بود، ایشان در سال ۱۲۸۷ قمری متولد شده و اوایل بلوغ در مدرسه فاضل خان شروع به تحصیل نموده و پانزده سال در آنجا بود، سپس برای تکمیل تحصیلات به عتبات عالیات رفته سالها در نجف اشرف تحصیل نموده و از شاگردان مورد توجه مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی بود و از آن مرحوم اجازه مفصلی برای اجتهاد گرفت و سپس به گناباد مراجعت کرده و در مند سکونت اختیار نمود.

در اوایل ورود مورد استقبال و توجه عامه اهالی گناباد واقع شده و نظر به

۱. در این کتاب قسمتی که به نام ضمیمه تاریخ علمای خراسان است مؤلف محترم در بعضی قسمت‌ها تحقیق و تتبع را رعایت نفرموده و از بی‌طرفی که برای مورخ لازم است خارج شده‌اند؛ نگارنده این گله را از ایشان می‌نمایم که خوب بود در بعضی قسمت‌ها از جمله آنچه در حالات مرحوم حاج میرزا حسن صفی و شیخ حسن بیهودی و حاج شیخ علی بیدختی تحریر نموده‌اند کاملاً تحقیق کرده و بعداً می‌نوشتند که باعث گله مندی به موقع برای بعضی نشود و گمان نبرند که در نوشته‌ها غرض ورزی شده است و از اعتبار کتاب کاسته نگردد، چون بعضی نسبت‌ها که ایشان از دیگران شنیده و نوشته‌اند تهمت محض است و حتی مخالفین منصف هم برخلاف واقع بودن آن آگاه‌اند و حتی خود مرحوم میرور مؤلف محترم اصل کتاب نیز به دخول در رشته فقر و سلوک معترف و بلکه بدان افتخار نموده و در حالات مرحوم محمد اسماعیل وجدی نوشته‌اند که خدمت مرحوم حسینعلی شاه اصفهانی رسیده است؛ البته سلسله گنابادی نیز به اتصال رشته حسین علیشاه افتخار می‌کنند.

حسن نیت و حسن سلوک با مردم و حال تواضع و فروتنی که نسبت به همه کس داشته مورد مهر و علاقه همه مردم قرار گرفت. در ابتدا او نسبت به صوفیه و دراویش نظر خوبی نداشته، ولی به واسطه صدق کاملی که داشت بعداً که رفتار را از نزدیک دید رویه ایشان تغییر نموده و دست ارادت به مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه داد و بی پروا در همه جا ارادت خود را اظهار می داشت، از این رو عامه عمیا و همچنین مردم مغرض نسبت به او بدبین شده و سلب علاقه نمودند و او از آن قسمت باکی نداشت و سختی ها را تحمل می کرد و دنیا و تعینات آن را فدای امر دین نمود، ولی نزد ارباب فضل و کمال همواره مورد احترام و تجلیل بود.

در زمان سلطنت پهلوی که دستور امتحانات سالیانه طلاب علوم دینی داده شد، ایشان یک نفر از ممتحنین حوزه علمیه گناباد بودند؛ مدتی در مدرسه قدیمه بیلند و مدرسه دلویی مشغول تدریس بود و طلاب از محضر او استفاده می کردند؛ در بیست و پنج محرم سال ۱۳۶۸ قمری بدرود زندگانی نمود؛ آن مرحوم گاهی منبر هم می رفت و وعظ می نمود ولی مراتب علمی او مخصوصاً در فقه و اصول مهم تر از منبر ایشان بود.

۱۸. حاج ملاشیخ ذبیح الله بیلندی

دیگر از علمای معروف قرن اخیر گناباد مرحوم حاج ملاشیخ ذبیح الله بیلندی بود که شرح حال ایشان را به اختصار در ذکر بیلند نوشتیم. در سال ۱۲۶۸ متولد شد و از سال ۱۲۸۳ مشغول تحصیل علوم دینی گردیده پس از تکمیل تحصیلات دینی در سال ۱۳۰۴ در گناباد با دختر عموی خود ازدواج نمود و در بیلند موطن خود سکونت گزید و به رسیدگی به امور شرعیّه و امامت جماعت و تدریس مشغول گردید؛ در سال ۱۳۱۴ مشرف به حج گردید سپس در سال ۱۳۵۴ مجدداً مشرف به زیارت خانه خدا شد و در هفده ربیع الاول سال ۱۳۵۸ در بیلند بدرود زندگانی نمود.

ب

حکما و دانشمندان سایر علوم

گناباد همان طور که قبلاً ذکر کردیم دانشمندان و بزرگانی از سابق داشته ولی به واسطه گمنامی گناباد نام بسیاری از آنان نیز شهرتی ندارد و در بعض تواریخ نام بعضی به مناسبت نوشته شده و از لابه لای آن‌ها به چشم می‌خورد، از جمله در علوم حکمت و فلسفه نیز کسانی که در رشته خود تبخّر کامل داشتند وجود داشته ولی متأسفانه تاکنون از آن طبقه و بلکه سایر طبقات خیلی کم اطلاع داریم، و من برای این که معلوم شود بازهم کسانی وجود داشته نام بعضی را ذکر می‌کنم، و مقصود از حکمت و فلسفه در اینجا همان اصطلاح قدیم است که حکمت را به چند شعبه تقسیم نموده و علوم مافوق الطبیعه و ریاضی و طبیعی را نیز جزو حکمت قرار داده‌اند که شرح آن در کتب مربوطه قدیم مذکور است.

در گناباد در زمان صفویه دانشمندان نجومی زیاد بوده‌اند، چنان که شاردن^۱ سیاح دانشمند فرانسوی که در زمان صفویه در ایران سیاحت نموده، در سیاحتنامه خود می‌نویسد: همه منجمین ایران دست کم بزرگان آنان از ایالت خراسان از بلده کوچک گناباد از یک خانواده مشهور که منجمین بزرگی از آن برخاسته‌اند بوده‌اند. سپس می‌نویسد: دانشمندان معروف فلکی ایران طی ششصد هفتصد سال اخیر همگی از سرزمین خراسان بوده‌اند و شاهنشاه ایران جز اخترشمارانی که در گناباد زاییده و پرورش یافته باشند کس دیگر را به خدمت نمی‌پذیرد. بعداً گوید: اظهار یقین می‌کنند که در بلده مذکور یک مدرسه عالییه هیئت و نجوم وجود دارد چنان که حتی استادان علوم فلکی نیز فرزندان خود را از تمام اکناف و اطراف ایران برای آموزش و پرورش بدان جا اعزام می‌دارند، و مدعی هستند که موجبات توسعه و

۱. Chardin: شوالیه‌ژان شاردن فیلسوف فرانسوی (۱۶۴۳-۱۷۱۳) رجوع شود به سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، ج ۵، تهران، ۱۳۳۸، ص ۱۲۶.

ترقی علوم فلکی در خراسان و باختریان و سغدیان باستان همانا صفای زیاد و خشکی هوای آن سامان است که می‌توان سیر کواکب و رصد ستارگان را به سهولت تمام در آنجا رصد کرد، این عبارت بهترین دلیل بر اهمیت علمی گناباد از نظر نجوم در آن زمان بوده و اکنون هم هوای گناباد همان‌طور که ذکر شده صاف و بارندگی در آنجا کم است.

مَلا مَظفَر مَنجَم

مَلا مَظفَر اهل گناباد و از بزرگترین دانشمندان علم نجوم و هیئت و ریاضی بود و در سایر علوم حکمت قدیم نیز تبحر داشته، به طوری که در گاهنامه سال ۱۳۰۷ تألیف آقای سیدجلال الدین تهرانی ذکر شده نام اصلی اش محمد قاسم بود و به نام پدرش مَلا مَظفَر معروف گردیده است، خودش نیز در اول تنبیهات المنجمین نام خود را محمد قاسم منجم مظفر ذکر نموده است، در تحصیل علوم ریاضی زحمات فراوان کشیده و مؤلفات چندی از خود به یادگار نهاد.

وی معاصر شاه‌عباس بزرگ صفوی و از منجمین بزرگ دربار بوده که با مَلاجلال الدین محمد یزدی که از منجمین معروف بود نزد شاه‌عباس تقرّب زیادی داشت، در کتاب دانشوران خراسان او را معاصر شاه‌عباس دوم ذکر نموده ولی اوّلی نزدیک‌تر به صحت است و ممکن است با یکی از احفاد او (نوه نوه او) که او نیز مظفر نام داشته و از منجمین بوده اشتباه شده باشد، و به طوری که نقل شده در اول کتاب منتخب تنبیهات نام خود را مظفر بن محمد قاسم ذکر نموده است.

تاریخ وفاتش معلوم نیست ولی در سال ۱۰۳۰ (۱۶۲۱ میلادی) که سال وفات شیخ بهائی است حیات داشته زیرا به طوری که در زندگانی شاه‌عباس اول می‌نویسند: ^۱ در سال ۱۰۳۰ مَلا مظفر از احوال کواکب و ضعف حال مشتری و بودن

۱. فلسفی، نصرالله: زندگانی شاه‌عباس اول، ج ۲، تهران، ۱۳۳۴.

مَرّیخ در برج عقرب استنباط کرد که یکی از علمای بزرگ زمان خواهد مرد و شکستی به مذهب وارد خواهد شد و خبر به مرگ شیخ بهاءالدین عاملی را داد، و اتفاقاً همان طور هم شد و این را از کتاب تنبیهات او نقل کرده‌اند.

چون شاه‌عباس به عقاید منجمین و طالع‌بینان و اخباری که از آن‌ها می‌شنید اعتقاد تام داشت از این رو در بیشتر کارهای مهم با آن‌ها مشورت می‌کرد از جمله در چندین مورد از نظریات ملامظفر پیروی نمود که چند مورد به طور خلاصه ذکر می‌شود و برای شرح آن باید به کتب مربوطه مراجعه نمود؛ از جمله می‌نویسند که در اواخر سال ۱۰۲۳ ملامظفر از منجمان بزرگ دربار به شاه‌عباس خبر داد که خطری متوجه اوست و باید مراقب جان خود باشد، و چون قبلاً اخباری درباره توطئه پسرش صفی میرزا که قصد از بین بردن پدر را دارد به او داده بودند بیمناک شد و دستور کشتن پسر را داد، ابتدا به قرچغای خان سپهسالار کل ایران دستور قتل پسر و ولیعهد خود را داد و او با تضرع و استدلال استنکاف نمود (شرح آن را در آنجا ذکر کرده است) بعداً شاه‌عباس یکی از غلامان چرکس خود را به نام اوزون بهبود مأمور آن کار کرد و او در دوشنبه سوم محرم ۱۲۰۴ صفی میرزا را در رشت کشت.^۱

و نیز در وقایع سال ۱۰۲۷ و جنگ بین شاه‌عباس و خلیل پاشا سردار عثمانی که در آذربایجان و حدود اردبیل واقع شد و شاه‌عباس خواست به طرف گیلان و مازندران عقب‌نشینی کند ولی جمعی از وزرا نه ماه او را از آن بازداشتند، ملامظفر که از منجمین مخصوص بود با پسرش محمد شفیع به شاه مژده دادند که احوال ستارگان حاکی از پیروزی سپاه قزلباش است، شاه‌عباس دستور داد که آن دو منجم به اردوی قرچغای خان سردار سپاه ایران بروند و ساعت سعد را به حساب نجوم و اسطرلاب برای شروع جنگ معین کنند و آن‌ها بدان جا رفته ساعتی را

۱. زندگانی شاه‌عباس، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. همان، ص ۳۴۷.

تعیین نمودند و در همان ساعت شروع به جنگ کردند و اتفاقاً بر سپاه عثمانی پیروز گردیدند، و نیز در سال ۱۰۳۶ قمران نحسین در برج جدی واقع شد و ملا مظفر در سفر آذربایجان نهانی به شاه عباس خبر داد که نورالدین محمد جهانگیر پادشاه هند خواهد مرد، و پس از اندک زمانی خبر مرگ او به ایران رسید. آقای سیدجلال الدین تهرانی در گاهنامه سال ۱۳۱۱ صفحه بیست و پنج راجع به کتاب روضة المنجمین تألیف حکیم شهرمدان رازی ابن ابی الخیر که از دانشمندان قرن پنجم بوده می نویسد: یک نسخه خطی از آن نزد من موجود است که آقای میرزا محمودخان احتشام السلطنه علامیر به من هدیه داده اند، سپس می نویسد که این کتاب مدتی ملک ملا مظفر منجم گنابدی بوده و به خط خود در ظهر کتاب این عبارت را نوشته است: «کتاب روضة المنجمین من مستملکات العبد الاقل مظفر المنجم الجنابدی» و سجع و مهر او هم العبد مظفر منجم بوده و بعد از وی به پسرش محمدتقی منجم و بعد به پسر محمدتقی، محمدرضا منجم بعداً به پسر محمدرضا، محمدعلی منجم و بعد از او به پسرش مظفر منجم رسیده، همگی در ظهر کتاب به خط خود نوشته اند؛ سپس می نویسد: ملا مظفر در تنبیهات و شرح بیست باب بارها از کتاب روضة المنجمین نقل نموده و یکی از مآخذ کتاب تنبیهات خود را نیز کتاب روضة المنجمین قرار داده است.

از تألیفات او یکی شرح بیست باب است که خود بیست باب از تألیفات مرحوم ملا عبدالعلی بیرجندی حکیم و منجم معروف قرن دهم هجری است و شرح بیست باب از مهم ترین کتب نجومی است که بر تبخر مؤلف آن دلالت می کند و درباره تقویم رقمی و علم نجوم تحریر نموده در مقدمه این کتاب پس از ذکر خطبه آن، نام خود را مظفر منجم گنابادی ذکر کرده است، تاریخ اتمام آن کتاب به طوری که خودش در آخر کتاب می نویسد: استکمل الكتاب است که ۱۰۰۵ می باشد. نگارنده

آن کتاب را مطالعه نموده‌ام.

در این کتاب برای نمونه طالع قصبه گناباد را در سال ۵۱۹ جلالی که همان سال ۱۰۰۵ قمری است مشروحاً به رمز طبق تقویم رقمی که سابق معمول بود و تا چند سال^۱ پیش هم از طرف منجمین ایران تهیه و تنظیم می‌گردید و به چاپ می‌رسید استخراج و ضمیمه نموده است. شیخ بهائی نیز در پشت کتاب تقریظی مشتمل بر تمجید از شرح و شارح نوشته که تاریخ آن ۱۰۲۳ قمری است، این کتاب در سال ۱۲۹۸ قمری در شهر قم چاپ سنگی شده است.

دیگر از تألیفات او کتاب تنبیهات المنجمین است که مشتمل بر یک مقدمه و شش باب و خاتمه است و در دهم صفر سال ۱۰۲۴ خاتمه یافته، این کتاب در سال ۱۲۸۴ چاپ سنگی شده است و درباره این کتاب در کتاب اعیان الشیعه جلد چهارم و هشت شماره ده هزار و نهصد و هشتاد و پنج می‌نویسد: «المولی مظفر بن محمد قاسم المنجم الجنابذی له التنبیهات فی التّجوم کتبه باسم شاه عباس و فرغ منه عاشر صفر سنه یک هزار و دویست و چهار».

ابتدای آن کتاب این است: «سپاس و ستایش مالک الملکی را سزااست که نظر به شفقت و مرحمت ستیاحان عالم خاک را به ستیاحان محیط افلاک آشنا و مربوط ساخت و انتقالات اجرام علوی را باعث امتزاجات اجسام سفلی کرد». این کتاب را به نام شاه عباس صفوی نوشته است و آن را در ذکر احکام و آثار مترتبه بر احوال و نظریات کواکب تألیف نموده است، در آخر این کتاب نام بسیاری از اساتید نجوم را ذکر نموده از جمله نام هرمس الهرامسه، ارسطاطالیس بطلمیوس و زردشت و ذیمقراطیس و خواجه نصیرالدین طوسی و ابی‌ریحان بیرونی و ابومعشر بلخی و ابوجعفر خازن و یعقوب بن اسحق کندی و ماشاءالله مغربی و ابوالقاسم بلخی و ابوالحسن بیهقی و محی‌الدین عربی و ابراهیم حسّاب و علی بن زید مصری و

۱. خیلی شایسته و به موقع بود که دولت نگذارد این علم که از شعب مهم علوم ریاضی و نجوم است از بین برود بلکه در حفظ آن تشویق نماید.

بسیاری دیگر را نام برده است، مقصد پنجم این کتاب که اواخر آن می باشد و ذکر تجربیات متقدمین و متأخرین فن در اثر ظهور علامات نجومی می باشد. کتاب دیگری به نام منتخب تنبیهات نوشته و در اول نام و نسب خود را ذکر نموده و به طوری که در الذریعه ذکر شده این کتاب در کتابخانه حاج علی محمد نجف آبادی که وقف حسینیه تستریه نجف اشرف نموده موجود است، و کتاب تنبیهات خطی نیز در کتابخانه ملامحمد علی خوانساری در نجف موجود می باشد. در کتاب ریحانة الادب در ذکر «گنابادی - ملامظفر» تألیفات او را به این ترتیب می نویسد: ۱. اختیارات النجوم؛ ۲. تنبیهات المنجمین که در احکام نجومی برای شاه عباس تألیف نموده است؛ ۳. الحاتیمیه در بیان خط نصف النهار و معرفت سمت قبله از این رو آن را قبلة الافاق نیز گویند و آن را به نام خواجه ناصرالدوله والدین حاتم بیگ که از وزرای شاه عباس و از اکابر دولت بوده تألیف نموده است؛ ۴. شرح بیست باب در معرفت تقویم رقمی؛ ۵. منتخب التنبیهات که مختصر و خلاصه تنبیهات المنجمین می باشد، نگارنده از کتب ملامظفر فقط دو کتاب شرح بیست باب و تنبیهات المنجمین را دیده و مطالعه نموده ام ولی بقیه کتب او را تاکنون ندیده ام.

محمد تقی منجم

دیگر از منجمین گناباد محمد تقی فرزند ملامظفر است که از منجمین دربار شاه عباس کبیر بوده و طبق آنچه در آخر کتاب تاریخ عالم آرای عباسی ذکر شده، شاه عباس در سال ۱۰۳۷ برای تفویض ولایتعهدی به نوه خود شاهزاده سام میرزا فرزند صفی میرزا که مقتول شده بود مشورت نمود و بعداً تصمیم به استخاره از قرآن مجید گرفت، و محمد تقی منجم گنابادی را که مورد اعتماد او بود نزد مولانا مراد مازندرانی که از علمای معروف و از زهاد آنجا بوده فرستاد و او از قرآن تفأل نموده این آیه آمد: أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ الخ. لذا

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۲۴.

بعداً تصمیم خود را عملی نموده او را ولیعهد^۱ گردانید. محمد تقی و برادرش محمد شفیع از منجمین مخصوص دربار بوده و در بسیاری از موارد نظریاتی ابراز داشته‌اند و مورد قبول شاه‌عباس واقع گردید؛ چنان‌که می‌نویسد: در ماه صفر سال ۱۰۳۵ قمری که حافظ احمدپاشا سردار ترک، قلعه بغداد را محاصره کرد و کار بر مردم قلعه تنگ شد شاه‌عباس می‌ترسید که بغداد به تصرف ترکان درآید، میرزا محمد تقی و میرزا محمد شفیع پسران ملامظفر جنابدی از طالع مسأله استخراج کردند که ترکان را در آن حمله کاری از پیش نمی‌رود، و ملامحمد طاهر یزدی منجم دیگر نیز برای تأیید آن عقیده از شاه اجازه گرفت و به درون بغداد رفت و اتفاقاً سردار ترک هم نتوانست بغداد را بگیرد.^۲

و نیز به طوری که مشهور است روزی ملامظفر با دو فرزند خود محمد تقی و محمد شفیع در نزدیکی ترشیز (کاشمر کنونی) به همراهی حاکم عبور می‌کردند گاوی را دیدند که می‌خواست بزاید، اطرافیان حاکم محرمانه به او گفتند مظفر مدعی است که از طریق نجوم می‌تواند از آینده خبر دهد، خوب است از او سؤال شود که گوساله این گاو چه شکل خواهد داشت؟ نر خواهد بود یا ماده؟ و سایر خصوصیات را نیز شرح دهد. حاکم از ملامظفر پرسید که آیا صحیح است که از طریق نجوم از آتیه اخبار می‌کنی؟ تصدیق کرد، حاکم اظهار کرد پس طالع گوساله این گاو و خصایص آن را تعیین نما، ملامظفر برای اظهار فضل و کمال و مهم نبودن آن قضیه موضوع را به دو فرزندش ارجاع کرد و هر کدام جداگانه در گوشه‌ای نشسته شروع به استخراج طالع گوساله نمودند و نظریات خود را یادداشت کردند، و سپس هر کدام یادداشت خود را جداگانه به حضور حاکم دادند، و حاکم نظریه هر دو را یکی دید، و فقط اختلاف در این بود که یکی نوشته پیشانی گوساله سفید است و دیگری سردم او را سفید نوشته بود، حاکم برای تعیین موضوع در

۱. ۱۰۳۹-۱۰۵۲ (۱۶۲۹-۱۶۴۲).

۲. زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۳۴۹، به نقل از تاریخ عالم‌آرای عباسی و خلد برین.

آنجا توقف کرد تا گاو زایید اتفاقاً سر دم گوساله به پیشانی او چسبیده بود! و سفید بود! و پیشگویی‌های هر دو در آن باره کاملاً صحیح اتفاق افتاد که مورد تحسین حاکم و اعجاب همراهان گردید.

فرزند محمد تقی، محمد رضا و فرزند او محمد علی و پسر او مظفر ثانی نیز از دانشمندان نجوم بوده و در آن علم تبخّر و مهارتی داشتند از ظاهر عبارت سیاحتنامه شاردن^۱ این طور معلوم می‌شود که محمد تقی که منجم باشی زمان شاه صفی بود به دستور شاه دو چشمش کور شد زیرا می‌نویسد: «یک روز شاه در یک مجمع عمومی که معمولاً همهٔ رجال درباری از جمله منجم باشی در آنجا گرد آمده بودند به اجرای عدالت در مورد پنج شش تن از اعیان و اشراف مشغول بود، دید منجم باشی هنگام وارد شدن صدمات شمشیر چشمان خود را اندکی می‌بندد که معلوم می‌شود طاقت دیدن این وحشیگری را ندارد، شاه از مشاهدهٔ آن حالت غضبناک شد و به یکی از حکام ایالات که نزدیک بود فریاد زد؛ خان! چشمان این سگ را که در جانب چپ شماست بکنید زیرا باعث زحمت وی می‌باشند و او نمی‌تواند نگاه کند! فرمان هم فوراً اجرا شد.

و چون شاه عباس ثانی به سلطنت رسید منجم مزبور را مورد لطف قرار داد و یک مستمری پنجاه هزار فرانکی طلا برای او تعیین کرد و پسرش را نیز حکومت یک ایالت داد که عده‌ای حشم از هشت یا ده تن از چابک سواران ملتزم وی هستند، ولی همهٔ منجمین دربار این طور دانشمند نیستند و بعضی آن‌ها دارای معلومات سطحی می‌باشند».

از ظاهر عبارت آن کتاب که بعداً ذکر می‌کنیم معلوم می‌شود همان محمد تقی بود که چشم او کنده شد و پسرش نیز که استاندار گردید محمد رضا بوده زیرا راجع به میرزا شفیع می‌نویسد: پس از برادرش که بینایی را از دست داده بود به مقام

منجم باشی رسید.

میرزا شفیع منجم باشی

دومین فرزند ملامظفر میرزا شفیع بود که پس از کور شدن برادرش منجم باشی دربار گردید و تا زمان شاه‌عباس ثانی این سمت را داشت که شاردن در سیاحتنامه خود می‌نویسد: «در زمان من^۱ میرزا شفیع منجم باشی است که پیرمردی بسیار متین و موقر و دانشمند می‌باشد، و برادر بزرگش نیز که کور شد بسیار دانا بود و حقوق منجم باشی میرزا شفیع صدهزار لیور در سال است که معادل صدهزار فرانک طلای قدیم است، و فرزندش نیز با مقام منجم باشی دارای پنجاه هزار لیور می‌باشد».

شاه عباس ثانی فرزند شاه صفی و نبیره شاه‌عباس بزرگ بود و از پادشاهان کافی و مدبّر صفویه محسوب می‌شد فقط به طوری که می‌نویسند در شرب خمر افراط می‌کرد، با دانشمندان کمال رأفت و مهربانی داشت از این رو نسبت به میرزا شفیع و برادرش محمدتقی و فرزند محمدتقی، محمدرضا کمال رأفت داشت. از سال ۱۰۵۲ هجری تا سال ۱۰۷۷ (۱۶۴۲ - ۱۶۶۶) سلطنت کرد.

ابوالفتح جنابدی

یکی از معاریف و دانشمندان گناباد ابوالفتح نام بود که از پزشکان معروف زمان خود بوده است. در تذکره روزروشن به این عبارت می‌نویسد: «ابوالفتح جنابدی از اطبای عهد شاه اسماعیل صفوی است. طبع موزون داشت و در سنه ثنتین و ثلثین و تسعمائة (۹۳۲) به مرض موت مبتلا گردید. از اوست: ابروان تو طیبیان دل افکارانند هر دو پیوسته از آن بر سر بیمارانند

سید محمدباقر گنابادی

دیگر از فضیلتی آنجا به طوری که آقای حاج شیخ آقا بزرگ تهرانی در جلد دوم طبقات اعلام الشيعة موسوم به «الکرام البررة فی القرن الثالث بعد العشرة» نوشته اند؛ میرزا محمدباقر گنابادی اصفهانی بود و ترجمه آنچه در آنجا ذکر کرده اند این است: سید میرزا محمدباقر فرزند محمدحسین فرزند بدیع الزمان حسینی گنابادی خراسانی اصفهانی هیوی و منجم ماهری بود در هیئت و فلکیات و نجوم از دانشمندان زمان خود بود و در این باره تألیفات و آثاری دارد از جمله کتاب زیج اصفهان که فارسی است و در روز نوروز چهارده جمادی الاولی ۱۲۳۳ شروع نموده و رصدکواکب و احکام اصفهان در آن ذکر شده، نسخه آن را در کتابخانه شخصی سید هبة الدین شهرستانی دیدم و طبق آن کتاب در اصفهان مقبره معروف به سر قبر آقا دفن شده است، بنابراین تاریخ وفات او پس از تاریخ بالا می شود.

حاج شیخ نجم الدین بیلندی

دیگر از فضیلتی مشهور قرن اخیر مرحوم حاج شیخ نجم الدین بیلندی است که از اطباء معروف گناباد و از وعاظ مشهور زمان خود در آنجا بوده است. طبیب حاذقی بوده و معالجات بسیار سودمند مؤثری می نموده است که هم اکنون نزد معمرین گناباد مشهور می باشد، بیانات منبری او هم خیلی شیوا و خوب بوده است. حاج شیخ نجم الدین فرزند مرحوم حاج ملاصادق بوده و حاج ملاصادق چهار فرزند داشته از این قرار؛ حاج ملاعلی اکبر که از ارادتمندان و دوستان مرحوم حاج ملاسلطان محمد بوده از این رو برادران با او نظر خوشی نداشتند؛ دیگر آخوند ملاعبدالصمد که قبلاً نام بردیم دیگر حاج شیخ نجم الدین و چهارم ملاشیخ زین الدین که هر دو توأم بوده اند و حاج شیخ نجم الدین نظر خوشی به درویش نداشتند است، در سال ۱۳۰۶ که به عتبات مشرف شده بود از مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی استفتایی نموده و اتفاقاً در حضور مرحوم میرزا با مرحوم

حاج ملاسلطانمحمد به تصادف ملاقات دست داده و راجع به استفتاء که نموده بود، مرحوم حاج ملاسلطانمحمد جواب داده، و بعداً مرحوم میرزا آن را تصدیق نموده و فرموده بود جواب همان است که ایشان گفته‌اند، و با بودن ایشان در آنجا چرا شما از من می‌پرسید؟!

حاج شیخ نجم‌الدین در دوازده شعبان ۱۳۲۵ قمری وفات یافت و چهار پسر به نام ملامحمدجعفر به لقب مجدالاشراف دارای نام فامیلی بیلندی و ملامحمدصادق و ملامحمدرضا و ملامحمدحسین از او باقی ماند، ملامحمدجعفر از فقرای بسیار با محبت بود و طبق روایت پدر طبابت می‌کرد و مردم هم علاقه و اعتقاد کاملی به او داشتند در بیمارستان مکه در بیست و یک ذی‌حجه ۱۳۶۸ قمری بدرود زندگانی نمود، سه پسر به نام آقا محمدعلی و شیخ محمد و محمدرضا از او باقی مانده است، آقا محمدعلی نیز به پیروی پدر در رشته سلوک و فقر وارد و بسیار با عقیده و با محبت است.

شیخ نظام‌الدین بیلندی

یکی از دانشمندان اخیر گناباد مرحوم شیخ نظام‌الدین بیلندی فرزند مرحوم ملاشیخ زین‌الدین فرزند حاج ملاصادق بود که از اشخاص بسیار دانشمند و در فقه و حکمت تبخّر کاملی داشت و در زهد و تقوا و ورع نیز به مقام ارجمندی رسیده بود. ابتدا برای تحصیل فقه و اصول به مشهد و سپس برای فراگرفتن حکمت به سبزوار که مرکز حکیم بزرگوار حاج ملاهادی بود و هنوز از شاگردان مکتب او کسانی بودند که روش او را تعقیب می‌نمودند عزیزت نمود، و پس از تکمیل تحصیلات در گناباد ازدواج کرده سپس در سبزوار متوطن شد و در آنجا به تدریس علوم دینی و حکمت مشغول گردید. نگارنده در سبزوار درک خدمتش نمودم و از محضرش که دارای جذابیت و روحانیتی بود بهره روحی بردم و در اواخر عمر به گناباد آمد و در مولد خود توقف کرد. در نوزدهم شوال ۱۳۶۰ قمری در بیلند بدرود زندگانی نمود.

فرزند ذکور منحصر به فرد او حاج شیخ محمد تقی معروف به بهلول است و بقیه فرزندان در کوچکی در زمان حیات پدر مردند. حاج شیخ محمد تقی در هشتم جمادی الثانیه سال ۱۳۲۸ قمری در بیلند متولد شد که طبق یادداشت‌های خودشان که برای نگارنده نوشته از هفت سالگی تا هجده سالگی به تحصیل اشتغال داشته و سطح اصول و فقه را تا کفایه و مکاسب خوانده‌اند. بسیار باهوش و دارای حافظه قوی می‌باشد و هر چیزی را بخواند به زودی حفظ می‌کند. در سال ۱۳۱۴ شمسی در مسجد گوهرشاد منبر رفت و مردم را بر مخالفت حکومت وقت برانگیخت و قضیه تأثر آور مسجد گوهرشاد پیش آمد؛ ایشان بعداً به افغانستان رفت و مدتی با بستگان و دوستان خود در گناباد مکاتبه داشت ولی مدتی نامی از ایشان نبود و از محل اقامتشان کسی اطلاعی نداشت و در اواخر دوره پهلوی ابراز ندامت به دولت وقت نوشته و مورد عفو قرار گرفت و به ایران آمدند و در تهران و گناباد و سایر شهرها منبر می‌روند.

شیخ محمد بیلندی

یکی از حکمای معروف گناباد در دوره معاصر مرحوم آقا شیخ محمد بیلندی دومین فرزند مرحوم شیخ زین‌الدین بوده که از ابتدای جوانی برای تحصیل علوم عقلی و نقلی به مشهد مشرف شده و از آنجا به اصفهان رفته و از محضر اساتید معروف آنجا از قبیل مرحوم آخوند ملامحمد کاشانی و جهانگیرخان قشقایی استفاده نموده و سپس در همان‌جا سکونت گزید و تا آخر عمر خود در مدرسه صدر اصفهان زندگی می‌نمود و با حال تجرد و انزوا گذرانید و متأهل نگردید.

مرحوم شیخ محمد دارای زهد و تقوا و مناعت و عفت کامل بود و در علوم معقول و منقول استاد بود ولی به علوم حکمت و معقول بیشتر علاقه داشت. نگارنده مقداری از کتاب قوانین الاصول و شرح لمعه و بعداً هم شرح منظومه حاج مآلهادی در حکمت سپس شرح اشارات خواجه نصیرالدین طوسی را نزد ایشان

تلمذ نمودم و به من لطف کاملی داشت، حوزه درس او مرکز و مجمع فضلا و دانشمندان عصر بود و غالب شاگردان ایشان بعداً از اساتید و فضلاء بزرگ و معروف شدند مانند واعظ معروف و حکیم شهیر مرحوم حاج میرزا علی آقا شیرازی و مرحوم حاج آقا حسین شهشهانی و آقای جلال همایی استاد دانشگاه و غیر آنها بلکه اکثر حاضرین حوزه درس ایشان در همان موقع نیز از فضلاء طلاب محسوب می شدند.

موقعی که نگارنده به اصفهان برای تحصیل رفتم پس از چند روزی که گذشت و هر روز درک خدمت ایشان می کردم روزی به من فرمود: موقعی که آقای والدتان برای تحصیل به اصفهان آمدند پدرشان آقای حاج ملاعلی نورعلیشاه ایشان را نزد من آورده و فرمودند: من این فرزند را برای تحصیل به شما می سپارم که مراقبت در کار تحصیلشان نمایید، سپس به نگارنده گفتند در سه شب قبل هم آقای حاج ملاعلی را در خواب دیدم که به من فرمودند من فلانی را (یعنی نگارنده) برای تحصیل به شما می سپارم در کار او مراقبت کنید! نگارنده از محبت ایشان تشکر نمودم.

در غرّه ذی حجه سال ۱۳۵۵ مطابق بیست و چهار بهمن ۱۳۱۵ بدرود زندگانی نمود و جنازه ایشان را با تجلیل کامل و تشییع مفصل حرکت داده و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده شد؛ ماده تاریخ فوت ایشان این است:

بر سرش آمد طیب و گفت به تاریخ شد به حقیقت روانه جان محمد
باید اعداد کلمه طیب را که بیست و سه می باشد به مجموع اعداد فرد دوم که
۱۳۳۲ می باشد افزوده شود، سن ایشان در حدود هشتاد سال بود.

حاج مدرّس شهری

دیگر از حکما و دانشمندان اخیر گناباد مرحوم حاج سید ابوطالب معروف به مدرّس بود که در سال ۱۲۸۳ قمری در شهر گناباد متولد گردید.

جدّ مرحوم حاج مدرّس مرحوم آقا میرزا محمّدعلی بوده که در گناباد و فردوس به علم و تقوا مشهور و مورد علاقه عموم بوده است، آقا میرزا محمّدعلی دارای سه فرزند بوده به نام سید محمّد و سیدمهدی و میرزا حسین که به پیشنماز معروف بوده، سیدمهدی نیز به واسطه کثرت علم و کثرت اولاد و کثرت قبیله و کثرت سنّ معروف به شیخ بوده و دارای دوازده فرزند بوده که شش نفر آنها در مراتب علمی کامل بوده‌اند از جمله سیدعلی در علم فقه و طب و سید محمود معروف به پیشنماز در فقه و اصول و اخبار و سید محمّد در فقه و اصول، و حاج سید ابوطالب مدرّس در بیشتر علوم زمان از جمله فقه و اصول و حدیث و حکمت و ریاضیات کامل بودند و حاج سید ابوطالب معروف‌ترین فرزندان سیدمهدی بود، حاجی مدرّس ابتدا در محل خود به تحصیل مشغول شده و سپس به مشهد رفته و چندی در آنجا به تحصیل مقدمات و بعداً فقه و اصول پرداخته و پیشرفت سریعی نمود که مورد توجه اساتید و طلاب واقع گردید و پس از تکمیل سطح به درس خارج پرداخت، و سپس به نجف اشرف برای تکمیل تحصیلات خود مشرف گردید و پس از دو سه سال توقّف آنجا و اخذ اجازه اجتهاد به تهران آمده و چندین سال در آنجا توقّف نموده به تکمیل معلومات و ضمناً تدریس مشغول گردید و شهرتی پیدا کرد، به طوری که بسیاری از محصلین علوم جدید نیز برای استفاده به محضر او می‌رفتند و سپس چندی برحسب خواهش بعضی علما و اعیان مازندران برای تدریس بدان‌جا رفته و چندسالی هم در آنجا مشغول تدریس بود، سپس از آنجا به مشهد رفت و سه سال در آنجا توقّف نمود و در آن مدت به تدریس فقه و اصول و حکمت مشغول بود و مخصوصاً در حکمت شهرت بسیاری پیدا کرد به طوری که از تهران و سایر شهرها نیز برای تحصیل حکمت نزد او می‌آمدند، از این‌رو حاج محمدحسین معین‌الاشراف گنابادی با مظفر السلطان جدّیت کرده و به خواهش و اصرار او را برای تدریس در مدرسه دلوئی به گناباد آوردند، و از سال ۱۳۳۰ قمری به گناباد آمد و چهارسال در دلوئی تدریس نموده بعداً به محل اصلی

خود قصبه شهر رفته و به خواهش اهالی آنجا امامت جماعت آنجا را قبول نموده و ضمناً به تدریس مختصری مشغول گردید و گاهی هم به منبر می رفت، ولی مردم آنجا طوری که باید و شاید قدر او را نمی دانستند تا آن که در ۱۶ رمضان ۱۳۷۲ قمری که در حدود نود سال داشت بدرود زندگانی نمود، نگارنده بارها خدمتش رسیده و از محضرش بهره مند می شدم و لطف کامل به من داشت، رحمة الله علیه.

ج سالکین راه و عرفا

در سابق نیز کسانی بوده اند که در سلوک وارد بوده و به مراقبه و انقطاع از خلق پرداخته و در عین توجه و اشتغال به کار دنیا بدان بی علاقه بودند که منظور از تصوّف نیز همین است که دل را به خدا و دست را به کار دنیا مشغول داشته باشند که معنی مثل معروف «دست به کار و دل با یار» این است، زیرا تصوّف به هیچ وجه به ترک دنیا و تنبلی و بیکاری دستور نمی دهد بلکه تصوّف حقیقی می گوید که هم باید به کار اشتغال داشت و هم به دنیا بی علاقه بود و دل را که جای خداست به یاد او مشغول داشت، اکنون نام چندین نفر را در این قسمت ذکر می کنیم.

قطب الدّین میرحاج

قطب الدّین^۱ میرحاج از احفاد حضرت شاه سید نورالدّین نعمت الله ولی ماهانی و ساکن گناباد و از اهالی بویمرغ بوده، در همه تذکرها اهل گناباد ذکر شده فقط در هفت اقلیم او را در ذکر تون نوشته و او را تونی دانسته، و همه اهالی به او

۱. نام میرحاج در کتب بسیاری نوشته شده از جمله هفت اقلیم، ریاض الجنّة، روضة الصفا، آتشکده آذربایگدلی، ریاض العارفین، طرائق الحقائق، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ریحانة الادب، دانشوران خراسان، قاموس الاعلام و مجالس المؤمنین و غیر آنها.

علاقه کامل داشتند و طهارت اصل و شرافت ذاتی و لطافت طبع و زهد و انقطاع او از دنیا مشهور زمان بوده، و در آتشکده آذریبگدلی می نویسد: «از سادات آن دیار و فضایلش بیرون از شمار دارای انقطاع تام از دنیا بوده موقعی که در هرات مشغول تحصیل معارف بود امیرعلیشیر نوایی^۱ به حجره او آمد و آن را از همه چیز خالی دید! تمام لوازم زندگی برای او مهیا کرد، چون از آنجا رفت انسی گفت این حجره من نیست! و آن را تغییر داده به حجره دیگری رفت.»

در کتاب ریاض الجنة زنوزی به نام امیرحاج حسین جنابدی ذکر شده و می نویسد: در طهارت اصل و لطافت طبع او حرفی نبود؛ در ریاض العارفين می نویسد: سیدی عزلت گزین و سالکی خلوت نشین از فرزند زادگان شاه نعمت الله ولی معاصر سلطانحسین بایقرا بود و نیز می نویسد: «مولا جامی و امیرعلیشیر به منزل او می رفته اند و بعض اشعار آن جناب در مجالس الشفائس امیرعلیشیر و بعضی در آتشکده ثبت است». در تشیع او شک و تردیدی بین تذکره نویسان نیست، در ریحانة الادب جلد اول می نویسد: «از شعرای شیعه و سادات جناب خراسان بوده» و نیز می نویسد: «خاطر وی به مداحی اهل بیت طهارت مصروف و در دیوان قصائد خود را به امیر حاج تخلص کرده و در غزلیات به انسی متخلص بود»، در مجالس المؤمنین می نویسد: «پس از آن که امیرعلیشیر همه لوازم زندگانی را فرستاد، چون حضرت میر به وثاق خود آمد و آن اسباب و یراق را ملاحظه نمود در آن حجره را فراز کرده به جایی دیگر تحویل نمود و خود را زیر بار منت اغیار تجویز فرمود». در هفت اقلیم می نویسد: امیرعلیشیر بر مسکن او گذر کرد آن را بی رونق دید دستور داد که آن را سامان به کار برند، چون میرحاج به منزل آمد و آن را دید با خود گفت گویا منزل ما را نزول کرده اند و همان موقع رو به صحرا نهاد و به کوهی رسید و در آنجا غاری دید همان جا بماند تا از دنیا رفت.

۱. متولد در سال ۸۴۴ و متوفی در سال ۹۰۶ یا ۹۰۷.

میرحاج همان‌طور که معلوم می‌شود معاصر با سلطانه‌حسین بایقرا بوده و امیرعلیشیر نسبت بدو ارادت می‌ورزیده و با یکدیگر خیلی مأنوس بودند، وفاتش به طوری که در آتشکده می‌نویسد: در سال ۹۲۳ در گناباد اتفاق افتاده است، ولی در ریاض‌العارفین وفاتش در هرات ذکر شده و نگارنده در سال ۱۳۳۶ شمسی مطابق ۱۳۷۷ قمری که به افغانستان رفتم و در هرات آثار تاریخی را بازدید می‌نمودم در نزدیک خرابه‌های مسجد و مدرسه قدیم که فعلاً در خارج شهر است و فقط خرابه‌ها و چند منار کاشی خیلی مهم که سرنگون شده و هنوز باقی و دلالت بر عظمت آن آثار می‌کند، محلی بود که گفتند قبر امیر نظام‌الدین علیشیر جغتائی نوائی است، و راهنمای ما در آنجا گفت قبر میرحاج نیز پهلوئی قبر امیرعلیشیر است ولی آثاری از آن بابت دیده نمی‌شد و گمان من این بود که روی حدس می‌گوید. در بویمرغ گناباد نیز همان‌طور که قبلاً ذکر شد مزاری است که مشهور است قبر یکی از فرزندان حضرت موسی بن جعفر (ع) است و بعضی معتقدند که قبر میرحاج است، و چون میرحاج از احفاد شاه نعمت‌الله می‌باشد و ایشان از اولاد اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) بوده‌اند پس میرحاج نیز از اولاد اسماعیل بوده و در آن صورت مدفون مزار بویمرغ امامزاده موسوی نخواهد بود، اکنون هم در بویمرغ ساداتی هستند که مشهور است از اولاد میرحاج می‌باشند.

در ریحانة‌الادب در ذکر انسی وفات او را در سال ۸۲۵ از قاموس الاعلام نقل کرده احتمال می‌دهد همان میرحاج باشد، ولی این تاریخ وفات مستبعد است مگر آن‌که اشتباه در تاریخ رخ داده باشد و به جای هشتصد، نهصد صحیح باشد چون معاصر بودن او با امیرعلیشیر مورد اختلاف نیست و تولد امیرعلیشیر در ۸۴۴ یعنی نوزده سال پس از تاریخ مذکور بوده است، و در تاریخ منتظم‌ناصری وفات انسی در سال ۸۹۸ ذکر شده است، میرحاج دیوان غزلیات و قصاید دارد که بیشتر قصاید در مدح ائمة اطهار مخصوصاً امیرالمؤمنین علی (ع) است، و در ریحانة‌الادب می‌نویسد: غزلیاتش متوسط و قصایدش بس عالی است و در کتاب

الذریعة الی تصانیف الشیعه می نویسد: در شعر استاد بود و چهل قصیده امیرخسروی را در یک مجلس پاسخ گفت، اشعار زیر که یکی از قصاید او می باشد و در مجلس المؤمنین ذکر شده در مدح مولی امیرالمؤمنین (ع) سروده است:

ای دل حکایت از شرف بو تراب کن در مطلع سخن سخن از آفتاب کن
 پیرایه جمال عروس ثنای او از جوهر معانی ام الکتاب کن
 از برق تیغ حادثه سوزش حکایتی با دوستان بگوی و دل دشمن آب کن
 ای آفتاب برج ولایت چو آفتاب از پیش اهل مظلومه رفع حجاب کن
 همچون حصار خیبر از امداد لطف حق باز آ و برج قلعه بدعت خراب کن
 نصب لوای مصطفوی منصب تو شد ای شهسوار معرکه پا در رکاب کن
 میرحاج بعد مدح و ثنای ائمه گو یارب دعای خسته دلان مستجاب کن
 این اشعار نیز جزو یکی از قصاید اوست:

نماز شام که چندین هزار مشعل نور ز پرده افق آورد آسمان به ظهور
 در آمدم متالم به محنت آبادی که در زمین بساطش فرح نکرده عبور
 عنای من چو خطای زمانه بی پایان بلای من چو جفای ستاره نامحضور
 به نامرادی من بی دلی نگشته عیان به دردمندی من عاشقی نکرده ظهور
 به کوه غصه چو فرهاد بی زبان بیمار به دست فتنه چو مجنون ناتوان رنجور
 حجاب دیده من پرده صبح و مساء کمند گردن من رشته سنین و شهرور
 نه باده در سر من همچو لاله سیراب نه جام برکف من همچو نرگس مخمور
 نه دار محنتم از شمع اختران روشن نه بیت عشرتم از دور آسمان معمور
 از این غمم نتواند رهاند هیچ کسی به جز جناب رسول (ص) مؤید و منصور
 رسول (ص) هاشمی آن خواجه رفیع القدر که هست خاطر او گنج علم را گنجور
 این بیت نیز از اوست:

باز این دل شکسته خیال وصال کرد چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد
 این چند بیت نیز از اوست:

مرا دلی است اسیر چه زنخدانش شکسته بسته تر از طره پریشانش
 هلاک تیر جگردوز دلبری است تنم که برگ عیش دل خسته است پیکانش
 به گرد عارض مه طلعتان نوشته خطی که هر که شیفته ماست وای برجانش
 و نیز از اوست:

زعکس روی خود افروختی زلف پریشان را
 کجا زین گونه آتش می توان زد کافرستان را

و نیز از اوست:

زمانه دست مرا گر به دست یار دهد خوش است گر همه عمرم به انتظار دهد
 این ابیات نیز به او منسوب است:

شرح کدام درد کند آب چشم ما اسباب نامرادی ما بی نهایت است
 قتل مرا چه حاجت شمشیرکین بود کز تیر غمزه تو اشارت کفایت است
 و نیز:

گریه تلخ من از خنده آن لب نگرید تشنه لب بودن من زان چه غبغب نگرید
 بادل خون جگر و نقل غم و سینه کباب بهر عیشم همه اسباب مرتب نگرید
 و نیز:

شب غم دارم و درد سر هجران برسر آمده جان به لب و نامده جانان برسر
 هر دو ابروی تو طاق اند به خوبی لیکن کاکلت آمده در حسن از ایشان برسر
 و نیز:

خیز و سر در قدم دلبر چالاک انداز کله از شوق چو خورشید بر افلاک انداز
 تا شود روز سیه بر همه خورشید و شان سرمه ناز در آن نرگس بی باک انداز
 و نیز این غزل در هفت اقلیم به او نسبت داده شده است:

به رویت چه جعد معنبر بلرزد دل عاشقان تو در بر بلرزد
 همی لرزم از چشم مستت بدان سان که در دست مخمور ساغر بلرزد
 به رخسار آتش فروز ار در آیی به هر جانب از تابش آذر بلرزد

به روی تو می لرزد آن زلف زان سان که کافر زشمشیر حیدر بلرزد
 امیری که از زور سر پنجه او همه برج و باروی خیب بلرزد
 به خشم ار سخن تندگوید به گردون چو سیماب چرخ مدور بلرزد
 به چشم غضب ار سوی ارض بیند زمین چون گنه کار محشر بلرزد
 در روضة الصفا جلد هفتم^۱ می نویسد که قصه لیلی و مجنون را نظم کرده و مطلع آن این است:

ای عشق جهان تو را طفیلی مجنون تو صد هزار لیلی
 و در ریحانة الادب به همین طور نوشته که شاید از روضة الصفا نقل شده باشد
 ولی در سایر تذکرها از این قسمت نام برده نشده و محتمل است که همان لیلی و
 مجنون قاسمی گنابادی باشد که نویسنده به انسی نسبت داده است.

حاج میرزا علینقی ریابی

حاج میرزا علینقی ریابی جدّ سلسله جلیله سادات گناباد و از اعیان و معاریف
 و زهاد و سالکین راه خدا در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم بوده و عمر
 را به نیک نامی گذرانید، پدرش مرحوم میرزا علینقی از علما و زهاد و ثروتمندان
 گناباد بوده و همان طور که قبلاً ذکر کردیم مقتول گردید و در آن موقع عیالش
 حامله بود و طبق وصیت پدر فرزند را نیز که منحصر به فرد بود به همان نام نامید.
 در اوایل مراهقت به تحصیل اشتغال ورزیده و در اوایل جوانی از قریه رهن
 که مسکن پدرش بود به قریه ریاب که در دو کیلومتری مغرب آن واقع و آب
 مختصری داشت و از خودش بوده (و مدفن ابومنصور که از زهاد زمان و از وزرای
 سلاجقه بوده در آنجا می باشد) آمده به آبادی پرداخت و سکونت گزید، حاج
 میرزا علینقی از اعیان معروف گناباد و مورد احترام همه طبقات بوده و از نیکان و

نیکوکاران عصر خویش به شمار می‌رفت و آثار بزرگی و علو همت از او نمایان و در مدت عمر خود خدمات بزرگ و قدم‌های بلند در عمران و آبادی گناباد نموده و آثار خیریه زیادی از خود به یادگار گذاشت، از قبیل مساجد و حمام‌ها و آب انبار و سایر امور خیریه که در دهات گناباد بنا نموده که بعضی آن‌ها هنوز در ریاب و رهن و قنبر آباد باقی است.

و نیز همان‌طور که قبلاً در شرح حال مرحوم حاج ملاعلی بیدختی ذکر کردیم در آن عصر تراکمه به دهات بلاد تابعه خراسان تاخت و تاز می‌کرده و مردم شیعه را به نام این‌که از دین خارج‌اند به اسارت گرفته و با خود می‌بردند و آن‌ها را می‌فروختند و بعداً بعضی‌ها که از محلّ برای آزادی آن‌ها فدیّه می‌فرستادند به دادن فدیّه آزاد می‌شدند، مرحوم حاج میرزا علینقی چند مرتبه رفته و عده‌ای از اسرا را از تراکمه خریده و به موطن خود برگردانده، و جمعی را که از جاهای دیگر از جمله جنگل بودند به گناباد آورده و در ریاب سکونت داد و به کارهای زراعتی و ساختمانی و ادار می‌کرد که اکنون از اولاد آن‌ها در ریاب هستند و اهل آنجا محسوب می‌شوند.^۱

موقعی که مرحوم میرزا محمد علی نورعلیشاه اول اصفهانی برای سفر هند و زیارت حضرت شاه علیرضا دکنی از گناباد عبور نمود و چند نفر از درویش هم با ایشان بودند و در سرجوی خشوئی چادر زد و آوازه ورود ایشان در همه گناباد پیچید و جمعی برای دیدن و گروهی برای تماشا بدان جا رفتند، از جمله مرحوم حاج میرزا علینقی از نظر مردم‌داری و علو همتی که داشت چون شنید جمعی مسافر از خارج وارد شده‌اند برای دیدن آن‌ها رفت و پس از ملاقات ربهوده مرحوم نورعلیشاه شده و دست ارادت بدیشان داد و در سلک سالکان وارد و حال تقوا و زهدی که در او بود بیش از پیش گردید، و بیشتر اوقات به مراقبه و توجه و تذکر

۱. این قسمت از شرح حال مرحوم حاج میرزا علینقی از نوشته‌های فاضل محترم آقای میرزا محمدعلی نقوی استفاده شده است.

مشغول بود، چند نفر دیگر نیز در گناباد در سلک ارادتمندان نورعلیشاه وارد شدند از جمله ملامحمد بیدختی و فرزندش حاج ملاعلی و ملاحیدر محمد و حاج محمد حسن بیدختی و آقا میرزا محمد علی شهری و آقا سیدابراهیم جویمندی و حاج محمد افضل و میرزا عبدالمجید غوژدی بودند که شب‌های جمعه برحسب دستور پیرخود در منزل آقا میرزا محمدعلی شهری مجتمع شده و به یاد خدا و ذکر و فکر و مراقبه مشغول بودند، ولی در طریقه خود تقیه داشته و به دیگران اظهار نمی‌کردند، و این چند نفر در میان مردم به کرامت نیز مشهور شده و عموماً آن‌ها را صاحب کشف و کرامات می‌گفتند، و مرحوم حاج میرزا علینقی نیز که در رشته فقر وارد گردیده بود دارای همان حالات بود و او را صاحب کرامت می‌گفتند ولی در عین حال طبق دستور پیرخود دست از کار دنیا نکشیده و بلکه بیش از پیش با حال توکل و یاد خدا به کار دنیا مشغول گردید و دست به کار و دل با یار داشت، از این رو به امور خیریه نیز بیش از سابق علاقه‌مند بوده و خود را مشغول بدان‌ها می‌داشت و جمع بین دنیا و آخرت و ظاهر و باطن نموده بود.

حاج میرزا علینقی شش زن گرفته بود و دوازده فرزند ذکور داشت از این قرار: حاج میرزا زین‌العابدین، محی‌الدین محمد، حاج میرزا معزالدین، حاج میرزا حسن، حاج میرزا حسین، حاج میرزا احمد، حاج میرزاتقی، حاج میرزا آقا‌بابا، حاج میرزا افضل، میرزا آقا بزرگ، کربلایی میرزا جعفر حکیم که طبیب خیلی دانشمندی بود و میرزا عبدالله که جد سادات زبید است.

ایشان برای سکونت فرزندان و خود اقدام به ساختمان قلعه و منازل نمود که در زمان خود بسیار مهم و مجلل بود و در وسط قلعه باغ و منزل وسیعی که مشتمل بر اندرونی و بیرونی و مزیف بوده برای خود بنا نهاده و در اطراف آن هم دوازده منزل مجلل و خوب برای دوازده فرزند خود ساخته و به اضافه آب انبار و مسجدی هم ساخته و انباری هم برای غله بنا نمودند و باغ و منزل وسط که از خودشان بوده دارای دیوارهای بلند و در چهارگوشه آن چهار برج مستحکم بود، برای این قلعه

یک دروازه ساخت که راهی به درون قلعه غیر از آنجا نبود و خندقی عمیق هم در اطراف قلعه حفر نمود که هنوز هم آثار آن باقی است، و ایجاد قلعه و برج و بارو و خندق برای جلوگیری از مهاجمین ترکمن بود که در هر چند مدت برای استفاده مادی به دهات حمله نموده و عده‌ای را به نام کافر بودن به اسیری می‌بردند و می‌فروختند، همان‌طور که در سایر دهات گناباد نیز در سابق بسیاری از کوچه‌ها را مسقف نموده و سقف آن‌ها را خیلی کوتاه قرار می‌دادند که سواره‌های ترکمن نتوانند عبور کنند و آن‌ها را ساباط می‌گفتند و اکنون هم بعضی از آن‌ها در بعض دهات موجود است.

فرزندان مرحوم حاج میرزا علینقی عموماً دارای شهرت و اعیانیت و فضل و کمال و زهد و تقوا بوده و حاج میرزا زین العابدین و حاج میرزا معزالدین از دیگران مشهورتر بودند، و حاج میرزا مهدی که قبلاً نام بردیم فرزند حاج میرزا معزالدین بوده و حاج میرزا معزالدین در سال ۱۲۹۷ قمری بدرود زندگانی نمود.

حاج ملاسلطان محمد بیدختی

دیگر از علما و حکما و عرفای مشهور گناباد در اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری مرحوم حاج ملاسلطان محمد بیدختی بود که پس از قرون متوالیه که گناباد نام و شهرتی در خارج نداشت به واسطه ایشان مشهور گردید. ایشان فرزند ملاحیدر محمد بن ملاسلطان محمد بن ملا دوست محمد بن ملانور محمد بن حاج محمد بن حاج قاسمعلی بود. رشته ایشان در حاج محمد با رشته اجداد حاج ملاعلی بیدختی متصل می‌شود، تولد ایشان طبق آنچه پدرشان در پشت قرآن نوشته در شب سه‌شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی ۱۲۵۱ قمری واقع شد.

ملاحیدر محمد در حدود هفتاد سالگی در سال ۱۲۵۴ به عزم تشرّف عتبات حرکت کرد و از راه هند رفت ولی از آن سفر مراجعت ننمود و مفقود الاثر گردید،

و مرحوم ملاً محمدعلی متکفل امور برادر کوچک خود ملاًسلطانمحمد شد، ملاً سلطانمحمد در اوایل مراهقت شروع به تحصیل نمود، سپس چند سال به واسطه سختی معیشت مجبور به ترک تحصیل گردیده مجدداً در اوایل بلوغ شروع نمود؛ ابتدا به بیلند که مرکز روحانیت گناباد و دارای مدرسه و طلبه بود و آن جناب بستگانی هم در آنجا داشت برای تحصیل رفت و از آنجا به مشهد مشرف شده در مدرسه میرزا جعفر حجره گرفت و شروع به تحصیل نمود، و پس از تکمیل فقه و اصول و سطح برای فراگرفتن حکمت به سبزوار خدمت حاج مآلهادی سبزواری رفته و چندسالی توقف نموده، از آنجا برای تکمیل علوم منقوله به عتبات رفت و چندی خدمت مرحوم شیخ مرتضی انصاری و سایر اساتید آن زمان تلمذ نموده پس از نیل به مقام اجتهاد مراجعت نمود و مدتی در سبزواری برای تکمیل حکمت توقف کرده، در آنجا طبق راهنمایی مرحوم حاج مآلهادی خدمت حاج آقا محمدکاظم سعادت علیشاه اصفهانی رسیده و ربوده ایشان شد و بعداً به گناباد آمده به امر مادر قبول ازدواج نمود و صبیئه حاج مآلهادی را تزویج کرد سپس عازم اصفهان گردید و خدمت مرحوم سعادت علیشاه تلقین ذکر و فکر یافت و چندی خدمتش بود و بعداً مراجعت نمود و باز مجدداً برای زیارت به اصفهان رفت و ایشان پس از تکمیل سلوک از طرف آقای سعادت علیشاه مجاز گردیده و سلطانعلیشاه لقب یافت، و پس از رحلت آن جناب که در بیست و دوم محرم سال ۱۲۹۲ واقع شد، مقام قطبیت و ارشاد در سلسله نعمت‌اللّٰهیه به ایشان رسید و فقرای نعمت‌اللّٰهیه از اطراف برای زیارتش رو به گناباد نمودند، و گناباد که تا آن موقع گمنام بود شهرتی پیدا کرد، علمای گناباد هم ابتدا با ایشان معاشرت و محبت داشته و بعدها بعضی آن‌ها روی اغراض شخصی و جهات مادی به تدریج شروع به مخالفت نمودند ولی ایشان با همه به محبت و مهربانی رفتار می‌کردند.^۱

۱. نگارنده کتابی در شرح حال ایشان به نام نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم نوشته‌ام و چاپ شده، به آن مراجعه شود.

در سال ۱۳۰۵ با جمعی از دوستان و مؤمنین گناباد به قصد تشرّف حجّ حرکت کرد و در مکه حاج محمدخان فرزند مرحوم حاج محمد کریمخان با ایشان ملاقات نمود و خیلی محبّت کرده بود، در مراجعت از حج در جیل (نجد) عبدالعزیز بن السعود پسر عبدالرحمن بن فیصل امیرجبل که جوانی نارس و هجده ساله بود خدمت ایشان رسید، و شمشیر مرصّعی که بر کمر داشت مورد بازدید و پرسش واقع شد و سوالات و مذاکراتی راجع به حکومت نجد شده بود، هنگام مراجعت به عتبات عالیات مشرف شده و در سامره با مرحوم آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی ملاقات نموده و خیلی مورد احترام و محبّت واقع شد.

پس از مراجعت از سفر چون صیت شهرت ایشان در همه اقطار ممالک اسلامی پیچیده بود و از اطراف خدمتش می رسیدند حقد و عداوت و کینه بعض مغرضین مرتّب نسبت به ایشان در ازدیاد بود، تا آن که بالاخره تصمیم به قتل ایشان گرفته و انجمن هایی برای این امر تشکیل دادند و در شب بیست و ششم ربیع الاوّل ۱۳۲۷ قمری منظور خود را عملی نموده و ایشان را موقعی که برای وضو و سپس تهجد به لب جو رفته بود مخنوق نموده به درجه شهادت رسانیدند. جسد ایشان در بالای قبرستان بیدخت از طرف فرزند و خلیفه اش حاج ملاعلی نورعلیشاه روی تپه ای به خاک سپرده شد و اکنون مزار و مطاف دوستان و ارادتمندان آن مرحوم می باشد.

آن مرحوم طبق رویه ای که بزرگان سلسله نعمت اللّهیّه داشته و پیروان را هم امر نموده و دستور می دادند مقید به کسب و کار بوده و همه فقرا را نیر بدان امر می نمود، خودش نیز به شغل کشاورزی اشتغال داشت و جمع بین ظاهر و باطن نموده دل را به یاد خدا سرگرم و تن را به امور جسمانی و وظایف محوّله دینی و اجتماعی مشغول و دست را هم به کار و ادار داشت و از راه زراعت امرار معاش

می‌نمود، و خود نیز کاملاً خبره آن بود و روزها برای رسیدگی به کار باغ و زراعت خود را مشغول می‌داشت و در عین حال به امور دینی و وظایف مذهبی فقرا هم رسیدگی نموده و از انجام وظایف محوله کوتاهی نمی‌نمود، و خود نیز کاملاً مراقبت آداب دینی داشت و در بیداری اسحار کاملاً مراقب بود، به حال بیماران نیز خودش رسیدگی می‌نمود چون طب او هم کامل بود و مرتب عده‌ای بیمار از دهات اطراف برای معالجه نزدش می‌آمدند و بعضی آن‌ها روزهایی در همان‌جا مانده و به غذا و دوی آن‌ها رسیدگی می‌نمود و موقعی که بهبودی می‌یافتند مراجعت می‌نمودند.

در باره امور دینی خیلی جدی بود و علاوه بر این که خود کاملاً مراقبت داشت و حتی در عمل به مستحبات و ترک مکروهات مقید بود نسبت به فقرا و پیروان هم خیلی مراقب بود، و اگر از آن‌ها امری بر خلاف وظایف مقرر شده مشاهده می‌کرد شدیدالغضب بود و گاهی آن‌ها را به واسطه عمل خلاف از خود می‌رانده؛ و حتی فرموده بود شخص فقیر در هنگام معصیت و نافرمانی او امر الهی در مقام کشف به یکی از دو صورت مشاهده می‌شود، یا به صورت کسی که آلت قتاله در دست گرفته که صاحب و بزرگ خود را بکشد؛ یا به صورت فرزند عزیزی که در جلوی چشم پدر در حال جان‌کندن باشد. ثلث آخر شب را بیدار و به تهجد مشغول بود و اول اذان صبح برای نماز فریضه به مسجد می‌رفت؛ به مجالس روضه و ذکر مصیبت خامس آل عبا (ع) خیلی علاقه‌مند بود و در موقع روضه‌گریه زیاد می‌کرد، ماه مبارک رمضان بعد از ظهرها برای نماز به مسجد می‌رفت و بعداً برای استماع و عظم می‌نشست و سپس در دوره قرائت قرآن در آنجا شرکت می‌کرد؛ نسبت به اهل علم و روحانیین که نمایندگان مذهبی و دینی هستند کمال احترام را به جای می‌آورد ولی نسبت به حکام و مأمورین دولتی به آن اندازه احترام قایل نبود.

جناب حاج ملاسلطان محمد دو عیال گرفت: یکی صبیته مرحوم حاج ملاعلی که

از او دو فرزند یکی دختر و دیگری پسر به نام حاج ملاعلی داشت که بعداً خلیفه و جانشین او گردید و آن زن در سال ۱۲۸۶ پس از چهل روز از مرگ پدرش حاج ملاعلی به مرض وبا درگذشت، و بعداً مرحوم حاج ملاسلطانمحمد قریب هفت سال مجرد بود، تا آنکه بر حسب امر پیر خود آقای سعادتعلیشاه با صبیّه آقامیرزا عبدالحسین ریابی ازدواج نمود و از او چهار دختر و یک پسر که آقای حاج میرزا محمدباقر سلطانی می‌باشند پس از مرگ ایشان باقی ماند و چند تا هم در زمان حیاتش از دنیا رفتند.

آن جناب تألیفات زیادی دارد از جمله تألیفات عرفانی ایشان از این قرار است: سعادتنامه، تفسیر بیان السّعادة، مجمع السّعادة که این سه کتاب را که نخستین کتب مذهبی و عرفانی اوست به واسطه نهایت علاقه‌ای که به پیر خود آقای سعادتعلیشاه اصفهانی داشت به نام ایشان نمود، در ریحانةالادب^۱ ذکر جناب در حالات ایشان نام کتب ایشان را ذکر کرده سپس می‌نویسد: «همه این‌ها را به نام پسر خود حاج محمدکاظم سعادتعلیشاه تألیف داده»، ولی این اشتباه ناشی از چاپ است که به جای پیر، پسر نوشته است و سعادتعلیشاه پیر و مرشد ایشان بوده نه پسر ایشان.

دیگر از کتب عرفانی ایشان ولایتنامه، بشارةالمؤمنین، تنبیه الّائمنین و شرح کلمات باباطاهر به عربی و فارسی می‌باشد.

در اینجا مناسب است همان‌طور که قبلاً در ذکر مذهب در گناباد نوشتیم مجدداً تذکر دهیم که چند چیز از امتیازات سلسله نعمت‌اللّهیه است:

۱. تقید به آداب شرع مطهر چون پیغمبر بزرگوار دستورات عبادی و احکام اجتماعی که فرموده برای این است که پیروان بدان‌ها عمل کنند، پس هر کس که دعوی پیروی او و اولاد طاهرین او دارد باید رعایت آداب مقرّره و دستورات را

بنماید و به واسطه تقید به آداب شریعت، طریقت را نیز که مربوط به قلب است و حکم مغز را دارد حفظ کند و بدون رعایت آداب شریعت نگاهداری طریقت میسر نیست «گر حفظ مراتب نکنی زندیقی».

۲. تقید به کسب و کار زیرا هر فردی مجبور است در دنیا امرار معاش کند و آن یا از راه کسب است یا دزدی یا طمع و سؤال از مردم، دوم و سوم به اتفاق عقلاً شرعاً و عقلاً حرام است، پس باید به کسب مشغول باشد و آن مخالف یاد خدا نیست و کار دنیا و دارایی دنیا غیر از علاقه به دنیاست که بد است، مؤمن باید در عین یاد خدا مانند بزرگان دین که هر کدام به کاری مشغول بودند، او نیز ترک کار دنیا نکند و کلّ بر جامعه نباشد و از دسترنج خود امرار معاش نماید، و آن مخالف توکل نیست چون مؤمن باید در عین داشتن کار در موفقیت خود بر خدا توکل نماید و همه چیز را از او بخواهد.

۳. عدم تقید به لباس مخصوص؛ چون بسیاری از سلاسل فقر و تصوف مخصوصاً اهل سنت لباس مخصوصی دارند، ولی سلسله نعمت‌اللهیه لباس خاصی ندارد چون بندگی خدا در هر لباس ممکن است «درویش صفت باش و کلاه تتری دار».

۴. غلبه بسط بر قبض؛ یعنی سالکان واقعی این سلسله بیشتر اوقات حال بسط دارند و با مردم معاشرت نموده و در اجتماعات وارد هستند و اشتغال قلب را به یاد خدا با معاشرت ظاهری با مردم جمع دارند، و در معاشرت خود گشاده‌رو بوده و در شداید و سختی‌ها ثبات و استقامت را از دست نداده و همه چیز را از خدا می‌دانند، و آنچه از طرف او برسد با گشاده‌رویی می‌پذیرند و به داده او راضی و شاکرند، و حال قبض و گرفتگی روحی یا ظاهری در آن‌ها کمتر است، و مخصوصاً قبض ظاهری خیلی کم است و اگر هم گاهی بر اثر هواجس نفسانی یا القائنات شیطانی غفلتی حاصل شود و حال قبض روحی دست دهد به یاد خدا می‌افتند و استغفار

می‌کنند که إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ^۱.

سلسله نعمت‌اللهیه از زمان حضرت شاه نعمت‌الله ولی به اثنی‌عشری بودن تظاهر داشته و آن را پنهان نمی‌کردند و بلکه تعصب خود را نیز در آن امر اظهار می‌داشتند به همین جهت حضرت شاه کلاه دوازده ترک را که یکی از فقرا برای ایشان آورده بود پسندیده و آن را در آن زمان که تسنن در ایران غلبه داشت شعار فقرا قرارداد که از آن طریق شناخته شوند، و بعداً مذهب اثنی‌عشری به توسط کوشش و فداکاری صوفیه در ایران رسمیت پیدا کرد و تقیه در این باب از بین رفت، فقرا هم تقیدی به پوشیدن آن کلاه ابراز نداشتند زیرا اثنی‌عشری بودن آن‌ها معلوم و دیگر ایرانیان نیز در انتقال به این مذهب رهین منت صوفیان می‌باشند.

میرزا عبدالحسین ریابی

دیگر از دراویش با بصیرت و سلاک با معرفت گناباد مرحوم میرزا عبدالحسین ریابی بوده. ایشان فرزند حاج میرزا حسن و او فرزند مرحوم حاج میرزا علینقی است که نامش قبلاً ذکر گردید. میرزا عبدالحسین از سادات محترم و معروف و از زهاد و عباده عصر خود بود، و پس از مسافرت حاج مآسلاطان محمد به اصفهان او نیز که به سابقه دوستی پدر و جدش با مرحوم مآلاحیدر محمد، با حاج مآسلاطان محمد آشنایی داشت و فهمید که او به چه منظوری به اصفهان رفته شور طلب حقیقت در نهادش پیدا شده و او را به اصفهان کشانید و خدمت حاج محمد کاظم سعادت‌علیشاه در رشته فقر وارد شده تلقین ذکر و فکر یافت و مراجعت نمود، و در سفر دوم با حاج مآسلاطان محمد برای زیارت پیر رفت و حاج مآسلاطان محمد مجاز در ارشاد شده او نیز برای کمک و معاونت تعیین گردید و هر دو مراجعت نمودند، پس از آن که در طریقت وارد شد مورد اعتراض و ایراد حاج میرزا حسن

۱. سوره اعراف، آیه ۲۰۱.

پدرش واقع گردید و حتی پدرش او را به واسطه درویشی تکفیر و تنجیس نموده و از خود دور کرد و اذیت و آزار می نمود، ولی میرزا عبدالحسین ثبات و استقامت داشته و در حین آن که نهایت ادب و احترام نسبت به پدر مرعی می داشت دست از عقیده و ایمان خود نکشیده و بلکه بر ثبات او افزوده می گردید.

در اوایل سال ۱۲۹۳ نیز برای زیارت پیر بزرگوار که در تهران سکونت گزیده بود بدان جا مسافرت نمود و چند روز پس از ورود او جناب سعادت علیشاه به سعادت ابدی نایل شده ترک این عالم فانی نمود، میرزا عبدالحسین پس از برگزاری مجالس سوگواری با میرزا محمد صادق نمازی اصفهانی برای زیارت حاج ملاسلطان محمد و تجدید عهد با او به گناباد آمدند و خدمت او رسیدند، و میرزا عبدالحسین به همان سمت سابق خود برقرار و میرزا محمد صادق هم در سفر دوم مجاز در ارشاد و فیض علی لقب یافت.

در سال ۱۳۰۰ در گناباد مرض نوبه غش بروز نمود که بیشتر کسانی که بدان مبتلا می شدند اگر مرتبه سوم عارض می شد خطرناک بود و غالباً مریض از آن بهبودی نمی یافت، از جمله آقامیرزا عبدالحسین و برادر عیالش حاج میرزا ابوطالب بدان مرض مبتلا شده بدرود زندگانی نمودند، و حاج ملاسلطان محمد که اطلاع یافت به ریاب رفته و طبق معمول آن زمان گناباد که جنازه اعیان را به مشهد می بردند جنازه هر دو را به مشهد فرستاد که در جوار حضرت رضا (ع) دفن کنند ولی مجالس ترحیم منعقد ننمود که بیماران دیگر مطلع نشوند، بیماران را هم که از آن خانواده بودند به بیدخت آورده خودش معالجه نمود، و عیالش که صبیّه آقامیرزا عبدالحسین بود پرسیده بود چرا پدر و خالوی مرا نیاوردید؟ گفته بود آن‌ها را نتوانستیم حرکت دهیم و از تربت طبیب آمده است، پس از بهبودی بیماران که آن‌ها را به ریاب برده بودند قضیه فوت آن دو را اطلاع داد و عزاداری مفصلی شد.

میرزا عبدالحسین چهار دختر و سه پسر داشت یکی از دخترها عیال حاج ملا

سلطانمحمد و بقیه در همان ریاب در فامیل مرحوم حاج میرزا علینقی ازدواج نمودند، سه پسر از این قرار بودند: سید یحیی، میرزا محمد و حاج میرزا حسن حسام‌الاشراف.

حاج میرزا علینقی دوم ریابی

دیگر از سالکین و فقرای گناباد مرحوم حاج میرزا علینقی برادر کوچکتر آقا میرزا عبدالحسین ریابی بود که او نیز خدمت جناب سعادت‌علیشاه تلقین ذکر و فکر یافته و زحماتی در سلوک کشیده بود، پس از فوت برادرش میرزا عبدالحسین به جای او به همان سمتی که او داشت از طرف حاج ملاسلطانمحمد تعیین گردید. در سال ۱۳۰۵ قمری با برادر خود حاج میرزا محمود و جمع دیگری از فقرا و درویش در خدمت مرحوم حاج ملاسلطانمحمد به مکه مشرف شد، در ماه رجب سال ۱۳۲۵ قمری بر اثر مرض رعاف (خون دماغ) از دنیا رفت و فرزندانش عبارت بودند از دو دختر و سه پسر از این قرار: میرزا عبدالرحیم، میرزا نصرالله و میرزا کاظم.

حاج میرزا علینقی در عین تعین و تشخیصی که داشت بسیار متواضع و خلیق و نسبت به فقرا و درویش خیلی فروتنی داشت و مانند برادرش به آنها محبت و خدمت می نمود و با دیگران نیز خیلی مهربان و مهمان دوست بود در مراتب روحی بابصیرت و آگاه بود و شب‌های جمعه برای زیارت حاج ملاسلطانمحمد به بیدخت می رفت و مورد احترام و محبت کامل ایشان نیز بود.

از کلمات اوست که گفته بود: «هر کسی جویای حقیقت است و گمشده‌ای دارد و در طلب آن می رود، ولی بعضی گمشده خود را نمی دانند و آن را یکی از امور مادی گمان برند و طالب آن می باشند، ولی چون به او برسند می بینند به مقصود نایل نشده و باز هم در طلب چیز دیگری می گردند! ولی هیچ یک از امور مادی رفع تشنگی و طلب او را نمی کند، و هنگامی طلب او تمام می شود که به

مقصود حقیقی که حق است نایل گردد، در آن موقع می فهمد که پیش از این در اشتباه بوده است».

حاج آقا سید حسن جویمندی

دیگر از سلاک راه و دراویش آگاه مرحوم حاج سید حسن جویمندی است که پدرش آقا سید ابراهیم خدمت مرحوم نورعلیشاه اول رسیده و در سلک اهل طریق وارد شده بود، حاج آقا سید حسن از سادات محترم جلیل القدر جویمند بود و در ابتدا امامت جماعت در مسجد آنجا را داشت و مردم عقیده کاملی به او داشته و برای اقتدای به او و درک نماز جماعت بر یکدیگر پیشی می گرفتند، ولی پس از آن که در رشته فقر وارد شد عوام عمیاً به تحریک بعضی مغرضین که در هر زمان بوده و هستند از او اعراض نموده و حتی نسبت به او عداوت پیدا کرده توهین و اذیت و آزارش می کردند، و در کوچه ها نیز او را اذیت نموده بلکه می زدند و او خم به ابرو نیاورده! و به یاد خداوند و توجه به او دلخوش و محبت ایمانی و ثبات قدم او در ازدیاد و زبان حالش به این بیت گویا بود:

سرم از سنگ طفلان لاله زار است جنون گل کرد و ایام بهار است
و از این جهت غالباً در بیدخت در یکی از حجرات مدرسه سکونت داشت و مورد لطف مخصوص جناب حاج ملاسلطان محمد بود و پس از میرزا عبدالحسین ریابی گاهی دلالت هدایت به او محول می گردید.

حاج آقا سید حسن در سال ۱۳۰۸ قمری از دنیا رفت و مرحوم حاج ملاسلطان محمد از مرگ او بسیار متأثر و اندوهگین گردید به طوری که مدت ها نمی توانست تأثر خود را پنهان دارد از این رو چندی برای کم شدن اندوه به مشهد برای زیارت مشرف شد.

ملاعبدالعلی بیلندی

دیگر از سالکین بافضل و دانشمند گناباد ملاعبدالعلی بیلندی بود، او شخصی دانشمند و تحصیل کرده و با اطلاع بود، مدت‌ها به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشته و به مقامات علمی نایل گردید، مرحوم آقا شیخ اسدالله ایزدگشسب^۱ در کتاب بدایع الآثار خود از خودش نقل کنند: «روزی شخصی در موقع تحصیل به حجره‌اش آمده در ضمن کلام آیه رجالاً لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله^۲ را خواند. ملاعبدالعلی پرسیده بود: آیا از این رجال اکنون هم اثری هست؟ او گفته بود در شیراز حاج میرزا کوچک و آقامیرزا باباذهبی هستند، او به قصد ملاقات آن‌ها حرکت کرده، در سبزوار خدمت حاج ملاهادی رسید و از آنجا به قصد تهران حرکت کرد ولی چون سال قحطی بود میسر نشد که از تهران به شیراز برود و مراجعت کرد».

ملاعبدالعلی پس از مراجعت به گناباد موقعی که شنید حاج ملاسلطانمحمد عازم اصفهان است از پدر و مادر به نام ادامه تحصیل اجازه گرفت که به اصفهان برود و آن‌ها اجازه ندادند با حاج ملاسلطانمحمد که همه می‌دانستند برای زیارت مرحوم سعادت‌علیشاه می‌رود حرکت کند، چند روز پس از حرکت او جداگانه حرکت کرد چون به یزد رسید توشه راه او تمام شد و به واسطه عجله در رفتن به اصفهان کتاب‌هایی را که برای تحصیل با خود آورده بود تصمیم به فروش گرفت و برای این که زیاد معطل نشود آن‌ها را به وزن فروخت و عازم اصفهان شد، علت تعجیل او آن بود که در یزد روزی درب دکان کتاب‌فروشی از کتاب مثنوی برای خود تفأل زد این اشعار آمد:

۱. اصلاً اهل گلپایگان و در اصفهان سکونت داشت و نگارنده کتاب شرح فصوص و بعض کتب دیگر را خدمتش تلمذ نمود. از مشایخ نعمة‌اللهیه و درویش ناصرعلی لقب داشت در سال ۱۳۰۳ قمری متولد و در شنبه پنجم جمادی‌الاولی ۱۳۶۶ بدرود زندگانی نمود.

۲. سوره نور، آیه ۳۷.

یار نیکت رفت بر چرخ برین یار فسقت ماند در قعر زمین
 تو بماندی در میانه هم چنان بی مدد چون آتشی از کاروان
 پس از این تفأل در حرکت تعجیل کرد و کتاب‌هایی که داشت فروخت در
 یک منزلی اصفهان شب خواب دید که دریایی نمودار شد و دید جمعی در کنار آن
 ایستاده‌اند پرسید چه دریایی است؟ گفتند دریای توحید است، او خود را در آن
 دریا انداخت و آن‌ها خواستند او را بیرون آورند ولی او نگذاشت، وارد اصفهان
 که شد طبق قرارداد و مذاکرات قبلی که با حاج ملاسلطانمحمد نموده بود خدمت
 سعادت‌علیشاه رسیده و در طریق سلوک وارد گردید، بعداً نیز مورد محبت مرحوم
 حاج ملاسلطانمحمد مانند سابق بود و غالباً در یکی از حجرات مدرسه بیدخت
 سکونت داشت، دارای فضل و کمال و علمیت بسیار و در علوم فقه و اصول و
 حکمت کامل بود و به کتاب تمهیدات عین‌القضات همدانی و شرح شیخ علاءالدین
 سمنانی بر کلمات قصار باباطاهر علاقه زیادی داشت و غالب اوقات به مطالعه آن‌ها
 مشغول و در حجره مدرسه بیدخت به آن‌ها مأنوس و سرگرم بود.

در اواخر عمرش مورد مهر و علاقه مرحوم حاج میرزا حبیب‌الله مشهدی که از
 علمای عرفان مشرب و دوستدار دراویش بود واقع شده، و بلکه مرحوم حاجی
 نسبت به او ارادت می‌ورزید و فرزندان او نیز همان علاقه را داشتند از این رو
 مدت‌ها او را در مشهد نگاهداشته از او پذیرایی می‌نمودند، در اواخر عمر چشمش
 نابینا شد بارها می‌گفت آقای سعادت‌علیشاه به من فرموده‌اند تو نود و دو سال عمر
 خواهی کرد، از این رو هر وقت مریض می‌شد اطمینان داشت که بهبودی می‌یابد
 تا آن که در سال ۱۳۴۰ قمری که در مشهد مشرف بود و اواخر سال نود و یکم
 عمرش بود گفته بود چون مرگ من نزدیک است مرا به گناباد ببرید پس از چندی
 که مطابق با اوایل سال نود و دوم بود حرکت کرد و در بین راه در مهنه از درشگه
 افتاده و بر اثر صدمه آن از دنیا رفت.

کربلا مآلعلی بیدختی

دیگر از درویش و سلاک گناباد کربلا مآلعلی بیدختی فرزند کربلایی صفر بود که تحصیلاتی نموده و از وعاظ معروف گناباد بود، پس از آن که چند نفر از گناباد برای جستجو در امر دین و طلب راه حق به اصفهان رفتند او نیز در صدد تحقیق برآمده به طرف اصفهان رفت، و خدمت جناب سعادت‌علیشاه به فقر راهیابی گردید و بعداً نیز تجدید ارادت و عهد خدمت مرحوم حاج مآلسلطانمحمد نمود و مورد لطف و محبت ایشان بود و خود نیز با علاقه و عقیده بود، ولی گاهی وسوس و غرور علمی در او تأثیر می‌کرد لکن او آنها را از خود دور می‌نمود، در مجالس درس مرحوم حاج مآلسلطانمحمد همواره حاضر بود و چون خوش محضر و شوخ و مزاح بود گاهی به مزاح‌های مناسب، ایشان و حاضرین را به خنده می‌آورد، از جمله روزی حاج مآلسلطانمحمد در مجلس درس فرموده بود: مؤمن باید در سه موقع بیشتر از سایر اوقات به یاد خدا باشد تا شیطان کمتر در دل او رخنه نماید یکی موقع غذا خوردن که تا وقتی آن غذا در بدن باشد حلاوت یاد خدا نیز در وجود او بیشتر است، دیگر موقع خوابیدن که در خواب هم حکم متذکر را خواهد داشت، سوم هنگام مقاربت که اگر فرزندی پیدا شود صالح و نیکوکار باشد، در این موقع کربلا مآلعلی گفته بود: جناب آقا (مقصود جناب حاج مآلسلطانمحمد بوده) انسان در آن موقع به فکر التذاذ خود باشد یا به یاد خدا، ایشان و حاضرین خندیده بودند.

و نیز روزی به واسطه سینه تنگی و سرفه زیاد و زکامی که داشت او را از خوردن خربزه منع کردند او گفته بود: جناب آقا من سینه را برای خربزه می‌خواهم نه خربزه را برای سینه. و نیز روزی آن جناب فرموده بود مؤمن باید سحرها قبل از طلوع فجر بیدار شده و مشغول مراقبه و ذکر خدا باشد، او گفته بود جناب آقا من که بیدار می‌شوم به عشق چای است نه برای عبادت؛ ایشان تبسم نموده فرموده بودند به هر اسمی که بیدار شوید بهتر از خوابیدن است. در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۲۸

قمری بدروود زندگانی نمود.

ملا قاسم شورابی

دیگر از دراویش بسیار نیک گناباد مرحوم ملا قاسم شورابی بوده او در بیدخت ساکن و عیالش حال جذبه‌ای داشته که غالباً در اوایل مورد اعتراض او واقع می‌شده، در موقع مرگ عیال این طور به نظرش رسیده بود که سقف خانه شکافته شده جمع زیادی سفیدپوش آمدند، بعداً جناب حاج سلطانمحمد از آنجا به پایین آمده بالای سر عیالش با آن جمع نشسته آن گاه عیالش را به آسمان بردند و در همان موقع عیالش از دنیا رفت. او از مشاهده این امر انقلابی پیدا کرده همیشه می‌گفت «هی آمدند هی رفتند».

روزی هم در مسجد که چند نفر روضه‌خوان بالای منبر رفته و ذکر مصیبت نموده بودند او حرکت کرده به جناب حاج ملاسلطانمحمد گفته بود جناب آقا همه این‌ها از گذشته سخن می‌گویند اجازه دهید من بروم و از مشاهدات و حالات خودم بگویم؟ ایشان متغیر شده فرموده بودند: عیال تو و خیلی دیگر از سلاک که خیلی بیشتر حال ایمان داشته و از محبت الهی سرمست و سرخوش بودند سکوت داشتند تو چرا ساکت نمی‌شوی؟ از آن به بعد او غالباً سکوت داشت در تغسیل جسد حاج ملاسلطانمحمد نیز او شرکت داشته است.

حاج ملاعلی ثانی بیدختی نورعلیشاه ثانی

دیگر از عرفای بزرگ گناباد در قرن اخیر مرحوم حاج ملاعلی فرزند مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بود که در مراتب علم و عمل و معرفت و بیان دقایق اسرار سلوک و عرفان معروف بود.

حاج ملاعلی نوه دختری مرحوم حاج ملاعلی عالم شهیر بیدختی بود و در هفدهم ربیع الثانی ۱۲۸۴ قمری متولدگردید که سال ۱۳۰۰ قمری به امر پدر برای

تکمیل تحصیلات به مشهد مقدس رفت، و در آنجا چند ماهی توقف نموده ولی چون مدت‌ها بود که شوق تحقیق و تفحص مذهب حق در او پیدا شده و در مسلک پدر که طریقه نعمت‌اللّٰهیه و عرفان بود شک داشت تصمیم به جستجو گرفت، لذا پس از چند ماه که در مشهد برای تحصیل توقف نمود بدون اجازه و اطلاع پدر به طرف ترکستان مسافرت نمود و حتی ترک نامه‌نوشتن کرده و مدت‌ها از او اطلاعی نبود. از ترکستان به افغانستان و کشمیر و هندوستان و یمن و حجاز و مصر و شامات و عراق و سایر ممالک اسلامی رفت و با صاحبان همه مذاهب آشنا شده و از وضع آن‌ها و ادعایی که داشتند و آداب و رسومشان آگاه شد و با رؤسای هر مذهب مذاکراتی نمود و با مدعیان سلاسل معاشرت نموده بر ادعای آن‌ها واقف گردید، و در تمام این مدت به شغلی هم مشغول بود و در هر جا هر شغلی مناسب بود از قبیل حکاکی و قلمدان‌سازی، خیطاطی، کلاه‌دوزی، عکاسی و غیره که تعلیم گرفته بود پیشه می‌نمود، ضمناً علاوه بر تحقیقات مذهبی علوم متداوله معقول و منقول و فقه مذاهب اربعه را نیز علاوه بر فقه شیعه تحصیل نمود و امثال علوم غریبه جفرو رمل و اوافق و طلسمات را فراگرفت و چون در خط نسخ و نستعلیق نیز استاد بود گاهی کتیبه‌نویسی کرده و از آن امرار معاش می‌نمود. در آن مدت بستگان و نزدیکان او در بیدخت خیلی ناراحت و نگران و پریشان بوده ولی خود حاج ملاسلطان‌محمد نگرانی نداشت و اظهار اطمینان می‌کرد که مراجعت خواهد نمود، حاج ملاعلی در ذی‌حجه ۱۳۰۵ پس از سیاحت مفصلی که نموده بود برای حج به مکه مشرف شده، و اتفاقاً در همان سال مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد نیز به مکه مشرف شده و حاج ملاعلی پدر را دیده ولی چون تحقیقات و سیاحتش کامل نبود اظهار آشنایی ننموده بود ولی خیلی روحیه‌اش تغییر کرده اشتیاق زیارت پدر به سرش افتاده بود، مع ذلک دنباله سیاحت خود را گرفت و در اوایل سال ۱۳۰۷ که در عتبات مشرف بود حاج ملاعلی اکبر قاری که از درویش بود با آن که قبلاً او را ندیده بود طبق نامه مرحوم حاج ملاسلطان‌محمد و

دستور این که در جستجوی او باشید هنگام عبور از بازار او را شناخته، و نزد حاج شیخ عبدالله حائری فرزند مرحوم شیخ زین العابدین مازندرانی که از علما و از مریدان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد بود برده و از آنجا تصمیم مراجعت گرفته و به گناباد آمده نزد پدر عذرخواهی نموده، پس از چند ماه با صبیۀ خالوی خود حاج ملاصالح که قبلاً مراسم نامزدی و عقد انجام شده بود زفاف کرد و در هشتم ذی حجه ۱۳۰۸ نخستین فرزندش که جناب آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره صالح علیشاه می باشند متولد گردید.

حاج ملاعلی چندین اربعین بر حسب امر پدر به ریاضت مشغول گردید تا آن که در پانزدهم رمضان ۱۳۱۴ قمری از طرف پدر مجاز در ارشاد شده و به سمت جانشینی تعیین شد و به لقب نورعلیشاه ملقب گردید.

در بیست و شش ربیع الاول ۱۳۲۷ که پدرش به دست اعدا مقتول گردید او به جای پدر بر مسند ارشاد طریقت نعمت اللّهیہ قرار گرفت، و بعد از پدر گرفتاری‌ها و صدمات زیادی دید از جمله سالارخان بلوچ به تحریک اعدای خارجی و داخلی گناباد ایشان را گرفته و مدتی حبس نمود، و سپس به طرف جنگل که بین گناباد و تربت است حرکت داد و منازل ایشان و بستگان را غارت کرد و خیلی از فقرا را اذیت نمود، تا بالاخره بر اثر تلگرافات عدیده از جمله تلگراف مرحوم آیت الله ملامحمدکاظم خراسانی به فرزندشان که در مشهد بودند ایشان را آزاد کرد و به گناباد مراجعت نمود و پیروان جشن‌هایی گرفتند.

سپس جناب حاج ملاعلی به واسطه تعدی دشمنان به تهران حرکت نموده و بعداً دولت وقت دستور جلوگیری از تعدیات آن‌ها داده و بعضی را گرفته حبس نمودند و آن‌ها هم ناچار به خود ایشان در تهران ملتجی شده تقاضای عفو کردند، و ایشان هم طبق شیمه مرضیه و رویه دیرینه خود که از پدر و سایر بزرگان سلسله به او رسیده بود از همه عفو کرد و آن‌ها به اوطان خود مراجعت نمودند، ولی بعض آن‌ها باز هم شروع به شرارت کردند لیکن خداوند آن‌ها را به کیفر کردارشان

رسانید.

مرحوم حاج ملاعلی پس از چند ماه که در تهران توقّف نمود به گناباد مراجعت کرد، ولی باز طولی نکشید که بر اثر تحریکات و اتهامات دشمنان در آن موقع که بحبوحه جنگ بین الملل اول بود گرفتار صدمات قشون روس شده و او را در ماه مبارک رمضان ۱۳۳۳ گرفته با خود به تربت بردند، و چند روزی توقیف نموده و ضمناً کنسول روس مذاکرات و سؤالاتی می نمود، و بعداً که بی تقصیری او عدم دخالت در سیاست و غرض ورزی دشمنان معلوم شد ایشان را اجازه حرکت داده و با درشگه و همراهی چند نفر سالدات روس خیلی محترمانه به گناباد مراجعت دادند، همه اهالی از نزدیک و بیگانه استقبال بی نظیری نمودند.

ولی باز هم دشمنان دست برنداشتند و پس از دو سه سال که تحریکات زیاد شد مجدداً مجبور به حرکت تهران شده و چند ماه توقّف نموده بعداً دستور تعمیر مقبره مرحوم آقای سعادت علیشاه اصفهانی در صحن امامزاده حمزه را داده و به طرف اراک (سلطان آباد) و بعداً کاشان حرکت نمود، و در کاشان مسموم گردید و با همان حال به طرف تهران حرکت کرد و در بین راه در کهریزک در سحر پانزدهم ربیع الاول ۱۳۳۷ قمری روحش به مقام قرب نایل گردید، جنازه را فقرا با تجلیل تمام حرکت داده و در جوار قبر مرحوم حاج محمدکاظم سعادت علیشاه به خاک سپردند.

از ایشان هنگام مرگ چهار فرزند ذکور که بزرگتر آنها جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح علیشاه می باشند و سه نفر دیگر حاج حسینعلی آقا فخرالاطباء سعادت و حاج ابوالقاسم نورنژاد^۱ و سلطانمحمد نوری هستند و یک نفر دختر باقی ماند که او هم در سال ۱۳۵۱ قمری (۱۳۱۱ شمسی) فوت نمود. رویه ایشان در زندگی مانند رویه پدر بود و به شغل کشاورزی اشتغال داشت و

۱. متأسفانه در چهارم رجب ۱۳۸۷ مطابق مهر ۱۳۴۶ در مشهد مقدس بدرود زندگی گفته و در صحن مطهر مدفون گردیدند.

عصرها هم مانند پدر تدریس می‌نمود، مراقبت امور فقرا نیز داشت، در آداب شرع مطهر کمال دقت و مراقبت داشت و کوتاهی در هیچ امری نمی‌نمود.

مؤلفات ایشان بسیار است از جمله کتاب نجدالهدایه در دو جلد که مشتمل بر علوم مختلفه از قبیل حکمت و نجوم و تاریخ و فلاح و علوم غریبه و غیر آن‌ها می‌باشد، دیگر قلم در شش جلد که شامل اخبار مختلفه در حالات ائمه هدی (ع) و اخلاق و به روئے بحارالانوار مجلسی تألیف شده است، دیگر سلطنةالحسین مشتمل بر دو جلد در حالات حضرت سیدالشهدا (ع) و در ضمن به حالات و اخبار شهادت سایر ائمه هدی (ع) نیز اشارت شده است.

دیگر سلطان‌فلک سعادت در دو جلد در علم کلام و اصول عقاید و نظیم در معانی و بیان که به عربی و مشتمل بر هزار بیت مطابق عدد نظیم است و این چند کتاب به چاپ نرسیده است، دیگر کتاب ذوالفقار در حرمت کشیدن تریاک که تاکنون دو دفعه به چاپ رسیده و در چاپ دوم آن مقدمه و تزییلی به قلم نگارنده نیز ضمیمه آن می‌باشد و محمدیه که رساله عملیه است و جلد اول چاپ شده و جلد دوم تألیف آن ناتمام است و مصادف با شهادت ایشان شد، دیگر صالحیه که از مهم‌ترین کتب عرفانی و محتوی جمیع اسرار و حقایق عرفانی و احکام شرع مطهر که همه آن تقریباً به رمز می‌باشد و فهم آن‌ها برای هر کسی آسان نیست و مشتمل بر هزار مطلب است. این کتاب نیز به چاپ رسیده است. کتب دیگر نیز در عرفان و منطق و ادبیات و سایر علوم دارد که بعضی آن‌ها به چاپ رسیده و بسیاری هنوز چاپ نشده است.

جناب آقای حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه

دیگر از بزرگان علم و عرفان در گناباد که امروز مسند طریقت نعمت‌اللهیه به

۱. در سال ۱۳۸۷ (۱۳۴۶) نیز مجدداً به همت آقای دکتر حسن شفیعیان در تهران به چاپ رسید.

وجود ایشان مفتخر است جناب آقای حاج شیخ محمدحسن بیچاره بیدختی صالح‌علیشاه^۱ می‌باشند.

تولد ایشان در هشتم ذی‌حجّه سال ۱۳۰۸ قمری مطابق بیست و چهار تیر ۱۲۷۰ شمسی و پانزدهم ژوئیه ۱۸۹۱ میلادی اتفاق افتاده و در بیدخت نزد جدّ و پدر بزرگوار به تحصیل علوم اشتغال ورزیده و سپس برای تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت، و در یازدهم ربیع‌الثانی ۱۳۲۹ قمری از طرف پدر بزرگوار، مرحوم

۱. با نهایت تأسف و اندوه پس از نوشتن این یادداشت‌ها حضرتش در سحرگاه پنجشنبه نهم ربیع‌الثانی ۱۳۸۶ مطابق ششم مرداد ۱۳۴۵ در بیدخت ترک دنیا فرمود و روح مقدّس و روان پاکش به عالم قدس پرواز نمود و عندملیک مقتدر جای‌گزید و نگارنده و سایر فرزندان بلکه عموم فقرا نعمت‌اللّهیه را یتیم و خاک بسر فرمود. جسد مطهرش در بقعه متبرکه سلطانی بیدخت در جوار جدّ بزرگوارش مدفون گردید همه مردم در این مصیبت بی‌اختیار گریان و نالان بوده و چهل روز تمام علاوه بر مجالس سوگواری صبح و عصر مزار که از طرف طبقات مختلف و افراد تشکیل می‌شد در منازل هم مجالس بسیار منعقد گردید و در همه دهات گناباد مجالس سوگواری مجلّل و مفضلّ منعقد و در همه شهرهای ایران و در اعتاب مقدّسه عراق مجالس منعقد گردید و هنوز هم سوز این مصیبت از خاطرها محو نشد و بلکه همیشه باقی است.

او خوش نشست در حرم بارگاه انس لیکن به غم نشانند دل ما ز حسرتش اشعار زیاد در مرثیه و ماده تاریخ رحلت آن حضرت سروده شد که همه آن‌ها جداگانه جمع‌آوری گردیده از جمله ماده تاریخی که آقای محمدحسن کاردان در قطعه‌ای سروده این است:

به مبدأ آمد از سیرالی الله صافی اصفیا، صالح‌علیشاه
آقای محمدعلی ماهوری گفته:

همایون میهمان بزم دادار ولی کبریا صالح‌علیشاه
آقای محمد اسماعیل مهرعلی سروده:

باپنج‌تن چو رفت ز جمع آن ستوده خو سلطانعلی گرفت به بر صالح زمان
آقای پرویز صدیقی گفته:

یکی بیرون شد از جمع و بگفتا به قول حق علی عرش آشیان شد
آقای مهدی سنبل کار گفته:

دو برون کن ز جمع وان‌گه گو صالح وقت رفت از دنیا
جناب آقای هادی حائری گفته‌اند:

تاریخ رحلت را شنید هادی ز لاهوت احد وارد به جنت آمده صالح‌علیشاه زین جهان
آقای سیدعلی اشرف قانعی گفته:

شش مردادمه بد سال شمسی که با حق شد قرین صالح‌علیشاه
دیگران هم بسیار سروده‌اند. چون این یادداشت‌ها در زمان حیات آن حضرت نوشته شده لذا این فاجعه عظمی را در پاورقی نوشتیم که ترتیب تاریخ کتاب تغییر نکند.

نورعلیشاه ثانی مجاز در ارشاد شده صالح‌علیشاه لقب یافت، و در پانزده ربیع‌الاول ۱۳۳۷ که پدر بزرگوارش مسموم گردید و رحلت فرمود به جای پدر در مقام ارشاد و پیشوایی سلسله متمکن شد و امروز سلسله نعمت‌اللهیه به وجود جنابش مفتخر است.

هنگامی که اداره سجل احوال در سال ۱۳۰۷ شمسی در گناباد تأسیس شد و نام فامیلی معمول گردید ایشان از نظر این که جزو طایفه بیچاره بوده و آن نیز لقبی است که از خطاب مستطاب حضرت رضا (ع) اتخاذ شده، لذا همان را افتخاراً نام فامیلی خود قرار داد و از اداره آمار نیز کلمه بیدختی بدان ضمیمه نمودند که اکنون به نام فامیلی بیچاره بیدختی مشهور می‌باشند.

جنابش مانند جدّ و پدر به امور کشاورزی اشتغال دارند و خود از زراعت مراقبت نموده رسیدگی می‌کنند و دستور کارهای زراعتی را که کاملاً خبره و وارد هستند می‌دهند، موقوفاتی هم که از طرف خودشان و فامیل و بعضی دوستان برای امور خیریه مزار مرحوم حاج ملاسلطانمحمد تعیین شده به تولیت ایشان است و بدان رسیدگی می‌کنند، تاکنون چندین قنات در گناباد احداث نموده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها قنات صالح آباد است که آب آن در پشت مزار سلطانی ظاهر می‌شود و از سال ۱۳۴۳ قمری مرتباً و شبانه‌روزی در آن کار می‌شود و روزی سه دسته کارگر به نوبت کار می‌کنند و عمق چاه ماده آن اکنون ۱۲۵ متر است، آثار خیریه و یادگارهای نیک نیز از قبیل ساختن آب‌انبار و حوض و حمام و کمک به ساختمان مساجد و تعمیر آن و ساختن حسینیه در مزار و امثال آن‌ها خیلی زیاد دارند که همه مردم گناباد بدان معترف‌اند، رسیدگی به امور فقرا و مراقبت در جلسات فقری و اجتماعات مذهبی از قبیل جلسات اعیاد و مجالس روضه‌خوانی نیز کاملاً دارند مراسلات زیادی هم از اطراف برای ایشان می‌رسد که چون غالب آن‌ها مشتمل بر سؤالات مذهبی و مطالب دینی است از این‌رو همه را خودشان جواب می‌دهند، عصرها هم در صحن مزار سلطانی تفسیر قرآن مجید تدریس می‌نمایند،

در امور دینی و شعایر مذهبی نیز کاملاً مراقب بوده و حتی از مستحبات هم فروگذار نمی‌کنند.

در سال ۱۳۳۰ قمری سفر حجّ نموده و در سال ۱۳۸۰ قمری نیز برای عمره مفرده و زیارت قبر رسول اکرم (ص) مشرف گردیدند، چندین سفر هم به عتبات عالیات مشرف شده و به اردن و سوریه و لبنان نیز سفر نموده و یک سفر هم برای عمل جراحی به تأکید پزشکان و سایر دوستان به ژنو مسافرت نمود ولی علاوه بر آن که به شهر دیگری در آنجا نرفت در خود ژنو هم از هواپیما به بیمارستان رفته و بعداً هم از بیمارستان با هواپیما به ایران مراجعت فرمود، در آن سفر و سفر عمره و چند سفر عتبات نگارنده هم ملازم بودم. نامه پند صالح را خطاب به فقراکه دستورات عمومی برای همه فقراست مرقوم داشته و تاکنون سه مرتبه چاپ شده است.

رویه ایشان مانند سابقین و اسلاف بزرگان عدم دخالت در سیاست می‌باشد و معتقدند که روحانی باید فقط به امور روحانیت و تبلیغ احکام شرع و تهذیب اخلاق جامعه و سوق دادن به سوی خداوند پردازد، و امور سیاست مملکت به طوری که امروز متداول است از وظیفه او خارج است، مگر سیاستی که مربوط به دیانت باشد که در این موقع اگر مؤثر بوده و شرایط امر به معروف و نهی از منکر موجود باشد باید وظیفه دینی خود را انجام دهد و حکم شرع را بیان نماید.

آن جناب همان طور که ذکر شد همه نامه‌هایی را که می‌رسد چون غالباً دارای سؤالات مذهبی و علمی است خودشان جواب می‌دهند و مطالب علمی و مذهبی و بسیاری را که بعضی آنها بسیار مشکل است با قلم شیوا و عبارات سلیس جواب کافی داده، و مراسلاتی که دارای مطالب علمی و حقایق دینی و امور مذهبی می‌باشد و در جواب اشخاص مختلفه نوشته شده از آن جناب بسیار است که خود آنها کتاب بسیار نفیس علمی و مذهبی می‌شود، و از جمله آقای حاج سید هبة الله جذبی زید توفیقه مقدار زیادی را که بیش از دویست نامه می‌شود جمع آوری

نموده‌اند که خود همان مکاتیب بسیار مهم می‌باشد و چند نفر تقاضای چاپ کردن آن را نموده‌اند.^۱

جناب ایشان مانند اسلاف بزرگوار خود نسبت به علما و روحانیین که مبلغ احکام شرع مطهر می‌باشند خیلی تجلیل می‌کنند و معتقدند که بین عرفای حقه شیعی و فقهای حقیقی شیعه به هیچ وجه اختلافی نبوده و نیست، و مباینت‌ها و اختلافاتی که گاهی ظاهر می‌شود بر اثر القائات سوء و غرض‌ورزی‌های بعض مغرضین است که خود را به یکی از دو دسته شبیه می‌نمایند و روی امور مادی و اغراض شخصی ایجاد نفاق و کدورت می‌کنند، و گرنه بین آن‌ها یگانگی است: جان‌گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیران خداست جنابش دارای هفت فرزند ذکور و یک دختر که اکنون حیات دارند می‌باشد و چندین فرزند هم از ایشان در گذشته است و نام ذکور که اکنون زنده هستند از این قرار است: ۱. سلطانحسین تابنده نگارنده این اوراق که در سه‌شنبه بیست و هشت ذی‌حجه ۱۳۳۲ قمری مطابق بیست و پنج آبان ۱۲۹۳ شمسی متولد شده، و مدتی در خدمت حضرت والد و جدّ امی مرحوم ملامحمد صدرالعلما و برادر ایشان مرحوم ملامحمد اسماعیل رییس‌العلما به تحصیل علوم ادبیه و معانی و بیان و منطق و اصول و فقه مشغول بوده، سپس چندی در اصفهان تحصیل فقه و اصول و حکمت و سایر علوم قدیمه کرده دریافت اجازه از بعض علما نمودم، بعداً به تهران آمده در دانشکده معقول و منقول و دانش‌سرای عالی وارد شده فارغ‌التحصیل گردیدم، و اکنون در بیدخت در خدمت پدر بزرگوارم به امور کشاورزی اشتغال داشته‌گام‌ها مذاکرات علمی و درسی دارم و پنج فرزند هم دارم، اسفار متعدده در داخله و خارجه نموده و برای بعض آن‌ها یادداشت‌هایی نوشته که یکی از آن‌ها مربوط به نخستین سفر حج من می‌باشد و به نام خاطرات سفر حج چاپ شده است.

۱. پس از رحلت آن حضرت تعداد زیادی از مرقومات آن حضرت به دستور فقیر جمع‌آوری شد و به نام نامه‌های صالح چاپ و در روز پایان یکمین سال رحلت آن حضرت منتشر گردید.

تألیفات دیگر نیز که مانند خود نویسنده ناچیز و نیرزنده است دارم که بعض آن‌ها مانند تجلی حقیقت در اسرار کربلا و نابغه علم و عرفان در شرح حال مرحوم حاج ملاسلطانمحمد و فلسفه‌فلوطين و غیر آن‌ها چاپ شده است.

۲. دکتر محب‌الله آزاده که در پنجم ذی‌قعدة ۱۳۳۷ قمری متولد شده و دیپلمه دانشکده پزشکی تهران است و چندی در اروپا و قسمتی از افریقا از طرف سازمان جهانی بهداشت مشغول تکمیل مطالعات و تحقیقات در رشته تخصص خود که چشم‌پزشکی است بوده اکنون در تهران سکونت دارد و به حسن سلیقه و تشخیص و مراقبت حال مرضی نزد دوستان شهرت دارد^۱.

۳. دکتر نورعلی تابنده متولد هفده ربیع‌الثانی ۱۳۴۶ قمری. او نیز دیپلمه دانشکده حقوق تهران است و بعداً به پاریس رفت و از دانشگاه پاریس دانشنامه دکترای حقوق گرفت و اکنون در تهران قاضی دادگستری می‌باشد.

۴. دکتر نعمت‌الله تابنده متولد بیست و دو جمادی‌الاولی ۱۳۴۸ قمری. او نیز دیپلمه دانشکده پزشکی تهران است و بعداً برای تکمیل مطالعات خود در رشته اختصاصی که امراض اطفال است به سویس و فرانسه رفت و اکنون در مشهد اقامت دارد.

۵. مهندس نصرالله تابنده که در عیداضحی سال ۱۳۵۲ قمری متولد شده در دانشکده فنی تهران دانشنامه مهندسی را گرفت و برای تکمیل تحصیلات خود در رشته مکانیک و برق به امریکا رفت و پس از چند سال تحصیل و گرفتن دانشنامه به ایران مراجعت نمود و اکنون در شرکت ملی نفت کار می‌کند.

۶. مهندس شکرالله تابنده متولد بیست و دو شوال ۱۳۵۴ که در رشته مهندسی

۱. در سال ۱۳۴۷ شمسی عمل مهم پیوند قرنیه گوساله به انسان توسط ایشان با موفقیت انجام شد و خیر آن با عبارات تحسین و تشویق‌آمیز در جراید تهران چاپ گردید و امروزه بحمدالله از چشم پزشکان معروف و حاذاق ایران می‌باشند. ضمناً دو کتاب طبیبی به نام‌های گرانولود - یاگوستیک و عینک نوشته‌اند که چاپ شده و کتاب مجموعه مقالات چشم‌پزشکی هنوز منتشر نشده است.

معماری در تهران تحصیل نموده و اکنون برای تکمیل تحصیلات خود در امریکا است.^۱

۷. محمود تابنده متولد ۴ رجب ۱۳۶۳ قمری که پس از گرفتن دیپلم متوسطه چون در دبیرستان خود اول شده بود از طرف دبیرستان برای تکمیل تحصیلات به فرانسه رفت و اکنون مشغول تحصیل است.^۲

این بود شرح مختصری از حالات جناب آقای صالح علیشاه و هر چند نگارنده در این کتاب معمول نداشته و ندارم که شرح حالی از احیا بنویسم مگر ضمنی و خیلی مختصر ولی چون افتخار من و همه برادران و فامیل بلکه همه سلسله نعمت‌اللهیه به وجود ایشان می‌باشد از این رو بر خود فرض دانستم که مختصری از حالات ایشان را برای تیمن در اینجا بنویسم.

حاج ملا عبدالله صدرالاشراف

دیگر از سلاک و راه‌رفتگان مرحوم حاج ملا عبدالله صدرالاشراف بیدختی فرزند مرحوم حاج ابوالحسن نوغابی بود که در مراتب محبت و ایمان و صدق و صفا و گذشت در راه خدا کامل بود، در رمضان ۱۲۸۷ قمری متولد شده و در سال ۱۳۰۵ قمری به همراهی برادران خود و جمع دیگر در ملازمت مرحوم حاج ملاسلطانمحمد به مکه مشرف شد، در زمان مرحوم نورعلیشاه که گرفتاری‌ها زیاد و از طرف اعادی صدمات زیادی به فقرا وارد می‌آمد او نیز گرفتار زحماتی گردید و فداکاری‌هایی نمود، مورد علاقه و محبت مرحوم نورعلیشاه و لطف کامل جناب آقای صالح علیشاه بود همه اوقات سال دو ساعت به طلوع فجر بیدار بوده و در مزار جناب حاج ملاسلطانمحمد به تهجد و عبادت اشتغال داشت جز در دو سال

۱. پس از نوشتن این یادداشت‌ها در سال ۱۳۴۵ به ایران مراجعت نموده و در شرکت ملی نفت به کار اشتغال دارد.

۲. در سال ۱۳۴۶ در آنجا فارغ‌التحصیل شده سپس بر اثر تکمیل آن به امریکا رفت.

آخر عمر خود که به واسطه کسالت و ضعف بنیه نمی توانست از منزل بیرون آید. اغلب ساعات روز را به کارهای زراعتی می گذرانید و به دادن دستورات لازمه به زارعین و کمک کردن به آنان در باغ و غیر آنها اشتغال داشت، در روز شانزدهم ذی حجه سال ۱۳۷۳ پس از کسالت ممتد با حالت بصیرت و نورانیت و توجه به مبدأ در هشتاد و هفت سالگی بدروود زندگی گفت و در مقبره مرحوم حاج ملاسلطانمحمد در بیدخت مدفون گردید.

خاتمه فصل

سالکین و راه رفتگان در گناباد اخیراً از زمان مرحوم حاج ملاسلطانمحمد به بعد خیلی زیاد بوده و بسیاری از آنان دارای مراتب و مقامات روحی بوده ولی چون عده آنان در این قرن اخیر خیلی زیاد است برای نمونه به ذکر همین چند نفر اکتفا شد، بلکه در زمان صفویه نیز که امر طریقت و تشیع در همه ایران شایع بوده و با یکدیگر همدوش و مورد توجه سلاطین صفویه و اولیای امور واقع شده بود، در گناباد نیز اهل سلوک و طریقت زیاد بوده به طوری که در شهر گناباد خانقاهی هم برای دراویش وجود داشته و دارای موقوفاتی هم بوده است، چنان که وقفنامه ای در چند سال قبل نزد مرحوم آقای حاج سید محمدتقی مهدوی در شهر در همین باب دیدم شرح آن در فصل «مذهب در گناباد» ذکر شده که دارای خطبه مفصلی بود از جمله این عبارت جزو خطبه بود: «صومعه جسم خاکی را عمری وقف صوفی روشن ضمیر روح پاک ساخت».

کلمه بی پیر که یکی از دشنام های معمولی صفویه بوده هنوز در میان عوام گناباد خیلی معمول است که خود دلالت بر ذم کسان است که با تصوف و داشتن مراد که او را پیر می گویند مخالفت دارند. ولی از سالکین و دراویش آن زمان گناباد نامی نیست و هیچ کدام شهرتی نداشته و نامشان در تواریخی که به نظر نگارنده رسیده موجود نیست، لیکن در قرن اخیر که مجدداً نام تصوف و طریقت

در گناباد بلند شد مؤمنین و سالکین بسیاری که در طریق محبت و راه به سوی خداوند زحماتی کشیده و آن را پیمودند پیدا شدند که حالات هر کدام از آن‌ها نمونه کاملی از صفات مؤمنین سابقین می‌باشد، ولی ذکر همه آن‌ها خارج از حدود این رساله بوده و به ذکر چند نفر که نام بردیم اکتفا شد.

د

شعرای گناباد

گناباد دارای شعرائی هم بوده که نام بعض آن‌ها در کتب تراجم احوال و تاریخ ادبیات و شعر ذکر شده و هر چند عدّه آن‌ها زیاد نیست و از بعض آن‌ها اشعار زیادی در کتب ضبط نشده ولی خود همان مختصر دلالت دارد بر این که آثاری از خودشان باقی گذاشته‌اند و فعلاً در دسترس ما نیست و ممکن است در گوشه و کنار یا کتابخانه‌های مهم یا گمنام به دست آید، اکنون آنچه در آن باب و حالات شعرا از کتب مختلفه به نظر رسیده ذیلاً درج می‌گردد.

قطبی

یکی از شعرای سابق گناباد قطبی است که نام او در آتشکده آذربیکدلی^۱ و تحفه^۲ سامی^۳ و تذکره روز روشن^۳ ذکر شده است، در تحفه سامی می‌نویسد: مردی درویش و متقی است و اکثر اوقات او به شاعری می‌گذرد اما در قوافی بسیار غلط می‌کند، از این عبارت مفهوم می‌شود که قطبی معاصر نویسنده کتاب و از شعرای زمان صفویه بوده است، در آتشکده آذربیکدلی نوشته است: گویند فقیر و پرهیزکار و

۱. تألیف لطفعلی بیگ بن آقاخان بیگدلی شاملو متخلص به آذر متوفی سال ۱۱۹۵.

۲. تألیف سام میرزا صفوی، تهران، ارمغان، ۱۳۱۴.

۳. تألیف محمد مظفرحسین متخلص به صبا.

اوقاتش به شاعری مصروف لیکن در قواعد نظم بی‌وقوف بود، و در تذکره‌روز روشن می‌نویسد: مردی صالح و متقی و درویش مزاج بود و در هر کتاب فقط این بیت از او نقل شده است:

اگر صد ره روم از کوی او نادیده دیدارش

دگر ره باز می‌گردم که شاید بینم این بارش

حزینی

دیگر حزینی است که نام او در آتشکده ذکر شده به این مضمون که اوقات را به تجارت می‌گذرانیده و در شعر طبع خوشی داشته است این دو شعر از افکار اوست:

کسی که پیش تو اظهار آشنایی کرد تو را به دشمنی خویش رهنمایی کرد
تمام عمر ستم کرد و من همان عاشق به یک نگه که در آغاز دلربایی کرد
بقیه این غزل به طوری که در مجمع‌الخواص ذکر شده این است:

تو را هزار جفا در دل و مرا غم این که زود میرم و گویی که بی‌وفایی کرد
نه کفر گفتم حزینی که لاف طاقت زد که هجر این همه با او ستیزه رای کرد
این ابیات نیز از اوست:

چه عادت است گرفتار تا به کی گوید

که طفل شوخی و این‌ها به اختیار تونیست

مرنج از گله عاشقی که در همه عمر

به یک کرشمه دزدیده شرمسار تو نیست

و نیز از اوست:

زود بستند مرا زخم و نگفتند هنوز

یک دو پیکان پر از زهر مرا در جگراست

و نیز:

به این کرشمه خونریز و حسن عالم سوز

نظارگی چه کندگر هزار جان دارد

در جلد اول کشکول شیخ بهائی نیز این شعر از حزنی نقل شده که محتمل است

همان حزینی باشد و یا آن که حزنی اصفهانی باشد:

حزنی این عشق است نه افسانه چندین شکوه نیست

لب به دندان گیر و دندان بر جگر نه باک نیست

در الذریعه در ذکر دیوان حزین می نویسد: ترجمه او را معاصر او صادقی متولد

۹۴۰ نوشته است که معلوم می شود از شعرای دوره اول صفویه بوده است.

در کتاب مجمع الخواص نیز نام او مذکور است، این کتاب به زبان ترکی و

تألیف صادقی افشار کتابدار شاه عباس است که در اوایل قرن یازدهم نوشته شده و

نسخه خطی آن در کتابخانه اسلامبول است و توسط آقای دکتر عبدالرسول

ختیام پور معلم دانشگاه تبریز ترجمه و در سال ۱۳۲۷ شمسی در تبریز چاپخانه

اخترشمال به طبع رسیده است. در آن کتاب راجع به حزینی می نویسد: مولانا

حزینی گنابادی بدآدمی نیست و اوقات خود را به تجارت می گذراند سابقه اش هم

خوب است و این ابیات از اوست:

صد حرف بی خودانه شبم بر زبان گذشت

از من مرنج اگر گله ای در میان گذشت

عاشق همین حزینی جاوید عاشق است

این یک دو روزه عاشقی دیگران گذشت

و نیز:

او به گشت باغ مشغول و مرا در کوی او

دیده امید تا شب بر در و دیوار بود

می روم گر بی وفا و بوالهوس معذور دار

عشق ما این بود و صبر ما همین مقدار بود

گرچه ممکن نیست بی او زیستن غیرت خوش است

یار را با غیر دیدن پیش ما دشوار بود

ای حزینی غافلی برخیز و فکر خویش کن

این قرار و صبر ما را دوره‌ای در کار بود

سپس بعض اشعاری که قبلاً ذکر کردیم مذکور داشته است.

بعضی هم تخلص او را حزنی گمان برده‌اند ولی حدس زده می‌شود که با حزنی

اصفهانی اشتباه شده باشد و علت آن بوده که در بعض کتب و تراجم احوال به نام

حزنی بدون ذکر موطن نام برده شده، چنان که در کشکول هم که قبلاً ذکر کردیم

همین طور است و در تاریخ عالم آرای عباسی نیز در ذکر شعرای زمان شاه طهماسب

اول صفوی نامی از موطن حزنی نبرده و در آن کتاب می‌نویسد: مولانا حزنی

مردی طالب علم فاضلی شوخ طبع شعر را بسیار خوب می‌گفت و خوب می‌فهمید

هر عقده که در معنی ابیات مشکل و خیالات دقیق پیچیده شعرا پیش می‌آمد به

آسانی می‌گشود نهایت شکفته طبعی داشت می‌خواست از زمرة علما و فضلا باشد

چون در شعر فهمی و هرزه گردی و بی تکلفی‌های صاحب مذاقانه که لازمه شعراست

سرآمد اقران بود به شاعری شهرت کرد و این بیت از او مشهور عالم است:

در چمن بود زلیخا و به حسرت می‌گفت

یاد زندان که در او انجمن آرایی هست

و این ابیات را نیز از او ذکر کرده:

ز گرمی جگرم دوش چشم تر می‌سوخت

چراغ دیده به راه تو تا سحر می‌سوخت

نماند روغن بادام چشم و می‌دیدم

که پاره دل و پر کاله جگر می‌سوخت

و نیز:

خون ز چشمم می چکد گوگل در این مجلس مباش
 جان به راهش می نهم گو عود در مجمر مسوز
 و بعداً گوید این مقطع نیز از مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است:
 هنوز این اول عشق است حزنی گریه کمتر کن
 که وقت گریه‌های درد دل پرداز می آید
 در لغت‌نامه دهخدا از دو نفر حزنی اصفهانی و گنابادی نام برده و می نویسد: در
 مجمع‌الخواص حزینی آمده است که معلوم می‌شود حزنی گنابادی و حزینی را یکی
 دانسته است، ولی در تذکره محمدشاهی تألیف بهمن میرزا پسر عباس میرزا پسر
 فتحعلی شاه که به نام محمد شاه قاجار در سال ۱۲۴۷ تألیف شده و نسخه خطی آن
 به شماره یکصد و چهل و چهار در کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران
 موجود است تصریح به اصفهانی بودن حزنی نموده و شرح مختصری از حال او
 ذکر شده است.

مسعود النوکی

دیگر از شعرای آنجا مسعود النوکی که اهل نوک (نوغ) گزین بجزستان بوده
 است که در تذکره هفت اقلیم امین احمد رازی از او بدین عبارت نام برده است:
 «شاعری بود که نوک کلک او دیده بهار را بر بساط خضرا دوختی و حدت
 قریحتش دل در بدن عطارد سوختی به تأثیر اصطناع بهرامشاه اختر طالعش چون
 نامش مسعود گشت و در آن حضرت رونق و رواج تمام یافت، چون به حکم قلت
 به غیر از این چند بیت شعری دیگر از وی یافت نشده هر آینه بنا بر التزام نوشته
 آمد:

دوش به وقت سحر جان تو هم جان تو
 کز غم تو خون شده دیده ز هجران تو

جمع بُد احوال من چون که بدیدم رخت
 کرد پریشان مرا زلف پریشان تو
 خیره شود آفتاب چون که به هر بامداد

ماه رخت بر کند سر ز گریبان تو»
 شعر اول گمان می رود ناقص باشد و شاید تحریف و اشتباهی در نوشتن از طرف ناسخ رخ داده باشد، در کتاب باب الالباب عوفی می نویسد: سعدالدین مختارالشعرا مسعود النوکی از شعرای بهرامشاه غزنوی بود. از عبارت او احتمال می رود که سعدالدین لقب او بوده و شاید مختارالشعرا هم همین طور بوده است. مسعودالنوکی با بهرامشاه غزنوی که پانزدهمین پادشاه آن سلسله بود و از سال ۵۱۲ تا ۵۴۴ سلطنت نمود معاصر بوده است، در کتاب افغانستان که در تاریخ و جغرافی افغانستان در همان مملکت نوشته شده و در میزان ۱۳۳۴ قمری چاپ شده در ذکر شعرای دوره غزنوی می نویسد: «دیگر از مداحان سلطان بهرامشاه غزنوی مختارالشعرا مسعود النوکی است که در مدح او قصاید غزایی داشته این چند بیت از یک قصیده‌ای است که در مدح سلطان بهرامشاه سروده است:

ماه اگر نظاره آن شمع خوبان ایستد
 چون شود پیدا رخس از شرم پنهان ایستد
 دل ز چوگان دو زلفش زان نیاساید که گوی
 کم بود ساکن که پیش زخم چوگان ایستد
 پیش چشمش دسته نرگس به خدمت ایستاد
 در چمن چون پیش لاله سرو بستان ایستد»

این بیت‌ها هم از اوست:
 ای زلف و عارض تو از مشک گل نشانی
 بر گل چو مشک باشد گردد عطر جهانی

مشکت اگر بگیرم دست از گلت ندارم
تا مشک گل نسیمت ندهد مرا امانی

شمس‌الدین محمد کاخکی

دیگر از شعرای گناباد شمس‌الدین محمد کاخکی بوده که گویا ملحد تخلص می‌نمود و او به طوری که می‌نویسند از ندمای امیرزاده میرانشاه فرزند امیر تیمور گورکان و استاد قطب‌الدین نائی بوده است.

در تذکره دولتشاه سمرقندی در شرح حال کمال خجندی می‌نویسد: میرانشاه فرزند امیر تیمور هفت سال پادشاه خراسان بود، بعداً امیر تیمور خراسان را به شاهرخ سلطان داد و آذربایجان را به میرانشاه بخشید و او خوش منظر و اهل طبع و ملایم بود؛ روزی از اسب درافتاد و صدمه به مغز او وارد آمد و اطباء نتوانستند علاج کنند و به جنون او منجر شد و به هوی و هوس و عیاشی مشغول گردید و با اصحاب طرب معاشر شد و امرا و اکابر را بی‌حرمتی می‌کرد و ایذا می‌نمود، تا خان‌زاده‌ای که حرم او بود مورد ایذا واقع شد و او در سمرقند به امیر تیمور شکایت کرد؛ امیر تیمور بگریست سپس عزیمت آذربایجان کرد و سه نفر فاضل هنرمند را که ندیم مجلس میرانشاه بودند همچون مولانا محمد کاخکی قهستانی که ذوفنون بود و در علم هیئت و نجوم و علوم غریبه و قوف داشته و مولانا قطب‌الدین نائی و عبدالمؤمن گوینده که هر سه فاضل بودند حکم کشتن کرد چون از هم صحبتی آن‌ها دماغ میرانشاه از حال گردید، لذا به دستور امیر تیمور آن سه نادره روزگار را در حدود قزوین از حلق درآویختند، و مولانا محمد قوهستانی استاد قطب در وقت قتل او گفت: تو در مجلس پادشاه مقدم بودی اینجا نیز تقدیم کن، مولانا قطب گفت: ای ملحد بدبخت کار را بدین جا رسانیدی و هنوز ترک لطیفه نمی‌کنی! مولانا محمد در آن وقت این قطعه را فرمود:

پایان کار و آخر دور است ملحداً گر بایدت و گرنه به دست اختیار نیست

مردانه وار گر ببردت به پای دار مردانه پایدار جهان پایدار نیست
 امیر تیمور بعداً حکومت آذربایجان را به فرزند میرانشاه میرزا ابوبکر
 تفویض و مراقبت حال پدر را نیز به او سپرد، در پاورقی آنجا می نویسد: در بعض
 نسخ تاریخ ظفرنامه (تحقیق محمدعباسی) به جای ملحد، محمدا آمده است.
 در کتاب کارنامه بزرگان ایران در ذکر حالات عبدالقادر مراغه ای می نویسد:
 عبدالقادر پس از فوت سلطان احمد جلایر چندی در سلک ملازمان میرزاده
 میرانشاه قرار گرفت و چون بارها امیر تیمور شنیده بود که میرانشاه پیوسته به
 شرب خمر و موسیقی و صحبت ساقیان سیم اندام و مجلس بزم اشتغال دارد حکم
 کرد که همه ندمای او را بر دار کنند، که از جمله قطب الدین نائی و حبیب عودی و
 عبدالقادر که در موسیقی شهرت بسزایی داشتند و محمد کاخکی بودند، موقعی که
 آن‌ها را به پای دار بردند یکی از آن‌ها قطب الدین را مخاطب ساخته گفت: «استاد
 همواره پیشقدم بودند و ما پیرو اکنون نیز همان طریقه مرعی دارند»؛ قطب الدین
 گفت: چه جای هزل و مزاح است؟! و جلاد نخست قطب الدین را به ریسمان
 افکند، چون نوبت محمد کاخکی رسید این بیت را به نظم آورد:
 پایان عمر و آخر کار است ملحدا گر بایدت وگرنه به دست اختیار نیست
 مردانه وار گر ببردت به پای دار مردانه پایدار جهان پایدار نیست
 ولی عبدالقادر بگریخت و مدتی پنهان بود، پس از چندی با لباس درویشی نزد
 امیر تیمور رفت و بلند شروع به قرائت قرآن نمود امیر تیمور او را شناخت از او
 عفو کرد.

در کتاب دانشوران خراسان نیز نام او برده شده و ذکر کرده که محمد کاخکی
 معروف به ملحد بوده و با نظر به شعر بالا احتمال می رود که تخلص او هم ملحد
 بوده است یا آن که به واسطه منادمت شاهزاده که اشتها به امور خلاف اخلاق
 داشت به این نام معروف گردیده، در تاریخ مجمل فصیحی تألیف فصیح الدین بن
 احمد بن جلال الدین خوافی در ذکر وقایع سال ۸۰۲ هجری می نویسد: «رسیدن

امیر صاحبقران به سلطانیه و غضب فرمودن بر امیرزاده امیر میرانشاه گورکان و قتل ندمای او و هم مولانا شمس‌الدین محمد کاخکی قهستانی استاد قطب‌الدین نائی» و از ذکر کلمه مولانا این طور استنباط می‌شود که صاحب کتاب نسبت‌های خلاف را که به محمد کاخکی داده شده بود مردود می‌دانسته زیرا کلمه مولانا ذکر نموده است.

عبدی گنابادی

دیگر از شعرای گناباد عبدی است که معاصر سلطانه حسین میرزا بايقرا بوده و نام او در هفت اقلیم و آتشکده ذکر شده و از مجمع‌الخواص هم نقل شده است، در الذریعه قسم اول از جلد نهم، شماره ۴۸۸۸ می‌نویسد: مصاحب جاهی صفوی بوده و مثنوی به نام گوهر شاهوار از اوست، جاهی صفوی ابراهیم میرزا فرزند بهرام میرزا فرزند شاه اسماعیل اول بود که به دستور شاه اسماعیل دوم در پنجم ذی‌حجه ۹۸۴ کشته شد و تخلص او جاهی بود. در روضة‌الصفا جلد هشتم در ذکر حالات شاه اسماعیل ثانی ذکر کرده که ابراهیم میرزا می‌نویسد: در موسیقی و علم او را دو تصنیف و قول و عمل تلمیذ مولانا قاسم ملقب به فارابی بوده که احتمال می‌رود مراد قاسم گنابادی باشد که بعداً ذکر می‌کنیم. در هفت اقلیم درباره عبدی می‌نویسد: از مشاهیر خراسان بوده و اقسام شعر را خوب می‌گفته علی‌الخصوص مثنوی که هر چه گفته خاطرها به نسیم آن از غبار کدورت رفته، این چند بیت از آن جمله است:

خضر بود زنده ز تأثیر عشق	چشمه حیوان طلب از پیر عشق
شادی دل جز به غم یار نیست	وای بر آن دل که گرفتار نیست
عاشق خوبان نه به جان زنده است	کشته عشق است از آن زنده است
حال کسی خوش که به سیمین بری	در دو جهان داشته باشد سری
روز نظر برگل رویش کند	شب سخن از حلقه مویش کند
چون گذرد دیده به راهش نهد	چون نگردد جان به نگاهش دهد
آن که ز کیفیت عشق آگه است	نیست شود در نظرش هر چه هست

عشق نه آن است که از بهر کام پیش بتان گریه کنی صبح و شام
 باشد اگر لذت نفست خیال همت پاکانت کند پایمال
 اهل دلی با نظر پاک باش بر رخ این نفس دغاخاک پاش
 در آتشکده می نویسد: سالها علم مسافرت افراخته و مثنوی در برابر
 مخزن الاسرار شیخ نظامی ساخته. از اوست:
 زان پیش که قاصد خط آن سیمبر آرد

جان صرف کسی شد که ز قاصد خیر آرد

وله:

عار از من دیوانه سگ یار ندارد

ای من سگ یاری که ز من عار ندارد

وله:

از آن با محرمان پیوسته در مجلس سخن گوید

که می ترسد کسی با او حدیث درد من گوید

وله:

بر زبان دارم شب هجران پی تسکین دل

گفتگوهایی که روز وصل بامن کرده‌ای

این رباعی در آتشکده به او نسبت داده شده:

آمد رمضان نه صاف داریم نه درد وز چهره من گرسنگی رنگ ببرد

در خانه ما ز خوردنی چیزی نیست ای روزه برو ورنه تو را خواهم خورد

این فرد نیز در کتکول شیخ بهائی جلد اول از او نقل شده است:

هر که سخن را به سخن ضم کند قطره‌ای از خون جگر کم کند

در پاورقی آتشکده چاپی نقل از مجمع‌الخواص می نویسد: آدم بدی نیست با

مردم نمی تواند آمیزش کند به تاج‌گذاری و خرسواری خیلی علاقه دارد چنان که

در کوچه و بازار بدون آن به راه نمی افتد طبعش مایل به مثنوی است، سپس دو

بیت از مثنوی بالا را از او نوشته و این را هم دنباله آن نوشته است:

عشق چو شد قفل بقا را کلید منت جان بهر چه باید کشید
 شکر که بی عشق بتان نیستم چون دگران زنده به جان نیستم
 سپس در پاورقی می نویسد: چنان که از تذکره غنی بر می آید ملاعبدی جنابدی
 به روزگار سلطان حسین میرزا بایقرا می زیسته است. در کتاب تذکره روزروشن
 می نویسد: «به رفاقت میرزا جاهی صفوی می گذرانید و صاحب مثنوی گوهرشاهوار
 هم اوست و در نثر عشق و صبح گلشن تخلص وی عهدی به هاء هوز به جای باء
 موحده نوشته شده:

خبر پرسم از او هر گه که پرسم محرمانش را
 ولی از رشک میرم گر کسی گوید نشانش را»
 در سفینه خوشگو هم به نام مولانا عهدی گونابادی نوشته شده است.

عهدی

در تذکره روزروشن اضافه بر عبیدی، عهدی جداگانه نوشته شده که معلوم می شود
 غیر از عبیدی بوده و راجع به او می نویسد: «عهدی از سادات عالی درجات جنابد
 بوده و مدتی به سیاحت بسر نمود:
 به کین عشوه همی خون شوق ما می ریخت
 به تیغ غمزه همی قصد جان ما می کرد
 که تیغ می زد و این رغبت از چه می افزود
 که زخم بردم شمشیر مرحبا می کرد»

یارب ز سوز سینه عهدی نگاهدار
 کامروز پر شکسته و دل دردمند بود
 ولی در سفینه خوشگو اشعاری را که به او نسبت داده همان چند شعری است که

در کتب دیگر به عبدی نسبت داده شده (خضر بُود زنده ز تأثیر عشق تا آخر) که معلوم می‌شود همان عبدی است بر خلاف تذکره‌روزشن که هر دو را نام برده است.

قاسمی گنابادی

دیگر از شعرای آنجا قاسمی است که در هفت اقلیم و آتشکده و تحفه سامی و کتاب دانشوران خراسان و چندین کتاب دیگر نام او ذکر شده است. نامش میرزا محمد قاسم از سادات گناباد بوده و در قرن دهم هجری اوایل سلطنت صفویه می‌زیسته، در آتشکده درباره او می‌نویسد: شاعری معروف و به بلندی طبع موصوف و بیشتر اوقات در وادی مثنوی گویی شتافته و به اتمام خسرو شیرین و لیلی و مجنون و شهنامه که به اسم شاه طهماسب صفوی گفته توفیق یافته است، در پاورقی نقل از تذکره غنی می‌نویسد: میرزا قاسم جامع کمالات صوری و معنوی بود در ریاضیات ریاضت تمام کشیده سرآمد سرداران این علم گردید تتبع خمسة نظامی کرده است، شهنامه‌اش که فتوحات شاه اسماعیل نظم نموده بهتر از سایر مثنویات اوست. بهترین کتابی که به طور مفصل شرح حال او را نوشته تذکره میخانه است، این کتاب تألیف ملا عبدالربی فخرالزمان قزوینی متولد سال ۹۹۸ می‌باشد. در این کتاب همان‌طور که از اسمش معلوم است ساقی نامه‌های متقدمین و متأخرین با حالات سراینده‌گان آنها ذکر شده و نام هفتاد و یک تن از شعرا برده شده است؛ در صفحه ۱۶۹ شرح حال قاسمی را آورده است.

قسمتی از آنچه در آنجا می‌نویسد، این است: «ذکر والی وادی آزادی میرزا قاسم گونابادی آن دیباچه دیوان نکته دانی و آن بلبل گلبن نشین معانی به شرف حسب و نسب آراسته و به زیور علم و ادب پیراسته بود، در فهم و فراست در عهد خود عدیل نداشته و در شعر و عروض و معما سرآمد عصر خویش گشته اسم او محمد قاسم است؛ بنا بر کثرت جاه و دولت و غلبه عزت و حرمت دنیوی به میرزا

قاسم اشتهار یافته و تخلص خود قاسمی نموده، مولد آن عندلیب گلستان نکته‌پروری از جناب است و از اولاد میرسید جنابدی است که پیشوا و مقتدای آن ولایت بوده و همین جناب است که الحال در خراسان به گوناباد مشهور شده، به تحقیق پیوسته که برادر میرزا قاسم، امیرابوالفتح در آن ایام با وجود علو شأن به مضمون بلاغت مشحون الفقر فخری عمل کرده به طریقه ائمه کرام (ع) اوقات می‌گذرانیده و درویش نهادی و خوش اعتقادی او زیاده از آن است که به تحریر راست آید و قاسمی نیز با وجود تقرب شاهی و عنایت شاهنشاهی گوشه فقر از دست نمی‌داده» و خلاصه مطالب بعدی این است که همه اقسام شعر مخصوصاً مثنوی خوب می‌گفته و سپس اشعاری از مثنویات و ساقی‌نامه او نقل کرده است. در پاورقی هم در آنجا مطالبی ذکر شده که خلاصه آن این است: در ریاضیات بی‌بدل زمان خود است و ریاضت تام کشیده استفاده علوم نزد میرغیاث‌الدین منصور شیرازی (۹۰۰ - ۹۴۸) نموده، در مجلس میرزا الغ بیک با مولانا علی قوشچی مباحثات نموده است، در ایام پیری املاک موروثی خود را که قریب دو هزار تومان می‌شد وقف روضه امام هشتم (ع) نمود.

در کتاب ریاض‌الجنة زنوزی نیز مختصری راجع به حال او نوشته و نام او را میرزا قاسم ذکر نموده است، در تذکره حسینی^۱ تألیف میرحسین دوست سنبهلی که در سال ۱۲۱۱ تألیف شده می‌نویسد: سخن سنج اعظم میرقاسم ساکن جناب بوده شاعر معنی گنجور است و شاگرد میرغیاث‌الدین منصور در آخر عمر املاک خود وقف روضه رضویه علیه‌التحیة و الثنا ساخته و شاه اسماعیل به تعظیمش می‌پرداخته، در جلد چهارم کتاب مؤلفین کتب چاپی تألیف خانبابا مشار نقل کلام تذکره حسینی نموده سپس می‌نویسد: شاهنامه او دفتر اول در هند در سال ۱۲۸۷

۱. ص ۲۷۰ طبع چاپخانه جناب منشی نول صاحب در لکنهو در تاریخ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲ مطابق ماه مه ۱۸۲۵ مسیحی و ماده تاریخ تألیف آن در این بیت ذکر شده:

این نسخه چو یافت زیب اتمام تاریخ شدش خجسته انجام

قمری چاپ سنگی شده است. ولی نگارنده آن را ندیده‌ام. در تاریخ ادبیات فارسی^۱ تألیف هرمان اته، ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق، بعد از ذکر هاتفی می‌نویسد: «میرزا محمدقاسم الحسینی گنابادی خراسانی متوفی بعد از ۹۷۹ مطابق با ۱۵۷۲ میلادی بر نهج سلف خود وقایع زمان پیرآشوب صفویان را که ایالات ایران را ولو برای مدت کوتاهی بار دیگر تحت حکومت درآوردند به سبک داستان تاریخی به سلک نظم درآورد، از جمله دو منظومه معروف او در این باب یکی شاهنامه یا اسماعیل‌نامه است (یا شاهنامه اسماعیل یا شاهنشاهنامه یا شهنشاهنامه) در شرح وقایع سلطنت شاه اسماعیل (۹۰۷ - ۹۳۰ هجری، ۱۵۰۳ - ۱۵۲۴م) که نظم آن به سال ۹۴۰ هجری (۱۵۲۳ - ۱۵۳۴م) انجام یافته و دیگر طهماسب‌نامه در تاریخ عهد شاه طهماسب (۹۳۰-۹۸۴ هجری، ۱۵۲۴-۱۵۷۶م) تا سال ۹۶۷-۱۵۶۰م و نیز همین مؤلف منظومه دیگری موسوم به شاهرخنامه در شرح جنگاوری‌های سلطان شاهرخ چهارمین پسر تیمور لنگ ۸۰۷-۸۵۰ هجری، ۱۴۰۵-۱۴۴۷م به نظم کشیده است. کتب او به طوری که در تذکره‌میخانه می‌نویسد: یکی شاهنامه است که به امر شاه طهماسب نظم کرده و از سایر شعرا بهتر گفته و در دو دفتر است اولی چهار هزار بیت و دومی پنج هزار بیت که در تاریخ جلد اول گفته:

بود عقد این گوهر آبدار ز روی عدد چهار باره هزار
 به لطف از سر نظم گر بگذری روان پی به تاریخ آن آوری
 که چون حرف نون از سر کلمه نظم برداشته شود نهصد و چهل می‌شود.

و در تاریخ جلد دوم گفته:

گهرها که آورده‌ام در شمار شمارش بود پنج باره هزار
 بود در سوادم ز نیک اختری طلب سال تاریخش از مشتری

۱. Hermann Ethé خاورشناس نامی آلمان متولد سال ۱۸۸۴ میلادی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۶۳.

که کلمه مشتری نهصد و پنجاه می‌شود.

دیگر از منظومات او لیلی و مجنون که آن را نیز به امر شاه طهماسب سروده و دو هزار و پانصد و چهل بیت است و شعر ماده تاریخ آن این است:

چون یافت تمام این معما کاسمی است نموده بی مسمما
تاریخ وی از ره معانی نظم ازلی است گربدانی
کلمه «نظم ازلی» یکهزار و سی و هشت می‌شود در صورتی که وفات قاسمی طبق نقل از افضل التواریخ ۹۸۲ بوده، بنابراین نظم ازلی اشتباه و محتمل است «ظل ازلی» به دلیل ماده تاریخ بعدی که ۹۷۸ است بوده باشد.

دیگر کتاب کارنامه که به بحر لیلی و مجنون به امر شاه طهماسب سروده و یکهزار و پانصد بیت و در عرض سه هفته سروده و ماده تاریخ که گفته این است:

تاریخ تمام این معانی ظلّ ابدی است تابدانی
که کلمه «ظل ابدی» ۹۴۷ می‌شود. دیگر خسرو شیرین که به نام شاهزاده سام میرزا فرزند شاه اسماعیل گفته و سه هزار بیت است و ماده تاریخ آن این است:

گهرهایی که زاد از بحر توفیق سه بار آمد هزار از روی تحقیق
که سر زد از قلم این فیض جان بخش که چون آب حیات آمد روان بخش
ز غیب آمد حدیثی بر زبانها که شد تاریخ سالش فیض جانها
که کلمه «فیض جانها» که ۹۵۰ می‌باشد ماده تاریخ آن است، اشعار متفرقه و قصیده و غزل هم زیاد دارد در هفت اقلیم^۱ نوشته است: از معاریف سادات آن دیار بوده اگر چه همواره کلانتری آن ولایت بدان سلسله تعلق می‌داشت اما میرزای مزبور از آن شغل استعفا خواسته آن مهم را به برادر حوالت فرموده، و از این سبب اختلاط فضلا و شعرا به خدمت او بسیار اتفاق افتاد و حضرتش مجمع فصحا و

۱. تألیف امین احمد رازی بن خواجه میرزا احمد که در ۹۳۰ از طرف شاه طهماسب صفوی کلانتری بوده و عبارت «تصنیف احمد رازی» که ۱۰۰۲ می‌شود ماده تاریخ تألیف کتاب است. قسمتی از آن توسط انجمن آسیایی بنگال در کلکته در سال ۱۹۱۸ به طبع رسیده است که شرح آن را در پاورقی اوایل کتاب ذکر کردیم.

ظرفا بودی و در ایام هرم املاک موروثی خود را که قرب دو هزار تومان می شد وقف روضه امام هشتم علی بن موسی الرضا (ع) علیه التّحیة و التّنا نموده به اذخار مثنوبات اخروی می پرداخت، تا لوای عالم خلد برافراخت.

در تحفه سامی می نویسد: به مزید علم و عبادت و فهم و فراست در امثال و اقران ممتاز و مستثناست و در شعر و معما سرآمد است و از اولاد امیر سید جنابدی است که همیشه پیشوا و مقتدای آن ولایت بوده و حال نیز برادر او امیر ابوالفتح در شهر خود بدان کار مشغول است، حضرت امیر مذکور به مضمون علو شأن دایم به مضمون بلاغت مشحون الفقر فخری عمل کرده به طریق ائمه کرام اوقات می گذرانید و درویشی و فقر او زیاده از آن است که تعریف توان کرد، به همه صفتی آراسته و پاکیزه همه قسم شعر را می گوید، اما در مثنوی در این زمانه سرآمد است و بی تکلف مدح گسترگی بی بدل است و در این زمانه مانند او مثنوی را نگفته و در مثنوی چهار کتاب نظم کرده: اول شاهنامه که فتوحات حضرت صاحبقران را نظم فرموده، دوم کتاب لیلی و مجنون که به نام صاحبقران گفته، سوم کتاب کارنامه در صفت گوی بازی حضرت صاحبقرانی حسب الامر مطاع در سلک نظم کشیده دیگر کتاب خسرو شیرین، در آن کتاب می گوید آن را به نام من گفته و در آنجا پس از ذکر نام هر کتاب چند بیت از آن نقل نموده که ما نیز بعداً آن ها را ذکر می کنیم.

در لغت نامه دهخدا نقل از مجالس النفاثس می نویسد: قاسم جنابدی (امیر) بن امیر سید جنابدی است. طبع نیک دارد در این ایام در صفت بهار مثنوی ابداع کرده و از آنجا بسیار قوت طبع او مفهوم می شود، این مثنوی که در اینجا ذکر کرده به نام مثنوی بهاریه موسوم گردیده است.

در کتاب هدیه العارفین فی اسماء المؤلفین و آثار المصنفین تألیف اسماعیل پاشا بغدادی که جلد اول آن در اسلامبول سال ۱۹۵۱ و جلد دوم آن در ۱۹۵۵ به چاپ رسیده، در جلد اول گوید: «میرزا قاسم بن عبدالله الجنابدی الشاعر العجمی المتوفی

سنة ۹۲۹ تسع و عشرين و تسعمائة صنف شاهرخنامه منظوم فارسی فی تاریخ شاه اسماعیل الصفوی، شاهنامه، خسرو شیرین، گوی و چوگان، لیلی و مجنون منظوماً، یعنی میرزا قاسم پسر عبدالله شاعر فارسی که در ۹۲۹ وفات یافته کتاب شاهرخنامه را در تاریخ شاه اسماعیل صفوی نوشته و نیز کتب شاهنامه، خسرو شیرین، گوی و چوگان، لیلی و مجنون از تصنیفات اوست، ولی از عبارت تاریخ ادبیات هرمان آته که قبلاً ذکر کردیم معلوم می‌شود که شاهرخنامه در تاریخ شاهرخ میرزا و شاهنامه در شرح وقایع زمان شاه اسماعیل است.

ادوارد براون خاورشناس انگلیسی در تاریخ ادبیات ایران که مرحوم استاد رشید یاسمی ترجمه نموده قاسمی را از شعرا و ادبای مشهور زمان شاه اسماعیل ذکر کرده می‌نویسد: «قاسمی شاعر که فتوحات شاه اسماعیل را در کتابی موسوم به شاهنامه به نظم آورده است کتاب مزبور چاپ نشده نسخه خطی آن نیز به ندرت دیده می‌شود، این منظومه ده سال بعد از فوت شاه اسماعیل به پایان رسیده». بنابراین بیان پروفیسور براون چون شاه اسماعیل در دوشنبه نوزده رجب ۹۳۰ مطابق بیست و سه مه ۱۵۲۴ وفات یافت پس پایان یافتن شاهنامه مذکور در سال ۹۴۰ واقع شده است، ولی در تاریخ منتظم‌ناصری وفات میرزا قاسم را در سال ۹۲۹ یعنی یکسال قبل از وفات شاه اسماعیل نوشته است، بنابراین پایان کتاب در زمان خود شاه اسماعیل بوده است ولی دیگران تاریخ وفات او را سال ۹۸۲ گفته‌اند و تاریخ پایان شاهنامه را هم ۹۴۰ ذکر کرده‌اند این نکته ناگفته نماند که در بیشتر کتب مذکوره او را فرزند امیر سید جنابدی ذکر کرده‌اند، ولی نام امیر سید مذکور نشده و این طور به نظر می‌رسد که مراد همان سید قطب‌الدین میرحاج باشد که قبلاً ذکر کردیم چون فاصله زیادی در تاریخ آن دو نیست، به اضافه اگر شخص دیگری به این نام شهرت می‌داشت اقلأ در یک تذکره نام او برده می‌شد قاسم به طوری که در تذکره میخانه

نوشته شده اشعار متفرقه زیاد گفته از جمله دو ساقی نامه یکی در دفتر اول که یکصد و چهل و هشت بیت است و به نام شاه طهماسب گفته و دیگری در دفتر دوم به نام خواجه حبیب الله وزیر سروده است، این چند بیت از ساقی نامه اول نوشته می شود:

دلاگر نسیم خزان شد وزان
چمن از خزان پر ز نقش و نگار
درختان ز باد خزان جلوه ساز
ز زهد ریایی پریشان دلم
دلم هر دم از آرزوی شراب
چرا جام صهبا نگیرم به دست
دلم را به می چاره سازی کنم
بیا ساقی ای نو خط گل‌عذار
خزان است می ده مرا بیش از آن
مغنی کجایی نوایی رسان
چه قانون که تقویمی از فتح باب
بود صفحه اهل دل را ندیم
قلم گشت مضراب و نالش ز تار
بیا ساقیا کز توام می پرست
لبت نوش داد از طریق عتاب
بیا ساقی ای خضر راه مراد
ثریا سریر و فلک بارگاه
قباد احترام و فریدون چشم
به رحمت بر اهل زمین و زمان
بیا ساقی از باده لعل فام
دلم برده عتاب لعلت ز دست

بهار است میخوارگان را از آن
خزانی چنین بهتر از صد بهار
چو طاووس رعنا به جولان ناز
پریشان دل از زهد بی حاصلم
خورد غوطه در بحر خون چون حباب
چو نرگس کنم صرف می هر چه هست
وزان دلق تقوانمازی کنم
به سبزه بر آراسته لاله زار
که هم چون بهاران نماند خزان
دلم را ز قانون شفایی رسان
بر او هر طرف جدول از سیم ناب
نشان‌های مسطر بر او تار سیم
چه نالی که نالد چون نی زار زار
دلم برده سودای لعلت ز دست
مرا داروی بیهشی در شراب
سکندر به دانش سلیمان بداد
گل باغ اقبال طهماسب شاه
سفال سگان درش جام جم
بود آیت رحمتی ز آسمان
مکن خون دلم بیش از این تلخ کام
تو از باده مستی من از لعل مست

و در اواخر آن گوید:

بیای قاسمی ختم کن بر دعا که حاصل شود از دعا مدعا
این اشعار در تحفه سامی و بعض کتب دیگر از شاهنامه او نقل شده است:
غباران چنان در هوا شد حجاب که ره بست بر دعوت مستجاب
ز والای گلگون زمین بهره مند شفق از زمین نیزه داری بلند
یلان غرق آهن ز سر تا به پای چو صورت که گیرد در آینه جای
نهان در زره مهوشان زمان چو در حلقه دیده ها مردمان
یلان از تبرزین فتاده نگون چو از تیشه کوه کن بیستون
فروماند اسبان ز جولان همه چو اسبان شطرنج بی جان همه
و نیز این سه بیت در صفت باغ از آن کتاب است:

صنوبر زده شانه گیسوی خویش کشیده دل عالمی سوی خویش
عیان شاخ گل ز آب روشن ضمیر چو قد بتان در لباس حریر
سهی سرو و آب درخشندگی بود خضر و سرچشمه زندگی
ولی می نویسند که چون جایزه شهنامه را نداده بودند این چند بیت را در شکوه گفته:

بریدم زبان طمع خامه را که خاصیت این است شهنامه را
ز دونان طمع عین بی دولتی است کمال زبونی و دون همتی است
در این باغ دوران که بی برگ نیست عطای لثیمان کم از مرگ نیست
و نیز از کتاب لیلی و مجنون این بیت را نقل کرده:

حرف غم لاله در بهاران زایل نشود به ابر و باران
و این دو بیت نیز از همان مثنوی در خطاب مجنون به ناقه است:

گلزار جهان تهی کن از خار کان غیرت صدهزار گلزار
روزی که به بوی گل شود مست خاری نزنند به دامنش دست
و این دو بیت در بیماری لیلی است:

شد ساعد سیم نازینش
 شد مهره پشت آن سمنبر
 چون بال قلم در آستینش
 چون رشته دُر ز پای تا سر
 این سه بیت نیز از کتاب کارنامه است:

چوگان به کفش چو بر ستور است
 هرگویی زدی چنان که خواهی
 موسی و عصا و کوه طور است
 از ضربت صولجان شاهی
 چون زرده درون بیضه پنهان
 در مرکز ماه رفت آسان
 این ابیات را نیز از کتاب خسرو شیرین نقل کرده است، در مناجات گفته:

ز خال عارض آن شوخ مهوش
 که چون سوزم به دوزخ نبودم کار
 مرا در خرمن هستی زن آتش
 که خاکستر نسوزد کس دگر بار
 این چند بیت نیز در خطاب عاشق با شمع است:

تو را چون من در این دیر غم انجام
 که می بینم دلت زین سان مشوش
 مگر دادی است از بیداد ایام
 به جای خاک بر سر کرده آتش
 من بیچاره می سوزم شب و روز
 چو من بس عقده مشکل بود پیش
 تو گر داری زشب تا صبح این سوز
 تو را از گردش چرخ جفاکیش
 چو من تا زنده ای می بایدت سوخت
 کز آتش خوردنت سرخ است منقار
 که از تاب غمت می باید فروخت
 تویی آن مرغ آتش خوار خونخوار
 به صد خون دلت دور زمانه
 این اشعار نیز در هفت اقلیم از کتب او نقل شده، از شاهنامه در حالات شاه اسماعیل صفوی:

نهان در زره شاه فرخنده فرّ
 بتان رفته در چله های کمان
 چو در حلقه دیده نور بصر
 چو در حلقه دیده ها مردمان
 چو صورت که گیرد در آینه جای
 چو دامان عشاق پر خون دل
 یلان غرق آهن ز سر تا به پای
 سپرها به خون یلان متصل
 و نیز از آن کتاب است:

از آنجا قدم هر که بالا نهاد
 فصیلش گذشته ز هفت آسمان
 به گردش کند نسر طایر طواف
 لب خندقش آستان عدم
 در اوّل قدم بر فلک پانهاد
 به تحت الثری خندقش توامان
 چو سیمرخ پیرامن کوه قاف
 از او تا به ملک عدم یک قدم
 و نیز از کتاب لیلی و مجنون در بیماری لیلی پس از دو بیت سابق:

یکروز ز روی سرفرازی
 بر پشت سمند شد خرامان
 بگذشت روان ز کوی و وادی
 چون باد به بحر اگر گذشتی
 چون برق که رفته گاه و بی‌گاه
 چشمش که به غمزه ساحری داشت
 گر سایه وی فتد به گلزار
 وان جامه که بر تنش حجابی است
 این رباعی و دو بیت مطلع دو غزل در آتشکده از او نقل شده:

در عشق تو گر چنین حزین خواهم بود

رسوای زمانه بعد از این خواهم بود

دلدار اگر تویی چنان خواهم شد

دلداده اگر منم چنین خواهم بود

مطلع غزل اول:

بر آ ای جان ز تن بهر نثار اکنون که یار آمد

اگر روزی مرا در عاشقی خواهی به کار آمد

و نیز:

دل دیوانه‌ام از یار جدا می‌گردد

کس ندانست که دیوانه کجا می‌گردد

در آن کتاب گوید اشعار خوب او بسیار است و زیاده از این موجب اطناب، این دو بیت هم از کشکول شیخ بهائی از او نقل شده است:

رسید از کوه آن ماه دلارای به استقبال او برخیز از جای
 حرام آشوب و قامت فتنه‌انگیز قیامت می‌رسد از هم فرو ریز

این غزل در کشکول از قاسمی نقل شده که حدس زده می‌شود همان قاسمی گنابادی باشد:

میان مجلس رندان حدیث فردا نیست
 بیار باده که حال زمانه پیدا نیست
 دگر ز عقل حکایت ز عاشقان منویس
 برات عقل به دیوان عشق مجرا نیست
 نگاهدار ادب در طریق عشق و مترس
 اگرچه دوست غیور است بی‌مهابا نیست
 اسیر لذت تن مانده‌ای و گرنه تو را
 چه عیش‌هاست که در ملک جان مهیا نیست
 ز طعن مردم بیگانه قاسمی چه ضرر
 تو را که از غم جانان ز خویش پروا نیست

ملا بیخودی

یکی دیگر از شعرای متقدم گناباد ملا بیخودی است که در آتشکده و تذکره نصرآبادی و سفینه خوشگو و کتاب زندگانی شاه عباس اول و الذریعه (کلمه دیوان) از او نام برده شده است و در تذکره روز روشن به نام «بخود» بدون یاء ذکر شده است، و به طوری که در آن کتب ذکر شده در فن شاهنامه خواندن مسلّم و ماهر بود و در مجلس شاه عباس کبیر شاهنامه خواند و شاه را خوش آمده برای او چهل تومان مقرّری تعیین نمود که ملازم رکاب باشد، ولی او استعفا داده به خدمت شاه عباس عرض نمود که من از دیدن صورت زیبا ضبط خود نمی‌توانم کرد، و می‌ترسم آخر

کشته شوم، پادشاه را خوش آمد او را از خدمت معاف داشت، مثنوی به بحر شاهنامه گفته و این دو بیت از آن است:

چو دیبای نیلوفری گشت زرد از این زعفران سای دیرینه گرد
 بپوشید دندان انجم سپهر کز این زعفران خنده آید به چهر
 و نیز این قطعه در مذمت خر خود گفته:

دارم خـرکی که وقت رفتن کاکل کندش تعاقب دم
 تا جو ننهش در برابر آسان نجهد ز جوی گندم
 در کتاب زندگانی شاه عباس^۱ ذکر شده که ملایب خودی گنابادی و عبدالرزاق قزوینی برای شاه عباس شاهنامه می خواندند و ملایب خودی سالی چهل تومان مواجب داشت ولی در آن کتاب نامی از استعفای او نبرده لیکن در سایر کتب ذکر کرده اند که او از ملازمت شاه استعفا داد، این بیت در تذکره روشن از او نقل شده:

گر سر تربت بیخود قدمی رنجه کنی
 پی تعظیم غبارم ز لحد برخیزد

میر عبدالباقی

دیگر میر عبدالباقی است که در هفت اقلیم از او نام برده شده است و می نویسد:
 با وفور فضل و کثرت فهم و نجابت ذات حسن خلقش زیاده بر دیگر صفات بوده
 و به رباعی بیشتر از دیگر نوع سخن توجه می فرمود این دو رباعی بین الجمهور از
 وی مشهور است:

فریاد ز دست بی وفایان جهان افغان ز فریب خود نمایان جهان
 خرّم دل آن کسی که چون آهوی دشت بیگانه شود در آشنایان جهان
 و نیز از اوست:

یارب که ز خواب ناز بیدارش کن
 وز مستی جام حسن هشیارش کن
 یا بی خبرم کن که ندانم او را
 یا آن که ز حال من خبردارش کن^۱
 در تذکره روز روشن می نویسد: عبدالباقی گونابادی اکثر کلامش عبادی است.
 گاهی گذر که بی تو به گلزار کرده ام یاد تو کرده گریه بسیار کرده ام
 و نیز:
 این بار ندانم از کجا می آید کز بادیه ناله در می آید
 ای قافله سالار زمانی مشتاب کاین صوت به گوشم آشنا می آید

سنائی گنابادی

دیگر سنائی است و نام او به اختلاف در تذکره‌ها دیده شده در سفینه خوشگو
 سنائی با سین مهمله و همزه پس از الف ذکر شده و در هفت اقلیم خطی متعلق به
 کتابخانه مدرسه سپهسالار و کتاب تذکره روز روشن شتایی با شین معجمه و باء موحد
 بعد از الف دیده شد و در هفت اقلیم چاپی سنائی با شین و همزه ذکر شده است ولی
 اولی بهتر به نظر می رسد. در هفت اقلیم می نویسد: به جودت طبع و وسعت مشرب
 موصوف بوده شعر را نیک می گوید، در سفینه خوشگو افزوده که شعرای وقت
 شاهی بر احترامش می افزودند، بسیار خوش سلیقه بود. در تذکره روز روشن
 می نویسد: شتایی از بلند پروازان گوناباد بود، این قطعه به او منسوب است:
 نیک در هم شده است کار جهان زلف یار من است پنداری

۱. کیوان قزوینی نیز در آنچه در حالات شیخ ابوسعید نوشته و در آخر چاپ اول صلاحیه چاپ نموده این
 شعر را به شیخ ابوالخیر نسبت داده است ولی در بعض کتبی که نام آن‌ها ذکر شد این رباعی به میرعبدالباقی
 نسبت داده شده است، البته زمان شیخ چندین قرن بر میرعبدالباقی تقدم دارد ولی صحت انتساب معلوم
 نیست.

بس که آشفته و پریشان است روزگار من است پنداری
غم به فتراک آن چنان بندم که شکار من است پنداری

قیدی

دیگر از شعرای گناباد که نام او در تذکره روزروشن ذکر شده قیدی است، در آنجا می نویسد: از شاعران نامور و ناظران خوش فکر است، و این چند شعر را از او نقل نموده است:

تا به بزمش پا نهادم سر نمی دانم چه شد
بی خبر گشتم ز خود دیگر نمی دانم چه شد
دانه امید ما بی حاصلان در خاک ماند
آبیاری های چشم تر نمی دانم چه شد
شب به یاد شمع رخسار تو در بزم شراب
سوختم چندان که خاکستر نمی دانم چه شد

و نیز از اوست:

من از راه محبت رسم گردیدن نمی دانم
بکن هر جور می خواهی که رنجیدن نمی دانم
ز من جان و ز تو ناز است و هریک ناز را صد جان
در این سودا دلیرم بخل ورزیدن نمی دانم
من قیدی صفت لایعقل عشق تو در عالم
که غیر از باده عشق تو نوشیدن نمی دانم

نثاری

دیگر از شعرای آن خطه نثاری بود که در تذکره روزروشن نام او ذکر شده و می نویسد: اهل تون (فردوس کنونی) بود و در گناباد توطن داشت، در آنجا

می نویسد: شاعری چرب‌زبان و شیرین بیان بود سرو و تذرو از وی یادگار است و سنهٔ ثمان و ستین و تسعمائة (۹۶۸) تاریخ رحلتش از این دار ناپایدار: اندک استغنائی او عشاق را دل خون کند

گر به قدر حسن استغنا کند کس چون کند

و نیز از اوست:

با وجود آن که می‌دانم نخواهی آمدن

بس که مشتاق توام بی‌انتظاری نیستم

و نیز:

ترک من مست می‌ناب است بیدارش مکن

فتنه‌گر یک لحظه در خواب است بیدارش مکن

و نیز:

ای دل بنال چون ستم از یار دیده‌ای

منعت کسی نمی‌کند آزار دیده‌ای

و نیز از اوست:

غم نمی‌گردید هرگز گرد من گر ز من می‌یافت خونین دل تری

مؤمنای گنابادی

و نیز یکی از شعرای گناباد مؤمنای می‌باشد که در تذکره نصرآبادی از او نام برده شده و می‌نویسد: گویا برادر شیخ ملامحمدقاری است کمال خلق و مهربانی داشته به هند رفته از آنجا به سعادت زیارت مکه معظمه مشرف شده این رباعی از اوست:

مؤمن آنان که خوب می‌خوانندت احوال درون بد نمی‌دانندت

عمری بودی چنان که خود می‌دانی یک چند چنان بزی که می‌دانندت

در الدرّیعه نیز در ذکر دیوان مؤمن تونی از او نام برده و بعداً نیز در ذکر مؤمن

گنابادی تصریح نموده که مؤمن تونی همان مؤمن گنابادی است.

فنائی کاخکی

دیگر از شعرای اخیر گناباد مرحوم شیخ احمد کاخکی متخلص به فنائی می باشد، فنائی فرزند شیخ موسی کاخکی و نواده مرحوم حاج ملا محمد بوده است، مرحوم حاج ملا محمد از مجتهدین زمان خود بوده و در حدود صد سال عمر نموده تا آخر عمر در نجف اشرف به تدریس علوم دینی اشتغال داشته و تألیفاتی در فقه و اصول نموده بود، فرزندش شیخ موسی پس از کسب مراتب علمی به دستور پدر به کاخک عزیمت نموده و در آنجا در مدرسه حسینیۀ کاخک به تدریس مشغول گردید و به زهد و تقوا معروف و مورد وثوق مردم نیز بود، شیخ احمد نیز نزد پدر و سایر اساتید آنجا در مدرسۀ حسینیۀ تحصیل و پس از اتمام دورۀ سطح فقه و اصول برای تکمیل به عتبات مسافرت نموده مدت ها به تحصیل مشغول بود و پس از تکمیل تحصیلات به کاخک برگشت و تمام مدت عمر در آنجا اقامت داشت و در همان اوان که مشغول تحصیل بود تعلیم خط نیز یافت و در حسن خط و تندنویسی مشهور شد، دارای ذوقی سرشار و طبع شعر خوب بود و به سرودن قصاید مدیحه ائمه معصومین (ع) و مرثیه در مصایب آن بزرگواران علاقه وافری داشت و با مرحوم میرزا ابوالقاسم شریعتمدار کاخکی نیز انس و معاشرت بسیار داشت و دفاتر مدرسه و مزار به او سپرده بود با صبیۀ مرحوم میرزا اسماعیل متولّی امامزاده ازدواج نمود.

فنائی در سال ۱۳۴۴ قمری مطابق ۱۳۰۴ خورشیدی در هفتاد و چهار سالگی بدرود زندگانی نمود و در داخل بقعۀ امامزاده کاخک مدفون گردید، فرزندان ذکوری که داشت سه نفر بودند که بزرگتر از همه آقای دکتر محمد شهزاد که امروز در تهران از شخصیت های معروف و از رجال عالی رتبه وزارت بهداشتی و سازمان خدمات اجتماعی و استاد دانشکده پزشکی تهران و مورد احترام عموم می باشند،

دیگر آقای مهدی شهزاد که از قضات دادگستری و بازنشسته^۱ شد.
دیگر محمدرضا شهزاد که از همه کوچکتر و کارمند بهداری گناباد بوده و در
سال ۱۳۲۳ خورشیدی فوت نمود.

فنائی عقیده و ارادت خاصی به مقام مقدس معصومین (ع) داشته از این رو
بیشتر اشعار خود را در مدح و مرثیه آن بزرگواران سروده است و اشعاری هم
برای امامزاده کاخک سروده که در کتیبه‌های ازاره داخل بقعه متبرکه امامزاده
نوشته و نصب شده است.

این چند بیت از مسدسی است که در تولد حضرت رسول (ص) سروده است:
عید مولود است خیز ای ساقی نیکو خرام
روز شادی گشت ریز این دم می احمر به جام
خوش تر از این عید نبود ای مه از بهر سلام
چون که آمد در حریم کعبه آن مهر تمام
شد حریم کعبه از مولود شه با احترام
با وجود این صنم کی ماند از اصنام نام
ای نگار سرو قد ای غیرت چین و چگل
ای به پیش قد و خدت سرو و مه آمد خجل
سوی بستان کن گذر تا سرو گردد منفعل
از من شوریده و شیدا به دست آور تو دل
جام بستان کام ده رسم ستم از کف بهل
حالیا از ساغر چشمت مدامم ده مدام
تا ز مستی می احمر رخ اصفرا کنم
فخر فقر خویش بر خاقان و بر قیصر کنم

۱. در ربیع‌الاول ۱۳۸۵ مطابق تیرماه ۱۳۴۴ در تهران بدرود زندگانی نمود.

جام را از باده یک سر پُر دُر و گوهر کنم
 از علایق رسته مدح شافع محشر کنم
 بهر این عید سعید از نو بپا محشر کنم
 آن شهنشاه عرب میرعجم فخر کرام
 آری مولود نبی در مثل روزی این چنین
 آمد از الطاف و از اعطاف ربّ العالمین
 شد ز یمن مقدمش عالم چو فردوس برین
 ذات بی مانند او شد رحمة للعالمین
 گشت روشن عالم از انوار آن ماه مهین
 شد وجود اقدس او زینت بیت الحرام
 و نیز دربارهٔ عید غدیر قصیدهٔ مفصّلی سروده که این چند بیت از آن است:

صبح چو مهر سپهر انور رخشان	کرده جهان را به یک نظاره درخشان
مهر درخشنده‌ام به حجره در آمد	با رخ تابنده‌تر ز اختر تابان
طرهٔ طرّار او چو عقرب جرّار	لعل گهربار او چو نوگل بستان
گفت به من کای محیط بحر معارف	از چه چو چنگی به چنگ حزن در افغان
نرگس چشم ندیده‌ای و چو نرگس	گشته رخت زرد و سرفکنده و حیران
بادهٔ لعلم نخورده‌ای و هماره	بی خبری از خودت چو باده پرستان
هیچ ندانی مگر که عید غدیر است	عید غدیر خم است باز نمایان
باز ز حق جبرئیل آمده نازل	بر نبی هاشمی گزیدهٔ سبحان
کای تو گرامی رسول اکبر و اعظم	وی تو معلّامین ایزد متّان
ساز علی را به خود خلیفهٔ بر حق	ساز مر او را وصیّ خویش به دوران
امر خدا فوری است و حتم شد الیوم	بلّغ ما انزل الیک ز قرآن
حضرت ختم رسل نبیّ مبشّر	داد بشارت از آن به جملهٔ خلقان

مراثی بسیاری هم در مصایب معصومین (ع) مخصوصاً حضرت سیدالشهدا

حسین بن علی (ع) و شهدای کربلا سروده از آن جمله اشعاری مخمس در مرثیه
 ابی‌الفضل العباس (ع) گفته که این چند بیت از آن است:
 بگرفت ز سر بازم سودای ابی‌الفضل
 روشن شوم دل به تمنای ابی‌الفضل
 نوشید هر آن کس که ز صهبای ابی‌الفضل
 یک جرعه خورد هر که ز مینای ابی‌الفضل
 گردد به جهان عاشق و شیدای ابی‌الفضل
 ایزد چو بپا خواست کند عهد و وفا را
 فرمانبری آموزد میثاق و صفا را
 بر خلق کند ظاهر آیین و لا را
 در پرده تصویر کند شرم و حیا را
 در جلوه در آورد ز سیمای ابی‌الفضل
 آمد به بر خسرو دین زاده حیدر
 گفتا به فدای قدم حضرتت این سر
 ده رخصت حربم تو به این فرقه کافر
 آبی بستانم مگر از قوم بد اختر
 این است فدای تو تمنای ابی‌الفضل
 قصیده مفصلی هم که مشتمل بر نود و شش بیت است در مدح و مرثیه
 حضرت علی بن الحسین علی‌اکبر دارد که چند بیتی را با حذف و اختصار ذکر
 می‌کنیم:
 حُسن را چون کرد خلقت حضرت حُسن آفرین
 شد به ده قسمت به قول صدق خیرالمرسلین
 یوسف صدیق را بخشید نه قسمت از آن
 داد یک قسمت به خلق اولین و آخرین

هم در آن قسمت شریک آمد جناب یوسفی
 تا کجا شد پایهٔ حسن و جمالش را بین
 با چنان حسن و ملاحظت کز زلیخا بود شد
 بر جمال یوسفی شیدا و مشهور است این
 دست‌ها ببریده شد از دیدنش جای ترنج
 از خواتینی که هر یک بود رشک حور عین
 آن چنان حسنی که اندر حضرت صدیق بود
 کش دگر چونان ندیده چشم چرخ دور بین
 بود یک قسمت مگر از قسمت ستین و الف
 از جمال باکمال نور رب العالمین
 احمد و محمود ابوالقاسم محمد آن که بود
 یوسف اندر خرمن حسن جمالش خوشه چین
 حضرت جان آفرین از قدرت کامل نکرد
 هیچ کس شبه حیب خود ز خلق اولین
 جز که بودندی مگر از آل عصمت چارتن
 هر یکی از یک جهت شبه رسول بی قرین
 تا آن که گوید:

لیک هم از آن عصمت من یکی دارم سراغ
 فرق سر تا پاشیه آن شه از روی یقین
 فاطمه عصمت، حسن سیرت، حسین جود و سخا
 خُلق و خَلقش مصطفی مردی امیرالمؤمنین
 کیست والا نوگل باغ حسین بن علی
 هیجده ساله علی اکبر جوان بی قرین

وہ چه اکبر در صباحت تالی خیرالبشر

وہ چه اکبر در شجاعت تالی ضرغام دین
تا آخر

پیرزاده، خادم تخلص

دیگر از معاریف قرن اخیر در گناباد که شعر هم خوب می‌سروده حاج سید محمد پیرزاده است، حاج سید محمد فرزند مرحوم حاج میرزا عبدالصمد و او فرزند مرحوم آقاسید محمد و برادر آقاسیدعلی شریعتمدار جویمندی بوده است، در سال ۱۲۹۳ قمری مطابق با ۱۲۵۵ شمسی در گناباد متولد گردید و پس از تحصیلات مقدماتی برای تکمیل به مشهد رفته و چندی در مدرسه فاضل خان سکونت داشت، پس از مدتی که مشغول تحصیل بود به گناباد رفت و چندی در آنجا توقف نمود و در آن مدت چند سفر با پدر و به تنهایی به زیارت خانه خدا و حج مشرف شده و در یکی از آن‌ها به هندوستان (هندوستان و پاکستان کنونی) و بعداً به افغانستان و ترکستان و روس رفته و در سال ۱۲۹۶ شمسی از راه لطف آباد و درگز به ایران مراجعت نمود، و در درگز مورد علاقه و محبت خوانین آنجا (سید علیخان و مسعودخان) واقع شده و به خواهش آن‌ها برای تدریس اطفالشان تصمیم توقف درگز گرفته و به گناباد آمده وضع زندگی خود را مرتب نمود و با خانواده به درجز رفت و مدرسه مسعودیه را ایجاد نمود، و سپس یکی از بستگان سید محمود معروف به صارم درجزی که در نوخندان نیابت حکومت داشت از او برای تصدی امور مذهبی آنجا دعوت نموده و او نیز بدانجا رفته و مدرسه محمودیه را تأسیس نمود و در آنجا دو پسر از چهار پسر او به مرض آبله از دنیا رفتند، لذا او خیلی افسرده و ملول شده و به دعوت اهالی لطف آباد بدانجا رفت و مدرسه خیریه لطف آباد را تأسیس نمود، و به هرجا رفت امور مذهبی مردم آنجا نیز بدو ارجاع شد و او در لطف آباد سکونت داشت تا آن که در ماه شعبان ۱۳۶۰

مطابق شهریور ۱۳۴۰ در مشهد بدرود زندگانی گفت و از او دو پسر باقی ماند که پسر کوچک به نام عبدالصمد پیرزاده اکنون درجه سرهنگی در ارتش دارد و در مشهد اقامت دارند و ایشان در این شرح حال نگارنده را کمک کرده و مرا سپاسگزار نمودند.

مرحوم پیرزاده شخصی زاهد و پرهیزکار و سلیم‌التفس بود و با همه کس به حسن سلوک معاشرت می‌کرد و همه از او راضی بودند و به همین جهت با درویش هم محبت داشت شعر هم خوب می‌گفت و حتی اشعاری هم به لهجه محلی گناباد گفته که یک قطعه آن را قبلاً در ذکر اشعار ترانه‌های محلی نوشتیم، این اشعار نیز به لهجه محلی از او است:

أُوْچِه در مُلک گناباد و طبس گردیدم

به خدا حرف حق از مرد و زنش نشنیدم

چُوکه وَر گشتم آزی مُلک به و یرونه خو

درِ صحبت و کشیدم و همرا سنجیدم

روز در کوچه مِرْفُتم تک و تنها و غریب

که به یک دو و درِ مدرسه‌ای اَفْتیدم

گوش دادم که از او تا چه به گوشم برسد

غُلغل و ولوله بیهوده بسی بشنیدم

دیدم از دولت و ملت همگی گپ^۲ مِزیند

کم کمک پیش شدم و رِ سِرِ پا بستیدم

گفت ای مِرْدُم ایزو^۳ همه بابی شیدیند

عقلم از کله به درشو و دَرخِندیدم

۱. مخفف همه را.

۲. گپ مزیند = صحبت می‌کنند.

۳. ایزو = ایران.

خِیَلِکَ کِلَه شِدِش^۱ رُوش وَ مَوکی کای بچگک
 مُو آخوند تو بده از تو چه بُوای دیدم
 از خُو غِفلت نکنی تا که فریبت ندهند
 تو هَنوزِم بچه‌ای لیک مُو ریش اسفیدم
 ناگهو دیدم اوقات همه تلخ شده
 مصلحت دیدم وَ ز خاستم وَ رگر دیدم
 شو دِ مَنزِلِ بَدِم وَ خَرَم وَ خُنَدو چون گل
 که به یک دَوِ پَدَرَم بومه^۲ جهت فهمیدم
 گفت یک حرفش تُور گفته حقیقت دردی
 راستی یا دِرُغی یا به عبث رنجیدم
 تُورِشَه^۳ انگشت نما کرده که بابی شده‌ای
 زود وَ رَگِو که ازی غَصَه مُو واتسیدم^۴
 گفتم ای حرف فلونی بده اورمِشَتَسَم
 حرف مُفَتِش زِدَه وَ ز ریشش مُو خندیدم
 وَ پَیْشِ بُوِ شِلِپَسَت وَ دِرِ پوزم زَه
 که وَ چَرخ اومه سِرَم وَ دِمِرُ وَ بفتیدم
 وَ لِکُم خاست دل پردرد ولیکن چکنم
 صبر کردم به خیالت نِرِسه تِرِسیدَم
 چو که پیغمبر ما رز نزع خوش نَمِیَه
 حرمت ملت بیضا به صفا پییدم (یعنی پاییدم)

۱. کله شدش = پکر شد و مسخره شد.

۲. بومه = پیامد.

۳. ترشه = تو را آن‌ها.

۴. واتسیدم = از گریه غش کردم.

خادم از اهل گناباد چه توقع مکنی
همه اویند که می بینی تو و موهم دیدم

و نیز گوید:

ای مُلّ^۱ مِلکِ مدتِ عمرت سپری شو
از بارگنه مهره پُشتت کِمِری شو
اُقِدِرْ که دوییدی ز پی دولت دنیا
کارت همه بی فایده و در به دری شو
بی چهره ندیدی که هر آن کس که طمع کرد
جمعیتش از دست شد و یک نفری شو
هر کس که طمع کرد نَفَهِمِه و ضِرَرِکی
بختش هَپِرُوگشت و اطاقش دو دری شو
هر کس که رضا شو به قضا گُل به جمالش
کز هر چه بدی جمله مبرّی، و بری شو
خادم به چه امید توقعِ دری از خلق
در حق تو زی طایفه کوتاه نظری شو
قبلاً نیز در لهجه‌ها و اشعار محلی، اشعاری به لهجهٔ محلی از آن مرحوم ذکر شد.

بهجتی شهری

یکی از شعرای معاصر جوان در گناباد حاج میرزا حسین مهدوی شهری بود که بهجتی تخلص می نمود، بهجتی فرزند مرحوم حاج سید محمد تقی مهدوی ونوهٔ مرحوم حاج میرزا مهدی فقیه مشهور گناباد بود. در سال ۱۳۳۵ قمری متولد گردید، ابتدا در موطن خود نزد اساتید به خواندن ادبیات عرب و فارسی مشغول

۱. مل = مخفف ملا یعنی دانشمند.

شده و سپس به مشهد رفته و در مدرسه فاضل خان سپس مدرسه حاج حسن بعداً مدرسه میرزا جعفر سکونت گزید و به تحصیل مشغول بود، در سال ۱۳۵۲ قمری پس از فوت مادر برای ادامه تحصیل به نجف اشرف مشرف شده و چندی در آنجا به تحصیل اشتغال داشت و مورد لطف مرحوم آیت الله آقا سید ابوالحسن اصفهانی واقع گردید و از آنجا به حجاز رفته حج نمود و به مدینه منوره مشرف شد، و در مراجعت در سال ۱۳۵۵ قمری مطابق با ۱۳۱۵ شمسی که نگارنده پس از چند سال تحصیل در اصفهان برای ورود در دانشکده معقول و منقول به تهران رفته و در همان سال وارد دانشکده گردید و در همان مدت با یکدیگر برای شعبه علوم تربیتی دانش سرای عالی نیز در آنجا ثبت نام کردیم و او نیز در سال ۱۳۱۸ موفق به دریافت دانشنامه لیسانس گردید، سپس به دانشکده حقوق رفته لیسانس آنجا را هم گرفته و گواهی نامه سردفتری و دفتریاری را هم گرفت.

پس از آن هم قصد سکونت تهران داشت و با نگارنده انس و محبتی کامل داشت و در هفته چند مرتبه همدگر را ملاقات می کردیم در آنجا کسالت برونشیتی که در عراق مبتلا شده بود شدت یافت و نزد چندین نفر از اطباء معالجه نمود ولی مؤثر واقع نشد و مرض سل تشخیص دادند، در این بین در سال ۱۳۲۰ شمسی مطابق با ۱۳۶۰ قمری خالوی او حاج میرزا محمدحسین جعفریان و برادرش حاج میرزا حسن آقا مهدوی با چند نفر دیگر از اقوامش به تهران آمده و اصرار به حرکت دادن به گناباد نمودند که در آنجا پس از بهبودی ازدواج نماید، و او پس از استجازه از پزشکان با اقوام حرکت نمود و به گناباد رفت و در آنجا نیز چندی مشغول معالجه بود ولی متأسفانه معالجات مؤثر واقع نشد، و در دهم جمادی الثانیه ۱۳۶۰ مطابق پانزده تیر ماه ۱۳۲۰ بدرود زندگانی نمود و در نزدیک جد و مادر و سایر بستگان در مسجد قدمگاه شهر مدفون گردید، رحمه الله علیه.

بهجتی جوانی بسیار خلیق و مهربان و خوش محضر و دارای ذوقی سرشار و هوش و حافظه کاملی بود و در ادبیات فارسی و عربی خیلی زحمت کشیده

اطلاعات کاملی داشت و بیان فصیح و قلمی ملیح داشت و چند نامه به نگارنده نوشته که همه آن فارسی خالص است و کلمه غیر فارسی ندارد، شعر هم خوب می‌گفت که برای نمونه چند بیتی ذکر می‌شود، از جمله این غزل است:

هان شرابم ده و برگو که شرابست بنوش

نام می تا بتوانی ز من ای ماه میپوش

قسمت خویش ربایند ز می چار حواس

سمع را بهره نباشد ز چه کافر شده گوش

می ندانی تو مگر لذت آن جام شراب

که بگویند حریفان به گه شرب که نوش

آفت جان هنرمند به جز هوش چه بود

ساقیا باده دهم تا رهم از آفت هوش

منجمد گشته ز غم خون من اندر شریان

می نیاید به جز از آتش پیمان به جوش

جرعه‌ای ده که خموشی غم از دل ببرد

تا ز کیوان گذرد از طربم بانگ و خروش

دوش آن دم که برآمد به فلک بانگ خروس

جستم از خواب شنیدم که همی گفت سروش

سوی میخانه شتابید و بخواهید صبح

وز در میکده جویید همه نعمت و توش

پای کوبان ز شعف قافله دُر دکشان

سوی میخانه برفتم همه دوش به دوش

ساغری داد به هر یک ز کرم پیر مغان

جلوه‌ای کرد و در آن جلوه بگفتا که بنوش

جرعه‌ای چون که بنوشیدم از آن ساغر پاک
 رستم از جمله علایق من از آن جرعه دوش
 بهجتی چند هویدا کنی اسرار نهان
 می نیاید مگرت وقعه منصور به گوش
 این غزل نیز از اوست:

رسید دوش به گوشم ز بلبلی آواز
 که می سرود چنین نغمه با نوای حجاز
 به عشوه لاله رخان عاشقان همی کشتند
 نمی کشند نکویان هنوز دست از ناز
 کمان ابرویت از بهر صید ما کافی است
 دگر پریش مکن زلف پر شکنج ز ناز
 نکرده حسن تو تنها دل مراشیدا
 به یاد روی تو غنچه شود به گلشن باز
 به جز تو نیست کسی در دلم خدای گواست
 که نیست در دل محمود غیر عشق ایاز
 هوای مرز عراقم چنان بود در سر
 که حاجیان به ره کعبه شور ملک حجاز
 صبا ز لطف گذر کن به ساحل دجله
 چو رحمتی شو و خود را به نینوا انداز
 رسان سلام هزاران آن گلستان را
 بگو که مرغ دلم زی شما کند پرواز
 هماره آرزویم آمدن به نزد شماست
 خوش آن که بخت نماید به من کرم آغاز

چنان سرود غزل بهجتی در این وادی

که رشک برد بر او روح سعدی شیراز
این غزل نیز از اوست که در جنگ جهانی دوم سرود، بیشتر قسمت‌های آن
اشاره به وقایع آن جنگ است؛ از جمله خط مائینو خط دفاعی و استحکامات
جنگی است که از طرف فرانسه در مرزهای آن کشور جلوی مرزهای آلمان در
مقابل خط زیگفريد آلمان ساخته شد:

ما جهان را بهتر از باغ جنان خواهیم ساخت

صلح و آزادی به عالم ارمغان خواهیم ساخت

تا رسد هر کس به حقّ خویش در این دادگاه

مجرمین را در زمانه بی‌نشان خواهیم ساخت

خوی زشت ار سرکشد در ملک جان چون هیتلر

متفق گردیده پاک از او روان خواهیم ساخت

ز آهن و پولاد همت خط مائینوی عشق

در بر نیروی غم‌های زمان خواهیم ساخت

گر به رومانی تن موسسکی دل عزل شد

دولتی از عشق در پاریس جان خواهیم ساخت

دلبر رومی اگر افکند طرح آشتی

ما نشان قهر بر صورت عیان خواهیم ساخت

تالهبستان محبت باز آبادان شود

جوی‌های خون ز نازی‌ها روان خواهیم ساخت

تا که چک با اسلواکی گردد از نو مستقل

بنش را چونان که پیشین بد چنان خواهیم ساخت

تا که چون پمپی شود ویران ز بمب آتشین

شهر برلن را به تاریکی نشان خواهیم ساخت

تا بمیرند این گروه زشت خوی گرسنه
 منعشان از خواروبار این جهان خواهیم ساخت
 زیگفرید شوم را ویران همی خواهیم کرد
 وین عمل را در بهاران ناگهان خواهیم ساخت
 تا که حزب نازی اندر قاف غم عنقا شود
 کار این قوم دغا را در نهان خواهیم ساخت
 تا شود روشن دوباره آتش پازند و زند
 خویشان را اردشیر بابکان خواهیم ساخت
 کاروانی سوی آزادی روان خواهیم کرد
 بهجتی را رهبر آن کاروان خواهیم ساخت
 و این اشعار قبل از خاتمه جنگ بلکه در موقع پیشرفت های آلمان بوده مع ذلک
 اشاره به فتح متفقین نموده است، این چند بیت نیز طبق آنچه برادرش حاج میرزا
 حسن آقا مهدوی اظهار داشتند از اوست که به یاد مادر خود که در جوانی از دنیا
 رفته بود سروده:

ای مادر عزیز من ای غمگسار من	ای اختر سعادت من ای بهار من
محبوب من فرشته من آرزوی من	بستان من شکوفه من لاله زار من
ای آن که از فراق تو عمرم تباه شد	برخیز و بین چگونه بود روزگار من
من ژاله شکسته دلم دیده باز کن	بنگر چگونه بی تو بود گریه کار من
مهر مرا مگر تو فراموش کرده ای	کاین سان نپرسی از من و از حال زار من
نی نی تو دیده بسته و آرام خفته ای	آسوده ای زمخت و شور و شرار من
فریاد من به گوش تو هرگز نمی رسد	خوش فارغی ز درد دل بی قرار من
جان تو شاد و روح تو مرغ بهشت باد	همواره باد حافظ تو کردگار من

ه

سایر معاریف گناباد از وزرا و طبقات مختلفه

گناباد معاریف دیگر نیز از وزرا و اعیان و صاحبان هنر و طبقات دیگر داشته ولی متأسفانه چون تاریخ صحیحی برای آن از سابق وجود ندارد به طور مضبوط از آن‌ها نام برده نشده و ممکن است از لابه‌لای اوراق کتب مختلفه نام بعضی به دست آید و آن نیز مستلزم تتبع و غور زیاد در کتب تواریخ است، همان‌طور که برای اطلاع بر حالات علما و عرفا و شعرای آنجا نیز همین تحقیق و کنجکاوی لازم است و ممکن است کسانی هم بوده باشند که اصلاً نامشان در کتب ذکر نشده و از افواه هم رفته باشد، از کسانی که نام آن‌ها در بعض کتب سابقه برده شده فقط چند نفر معدود برای نگارنده به دست آمده و چند نفر دیگر هم که از مشاهیر و معاریف داخلی خود گناباد و مربوط به دو سه قرن اخیرند در کتب ذکر نشده و حالاتشان فقط از مطلعین مسموع گردیده است.

احمد بن حسن میمندی

یکی از وزرای سابقین ابوالقاسم احمد بن حسن میمندی است که وزیر سلطان محمود بن سبکتکین غزنوی بوده و طبق اظهار بعض فضلائی گناباد اهل میمند که یکی از دهات براکوه گناباد می‌باشد بوده است ولی نگارنده تا کنون مدرکی بر آن قسمت نیافته‌ام چون چند میمند وجود دارد: یکی در استان فارس هفده فرسخی شیراز و یکی در گناباد و دیگری در کرمان نزدیک شهر بابک و دیگری در زابل که بعضی معتقدند احمد بن حسن اهل آنجا بوده است، ولی نظر به این که بعضی از فضلائی گناباد او را از میمند گناباد می‌دانند و آقای حاج شیخ محمدحسین صدرافصیحی بیلندی هم این چنین می‌گفتند لذا نام او مذکور گردید. پدرش حسن در زمان سبکتکین عامل شهر بُست بوده و چون نسبت خیانت به او دادند معزول

و سپس مصلوب گردید و احمد پسرش برادر رضاعی سلطان محمود بود و چون دارای فضل و کمال و هوش سرشار و خط نیکو بود مقرب سلطان محمود گردید و تدریجاً به وزارت رسید و از همه وزراء جلوتر و مقرب تر شد و هیجده سال منصب وزارت را داشت و بعداً به واسطه سعایت التون تاش حاجب و امیر علی خویشاوند مورد سخط سلطان واقع شده و در قلعه کالینجار یکی از قلاع هند محبوس گردید و تقریباً دوازده سال محبوس بود، تا آنکه سلطان محمود درگذشت و پس از فوت سلطان محمود که در سال ۴۲۱ اتفاق افتاد، سلطان مسعود کس فرستاده خواجه را به احترام به پایتخت بردند و نسبت به او کمال محبت کرد و پس از یک هفته مجدداً وزارت را به او عرضه داشت او قبول نکرد و التماس نمود که چون من پیر شده‌ام از عهده خدمت بر نمی‌آیم، ولی سلطان مجدداً اصرار نمود و نوشته داد که مانند پدرش تحت تأثیر سعایت مغرضین واقع نشود لذا او قبول نمود و تقریباً دو سال ونیم وزارت داشت تا آنکه در سال ۴۲۴ هجری درگذشت.

شرح حال او در کتب بسیار از جمله حیب السیر و دستورالوزراء و روضة الصفا و آثارالوزراء و بحیره و لغت‌نامه دهخدا و غیر آنها ذکر شده است.

ابومنصور ریابی

دیگر از وزرای اهل گناباد ابومنصور ریابی است که شرح حال او در کتاب بحیره و دستورالوزراء و مجالس المؤمنین و آثارالوزراء و لغت‌نامه دهخدا و بسیاری از کتب دیگر ذکر شده و در کتاب بحیره تصریح شده که ریابی بوده، و حتی کیوان قزوینی در حاشیه می‌نویسد: ریاب بر وزن کتاب یکی از قرای معموره جلگای گناباد است.

ولی در مجالس المؤمنین به نام استاد ابومنصور آوی با الف ممدوده و واو ضبط شده و در دستورالوزراء و لغت‌نامه دهخدا ابومنصور موریانی و در پاورقی دستورالوزراء ربانی هم ضبط شده که معلوم می‌شود اصل کلمه نامأنوس بوده از

این رو به اختلاف نوشته شده است، ولی به هر حال از تصریح کتاب بحیره و شهرتی که در میان اهالی گناباد مخصوصاً فضیلاً آنجا هست می توان اطمینان کرد که ابومنصور اهل ریاب گناباد بوده، و حتی مزاری هم که در ریاب است نزد فضیلاً به نام مدفن ابومنصور مشهور می باشد نه ابراهیم بن موسی بن جعفر که خود این شهرت مؤید آن است.

ابومنصور از وزرای طغرل بن میکائیل بن سلجوق مؤسس دولت سلجوقیان بوده که از سال ۴۲۹ هجری تا سال ۴۵۵ سلطنت کرد و طغرل ابتدا سالار ابوالقاسم بوزجانی را که از طرف سلطان مودود بن سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی والی خراسان بود و پس از ظهور سلاجقه فرار کرد و به طغرل پناهنده شد به وزارت برگزید، سالار ابوالقاسم اهل جوین است و سالار بوژگان لقب داشته و چون پس از معزولی به کار دهقانی املاک خود برگشته و مشغول کارهای زراعتی شد از این رو به سالار معروف گردید، زیرا سالار در اصطلاح آن حدود به کسی گویند که خودش هم زارع بوده و هم چند نفر زارع که به دستور او کارهای زراعتی را انجام دهند تحت نظر خود داشته باشد.

پس از او طغرل ابومنصور را وزارت داد و به طوری که در حالاتش می نویسند: شخص کافی و کاردان و مدبری بوده و نسبت به آداب مذهبی و عبادات مقرّره مراقبت کامل داشت و حتی به طوری که در مجالس المؤمنین مذکور است شیعه بوده، ولی صاحب مجالس همان طور که ذکر کردیم او را از اهل آبه که عوام آن را آوه گویند و آن را نزدیک ساوه ذکر کرده می نویسد و ذکر نموده که اهالی ساوه عموماً سنی و اهالی آبه عموماً شیعه اند و بین آنها غالباً جنگ و نزاع است، و از این رو استدلال کرده که ابومنصور شیعه بوده ولی همان طور که ذکر کردیم در بحیره تصریح به ریایی بودن او شده است.

در مجالس می نویسد: شیخ عبدالجلیل رازی گوید که استاد ابومنصور و برادرش ابوسعید وزیران محترم صاحب جاه و مکنت بودند و رفعت ایشان از

آفتاب ظاهرتر است و گوید بندار رازی را در مدح آن دو برادر بیست و هفت قصیده غزاست.

در کتاب دائرةالمعارف الاسلامیه تألیف عبدالعزیز صاحب جواهر جزء اول نیز ابومنصور بن الحسین آبی (اهل آبه) از یاقوت در معجم البلدان نقل نموده و برادر او را نیز ابومسعود یا ابوسعد از وزرای مجدالدوله رستم بن فخرالدوله از آل بویه ذکر نموده است.

در کتاب الذریعه کلمه تاریخ می نویسد: کتاب تاریخری تألیف ابی منصور آبی است ولی بعداً خودش شرح می دهد و می گوید ابومنصور ابوسعد منصور بن حسین آبی است که در سال ۴۳۲ وفات یافت و وزیر مجدالدوله بود و کتاب محاضرات موسوم به نثر النثر که در چند مجلد می باشد از اوست. و از این عبارت معلوم می شود که ابومنصور و ابوسعد کنیه یک نفر است در صورتی که از سایر کتب تذکره و تاریخ معلوم می شود که دو نفر بوده و برادر بوده اند و ذکر کردیم که کلمه آبی این طور به نظر می رسد که همان ریابی باشد.

و در کتاب فوائدالرضویه در ذکر ابوسعد منصور بن الحسین آبی می نویسد: شیعه و از شاگردان شیخ طوسی بوده که می توان حدس زد ابومنصور برادرش هم شیعه بوده است.

ابومنصور به واسطه قدس و تقوا که داشت هر بامداد پس از خواندن فریضه بر سجاده نشسته تا طلوع آفتاب به خواندن دعا و اوراد مشغول بوده در آن موقع سوار شده خدمت سلطان می رفت، روزی برای پادشاه امر مهمی پیش آمده او را قبل از طلوع آفتاب احضار کرد، ابومنصور جواب فرستاده را نداد و طبق معمول تا طلوع آفتاب بر سجاده به خواندن اوراد مشغول بود، و موقع هر روز به خدمت سلطان رسید و چون در حرکت پس از احضار تأخیر نمود، مغرضین و دشمنان او از او نزد سلطان سعایت نموده این امر را دلیل خودسری و خودخواهی و بی اعتنائی نسبت به سلطان و امور مملکت گرفته و به سلطان نیز همین طور القا نمودند و

سلطان را بر او غضبناک کردند، و چون او به دربار و حضور رسید، سلطان با حالت غضب و خشم بانگ زد که با آن که ما احضار کردیم چرا دیر آمدی؟ جواب داد که من بنده پروردگار عالمیانم و چاکر شهریار جهان و با خود نذر کرده‌ام که هر صباح تا از عرض بندگی و نیاز به درگاه کریم کارساز نپردازم خود را در سلک ملازمین درگاه و قایمین به خدمت سلطان منتظم نسازم، از این جواب خشم سلطان فرونشست و از صلابت آن کلام آب از دیده او آمده و گفت: بندگی خدا را بر چاکری ما مقدم دار تا از برکات آن اسباب دولت ما منتظم گردد. این قسمت در همه کتبی که شرح حال او را نوشته‌اند مذکور است؛ ولی در کتاب آثارالوزراء به جای ابومنصور خواجه منصور زوزنی ذکر کرده که او را اهل زوزن دانسته است و آن مخالف با نامی است که در سایر کتب ذکر شده است.

سید زین العابدین گنابادی

دیگر از وزرای گناباد سید زین العابدین ملقب به عزالدوله ابن سید نظام الدین محمد بود که شرح حال او در کتاب مجمل فصیحی تألیف فصیح الدین احمد خوافی^۱ و کتاب لطائف الطوائف تألیف علی بن حسین کاشفی^۲ و اعظ بیهقی نوشته شده است؛ ولادتش به طوری که در مجمل فصیحی می نویسد: در سال هفتصد و شصت و شش اتفاق افتاده و در آنجا به نام مرتضی اعظم سید زین العابدین می نویسد و کلمه مرتضی اعظم و شریف به طوری که شنیده شده در قرن هشتم و نهم از القاب مخصوص سادات و فرزندان رسول (ص) بوده است.

سید زین العابدین گنابادی از وزرای مقرب امیر تیمور گورکان^۳ بود و

۱. متولد ۷۷۷ و متوفی ۸۴۹.

۲. متوفی در سال ۹۳۹، کتاب را هم در همان سال ۹۳۹ به نام شاه محمد سلطان نوشته است.

۳. متولد ۷۳۶ و متوفی در سال ۸۰۷.

به طوری که در لطائف الطوائف^۱ ذکر شده موقعی که امیر تیمور شیراز را تسخیر کرد سید زین العابدین که در ملازمت امیر تیمور بود و ارادتی به خواجه حافظ داشت او را نزد امیر تیمور برد امیر تیمور به خواجه حافظ که آثار ناداری و سختی در او ظاهر بود گفت: ای حافظ من به ضرب شمشیر همه روی زمین را خراب کردم تا سمرقند و بخارا را آباد نمودم و تو آن را به یک خال هندو می بخشی؟ خواجه حافظ بالبداهه جواب داد: به واسطه این بخشندهگی هاست که بدین فقر و فاقه افتاده‌ام. امیر تیمور خندید و برای حافظ وظیفه لایقی تعیین نمود، و چون امیر تیمور دو سفر به شیراز رفت یکی در سال ۷۸۹ و دیگر در سال ۷۹۵ و خواجه حافظ در سفر دوم وفات نموده بود پس معلوم می شود که ملاقات خواجه و واقعه بالا در سال ۷۸۹ بوده است، و معلوم می شود سید زین العابدین با آن که در آن موقع جوانی نارس بوده و در حدود بیست و چهار سال داشته از مقر بان امیر تیمور بوده است. در فصل درع از باب پنجم لطائف الطوائف از او نام برده و می نویسد: سید جنابدی فاضل و خوش طبع بود، در کتاب مجمل فصیحی از وقایع سال ۸۰۷ می نویسد: مراجعت خواجه فخرالدین احمد طوسی که مفردی خراسان بدو فرموده بودند و سید زین العابدین بن امیر سید نظام الدین الجنابذی القهستانی که بین او و خواجه احمد کدورت قدیمی بود از تبریز می آمد و پیش امیر صاحبقران می رفت از بین راه این شعر به خواجه احمد نوشت:

چشمت به عشوه خانه مردم خراب کرد مخموریت مباد که خوش مست می روی
و خواجه احمد چون دانست که مرتضی اعظم نزد امیر تیمور می رود این شعر در او
اثر کرد و از بدرفتاری دست برداشت و این بیت نتیجه بسیار خوب برای مردم
خراسان مخصوصاً هرات داد.

و در وقایع ۸۰۸ می نویسد: مرتضی اعظم عزالدوله ولد سید زین العابدین که

۱. باب نهم، فصل اول.

در آن نزدیک از سمرقند گریخته پیش حضرت اعلی خاقانی آمده بود جهت ضبط بیت‌المال نیشابور به حکم حضرت اعلی خاقانی متوجه شد.

و از وقایع ۸۲۶ می‌نویسد: سید ابوالمعانی ابن سلطان الوزراء سید زین العابدین گنابادی در شب پنجشنبه بیست و پنج صفر آن سال. و در وقایع ۸۲۸ می‌نویسد که در بیست و هشت رجب سال ۸۲۶ وزارت به سید زین العابدین جنابذی و نظام‌الملک جعفر تبریزی داده شد. و از حوادث سال ۸۲۹ می‌نویسد: سید زین العابدین به خواهش خودش از وزارت معاف شد و در بیست و شش ربیع‌الثانی آن سال وزارت به خواجه غیاث‌الدین پیراحمد خوافی داده شد.

و چون امیر تیمور در سال ۸۰۷ وفات یافت معلوم می‌شود وزارت اخیر از طرف معین‌الدوله شاهرخ فرزند امیر تیمور بوده که در ربیع‌الاول سال ۷۷۲ متولد شده و در بیست و پنج ذی‌حجه ۸۵۰ وفات یافته است، و در دستورالوزراء نیز در ذکر سید عمادالدین محمود می‌نویسد: پدرش سید زین العابدین مدتی در زمان پادشاه صاحبقران امیر تیمور گورکان و میرزا شاهرخ به امر وزارت اشتغال می‌نمود.

سید عمادالدین محمود

سید عمادالدین نیز از وزرای دولت تیموریّه و فرزند سید زین العابدین بود و شرح حال او در کتاب‌های دستورالوزراء و آثارالوزراء و بحیره و جلد سوم حیب‌السیر و گاهنامه سال ۱۳۱۱ ذکر شده و در مجمل فصیحی نیز نام او مذکور است ولی در بحیره به جای جنابذی، صامدی نوشته و گمان می‌رود در استنساخ یا چاپ اشتباه شده است، در آثارالوزراء چاپ ۱۳۲۷ تهران نیز ختانی ذکر شده و در پاورقی عبارت بحیره را ذکر کرده که معلوم می‌شود در استنساخ آن کتاب هم اشتباه رخ داده است؛ در دستورالوزراء نام او را محمود و در مجمل فصیحی، محمد و برادرش جلال‌الدین را محمود ذکر کرده است.

در مجمل فصیحی در وقایع سال ۸۱۷ می نویسد: ولادت مرتضی اعظم امیر سید عمادالدین محمد بن المرتضی اعظم افتخار الوزراء سید زین العابدین نوزدهم شعبان ۸۱۷. و در وقایع سال ۸۲۷ می نویسد: ولادت سید جلال الدین محمود بن مرتضی مرحوم سلطان الوزراء عزالدولة والدین سید زین العابدین الجنابذی سه شنبه دوازدهم شعبان ۸۲۴.

سید عمادالدین محمود بسیار فاضل و دانشمند و در نجوم و تاریخ و بعضی علوم دیگر متبحر و ماهر بود، پس از فوت پدرش ملازم میرزا شاهرخ شده و مورد لطف و عنایت سلطان واقع گردید و به طوری که در حیب السیر و دستورالوزراء مذکور است، در سال ۸۴۷ امیر جلال الدین فیروزشاه که از امرای بزرگ و با استقلال بوده او را به ضبط ولایت بلخ تعیین نمود و سید قبول نکرد ولی فایده نداشت و اگرچه میرزا شاهرخ میل داشت که به سید کار مهم تری واگذار شود ولی چون میل امیر فیروزشاه بود لذا قبول نمود؛ و چون میرزا شاهرخ شنیده بود که وکلای امرا خصوصاً گماشتگان امیر فیروزشاه در بلخ تصرف بسیار دارند، موقعی که به سید عمادالدین اجازه حرکت داد دستور فرمود که محاسبات سه ساله ولایت بلخ را در حضور میرزا محمد جوکی^۱ فرزند شاهرخ که در آن سال در آنجا قشلاق می کرد مفروغ گرداند و تحقیق نماید اموالی که از دهلی از راه بلخ به هرات آورده بودند چه مبلغ و چه مقدار بوده؟ چون به سمع شاهرخ رسانیده بودند که ملازمان امیر فیروزشاه دست تصرف به آنها دراز کرده اند، سید چون به بلخ رسید و به رسیدگی محاسبات دیوانی مشغول گردید دید که از اموال دیوان مبلغ های کثیری سر از گریبان خویشان و متعلقان امیر فیروزشاه در آورد پس از آن که سید در ملازمت میرزا جوکی مراجعت نمود میرزا جوکی که از امیر فیروزشاه رنجیده بود سید را با دفاتری که تکمیل و رسیدگی نموده و تصرفات بستگان فیروزشاه را نشان می داد

۱. در زمان پدر در سال ۸۴۸ درگذشت.

به نزد شاهرخ برد، شاهرخ روی به فیروزشاه نموده جواب آن‌ها را خواست؟ فیروزشاه که گمان نمی‌کرد مورد سؤال واقع شود رنجیده‌خاطر شده، از مجلس برخاست و چند روزی به دیوان حاضر نشد، ولی بالاخره از آن ترک ادب پشیمان شده از غصه مریض شد و بدرود زندگانی نمود.

پس از فوت شاهرخ که در ذی‌حجه سال ۸۵۰ واقع شد فرزندش میرزا الغ‌بیک که از راصدین و دانشمندان نجوم نیز بود و از سال ۸۱۲ سلطنت و امارت توران و ترکستان از طرف پدر داشت به طرف هرات تاخت و غلبه یافته به تخت سلطنت نشست، ولی در سال ۸۵۳ پسرش میرزا عبداللطیف بر او طغیان کرده غالب شد و پدر را به عباس نامی که پدرش به دستور میرزا الغ‌بیک کشته شده بود تسلیم کرد و عباس او را به قصاص پدر به قتل رسانید، و مدت سلطنت میرزا الغ‌بیک تقریباً دو سال و نه ماه بود.

سید عمادالدین در سال ۸۵۲ مورد توجه میرزا الغ‌بیک واقع گردید و به وزارت رسید و تا آخر ایام حیات او به شغل وزارت مشغول بود و پس از کشته شدن میرزا الغ‌بیک به طوری که در بحیره و آثارالوزراء مذکور است، در زمان سلطنت میرزا ابوالقاسم بابر میرزا فرزند میرزا بایسنقر بن میرزا شاهرخ که از سال ۸۵۳ تا ۸۶۱ سلطنت نمود؛ سید عمادالدین صاحب دیوان و متصدی امور سنجر میرزا گردید و در همان زودی بدرود زندگانی گفت.

خواجه اختیارمنشی

دیگر از معاریف متقدمین گناباد خواجه اختیارالدین حسن فرزند علی است که از معروف‌ترین خوشنویسان خط تعلیق بوده، و نام و حال او در کتاب الذریعه^۱ و کتاب دانشوران خراسان و کتاب کارنامه بزرگان ایران و کتاب تاریخ برگزیدگان مذکور

۱. قسم اول از جزء نهم، تهران، ص ۳۰۵.

ولی در همه آن‌ها خیلی مختصر و تقریباً قریب به یک مضمون ذکر شده است. در کتاب اطلس خط^۱ نیز در ذکر خوشنویسان نام تعلیق او برده شده است. خواجه اختیار در خط تعلیق بسیار ماهر و استاد بود و مدت سی سال در زمان سلطنت و فرمانروایی سلطان محمد خدابنده^۲ صفوی پسر شاه طهماسب اول و پدر شاه عباس بزرگ در خراسان به کار انشای شاه صفوی اشتغال داشت در مرقعی که به خط وی موجود می‌باشد نام خود را چنین ذکر کرده است: اختیارالمنشی بن علی الجنازیدی فی شهر سنه نهصد و شصت و چهار^۳.

از آثار شیوای وی قطعات و رساله‌های متعددی وجود دارد از جمله مجموعه‌ای از منشآت و خط او که تاریخ آن‌ها بین ۹۳۵ و ۹۷۰ می‌باشد در کتابخانه سلطنتی موجود است.

در الذریعه از آقای دکتر بیانی «دو نمونه خطوط خوش شاهنشاهی» نقل نموده که به خط خودش دیده و مسافرتی هم به محولات نموده است، وفاتش در ۹۹۰ واقع شده ولی در کتاب دانشوران خراسان ۹۷۰ ذکر شده است.

در کتاب دانشوران خراسان ذکر شده که خواجه اختیار از نزدیکان و مقربان امیرعلیشیر بوده ولی این امر خیلی بعید به نظر می‌رسد زیرا وفات امیرعلیشیر در سال ۹۰۶ یا ۹۰۷ بوده و در آن تاریخ که حدود ۶۴ یا ۸۴ سال قبل از وفات خواجه می‌باشد، به طور حدس قریب به یقین برای خواجه بر فرض هم که به سن رشد رسیده بوده نام و شهرتی نبوده که از مقربان امیرعلیشیر باشد، و محتمل است که نویسنده محترم نظر به قاضی اختیارالدین حسن بن علی تربتی داشته که از دانشمندان زمان خود و صاحب تألیفات و از مردم زاوه تربت حیدریه بوده، و در

۱. فضائی، حبیب الله، ۱۳۵۰ (۱۳۹۱ قمری).

۲. متولد ۹۳۸، متوفی ۹۹۵.

۳. در کارنامه بزرگان ایران ۹۶۴ و در تاریخ برگزیدگان ۹۲۴ نوشته شده ولی خودم آن مرقع را ندیده‌ام لیکن از نظر تاریخ و معاصر بودن با سلطان محمد تاریخ اول نزدیکتر به نظر می‌رسد.

زمان سلطانحسین میرزا بایقرا در هرات منصب قضاوت داشته و با خواجه اختیار گنابادی هم‌نام و لقب و او نیز در خط تعلیق استاد بوده و در سال ۹۲۸ در تربت وفات یافته و در همان‌جا مدفون گردیده است، و نیز غیر از اختیارالدین بن غیاث‌الدین الحسینی است که او نیز از دانشمندان زمان سلطانحسین بایقرا و مدتی قاضی هرات بوده و تألیفاتی نیز دارد از جمله: اساس الاقتباس و کتاب مختصری در امثال و حکم و اقتباسات لطیفه که به‌خواهش بایقرا تألیف شده و در سلخ رجب ۸۹۷ به‌پایان رسانیده است، دیوان‌اشعاری هم دارد ولی در خط شهرتی نداشته است. در گناباد نویسندگان دیگری هم وجود داشته از جمله یک جلد صحیفه سجادیه نزد دانشمند محترم آقای سید مهدی صدرعاملی اصفهانی دیدم که به‌خط محمد نصیربن محمد حسین الجنابدی و تاریخ آن ۱۱۰۷ هجری بود ولی از حالات او چیزی به‌دست نیامد، و نیز در کتابخانه ملک تهران کتاب تحفة الزائر، که از تألیفات مرحوم مجلسی است خطی به‌شماره صد و چهل و نه در سیصد صفحه با جلد چرمی دیده شده که نام نویسنده آن عسکری جنابذی خراسانی ذکر شده و تاریخ تحریر آن ۱۰۸۸ هجری است که معلوم می‌شود در زمان قبلی نوشته شده است.

محمد افضل خطاط

دیگر از بزرگان آنجا محمد افضل خطاط بوده است. در کتاب اطلس خط^۱ می‌نویسد: «محمد افضل از خوشنویسان گمنام شکسته و معاصر شفیعا و از پیروان شیوه وی بوده و حیات او تا سال ۱۱۱۸ مشخص است که از قطعه خط او دانسته می‌شود».

۱. فضائل، حبیب‌الله، ص ۶۱۷.

میرزا بیک مورّخ

دیگر از معاریف گذشتگان گناباد میرزابیک بن حسن حسینی است که از مورّخین و معاصر شاه اسماعیل صفوی بوده و کتاب روضة الصّفویّه از اوست و نام او در کتاب تاریخ منتظم ناصری ذکر شده و در کتاب مجمع التواریخ نیز نام او برده شده است، شرح حال او به طور تفصیل تاکنون برای نگارنده به دست نیامده فقط در کتاب فهرست ریو تألیف چارلز ریو^۱ متصدی کتاب های شرقی موزه لندن موسوم به بریتیش موزیوم که در سه جلد نوشته شده و در سال ۱۸۷۹ چاپ شده، در سال ۱۸۹۵ نیز جلد چهارمی به عنوان ضمیمه توسط همان مؤلف برای آن نوشته شده، و در آن جلد در صفحه سی و هشت که راجع به کتاب روضة الصّفویّه شرحی نوشته می نویسد: میرزابیک در ابتدا در ادبیات و فلسفه کار می کرده و بعداً از ادامه فعالیت در این دو موضوع منصرف شده به تاریخ نویسی پرداخته و روضة الصّفویّه را تألیف نموده است، این کتاب به انگلیسی است و چون نگارنده به زبان انگلیسی آشنایی ندارم آقای باقرجلایر که از دوستان نگارنده و فرهنگی در مشهد می باشند آن قسمت را ترجمه نموده اند، البته این قسمت که در فهرست ریو ذکر شده از عبارات مقدمه خود کتاب روضة الصّفویّه استنباط شده است که بعداً قسمتی از آن را ذکر می کنیم.

در کتاب تاریخ ایران بعد از اسلام تألیف دکتر عبدالحسین زرّین کوب که از طرف اداره نگارش وزارت فرهنگ چاپ می شود در قسمت اول آن که چاپ شده قسمتی از آن اختصاص به مآخذ تاریخی دارد در صفحه چهل و هفت نام کتاب روضة الصّفویّه را ذکر کرده و نوشته، این کتاب تألیف میرزابیک (یا امیربیک) بن حسن حسنی یا حسینی جنابذی از درباریان شاه عباس صفوی می باشد که تاریخ سلسله صفویّه تا آغاز سلطنت شاه صفی است و با انشای متکلف

1. D. Charles Rieu.

تحریر یافته است.

در کتاب الذریعه هم در ذکر نام این کتاب از مؤلف آن نام برده است، این کتاب تا کنون به چاپ نرسیده و نسخه خطی که مورد استشهاد فهرست ریو می باشد مربوط به کتابخانه صنیع الدوله بوده که در بیست و چهار رجب ۱۱۱۳ هجری نوشتن آن پایان یافته و مسترسیدنی است. جی چرچیل (منشی سفارت انگلستان در تهران از سال ۱۸۸۴ تا ۱۸۹۴) از آن نسخه دیباچه آن کتاب را در آن فهرست نقل نموده است، و این کتاب اکنون در کتابخانه مجلس شورای ملی می باشد و دارای ۴۶۴ صفحه و هر صفحه هجده سطر به خط نستعلیق با کاغذ بد نازک آهاردار می باشد.

کتاب خطی دیگر نیز به شماره ۱۶۴۴ در کتابخانه مدرسه سپهسالار تهران موجود است که در ذی القعدة سال ۱۰۸۴ به خط محمد ابوطالب بن ضیاءالدین نوشته شده است، نسخه دیگر هم متعلق به آقای فرخ^۱ در مشهد مقدس رضوی است که به خط محمد حسن بن عبدالله در سوم ماه ربیع الثانی ۱۲۷۵ قمری به اتمام رسیده است.

خطبه این کتاب خیلی مفصل است و پس از ذکر خطبه می گوید: «لهذا چون مدتی مدید فقیر منکسرالبال میرزابیک حسینی جنابدی اوقات محفوف به آفات خویش صرف اکتساب فضایل نموده خود را از بی مقداران و خاک روبان این طایفه علیّه مرتبه شمرده گاهی در بزم باده نوشان معانی ریزه چین خوان حکمیات غرابت آثار بوده گاهی در رشته جوهریان سخن دست فروش عقود لالی اشعار، اما در این دو فن خود را آن مقدار مستعد نمی دانست که به تألیف و تصنیف مقاله

۱. آقای فرخ از رجال و دانشمندان خراسان می باشند و مدت ها معاونت و کفالت نیابت تولیت آستان قدس رضوی (ع) را داشتند و اکنون بازنشسته شده اند و فعلاً سمت علمی نیابت ریاست انجمن ادبی مشهد را دارند دارای کتابخانه شخصی بسیار مفصل معتبری می باشند و کتاب های خطی بسیار نفیس هم دارند که در ایران مشهور است، دیوان اشعار ایشان به نام سفینه فرخ چاپ شده است.

پردازد که به وسیله آن گاهی به خاطر عاطر بزم فروزان محفل انصاف گذرد و گاهی هدف تیر طعنه حاسدان پرلاف گردد، لیکن چون سیر و اخبار پیشینیان وافی و استکمالی کافی است چه به مجرد حفظ نوادر و حکایات که از آثار سلف بر صفحه روزگار مانده قدرت بر ترکیب الفاظ و استعارات معانی که آن نیز نتیجه ارباب شعر و انشاست این معنی از مشیمه عدم به صحرای وجود جلوه می نماید، به خاطر فاطر رسید که در سیر نسخه ای پردازد و احوال قدس مآل سلاطین ابد قرین علیّه علویه صفویه که خاتم سلاطین دنیا و رافع الویة شریعت بیضاوند در آن ادا نماید به روضة الصفویه موسوم گرداند، الخ». و پس از چندی نام شاه عباس را با القاب ذکر نموده و پس از ذکر جملائی اشاره می کند که ابتدای تحریر در سال ۱۰۲۳ می باشد، این کتاب در سال ۱۰۲۸ به پایان رسیده است، آقای حاج شیخ محمدحسین صدرافصحی بیلندی کتاب دیگری به نام تاریخ غمگسار به میرزابیک نسبت دادند ولی نگارنده هرچه جستجو کردم آن را ندیده و از دانشمندان و ادبا هم که سؤال نمودم اطلاعی نداشتند.

حاج قاسمعلی بیچاره

یکی دیگر از معاریف سابق گناباد حاج قاسمعلی بوده که اصلاً اهل شیراز و پدرش از علمای معروف آنجا و خودش نیز دارای علم و عمل و زهد و تقوا بوده و چون میل به انزوا داشته از شیراز مهاجرت نموده و در ضمن سیاحت به گناباد عبور کرده، و چون آنجا را دور از شهرهای معروف دید و برای گوشه نشینی مناسب تر دانسته میل به توقف آنجا نمود و در دهات آنجا نیز شوراب را دورتر از اجتماع دیده و برای سکونت خود اختیار نمود و با برادر خود در آنجا ساکن گردید، و به شغل کشاورزی اشتغال ورزید و در عین حال زهد و تقوا و عبادت را از دست نداد.

۱. از دوستان دانشمند، آقای سید فضل الله دانشور علوی در تهران و آقای باقر جلایر در مشهد، که مرا در این یادداشت ها کمک نموده اند تشکر دارم.

حاج قاسمعلی از طایفه معروف به بیچاره بود این طایفه شعبه‌ای از خزاعه از اولاد سلیمان بن صُرد خزاعی و از اوایل اسلام از دوستان اهل بیت عصمت و طهارت بوده و طبق آنچه در فرمانی که از طرف شاه سلیمان ثانی خواهرزاده شاه سلطان حسین که مدت قلیلی در مشهد سلطنت داشت در سال ۱۱۶۳ نوشته شده در کربلای معلّا با طایفه بنی‌اسد در ملازمت حضرت سجّاد (ع) حاضر بوده؛ آن حضرت فرموده بود روزگاری خواهد رسید که از مردم چوپان بگی و سایر عوارض مطالبه کنند لهذا اولاد و طایفه او و بنی‌اسد را از چوپان بگی معاف نمودیم، و هنگام توجه حضرت رضا (ع) به خراسان امیرسلطانقلی از میان طایفه چکنی و زنگنه و اکراد که به او اعتقاد داشتند جدا شده و به اتفاق امیر احمد و امیر محمد بنی‌اعمام خود خدمت آن حضرت رسیدند و مورد عنایت واقع شدند، و آن حضرت امیر احمد و امیر محمد را خطاب به بیچاره و منسوب به سرکار خود فرمودند، از آن به بعد این کلمه را که بر زبان مبارک حضرت رضا (ع) خطاب به آن‌ها جاری شد افتخاراً برای خود گذاشتند و اولاد آن‌ها نیز به نام بیچاره معروف شدند و طبق فرمایش حضرت سجّاد سلاطین صفویه آن‌ها را مورد لطف قرار داده و از مالیات معاف نموده بودند از طرف شاه سلیمان ثانی نیز از پرداخت مالیات معاف گردیدند و این رویه تا اوایل قاجاریه معمول بود، و در زمان ملاً سلطان محمد پدر ملاحیدر محمد جدّ مرحوم حاج ملاً سلطان محمد بیدختی که خواب دیده بود بار سنگینی را به دوش گرفته! بیدار که شده بود تعبیر نموده بود که شاید مالیاتی که از آن‌ها نمی‌گیرند بر دیگران تحمیل می‌کنند، و چون از حاکم سؤال نموده معلوم شده بود همان‌طور است، لذا خواهش کرده بود که اضافه را از دیگران نگرفته و از خودشان بگیرند، و مرحوم حاج ملاًعلی نورعلیشاه در کتاب رجوم الشیاطین می‌نویسند: شنیده‌ام بیچاره قاین اکنون هم معاف‌اند و بیچاره بغدادک گویند که فرمان معاف بودن از ناصرالدین شاه هم دارند، و تاریخ آن کتاب ۱۳۱۵ قمری است.

طایفه بیچاره در عربستان و ایران زیاد و از جمله در شیراز ولی قسمت عمده در خراسان می‌باشند زیرا از همان زمان که آن دو نفر از طرف حضرت رضا(ع) مفتخر به این خطاب گردیدند بیشتر اولادشان در خراسان سکونت داشته و بعداً هم در اطراف خراسان مخصوصاً گناباد و قاین و بیرجند و نیشابور بوده و می‌باشند، و طایفه ما که اولاد حاج قاسمعلی هستند در اصل از شیراز آمده‌اند و غیر از طایفه بیچاره سابق گناباد می‌باشند.

فرمانی که درباره طایفه بیچاره فعلاً موجود و نسخه اصلی آن اکنون نزد نگارنده می‌باشد از طرف شاه سلیمان ثانی در سال ۱۱۶۳ در مشهد نوشته شده، و شاه سلیمان به طوری که در کتاب مجمع التواریخ تألیف میرزا محمدخلیل مرعشی صفوی ذکر شده نوه دختری شاه سلیمان و خواهرزاده شاه سلطان حسین صفوی بود که نامش میرزا سید محمد ملقب به سلیمان میرزا و فرزند میرزا محمد داوود بن عبدالله بود، که سلسله نسبش به حسین اصغر فرزند حضرت سجاد(ع) می‌رسید، میرزا سید محمد در سال ۱۱۲۸ در اصفهان متولد شد و مدت‌ها متولی آستان قدس رضوی(ع) بود که پس از آن که امرای نادری شاهرخ پسر رضاقلی میرزا نوه نادرشاه و نوه دختری شاه سلطان حسین را که پس از ابراهیم شاه به سلطنت انتخاب کرده بودند کور نمودند، او را که از طرف مادر به سلاطین صفویه می‌رسید در مشهد مقدس به سلطنت انتخاب نموده و شاه سلیمان ثانی نامیده شد، و در روز پنجم ماه صفر ۱۱۶۳ که منجمین برای جلوس و تاجگذاری انتخاب نموده بودند تاجگذاری نمود و سکه به نام خود زد و فرمان‌های بسیار برای آسایش رعیت صادر و از جمله مردم را سه سال از پرداخت مالیات معاف کرد و موقوفات زیادی نمود، ولی سلطنت او طولی نکشید و یوسف علیخان که از طرف شاه سلیمان هم حاکم مشهد بود و با پیروان خود بر سر او ریخته و چشم او را کور کرد و مجدد شاهرخ را به سلطنت برگزید، و این قضیه در یازدهم ربیع الثانی ۱۱۶۳ بود که مدت سلطنت او شصت و پنج روز شد.

فرمان موجود مربوط به طایفه بیچاره نیز از طرف او صادر گردید و از آن فرمان معلوم می‌شود که از سلاطین سابق نیز فرامینی در آن باب بوده است. کتاب مجمع‌التواریخ تألیف میرزا محمدخلیل مرعشی معروف به سلطان خلیل میرزا پسر سلطان داؤد میرزا و نوه شاه سلیمان ثانی بوده که آن کتاب را در شرح وقایع ایران از سال ۱۱۲۰ که تاریخ شورش افغانه است تا زمان خودش که سال ۱۲۰۷ بوده نوشته است، کتاب تذکره داؤد معروف به زبور آل داود نیز که در تاریخ شاه سلیمان ثانی و شرح وقایع زمان او و اعمال نیک اوست توسط پسر شاه سلیمان سلطان هاشم میرزا عموی مؤلف مجمع‌التواریخ در سال ۱۲۱۸ نوشته شده، و چون جدش به نام میرزا داؤد بوده از این رو آن را به زبور آل داؤد نامیده است، کتاب مجمع‌التواریخ در سال ۱۳۲۸ در تهران به چاپ رسیده ولی زبور آل داؤد و نسخه خطی آن که هشتاد برگ و به خط نستعلیق خوب و دارای سرلوحه مذهب می‌باشد در کتابخانه ملک در تهران شماره $\frac{۳۸۱۵}{۳۱/۱/۲۵}$ موجود می‌باشد، منظور از ذکر این شرح بیان صدور فرمان مذکور و معرفی شاه سلیمان ثانی است.

حاج قاسمعلی نیز از طایفه بیچاره بود، پدر او از علمای شیراز بوده و نیاکانش در شیراز سکونت داشته و پس از آن که او قریه شوراب گناباد را برای سکونت اختیار کرد به شغل کشاورزی و آبادانی ملک اشتغال ورزید و مثل معروف نزد عرفا را که «دست به کار و دل با یار» باشد عملی داشت و دارای روش عارفانه بود، در زمان خود به واسطه حسن سلوک با مردم و جدیت در کار و آبادانی و زراعت و در عین حال داشتن زهد و بی‌علاقگی به دنیا مورد توجه و علاقه عموم اهالی گناباد شده در اندک مدتی صیت علم و فضل و تقوا و ورع او در گناباد پیچیده و همه بدو علاقه مند گردیدند، و به قرای دیگر گناباد نیز رفت و آمد داشت و مورد احترام عموم بود از جمله به زبید زیادتر می‌رفت و حتی از نوه‌ها و احفاد او در آنجا ازدواج کردند که حدس زده می‌شود قریه شیراز آباد نزدیک زبید نیز احدائی آنها بوده و از این رو بدین نام موسوم گردیده باشد، و طایفه بیچاره آنجا هم موقعی که

دانستند او نیز از آن طایفه است بیشتر به او مأنوس شده و محبت می نمودند و علاقه زیادی به او پیدا کردند.

ولی تاریخ و زمان حیات او به طور قطع معلوم نیست و حدس زده می شود که مقارن با اواخر صفویه بوده است، و بعضی احتمال می دهند که چون در اواخر صفویه رجال سیاست با صاحبان معرفت خصومت و دشمنی داشتند و در اذیت و آزار آنها کوشش می کردند و آنها را نفی بلد نموده یا می کشتند، چنانکه در اصفهان نمودند، از این رو حاج قاسمعلی نیز شاید مجبور به مهاجرت از وطن و سکونت در جای بی نام و نشان گردیده باشد.

حاج قاسمعلی فرزندی داشته به نام حاج محمد و او دارای دو فرزند ذکور به نام نورمحمد و علیمحمد بوده و هر کدام از آنها دارای فرزندان بوده اند، از این رو اولاد حاج قاسمعلی پس از فرزندش حاج محمد به دو رشته منقسم گردید؛ و هر دو رشته در گناباد دارای احترام خاصی بوده اند چنانکه در شرح حال حاج ملا سلطانمحمد مذکور داشتیم.

احفاد اناث حاج قاسمعلی نیز به عقد ازدواج اعیان و علما و معاریف گناباد درآمده و یکی از آنها در زبید شوهر نمود، و نیز مرحوم حاج حسن کرباسی کاخکی هم یکی از نوادگان حاج قاسمعلی را به عقد ازدواج خود درآورد که مرحوم حاج محمد ابراهیم کرباسی از طرف مادر به حاج قاسمعلی می رسد، و حاج ملاعلی بیدختی جدّ ما نیز با فامیل کرباسی وصلت نمود.

حاج محمد اشرف کاخکی

حاج محمد اشرف کاخکی نیز در زمان خود از مشاهیر گناباد بوده پدرش خواجه صدرا نام داشته، تولد حاج محمد اشرف در سال ۱۱۰۳ در قصبه کاخک اتفاق افتاد و پس از طی دوران طفولیت و رسیدن به سنّ رشد به تجارت اشتغال ورزید و وضع مالی او که از سابق هم خوب بود بر اثر حسن سلوک و صحت عمل

بهبتر شد، و توفیق تشرّف مکه و انجام فریضه حجّ نیز برای او حاصل گردید و به واسطه ارادت کاملی که به ساحت قدس حضرت سیدالشهدا حسین بن علی (ع) داشت در اقامه مجالس سوگواری آن حضرت علاقه و عشق زیادی ابراز می نمود، و به همین جهت در سال ۱۱۸۳ در هشتادسالگی محلی برای حسینیه و اقامه عزاداری در قسمت پایین کاخک بنا نهاد و املاک بسیاری برای عزاداری در آنجا وقف نمود که از جمله به طوری که آقای جمال علائی متولی کنونی آن موقوفات یادداشت نموده اند این چند رقبه عبارت اند از: چند سهم از خرگرد خواف و نصف قریه دیسفان و یک سهم از آب قنات بلده^۱ فردوس (تون سابق) و دو مزرعه به نام دَرغَنج و گلاباد که در بالای کاخک واقع است جزو آن موقوفات می باشد، که همه ساله باید منافع و درآمد آن ها صرف عزاداری ایام عاشورا و اطعام مساکین گردد و آن حسینیه اکنون هم باقی و متولی آن آقای جمال علائی می باشد.

پس از حاج محمد اشرف فرزندش نصرالدین احمد جای پدر را گرفت و متولی موقوفات نیز بود، پس از او فرزندش آقاحسن معروف به وکیل الرعایا متولی موقوفات گردید و او نیز به طوری که می نویسند دارای زهد و تقوا و امانت و صداقت بود و مردم آنجا و ثوق کاملی به او داشتند از این رو به وکیل الرعایا مشهور گردید، و در زمان محمدباقرخان عمادالملک بزرگ که از خوانین و امرای بزرگ طبس بوده و حکومت طبس و فردوس و گناباد را داشته، آقاحسن مدتی نیابت حکومت را در گناباد و قسمتی از خاک فردوس عهده دار بوده و با مردم حسن سلوک داشته و مردم هم از او راضی بوده اند، و او نیز آثاری از خود به یادگار گذاشت از جمله قناتی در منطقه باخزر احداث نمود و قلعه و ساختمان هایی برای زارعین بنا نهاد و آن قنات و قلعه به مناسبت نام خود او به قلعه آقاحسن معروف گردید، سپس آن را به طوری که آقای جمال علائی نوشته اند وقف حسینیه جدّ

۱. قنات به نام بلده معروف می باشد.

خود نمود ولی بعداً بر اثر تعدّیات عشایر آنجا از تصرّف وقف خارج و به تصرّف عدوانی متعدّیان درآمد.

پسر آقا حسن میرزا اشرف بود که در کاخک شهرتی داشت و فرزند او میرزا محمّد ملقب به حسام المتکلمین نیز از معاریف کاخک بود و در سال ۱۳۰۰ متولّد گردید و به واسطه شوقی که به تحصیل داشت ابتدا نزد مرحوم علامه کاخکی مدرّس مدرسه حسینیّه کاخک به تحصیل مشغول شده و سپس در مشهد در مدرسه فاضل خان سکونت نموده و مدتی به تحصیل علوم دینی و فلسفه نزد مرحوم آقا میرزا محمد آیت الله زاده خراسانی و حاج میرزا حبیب الله مجتهد و ابوالحسن میرزا شیخ الرّئیس مشغول شد، و بعداً در مرو و بخارا نزد آقامیرزا منیر ایرانی استفاده نمود و در مراجعت مجدّد نزد شیخ الرّئیس به تلمذ اشتغال ورزید و در رجب ۱۳۳۳ از طرف او حسام المتکلمین لقب یافت، سپس به گناباد مراجعت نموده نزد حاج ملاعلی نورعلی شاه ثانی در رشته فقر و سلوک وارد گردید و به واسطه قوّت بیان و فعالیت های صوری که داشت بالطبع عده ای مخالف هم در کاخک داشت از این رو بسیاری از اوقات به دعوی و جدال و گفتگو با دیگران بود، ولی در عین حال در همه موارد و هر حال به تصوّف و درویشی تظاهر نموده و باکی از دیگران در آن باب نداشت، و در چند سال آخر منزوی شده و اضافه بر آن به واسطه کسالتی هم که داشت حرکت نمی کرد تا آن که در ذی حجّه سال ۱۳۸۲ قمری بدرود زندگانی نمود و در مقبره خانوادگی در کاخک که روی تپه مشرف مزار امامزاده واقع است مدفون گردید.

نگارنده ایشان را بسیار دیده و با من لطف کاملی داشت دارای فضل و کمال و قوّت نطق و بیان بود و حافظه خوبی داشت و بسیاری از احادیث را از حفظ بیان می کرد، به حدیث ذکر ناقوس خیلی علاقه مند بود و چون حدیث بسیار شریف بزرگی است نگارنده تیمناً آن را ذکر می کنم؛ این حدیث در أمالی شیخ صدوق در مجلس چهلم ذکر شده و آن این است: «صالح بن عیسی بن احمد به اسناد خود

(تمام سلسله روات در آنجا ذکر شده) از حارث بن اعور همدانی نقل کند که روزی در حیره خدمت امیرالمؤمنین (ع) گردش می‌کردیم به دیری رسیدیم که در آن دیر ناقوس می‌زدند، امیرالمؤمنین علی (ع) از من سؤال فرمود که آیا می‌دانی این ناقوس چه می‌گوید؟ عرض کردم خدا و رسول (ص) و پسر عم رسول داناتر می‌باشند. فرمود که ناقوس مثل دنیا و خرابی آن را می‌زند و این عبارات را می‌گوید: لا إله الا الله حقاً حقاً صدقاً صدقاً، انّ الدّنيا قد غرّتنا و شغلّتنا و استهوتنا و استغوتنا، یابن الدّنيا مهلاً مهلاً، یابن الدّنيا جمعاً جمعاً، تفتی الدّنيا قرناً قرناً، ما من یوم یمضی عنا، الاّ او هی رکناً منّا، قد ضیعنا داراً تبقی، و استوطننا داراً تفتی، لسنا ندري ما فرطنا، فیها الاّ یوماً متناً؛ یعنی نیست معبودی جز خداوند یکتا که به حق و راستی معبود است به درستی که دنیا ما را فریب داده و به خود مشغول ساخته و گمراه نموده و به پستی سوق داده است، ای فرزند دنیا آهسته رو، به جمع مال برو و در جمع آوری آن دقت کن که از راه صحیح باشد، ای فرزند دنیا تو جمع می‌کنی مال دنیا را ولی قرن‌ها و سال‌های آن مرتب از بین می‌رود، و هیچ روزی بر ما نمی‌گذرد جز آن که یکی از ارکان وجود ما را ضعیف می‌کند، افسوس که سرای جاودانی را ضایع گذاشته و از آن رو برگردانده‌ایم، و دل را به سرای فانی بسته و آن را وطن خود نموده‌ایم. پی نمی‌بریم به کوتاهی که در کار خود نموده‌ایم مگر روزی که بمیریم.»

حارث می‌گوید: خدمت حضرت عرض کردم که آیا خود نصاری این را می‌دانند؟ فرمود: اگر می‌دانستند مسیح را خدا نمی‌گفتند، گفت: سپس روز بعد به دیر نزد متصدی زدن ناقوس رفتم و خواهش کردم مجدداً ناقوس را به همان ترتیب که همیشه می‌زند بدون کم و زیاد بزند و او شروع به زدن ناقوس کرد؛ و من فرمایش حضرت را کلمه به کلمه می‌گفتم و جملات و وقوف این حدیث را با زنگ ناقوس کلیسا از حیث عدد و اندازه تطبیق می‌نمودم و کاملاً مطابق بود و زنگ کلیسا هم مطابق آن می‌زد به طوری که هر دو با هم به اتمام رسید. و راهب دیر هم درک کرد، سپس او مرا به پیغمبران قسم داد که چه کسی تو را به این موضوع آگاه کرد؟ گفتم

آن مردی که دیروز با من بود مرا آگاه کرد، گفت: آیا بین او و پیغمبر شما نزدیکی و نسبتی است؟ گفتم: او پسر عموی پیغمبر ماست، گفت: آیا این را از پیغمبر شما شنیده؟ گفتم: بلی، پس اسلام آورد و گفت: من در تورات دیدم که در میان پیغمبران پیغمبری خواهد آمد که گفته ناقوس را تفسیر خواهد کرد.... و چون این حدیث شریف بسیار جذّاب و دارای نکات پنددهنده‌ای است در اینجا برای تیمّن به مناسبت مذکور داشتیم. در کتاب مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه تألیف عزالدین محمود کاشانی متوفی در ۷۳۵ در فصل نهم از باب پنجم در ذکر سماع این حدیث را مختصر ذکر کرده و این طور می‌نویسد: روایت است از امیرالمؤمنین علی (ع) که وقتی بانگ ناقوس شنید با اصحاب گفت: شما می‌دانید که او چه می‌گوید؟ گفتند: نه. گفت: می‌گوید «سبحان الله حقاً حقاً انّ المولى صمدٌ بقی».

حسام المتکلمین سه فرزند ذکور داشت به نام ناصر و جمال و جلال که اولی در زمان خودش مقتول شد و دومی اکنون در کاخک و تولیت موقوفات به عهده ایشان است و خیلی اظهار محبت به ما می‌کنند و در یادداشت حالات اجداد خود به نگارنده کمک نمودند و از ایشان امتنان دارم و سومی کارمند دولت می‌باشد.

حاج حسین غوژدی

دیگر از اشخاص مشهور و معروف گناباد حاج حسین غوژدی است که از اشخاص خیرخواه و نیک گناباد و از ثروتمندان به نام آنجا در زمان خود بوده، و به طوری که معروف است ثروت نقدی و ملکی او خیلی زیاد و مسکوک طلا و نقره بسیار داشته و گاو و شتر و گوسفند زیادی هم داشته؛ از جمله می‌گویند چهل هزار گوسفند و چهل قطار شتر داشته - صاحبان شتر هر قطاری را مرکب از هفت نفر شتر می‌دانند که چهل قطار آن دویست و هشتاد شتر می‌شود - سایر مستملکات او نیز در همین ردیف بوده و نیز مشهور است که نه زن عقدی و صیغه داشته

است.

حاج حسین فرزند حاج هاشم و او فرزند حاج مَلاشفیعی و در زمان خود از اعیان و معاریف درجه اول گناباد بوده و حتی حاکم گناباد نسبت به او احترام بسیار می‌نموده و بلکه امرای طبس که حکومت گناباد تحت نظر آن‌ها بوده نسبت به حاج حسین کمال احترام را می‌نمودند، و نفوذ او طوری بوده که اگر در گناباد به موضوعی اظهار عدم تمایل می‌نمود عملی نمودن آن امر برای حاکم هم مشکل بوده، از این‌رو حاکم مجبور می‌شد در کارهای خود در گناباد از حاج حسین استمداد نماید، و مشهور است که یک مرتبه مالیات زیادی برای حاج حسین تعیین نموده و او مخالفت و استنکاف کرده بود تا منجر به زدو خورد بین سواران حاکم و مستخدمین حاج حسین شده و بالاخره حاکم مجبور شده بود که از نظریه خود صرف نظر نموده تسلیم نظر حاج حسین شود.

امور خیریه بسیاری نیز از او جاری شده از جمله در بیدخت در اواخر قرن دوازدهم آب انباری بزرگ ساخت که در آن زمان برای شرب اهالی کافی بود، و البته اخیراً همان‌طور که قبلاً ذکر کردیم به واسطه زیادی جمعیت بیدخت و کثرت تردد واردین چندین آب‌انبار دیگر ساخته شده مع ذلک کفایت نمی‌کند، ولی در اواخر قرن دوازدهم که جمعیت بیدخت زیاد نبود با آن‌که اصلاً آب‌انباری نداشت همان یکی کفایت می‌کرد. بعداً حاج حسین چند فنجان آب قصبه هم برای مخارج آن وقف نمود و اکنون هم آن آب‌انبار موجود است، مسجدی هم در نوده بنا نمود و موقوفات دیگری هم برای امور خیریه نموده است.

تاریخ صحیح تولد و وفات او در دست نیست ولی قطعی است که در اواخر قرن دوازدهم و اوایل سیزدهم حیات داشته زیرا ساختمان آب‌انبار بیدخت قبل از بنای مسجد آنجا بوده و چون تاریخ محراب مسجد آن ۱۲۰۴ می‌باشد، و لابد مدتی طول کشیده و شروع بدان با ساختمان آب‌انبار فاصله نداشته از این‌رو بنای آب‌انبار در اواخر قرن دوازدهم می‌شود، و وقفنامه‌ای هم از طرف او برای مسجد

شهر موجود است که تاریخ آن ۱۲۱۷ می باشد که معلوم می شود وفات او پس از آن تاریخ بوده است.

حاج حسین دارای یک پسر به نام حاج آقا علی بوده و یک دختر هم داشته که عیال حاج عبدالباقی بیدختی پدر ملاً عبدالعلی بیدختی (جدّامی مرحوم آقای ملاً محمد صدرالعلما جدّ اُمّی نگارنده) بوده و حاج آقا علی دارای دو دختر بوده که یکی عیال حاج میرزا حسن ریابی و دیگری عیال حاج میرزا تقی پدر حاج میرزا ابوطالب ریابی فرزندان حاج میرزا علینقی بوده اند و پسری هم به نام حاج عبدالصّمد داشته، و او دارای دو پسر و پنج دختر بوده، دو پسر به نام شیخ حسین ملقب به شفاءالملک و ملاً محمدعلی بوده اند که شیخ حسین از غوژد به سبزوار رفته و در آنجا ساکن شده و دارای سه فرزند ذکور بوده است، ملاً محمدعلی تمام ایام زندگانی خود را در غوژد گذرانده است و نسبت ما از دو جهت یکی از مرحوم آقامیرزا عبدالحسین ریابی و دیگری از طرف ملاً عبدالعلی بیدختی به مرحوم حاج حسین می رسد.

حاج ملاً ابوالحسن نوقابی

دیگر از معاریف قرن سیزدهم گناباد که اکنون احفاد او از فامیل های معروف و بزرگ گناباد می باشند حاج ملاً ابوالحسن نوقابی بود، حاج ملاً ابوالحسن فرزند حاج ملاً عبدالله و او پسر حاج ابوالحسن و او پسر حاج سعید بود که همه آنها در زمان خودشان از اشخاص نیک و متدین بوده اند و عدّه زیادی از اولاد آنها اکنون به مناسبت حاج سعید دارای نام فامیلی سعیدی می باشند، حاج ملاً عبدالله پدر حاج ابوالحسن مردی متدین و نیکوکار و خلیق و از ثروتمندان معروف گناباد بوده و امور خیریه بسیاری از او به یادگار مانده، از جمله در قریه نوقاب مسجد و حسینیه و آب انبار و حوضی بزرگ و حمام مردانه و حمام زنانه ساخته و موقوفاتی هم برای تعمیرات آنها و تعزیه داری و عید اضحی و عید غدیر و امام جماعت و

مؤذن نموده، که طبق آنچه آقای حاج محمد صادق سعیدی (معین الاشراف) نوه حاج ابوالحسن در یادداشت‌های خود نوشته‌اند عبارت‌اند از: یک سهم و نیم^۱ طاقه از آب و اراضی نوقاب و یک طاقه آب بهاباد با اراضی و یک طاقه از خدا آفرید و مزرعه میرآباد و شش سهم کلاته شیخی کاخک که برای مصارف مزبوره است و نیز یک سهم آب بیدخت را به انضمام اراضی و هفتاد فنجان از دو قنات کاخک به ضمیمه اراضی و سه سهم از مزرعه ایدو وقف بر اولاد خود نموده و وقفنامه مفصلی هم برای آنها نوشته است.

حاج ملاعبدالله دارای سه فرزند ذکور به نام ملابوتراب و حاج ملاابوالحسن و ملااسدالله بیک بوده، ملابوتراب فرزندی به نام محمدباقر معروف به حاج بابا داشته و حاج بابا فرزندی داشته، به نام حاج ابوتراب که با مرحوم حاج ملاسلطانمحمد مخالفت زیادی داشته و بالاخره وسایل قتل ایشان را فراهم آورد، ملااسدالله دو فرزند به نام هاشم و میرزا فریدون داشته و میرزا فریدون فرزندی داشته به نام کربلایی میرزا احمد که به مناسبت نظارت او در موقوفات حاج ملاعبدالله به ناظر معروف و در رشته فقر نیز وارد بود، معروف ترین فرزند حاج ملاعبدالله، حاج ملاابوالحسن بوده که مانند پدرش مردی خیرخواه و متدین و دارای حسن معاشرت بوده و او نیز ثروت سرشاری داشت که قسمت زیادی از آن را در امور خیریه مصرف نمود و موقوفاتی کرد، از جمله یک حسینیه در نوقاب و یکی در بیدخت برای روضه خوانی بنا نهاد و مجاری نیم طاقه آب بیدخت و یک قطعه زمین و بندعلی تاج‌الدین را وقف عزاداری در آن دو حسینیه نمود و بیست و چهار فنجان آب قصبه را نیز برای قرائت کلام الله وقف کرد، و نیز دو سهم و نیم آب نوقاب با اراضی و مجاری چهار سهم از شانزده سهم مزرعه محسن آباد در نوده پشن به انضمام اراضی و نیم طاقه از آب قنات بیدخت را وقف اولاد ذکور

۱. سهم عبارت از یک شبانه‌روز است و هر طاقه دوازده ساعت که نیم سهم است می‌باشد.

قرار داد، و چون او و پدرش هرکدام موقوفات جداگانه و مشابه با یکدیگر نموده‌اند از این رو برای مشخص شدن آن‌ها نام واقف هم ضمیمه می‌شود مثلاً موقوفه حاج ملاعبداللّهی و موقوفه حاج ابوالحسنی می‌گویند.

حاج ابوالحسن از متنفذین گناباد و مورد احترام طبقات مختلفه و در بسیاری از دهات مالک بود از جمله در بیدخت ملک زیادی داشت و در سال ۱۲۹۸ قمری بدرود زندگانی نمود.

او ارادت کاملی به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد داشت حتی قبل از این‌که ایشان شهرتی در تصوّف و عرفان پیداکنند علاقه‌مند بود و درباره صبیّه مرحوم حاج ملاعلی بیدختی که خواستگاران زیادی داشت او اصرار داشت که این وصلت با حاج ملاسلطانمحمد انجام شود و همان‌طور هم شد، و بعداً نیز با آن‌که در رشته فقر و سلوک وارد نبود نسبت به ایشان ارادت کاملی داشت و با آن‌که قبل از مرگش تمام دارایی غیرمنقول خود را بین فرزندان تقسیم و ملک هریک را تعیین نموده بود مع‌ذک برای آن‌که تغییری در آن داده نشود و اموال منقول هم به‌طور صحیح تقسیم گردد هنگام مرگ خود اولاد و دارایی خود را به مرحوم حاج ملاسلطانمحمد سپرده و تقسیم را به اختیار ایشان گذاشت، و پس از فوت او چون بعض فرزندان او به سنّ رشد نرسیده بودند مرحوم حاج ملاسلطانمحمد چند روز در نوقاب توقف کرده و تقسیم ترکه را مراقبت کامل نمود، به‌طوری‌که همه ورثه بعد از آن تقسیم کمال رضایت داشته و از زحمات مرحوم حاج ملاسلطانمحمد ابراز امتنان می‌نمودند.

مرحوم حاج ملاابوالحسن از ابتدای جوانی تا موقع مرگ دارای هفت زن و شش پسر و دوازده دختر بوده پسرانش از این قرار بوده: حاج محمدحسین معین‌الاشراف، حاج محمدباقر، ملامحمدعلی، نصرالله، حاج محمدرضا، و حاج ملاعبدالله صدرالاشراف. نصرالله و ملامحمدعلی در زندگانی حاج ابوالحسن از دنیا رفته و چهار پسر دیگر پس از او حیات داشتند و هر چهار از درویش بسیار

بامحبت و باایمان بودند و خدماتی در راه مسلک و مرام خود نمودند، آخرین آن‌ها مرحوم حاج ملاعبدالله صدرالاشراف بود که در شانزده ذی‌حجه ۱۳۷۳ قمری در هشتاد و شش سالگی بدرود زندگانی نمود، هرکدام از پسران و دختران دارای فرزندان متعدّد بوده به طوری که اکنون در گناباد پس از فامیل مرحوم حاج میرزاهمدی بزرگترین فامیل از حیث عدد می‌باشند، و به طوری که آقای حاج محمدصادق سعیدی فرزند حاج محمدحسین معین‌الاشراف که از اعیان گناباد و از درویش بامحبت و داماد مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه می‌باشند و مرا در ذکر شرح حال و فامیل حاج ملاابوالحسن کمک نموده‌اند، در شوال ۱۳۸۳ مطابق اسفند ۱۳۴۲ یادداشت نموده تعداد نفرات فامیل و اولاد حاج ملاابوالحسن در آن تاریخ از این قرار می‌باشند: در نوقاب ۶۳۰ نفر، بیلند ۱۶۴ نفر، بیدخت ۱۱۲ نفر، قصبه شهر ۶۵ نفر، کاخک ۳۹ نفر، نوده ۲۲ نفر، جویمند ۱۷ نفر، مشهد و تهران ۳۰ نفر که جمعاً ۱۰۸۹ نفر می‌شوند و اگر اولاد حاج ملاعبدالله را محسوب داریم خیلی بیشتر از این‌ها می‌شود ولی اولاد حاج ملاابوالحسن از سایر فرزندان حاج ملاعبدالله بیشتر است.

حاج حسنعلی بیک

حاج حسنعلی بیک نیز یکی از متنقّذین و اعیان و ثروتمندان گناباد در قرن سیزدهم هجری بود. او اهل دلوثی و پسر مرحوم حاج نجف از طایفه خفاجه بوده و خفاجه در اصل از طوایف عرب و یک رشته از قبیلۀ بنی‌عامر بوده، که این‌طور حدس زده می‌شود که با اعراب شیبانی در زمان بنی‌عباس به حدود مشرق و جنوب شرقی ایران مهاجرت نموده و شیبانی‌ها در طبرس و اطراف آن سکونت گزیده و خفاجه در گناباد متوطن شدند و اکنون طایفه خفاجه در گناباد زیاد می‌باشند، حاج نجف از متعینین محل خود و پس از او پسرش حاج حسنعلی بیک به واسطه هوش و ذکاوتی که داشت شهرت بیشتری پیدا کرد، و به طوری که مشهور

است به واسطه این که در گیسور مالک بود و بدان جا زیاد می رفت در ساختمان معروف به قبر جغتای حفاری نمود و دفینه مهمی به دست آورده بر اثر آن دارای ثروت سرشاری شد، و در قنات گیسور هم که مالک بود شروع به کار کرد و آن را آباد نمود، و بعداً امور خیریه بسیاری از او صادر شد از جمله املاکی در سال ۱۲۹۵ بر آستان قدس رضوی (ع) وقف نمود که از جمله صد و هفت فنجان از یک شبانه روز (از مدار دوازده) از مزرعه نوده پشن می باشد که از املاک مرغوب پسکلوت گناباد است.

موقوفات دیگری هم برای روضه خوانی در محرم و صفر و نیز املاکی وقف اولاد نمود، منازلی هم برای خود و فرزندان در دلوثی بنا نمود که در آن زمان از بهترین منازل گناباد محسوب می شد، و خیلی مستحکم بنا شده که اکنون هم موجود است و ایوان منزل بزرگ که معروف به منزل میان است گچ ببری شده و تاریخ آن ۱۲۷۰ قمری می باشد.

حاج حسنعلی بیک مدتی از طرف حکام و امرای طبس نیابت حکومت در گناباد داشت چون در آن اوقات گناباد جزو و تابع حکومت طبس بود و امرای آنجا بر آن حکمروایی داشتند، حاج حسنعلی بیک نسبت به مرحوم حاج مآسلطان محمد علاقه و دوستی داشت و با آن که درویش نبود اظهار ارادت می نمود و قبل از شهرت ایشان به این نام محبت زیادی نسبت به ایشان داشت، و موقعی که ایشان خواسته بود با صبیئه مرحوم آقای میرزا عبدالحسین ریابی ازدواج کند او گفته بود اگر با من مشورت کنید من معتقد نیستم چون، دختر از سید گرفتن برای غیر سید خوب نیست. ایشان در جواب گفته بود که آن برای کسی است که نتواند احترام سادات و آل رسول (ص) را حفظ کند ولی اگر رعایت احترام بشود اشکالی ندارد و بلکه میمنت دارد، و بعداً هم آن ازدواج را انجام داد و برای طرفین خوب و بامیمنت بود.

حاج حسنعلی بیک در اواخر دهه آخر قرن سیزدهم بدرود زندگانی گفت و

دو زن داشت از آن دو زن دو فرزند ذکور و سه اناث به وجود آمد، دخترها یکی عیال حاج میرزا حسن ریایی و دیگری عیال پسر او حاج میرزا محمود برادر آقامیرزا عبدالحسین بود و حاج میرزا حسن از دختر او فرزندی نداشت و فرزندان او از زوجه دیگر قبل از صبیۀ حاج حسنعلی بیک بودند، ولی حاج میرزا محمود چند فرزند داشت و همه آنها از همان زن بودند و دختر سوم او از عیال دیگر او که صبیۀ حاج میرزا حسن ریایی از عیال اولی او بود (یعنی هر کدام دختر خود را به دیگری عقد بستند) و او عیال میرزا غلامرضاخان مصدق السلطان تفضلی مشهدی بود، دو پسر او یکی حاج اسکندرخان و دیگری اسماعیل خان مظفر السلطان بودند، حاج اسکندرخان پس از پدر در گناباد چند سال نایب الحکومه بود در سال ۱۳۰۴ قمری موقعی که به ریاب برای دیدن خواهران خود می‌رفت هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد که شرح آن را در کتاب نابغه علم و عرفان نوشته‌ام، و چون خبر به جناب حاج ملاسلطانمحمد در بیدخت رسید فوری حرکت کرد و در موقع احتضار او وارد شد و او در آن موقع اظهار ارادت به ایشان نموده و چند کلمه سخن گفته از دنیا رفت، و بر اثر قتل او دولت عده‌ای را برای رسیدگی و دستگیری قاتلین فرستاد و اذیت و آزار زیاد به آنان رسانید.

پس از حاج اسکندرخان برادر کوچکترش اسماعیل خان نیابت حکومت یافت و به مظفر السلطان ملقب گردید و سال‌های متمادی در چند نوبت نایب الحکومه شد، او در رشته فقر وارد و خدمت جناب حاج ملاسلطانمحمد ارادت کاملی داشت ولی بعداً با فرزندش مرحوم حاج ملاعلی روابط نیکی نداشت و مخالفت و مضادّت می‌نمود! پس از وفات مرحوم حاج ملاعلی مجدداً خدمت جناب حاج شیخ محمدحسن صالح‌علیشاه رسیده اظهار ندامت از گذشته نمود و تجدید عهد ارادت کرد. در سال ۱۳۴۰ قمری که به مکه مشرف شد در راه مریض شده در قریه زهاب که بین کرمانشاه و قصر شیرین است بدرود زندگانی نمود و در همان جا مدفون گشت.

از او یک پسر و چهار دختر تولد یافت پسرش به نام اسکندرخان در زمان

حیات پدر از دنیا رفت، یکی از صبیته‌های او هم به عقد ازدواج جناب حاج میرزا محمدباقر سلطانی فرزند مرحوم حاج ملاسلطانمحمد درآمد و اکنون حیات دارد. این بود آنچه تاکنون راجع به گناباد و معاریف متقدمین آن برای نگارنده میسر گردیده است و مجدداً از نواقصی که در آن موجود است عذر می‌خواهم و اگر در نوشتن حالات بزرگان گناباد سهو و خطایی رخ داده از مطلعین و دانشمندان پوزش می‌طلبیم و امیدوارم در صدد اصلاح آن‌ها برآیند و مرا نیز آگاه فرمایند و بر خطایم نگیرند.

بنده شرمنده و نیازمند درگاه خداوند بخشنده آمرزنده

سلطانحسین تابنده

ربیع الاول ۱۳۸۴ - تیر ۱۳۴۳

فهرست کتب مورد مراجعه

۱. آتشکده آذر بیگدلی: لطفعلی بیک بن آقاخان بیگدلی شاملو، تخلص: آذر، تذکره‌ای است مشتمل بر شرح حال ۸۴۲ تن از شعرا، متولد ۱۱۲۳.
۲. آثار الوزراء: سیف‌الدین حاجی بن نظام عقیلی از مورّخین قرن نهم هجری.
۳. آصف اللغات: احمد عبدالعزیز نائطی نواب عزیز جنگ بهادر، جلد سیزدهم، شروع چاپ سال ۱۲۲۴ قمری در دکن.
۴. احسن التّصانیم فی معرفة الاقالم: شمس‌الدین ابی عبدالله محمّد بن احمد البتاء الشامی المقدّسی المعروف بالبشاری، لیدن، مطبعه بریل، ۱۹۰۹.
۵. اعیان الشّیعه، ۵۰ جلد: مرحوم سیّد محسن امین عاملی، دمشق، مطبعه انصاف، بیروت، ۱۹۶۰.
۶. افغانستان: در تاریخ و جغرافیای افغانستان، مجمع علمی، کامل میزان، ۱۳۳۴.
۷. الاعلام (چاپ دوم): خیرالدین زرکلی (به کسر زاء و راء) در ده جلد، تاریخ تألیف طبق آنچه در مقدمه چاپ اول ذکر شده سال ۱۳۳۰ قمری مطابق ۱۹۱۲ میلادی، تاریخ چاپ دوم از سال ۱۳۷۳ تا ۱۳۷۸ هجری مطابق ۱۹۵۴ - ۱۹۵۹ میلادی، چاپ اول آن در سه جلد بوده و در سال ۱۹۲۷ میلادی به طبع رسیده است.
۸. الذّریعة الی تصانیف الشّیعه: حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی.
۹. الذیل علی طبقات الحنابلہ: زین‌الدین ابوالفرج عبدالرحمن شامی، متولد ۷۳۶، متوفی ۷۹۵.

۱۰. امالی: شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی معروف به صدوق، چاپ سنگی، ۱۳۰۰.
۱۱. بحیره: هاشم بیک میرمحمد هاشم بن جلال‌الدین نقاش استرآبادی متخلص به فزونی معاصر شاه‌عباس، شعبان، ۱۳۲۸.
۱۲. برهان جامع: محمد کریم بن مهدیقلی تبریزی، تألیف در سال ۱۲۰۶ قمری، تبریز، ۱۲۶۰ ق.
۱۳. برهان قاطع: محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به برهان، تاریخ تألیف ۱۰۶۲ قمری، چاپ دوم در ۴ جلد از ۱۳۳۰.
۱۴. تاریخ ادبیات فارسی: هرمان اته آلمانی، متولد ۱۸۸۴، ترجمه آقای دکتر رضازاده شفق، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۵. تاریخ ادبیات ایران از زمان صفویه: ادوار براون، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۶.
۱۶. تاریخ ایران: سرجان ملکم
۱۷. تاریخ ایران بعد از اسلام: دکتر عبدالحسین زرین‌کوب، قسمت اول آن بحث مآخذ تاریخ، چاپ از طرف اداره کل نگارش وزارت فرهنگ.
۱۸. تاریخ برگزیدگان: امیر مسعود سپهرم، تهران، آبان ۱۳۴۱.
۱۹. تاریخ حافظ ابرو: نورالدین لطف‌الله خوافی مشهور به حافظ ابرو، متوفی در شوال ۸۲۳، کتاب خطی متعلق به کتابخانه ملک تهران، کاغذ خوب شماره ۴۱۴۳، ورق بزرگ ۶۹۴ صفحه، به خط ملک محمدبن محمدحسن بروجنی در پنج جمادی‌الاولی ۱۲۷۲ مغلوط.
۲۰. تاریخ عالم‌آرای عباسی: اسکندریبیک ترکمان دبیر مخصوص شاه‌عباس کبیر، شروع تألیف ۱۰۲۵، تاریخ چاپ ۱۳۱۳ قمری.
۲۱. تاریخ علمای خراسان و ضمیمه آن: متن کتاب تألیف میرزا عبدالرحمن مدرس اول آستان قدس رضوی، متولد شعبان ۱۲۶۸، متوفی در صفر ۱۳۳۸ و ضمیمه آن تألیف محمدباقر ساعدی، متولد ۱۳۴۵ قمری، چاپ ۱۳۴۱ شمسی.

۲۲. تاریخ منتظم ناصری: محمد حسن خان صنیع الدوله، سال ۱۲۹۸.
۲۳. تذکره حسینی: مرحوم دوست سنبهلی، لکنهو، ربیع الثانی ۱۲۹۲ (مه ۱۸۲۵).
۲۴. تحفه سامی: سام میرزا صفوی، تهران، مطبعة ارمغان، ۱۳۱۴ شمسی.
۲۵. تمة المستهی: مرحوم حاج شیخ عباس قمی، متولد ۱۲۹۴ قمری، متوفی ۲۳ ذی حجه ۱۳۵۹.
۲۶. تذکره روزروشن: محمد مظفر حسین متخلص به صبا، تاریخ تألیف ۱۲۹۶ قمری، چاپ هند.
۲۷. تذکره الشعراء: دولت‌شاه سمرقندی متوفی در ۹۱۳ تاریخ تألیف ۸۹۶، تهران، کتابفروشی بارانی شاه آباد.
۲۸. تذکره محمدشاهی: بهمن میرزا پسر عباس میرزا پسر فتحعلیشاه قاجار که به نام محمدشاه قاجار در سال ۱۲۴۷ تألیف شده است، خطی متعلق به کتابخانه دانشکده ادبیات تهران.
۲۹. تذکره میخانه: ملا عبدالبنی فخرالزمانی قزوینی، متولد سال ۹۹۸، تهران، شرکت نسبی اقبال نوروز، ۱۳۴۰.
۳۰. تنبیهات المنجمین: ملا مظفر گنابادی، ۱۲۸۴.
۳۱. تذکره نصرآبادی: میرزا محمد طاهر نصرآبادی اصفهانی قرن یازدهم هجری، ارمغان، ۱۳۱۷.
۳۲. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی: لسترنج انگلیسی، متولد ۱۸۵۴، متوفی در ۱۹۳۳، ترجمه محمود عرفان، تهران، ۱۳۳۷.
۳۳. حبيب السیر: غیاث‌الدین همادالدین معروف به خواندمیر، متوفی سال ۹۰۳.
۳۴. حدائق السیاحه: حاج میرزا زین‌العابدین شیروانی، تاریخ تألیف ذی حجه ۱۲۴۲، استنساخ ۱۲۴۳، خطی متعلق به کتابخانه سلطانی بیدخت.
۳۵. حدود العالم: جغرافیای عمومی، تألیف سال ۳۷۲ هجری و تحریر در سال ۶۵۶، نومانسکی در سال ۱۹۳۰ در لنین‌گراد از آن عکس برداشته، مصحح آقای سید

- جلال‌الدین تهرانی، تهران، جمادی‌الاولی ۱۳۵۲ هجری.
۳۶. خاتون هفت قلعه: دکتر محمد ابراهیم باستانی پاریزی.
۳۷. دائرة المعارف الاسلامیة: عبدالعزیز صاحب جواهر، تهران.
۳۸. دانشوران خراسان: غلامرضا ریاضی، ۱۳۳۶.
۳۹. دستورالوزراء: غیاث‌الدین بن همام‌الدین معروف به خواندمیر، متوفی سال ۹۰۳ در ۶۶ سالگی، تهران، ۱۳۱۷.
۴۰. دیوان غزلیات مولوی: مشهور به دیوان شمس.
۴۱. رجال اصفهان: آخوند ملا عبدالکریم جزوی و حواشی سید مصلح‌الدین مهدوی، چاپ دوم، ۱۳۲۸.
۴۲. روضة الصفا: میر محمد بن سید برهان‌الدین خاوند شاه معروف به میرخواند، ج ۷، تهران، کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز.
۴۳. روضة الصفوئیه: میرزاییک گنابادی، خطی.
۴۴. ریاض الجنه: محمد بن عبدالرسول زنوزی، تاریخ تألیف رمضان ۱۲۱۶، خطی شماره ۴۳۸۰ در کتابخانه ملک، تهران، تاریخ کتابت محرم ۱۲۶۵.
۴۵. ریاض العارفين: رضاقلیخان هدایت در زمان محمدشاه قاجار، تهران، ۱۳۱۶ شمسی.
۴۶. ریحانة الادب فی تراجم‌المعروفین بالکنیة او اللقب: محمدعلی مدرس تبریزی.
۴۷. زندگانی شاه‌عباس اول: نصرالله فلسفی، تهران، ۱۳۳۴.
۴۸. سفرنامه ناصر خسرو: چاپ سنگی قدیمی.
۴۹. سفینه خوشگو: خوشگو اهل شاه جهان آباد هند، خطی متعلق به کتابخانه ملک تهران، شماره ۴۳۰.
۵۰. سلطنة الحسین: مرحوم حاج ملاعلی نورعلیشاه ثانی، خطی.
۵۱. سیاحتنامه شاردن: (شوالیه شان شاردن) فیلسوف فرانسوی ۱۶۴۳-۱۷۱۳، ترجمه آقامحمد عباسی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۸.
۵۲. شاهنامه: حکیم ابوالقاسم حسن بن اسحق شرفشاه فردوسی، متولد ۳۲۹، متوفی ۴۱۱.

۵۳. شبهای پیشاور: سید محمد سلطان الواعظین شیرازی بن سید علی اکبر اشرف الواعظین.
۵۴. شرح بیست باب: ملا مظفر گنابادی، ۱۲۹۸.
۵۵. شمس التواریخ: شیخ اسدالله ایزدگشسب گلپایگانی، اصفهان، ۱۳۳۱ قمری.
۵۶. شهیدیه: حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی.
۵۷. صراط الجنه: ملا علینقی گنابادی، تهران، ۱۳۰۰.
۵۸. صورة الارض: ابی القاسم بن حوقل نصیبی، لیدن، ۱۹۳۹.
۵۹. طبقات اعلام الشیعة: حاج شیخ آقا بزرگ طهرانی.
۶۰. طرائق الحقایق: حاج میرزا معصوم نایب الصدر.
۶۱. فرهنگ انجمن آرای ناصری: رضاقلیخان هدایت، دارالطباعه همایونی، ۱۲۸۷ قمری.
۶۲. فرهنگ امیرکبیر: علی اصغر شمیم، چاپ دوم، تهران، تابان، ۱۳۴۳.
۶۳. فرهنگ جغرافیایی ایران: جلد نهم (خراسان)، تهران، دایره جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹.
۶۴. فرهنگ رشیدی: عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی متولد در بلدة تته از مضافات سند معاصر با شاه جهان و عالمگیر هندی، تهران، ۱۳۳۷ (شاه جهان در سال ۱۰۳۷ و عالمگیر در سال ۱۰۶۸ جلوس نمود).
۶۵. فرهنگ نوبهار: محمدعلی تبریزی خیابانی، دو جلد، تبریز، ۱۳۰۸ قمری.
۶۶. فوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریة: حاج شیخ عباس قمی، تهران، کتابخانه مرکزی، ۱۳۳۷.
۶۷. فهرست ریو: چارلز ریو متصدی کتابهای شرقی موزه لندن، ۱۸۷۹.
۶۸. قاموس الاعلام: شمس الدین سامی (در زمان سلطان عبدالحمیدخان ثانی).
۶۹. قاموس اللغة: فیروزآبادی ابوظاهر مجدالدین محمد بن شیخ الاسلام سراج الدین یعقوب متولد سال ۷۲۹=۱۳۲۸ میلادی، نام اصلی آن «القاموس المحيط والقابوس الوسیط» متوفی ۸۱۱ قمری، ۱۴۱۳ میلادی.
۷۰. کارنامه بزرگان ایران: نشریه اداره کل انتشارات و رادیو.

۷۱. کشکول: شیخ بهاء‌الدین محمد بن حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی، متولد ۱۷ محرم ۹۵۳ در بعلبک، متوفی ۱۲ شوال ۱۰۳۰ در اصفهان و منقول به مشهد.
۷۲. گاهنامه سید جلال‌الدین تهرانی: سال ۱۳۰۷ و ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱.
۷۳. لباب الالباب: نورالدین محمد بن محمد بن یحیی بن طاهر عوفی بخاری از احفاد عبدالرحمن بن عوف از فضلائی او آخر قرن ششم و اوایل هفتم.
۷۴. لغت‌نامه دهخدا: مرحوم علی‌اکبر دهخدا.
۷۵. لطایف الطویف: فخرالدین علی صفی فرزند کمال‌الدین حسین واعظ کاشفی، متوفی در سال ۹۳۹ در سن ۶۳ سالگی.
۷۶. مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی: خان بابامشار، ۱۳۴۰ شمسی، چهار جلد از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۲ به چاپ رسیده است.
۷۷. مجالس المؤمنین: قاضی نورالدین الحسینی، مقتول در سال ۱۰۱۹ در هند.
۷۸. مجمع التواریخ: میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی سال تألیف ۱۲۰۷، تهران، ۱۳۲۸ شمسی.
۷۹. مجمع الخواص: صادقی افشار کتابدار شاه‌عباس، ترجمه دکتر عبدالرسول خیام‌پور معلم دانشگاه تبریز، اختر، شماره ۱۴۴، ۱۳۲۷ شمسی.
۸۰. مجمل فصیحی: فصیح‌الدین احمد بن جلال‌الدین محمد خوافی متولد ۷۷۷ و متوفی ۸۴۹.
۸۱. مرصداطالع: صفی‌الدین عبدالؤمن بن عبدالحق بغدادی (ملخص به معجم البلدان).
۸۲. مرآة البلدان: محمد حسنخان صنیع‌الدوله، جلد چهارم، ۱۲۹۶ قمری.
۸۳. معجم البلدان: شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله حموی، متوفی در سال ۶۲۶ ق.
۸۴. مسالك الممالک: به عربی تألیف ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی استخری، متوفی ۳۴۶ ترجمه منسوب به ابن ساوجی محمد بن سعد بن محمد نخبجوانی در قرن هشتم هجری، تهران، ۱۳۴۰.

۸۵. مشاهد البلاد و معارف العباد: محمد باقر فخر الواعظین خلخالی.
۸۶. مکاتیب امام غزالی: حجة الاسلام محمد غزالی، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۳.
۸۷. منتخب التواریخ: مرحوم حاج ملاهاشم بن محمد علی خراسانی.
۸۸. نزهة القلوب: حمد الله مستوفی قزوینی بن ابی بکر بن محمد بن نصر، تألیف سال ۷۴۰ هجری ۱۳۴۰ میلادی.
۸۹. نشریة فرهنگ خراسان.
۹۰. نور الابصار: شیخ مؤمن شبلنجی مصری در قرن سیزدهم ۱۳۱۵، در قاهره.
۹۱. هدیه العارفين (اسماء المؤلفين و آثار المصنفين): اسماعیل پاشا بغدادی، جلد اول، اسلامبول، ۱۹۵۱ و جلد دوم ۱۹۵۵.
۹۲. هفت اقلیم: امین احمد رازی، تاریخ تألیف ۱۰۰۲ قمری.
۹۳. هفت قلم: قاضی الدین حیدر.

فهرست اشخاص

آبی، ابوسعّد (ابومسعود) بن الحسین	ابن اخضر ← جنابذی، عبدالعزیز
۳۳۷ /	ابن حوقل / ۱۱، ۱۲
آبی، ابومنصور بن الحسین / ۳۳۷	ابن ساوجی / ۱۰
آتس سا / ۲۳	ابن طاوس / ۱۵۹
آخوندزاده / ۱۳۵	ابن فهد حلّی / ۶۹
آذریبگدلی، لطفعلی بیگ بن آقاخان	ابن مقله ← ابوعلی محمد بن علی بن
۱۵، ۲۹۴ /	حسین بن مقله / ۵۷
آزاده، محبّ الله / ۲، ۲۹۱	ابواسحق ابراهیم بن محمد فارسی
آمیش تیرتس / ۲۳	اصطخری / ۱۰
آناهید / ۱۱۱	ابوالازهر / ۲۰۱
آیتی بیرجندی، محمدحسین (حاج	ابوالحسن بیهقی / ۲۵۱
شیخ) ← آیتی / ۱۵۷، ۲۴۰	ابوالصلّٰت عبدالسلام بن صالح بن
ابراهیم بن موسی بن جعفر (ع) / ۶۰	سلیمان الهروی / ۱۵۹، ۱۶۰
ابراهیم حسّاب / ۲۵۱	ابوالفضل (سید) / ۲۴۱
ابراهیم شاه / ۳۴۹	ابوالفضل بن ناصر حافظ / ۲۰۲
ابن ابی جمهور احسائی / ۲۳۱	ابوالقاسم بابر (میرزا) / ۳۴۲
ابن اثیر / ۵۴	ابوالمظفر شاه صفی بهادرخان / ۱۹۳

- ۵۵
- ابوالمعالی ← کرباسی، محمد (حاجی آقا میرزا) ← باقر / ۲۱۲
- ابوبکر (میرزا) / ۳۰۱
- ابوبکر عبدالغفار بن محمد بن حسین بن علی بن شیرویه / ۲۰۲
- ابوجعفر خازن / ۲۵۱
- ابوسعید ابوالخیر (شیخ) / ۳۱۷
- ابی الحسن بن بکروس ← حافظ / ۲۰۳
- ابی الفضل العباس (ع) / ۳۲۳
- ابی بکر بن زاغونی / ۲۰۲
- ابی ریحان بیرونی / ۲۵۱
- اته، هرمان / ۳۰۷
- احتشام السلطنه علامیر، محمودخان (میرزا) / ۲۵۰
- احمد بن علی بن محمد الباقر (ع) / ۲۱۷
- احمد شاه / ۱۸
- احمدک / ۴۵
- اختیارمنشی (خواجه)، اختیارالدین حسن / ۳۴۳، ۳۴۲
- ادیب نیشابوری / ۱۹۵
- اربلی، علی بن عیسی / ۲۰۴
- اردشیر اول (بهمن) / ۲۳، ۲۲
- اردشیر دوم هخامنشی (بهمن) / ۲۳،
- ارسطاطالیس بطلمیوس / ۲۵۱
- ارموی، ابوالفضل / ۲۰۲
- اسدالله (کربلایی ملاً) / ۱۲۴
- اسدالله بیک (ملاً) / ۱۰۷، ۳۵۸
- اسدی، حسن (سید) / ۲۴۱
- اسدی، محمدعلی (حاج سید) / ۲۴۱
- اسدی کاخکی، حسن (سید) / ۲۱۹
- اسفندیار / ۲۳، ۲۲
- اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) / ۲۶۳
- اشراقی، باقر (سید) / ۱۹۵
- اصبعی ازدی، جمال الدین محمدبن عیسی / ۲۲۸
- اصغر (ع) / ۲۲۴
- اصفهان، ابوالحسن (آیت الله آقا سید) / ۳۲۹
- اعتصام الملک (میرزا) / ۳۲
- اعتضاد الشریعه (میرزا آقا) / ۱۴۲
- أعمی، محمد (ملاً) / ۱۷۵
- افتخارالواعظین، عبدالحسین (کربلایی میرزا) / ۱۴۰
- افراسیاب / ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۱۶۵
- افضل، محمد (حاج) / ۲۳۲، ۲۶۸
- افضلیان، حسن (میرزا) / ۱۴۰

- اقبال، منوچهر / ۶۵
 انوشیروان، محی الدین (میر) / ۱۳۲
 اوزون / ۲۴۹
 اهورامزدا / ۵۵
 ایزدگشسب گلیپایگانی (ناصرعلی)،
 اسدالله (شیخ) / ۲۷۹، ۲۰۷
 ایشتر ← استاره ← ستاره / ۵۶
 باباطاهر / ۲۸۰
 باستانی پاریزی، محمد ابراهیم / ۵۴،
 ۱۴۹
 باغ آسیایی، احمد (آقا میرزا) / ۱۴۷
 باغ آسیایی، علینقی (میرزا) / ۱۴۷
 بایسنقر (میرزا) / ۳۴۲
 بجستانی، ابراهیم (حاج سید) / ۲۱۷
 بجستانی، اسماعیل (سید) / ۲۱۸
 بجستانی (بزشستانی)، سیف الدین
 مقدم / ۵۸
 بجستانی، علی (حاج سید) / ۱۹۴،
 ۲۴۱
 بجستانی، کاظم (حاج سید) / ۱۹۴
 بجستانی، محمد (سید) / ۲۱۷
 بجستانی، محمد عرب (حاج سید) /
 ۲۱۷
 بجستانی، هاشم (سید) / ۲۱۷، ۲۱۸
 بجستانی حائری، هادی (حاج سید) /
- اکبر (ع) / ۲۲۴
 التون تاش / ۳۳۵
 السعود / ۲۷۱
 الغ بیک (میرزا) / ۳۰۶، ۳۴۲
 امامی، علی (آقاشیخ) / ۱۷۹
 امامی، علی (حاج شیخ) / ۱۷۹
 امامی، مهدی (حاج شیخ) / ۱۷۹
 امیر، پل / ۶۳
 امیر تیمور گورکانی / ۳۰۰، ۳۰۱،
 ۳۳۸، ۳۳۹
 امیر سلطانقلی / ۳۴۸
 امیر علی / ۳۳۵
 امین، محمدرضا (آقاشیخ) / ۱۴۲
 امین التجار، جعفر (میرزا) / ۱۰۲
 امین الرعايا، حسین (ملا) / ۱۴۲
 امین الرعايا، محمد (کربلایی آقا) /
 ۹۶
 امین باشی خفاجه‌ای، عزت (میرزا) /
 ۷۱
 امین زاده، محمد / ۱۹۳
 امینی، ابوالحسن (میرزا) / ۱۰۲
 انسی / ۲۶۶
 انصاری، عبدالله (خواجه) / ۲۲، ۱۱۱
 انصاری، مرتضی (شیخ) / ۱۲۷،

- ۲۴۲، ۲۴۱
بحرالعلوم، مهدی (سید) / ۶۹، ۲۰۶،
۲۴۲
بحرائی، نجیب / ۲۰۴
براون، ادوارد / ۳۱۰
بروجردی، حسین (آیت الله حاج آقا)
/ ۲۴۳، ۲۳۵
بروجنی، ملک محمد بن محمد حسن
/ ۱۱
بشاری، شمس الدین / ۶۲
بغایری، عبدالرزاق / ۲۶
بغدادی حنبلی، زین الدین ابوالفرج
عبدالرحمن بن شهاب الدین احمد
/ ۱۵، ۲۰۲
بلخی، ابوالقاسم / ۲۵۱
بلخی، ابو معشر / ۲۵۱
بلخی خراسانی، جلال الدین (مولانا) /
۱۶
بویمرغی، ابراهیم (کربلایی ملاً) /
۱۷۸
بویمرغی، حسین (شیخ) / ۱۷۸
بویمرغی، علی (کربلایی شیخ) /
۱۷۸
بهائی (شیخ) ← عاملی، بهاء الدین
(شیخ) / ۶۹، ۱۵۹، ۲۰۹، ۲۴۹،
- ۳۱۵، ۳۰۳، ۲۹۶، ۲۵۱
به آبادی، عبدالمجید (میرزا) / ۱۴۹
بهبهانی، باقر (آقا) / ۲۰۶
بهجتی شهری ← بهجتی ← مهدوی
شهری، حسین (حاج میرزا) /
۳۳۳، ۳۲۸
بهرامشاه غزنوی / ۲۹۸، ۲۹۹
بهلول، محمد تقی (حاج شیخ) / ۱۲۸،
۲۵۸
بهمن میرزا (نوه فتحعلیشاه) / ۲۹۸
بیانی / ۳۴۳
بیچاره، امیر احمد / ۳۴۸
بیچاره، امیر محمد / ۳۴۸
بیچاره، قاسمعلی (حاج) / ۱۱۸، ۱۲۳،
۱۶۹، ۱۷۴، ۲۶۹، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۱
بیچاره، محمد (حاج) / ۱۱۸، ۱۲۳،
۱۴۴، ۲۳۰، ۲۶۹
بیچاره، محمد علی (ملاً) / ۲۷۰
بیچاره، نور محمد (ملاً) / ۱۲۳، ۲۳۰،
۲۶۹
بیخودی گنابادی (ملاً) / ۳۱۵، ۳۱۶
بیدآبادی، محمد / ۲۰۶
بیدخت / ۱۱۱
بیدختی، حسینعلی مؤذن (ملاً) / ۱۰۸
بیدختی، صفر (ملاً کربلایی) / ۱۲۴

- بیدختی، عبدالباقی (حاج) / ۵۹، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۳۵۷
- بیدختی، عبدالعلی (ملاً) / ۳۵۷، ۱۱۶
- بیدختی، علی (حاج شیخ) / ۲۴۵
- بیدختی، علی (حاج ملاً) / ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۵، ۲۶۷
- بیدختی، علی (کربلا ملاً) / ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳
- بیدختی، علی ثانی (حاج ملاً) ←
نورعلیشاه ثانی
- بیدختی (نوه ملاً محمد بیدختی)،
(محمد) صالح (حاج) / ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲
- بیدختی، محمد (آخوند ملاً) / ۱۱۸، ۱۲۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۸
- بیدختی، محمد حسن (حاج) / ۱۲۲، ۲۶۸
- بیدختی (جد)، محمد صالح (ملاً) /
۱۱۷، ۱۱۸، ۲۳۰
- بیدختی بزرگ، محمد حسن (ملاً) /
۱۳۵
- بیدختی کوچک، حسن (ملاً) / ۱۳۵
- بیرجندی، عبدالعلی (ملاً) / ۲۵۰
- بیژن / ۷
- بیک، حسنعلی (حاج) / ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۷۷، ۳۵۷، ۳۶۲
- بیلندی، ذبیح‌الله (حاج ملاً شیخ) /
۱۲۹، ۲۴۶
- بیلندی، زین‌الدین (شیخ) / ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۵۶، ۲۵۸
- بیلندی، سلیمان (شیخ) / ۱۲۸
- بیلندی، صادق (حاج ملاً) / ۲۴۳، ۲۵۶
- بیلندی، ضیاء‌الدین (شیخ) / ۱۲۷، ۲۴۳
- بیلندی، عبدالصمد (ملاً) / ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۴۳، ۲۵۶
- بیلندی، عبدالعلی (ملاً) / ۱۲۹، ۲۷۹
- بیلندی، علی (ملاً شیخ) / ۱۳۰
- بیلندی، محمد (آقاشیخ) ←
خراسانی، محمد (شیخ) / ۱۲۸، ۲۵۸، ۲۵۹
- بیلندی، محمد (شیخ) / ۲۵۷
- بیلندی، محمدباقر (حاج) / ۱۲۹
- بیلندی، محمد حسین (ملاً) / ۲۵۷
- بیلندی، محمد حسین / ۲۵۷
- بیلندی، محمد رضا / ۲۵۷
- بیلندی، محمد رضا (حاج شیخ) / ۱۲۹

- بیلندی، محمدرضا (ملاً) / ۲۵۷ /
 بیلندی، محمدعلی / ۲۵۷، ۱۳۰ /
 بیلندی، نجم‌الدین (حاج شیخ) ←
 حاج واعظ / ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰،
 ۲۵۶، ۲۵۷ /
 بیلندی، نظام‌الدین (شیخ) / ۱۲۸،
 ۲۵۷ /
 بیهقی / ۳۳۸ /
 یهودی، حسن (شیخ) ۲۴۵ /
 پاشا بغدادی، اسماعیل / ۳۰۹ /
 پهلوی، رضاشاه / ۳۳، ۶۴، ۷۵، ۱۲۸،
 ۱۴۰، ۱۵۰ /
 پهلوی، محمدرضا / ۱۱۷، ۱۵۷، ۶۵ /
 پیران (پیران ویسه) / ۷، ۱۵، ۱۷،
 ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱ /
 پیرزاده، عبدالصمد / ۳۲۶ /
 پیرزاده، محمد (حاج سید) / ۳۲۵ /
 پیشماز، حسین (میرزا) ۲۶۰ /
 تابنده، سلطانحسین (حاج) ۲، ۵، ۶،
 ۲۹۰، ۳۶۳ /
 تابنده، شکرالله / ۲۹۱ /
 تابنده، محمود / ۲۹۲ /
 تابنده، نصرالله / ۲۹۱ /
 تابنده، نعمت‌الله / ۲۹۱ /
 تابنده، نورعلی (حاج دکتر) / ۲۹۱ /
- تاج‌الدین علی بن انحب بن الساعی /
 ۲۰۴ /
 تبریزی، نظام‌الملک جعفر / ۳۴۰ /
 تتوی، عبدالرشید / ۱۲ /
 توس (طوس) نوذر / ۱۸۳، ۱۸۴ /
 توگلی، ابوالقاسم (حاج) ۱۲۱ /
 توگلی، علی (حاج) / ۵۹ /
 تونی، عبدالله (امیر) / ۵۷، ۱۶۱ /
 تهرانی، بزرگ (علامه حاج شیخ آقا)
 / ۲۴۵، ۲۵۶ /
 تهرانی، جلال‌الدین (سید) / ۲۴۸،
 ۲۵۰ /
 ثابتعلی، جذبی، هبة‌الله (حاج سید) /
 ۲، ۲۸۹ /
 جامی (مولا) / ۲۶۲ /
 جاهی صفوی، ابراهیم (میرزا) / ۳۰۲ /
 جزوی، عبدالکریم (آخوند ملاً) / ۲۰۵ /
 جعفریان، محمد حسین (حاج میرزا)
 / ۳۲۹ /
 جغتای (پسر چنگیزخان) / ۵۳ /
 جغتایی نوایی، نظام‌الدین علیشیر
 (امیر) / ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۴۳ /
 جلال‌الدین / ۳۴۰ /
 جلایر، احمد (سلطان) / ۳۰۱ /
 جلایر، باقر / ۳۴۵، ۳۴۷ /

- جنابدی (امیرسید) / ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰
 جنابدی، مظفر (ملاً) / ۲۵۳
 جنابدی، ابوالفتح / ۲۵۵
 جنابدی، ابویعقوب اسحق بن عبدالله
 ← ابویعقوب اسحق / ۲۰۱
 جنابدی، حسن حسنی / ۳۴۵
 جنابدی، عبدالعزیز ← حافظ
 عبدالعزیز / ۱۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴
 جوکی، محمد (میرزا) / ۳۴۱
 جویمندی، ابراهیم (آقاسید) / ۲۳۲،
 ۲۶۸
 جویمندی، تقی (حاج میرزا) / ۱۸۱
 جویمندی، حسن (حاج آقاسید) /
 ۲۷۸
 جویمندی، حسن (کربلایی آقاسید)
 ۲۳۸ /
 جویمندی، حسینعلی (حاج) / ۹۴
 جویمندی، عبدالجواد (کربلایی
 میرزا) / ۲۳۸
 جویمندی، عبدالصمد (میرزا) ۲۳۸،
 ۳۲۵
 جویمندی، علی (آقاسید) ←
 شریعتمدار جویمندی ←
 شریعتمدار / ۹۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۲۵
 جویمندی، علی (میرسید) / ۲۳۸
- جویمندی، علی اکبر (حاج ملاً) / ۲۵۶
 جویمندی، محمد (آقاسید) / ۲۳۸،
 ۳۲۵
 جویمندی، محمد حسن (شیخ) / ۹۶
 جویمندی، محمدعلی (کربلایی
 میرزا) / ۲۳۸
 جویمندی، هاشم (کربلایی میرزا) /
 ۲۳۸
 جوینی، یوسف / ۶۳
 چرچیل، سیدنی ا. جی (مستر) / ۳۴۶
 چنگیزخان / ۵۳
 حاج آخوند، محمدباقر (شیخ) / ۱۷۹
 حاج امیر / ۱۲۵
 حاجی آبادی، محمد تقی (کربلایی) /
 ۱۸۲
 حاجی آبادی، هاشم (حاج) / ۱۸۲
 حاجی میرحاجی / ۱۰۲
 حافظ / ۳۳۹
 حافظ ابرو (نورالدین لطف الله) / ۱۰،
 ۱۱
 حافظ احمد پاشا / ۲۵۳
 حائری، عبدالله (حاج شیخ) / ۲۸۴
 حائری، هادی / ۲۸۷
 حائری خراسانی، مهدی (سید) / ۲۴۳
 حجة الاسلام، محمد حسین (شیخ) / ۱۴۲

- حجتی، محمدابراهیم (حاج) / ۹۰
 حزنی اصفهانی / ۲۹۸، ۲۹۶
 حزینی گنابادی / ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵
 ۲۹۸
- حسابی، مهدی خان (سید) / ۱۱۷
 حسام‌الاشرف، حسن (حاج میرزا) /
 ۱۰۵، ۲۷۷
 حسام‌الواعظین / ۱۶۳
 حسن صباح / ۱۹۶، ۶۳، ۵۹
 حسن مجتبی (ع)، حضرت / ۷۴
 حسین بن علی (حضرت) ←
 سیدالشهداء ← ابی عبدالله الحسین
 / ۷۲، ۱۳۳، ۲۰۱، ۲۲۴، ۲۲۹
 ۲۸۶، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۵۲
 حسینعلی بیگ (حاج) / ۱۳۵
 حسینعلی شاه اصفهانی / ۲۴۵
 حسینی جنابدی، میرزاییک / ۳۴۶
 حسینی قاینی، علی بن عبدالواحد /
 ۵۶
 حسینی گنابادی خراسانی اصفهانی
 هیوی، بدیع‌الزمان / ۲۵۶
 حقیقی، محمدعلی (آقا سید) / ۲۴۱
 حقیقی نجفی، ابوالحسن (سید) /
 ۲۴۱
 حکیم، جعفر (کربلایی میرزا) ۲۶۸
- حمدالله مستوفی / ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴
 حمیری، اسماعیل / ۲۲۸
 حیدر محمد (ملّا) / ۱۲۳، ۱۴۴، ۱۴۵
 ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۶۸، ۲۶۹
 خازن، ابو جعفر / ۲۵۱
 خاقانی / ۳۴۰
 خالصی، محمد (حاج شیخ) / ۱۹۵
 خانباها مشار / ۳۰۶
 خان علی، محمد / ۱۹۳
 خانیکی، محمد حسن (حاج) / ۱۶۸
 خداداد (ملّا) / ۱۳۸
 خراسانی، علی (آقا شیخ) / ۲۲۸،
 ۲۲۹
 خراسانی، محمد کاظم (آیت‌الله ملّا) /
 ۱۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۸۴
 خراسانی، هاشم (حاج ملّا) / ۱۵۷،
 ۲۰۵
 خسروی، امیر / ۲۶۴
 خضر (ع)، حضرت / ۲۲۲، ۳۰۲
 خطاط، محمد افضل / ۳۴۴
 خطیب بغدادی / ۲۰۳
 خفاجه‌ای، ابوالقاسم (میر) / ۱۷۷، ۷۱
 خفاجه‌ای، جاندار (میر) / ۱۷۷، ۷۱
 خفاجه‌ای، نجف (حاج) / ۳۶۰
 خلیل (ع) / ۵۷

- خلیل پاشا / ۲۴۹
خواجہ، محمد (حاج آقا) / ۲۱۴،
۲۱۶
خوافی، غیاث الدین پیر احمد
(خواجہ) / ۳۴۰
خوافی، فصیح الدین بن احمد بن
جلال الدین ← فصیح الدین احمد
خوافی / ۳۰۱، ۳۳۸
خیام پور، عبدالرسول / ۲۹۶
خیبری، حسن (آخوند ملاً) / ۱۳۷،
۱۳۸
خیبری، غلامرضا (کربلایی) / ۱۳۸
خیبری، مہدی بیک (حاج) / ۱۳۸
خیرالدین زرکلی ← خیرالدین بن
محمود بن زرکلی / ۲۰۲، ۲۴۲
داراب / ۱۶۷
دانشور علوی، علاء الدین / ۲
دانشور علوی، فضل اللہ (سید) / ۲،
۳۴۷
داور، علی اکبر / ۱۶۶
درویش علیشاہ حسامی ← یاسری /
۱۶۰، ۱۵۸
دلوی، اسکندر خان (حاج) /
۱۳۵، ۳۶۲
دلوی، باقر (کربلایی) / ۱۳۱
دلوی، محمد (کربلایی ملاً) / ۱۳۶
دلوی، محمد حسین (شیخ) / ۱۳۶
دوست سنبھلی، حسین (میر) / ۳۰۶
دوست محمد (ملاً) / ۱۲۳، ۲۶۹
دیسفانی، حسن (آخوند ملاً) / ۱۶۶،
۱۶۷
ذہبی، بابا (آقامیرزا) / ۲۷۹
ذہلی، محمد بن یحیی / ۲۰۱
ذیمقراطیس / ۲۵۱
رازی، امین احمد / ۹، ۲۹۸، ۳۰۸
رازی، عبدالجلیل (شیخ) / ۳۳۶
رحمانی، محمد (ملاً) / ۱۴۵
رضا(ع)، حضرت ← علی بن
موسی الرضا (ع) / ۵۶، ۷۴، ۷۶،
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۰، ۲۲۹،
۲۳۰، ۲۸۸، ۳۰۹، ۳۴۸، ۳۴۹
رضازادہ شفق / ۳۰۷
رکن الدین خورشاه / ۱۹۶
روحانی، محمد (شیخ) / ۱۳۹
روحانی، محمد حسین (حاج شیخ) /
۱۲۹
روحانی مندی، محمد (شیخ) / ۲۴۵
روشناوندی، علی (حاج شیخ) / ۱۷۹،
۲۴۴
رہنی، خلیل (حاج میرزا) / ۱۴۳

- ریابی، ابوطالب (حاج میرزا) / ۱۰۶،
۳۵۷
- ریابی، ابومنصور / ۹۲، ۱۰۴، ۲۶۶،
۳۳۵، ۳۳۸
- ریابی، آقابزرگ (میرزا) / ۲۶۸
- ریابی، تقی (حاج میرزا) / ۱۰۶، ۳۵۷
- ریابی، جلال‌الدین (آقامیرزا) / ۱۰۶
- ریابی، حسن (حاج میرزا) / ۱۴۲،
۲۶۸، ۳۵۷، ۳۶۲
- ریابی، زین‌العابدین (حاج میرزا) /
۲۶۸، ۲۶۹
- ریابی، عبدالجواد (آقامیرزا) / ۱۰۶،
۲۳۶
- ریابی، عبدالحسین (آقامیرزا) / ۱۰۵،
۱۴۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۶۲
- ریابی، عبدالرحیم (میرزا) / ۲۷۷
- ریابی، عزیزالله (آقامیرزا) / ۱۰۵
- ریابی، علینقی (حاج میرزا) / ۳۴،
۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۳۲
- ۲۳۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹
- ریابی، علینقی دوم (حاج میرزا) /
۳۴، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۷۷
- ریابی، کاظم (میرزا) / ۲۷۷
- ریابی، محمد (آقامیرزا) / ۱۰۵
- ریابی، محمد تقی (حاج میرزا) / ۱۰۶
- ریابی، محمد جعفر (میرزا) / ۱۰۵
- ریابی، محمدعلی (حاج میرزا) / ۱۰۶
- ریابی، محمود (حاج میرزا) / ۱۰۵،
۲۷۷، ۳۶۲
- ریابی، محی‌الدین محمد / ۲۶۸
- ریابی، معزالدین (حاج میرزا) / ۱۰۵،
۲۳۵، ۲۶۸، ۲۶۹
- ریابی، نصرالله (آقامیرزا) / ۱۰۵،
۲۷۷، ۳۵۹
- ریابی، نورالله (آقا) / ۱۰۵
- ریابی، یحیی (سید) / ۱۰۵، ۲۷۷
- ریاضی، غلامرضا / ۲۰۲
- ریو، چارلز / ۳۴۵
- رییس‌العلماء، محمد اسماعیل (ملا) /
۲۹۰
- زردشت / ۲۵۱
- زرین‌کوب، عبدالحسین / ۳۴۵
- زلیخا / ۲۹۷
- زنگوئی، محمدعلی / ۵۹، ۱۱۶
- زنوزی / ۱۴، ۲۶۲
- زوزنی، منصور (خواجه) / ۳۳۸
- زهرا (س)، حضرت / ۷۴
- زهره ے ناهید / ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۱۱۱
- زیدالتار / ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰
- زین‌العابدین (ملا) / ۲۴۴

- زین العابدین بن حاج ملاحسین / ۵۷
 سام میرزا / ۲۵۲، ۲۹۴، ۳۰۸
 سبزواری، عبدالجواد (حاج) / ۹۶
 سبزواری، هادی (حاج مآلا) / ۲۵۷،
 ۲۵۸، ۲۷۰، ۲۷۹
 سبکتکین غزنوی / ۳۳۴
 سجّاد(ع)، حضرت / ۶۰، ۱۷۰، ۲۳۰،
 ۳۴۸
 سجّادی بجستانی، صدرالدین (حاج
 سید) / ۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۷،
 ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۲
 سرجان ملکم / ۱۸
 سعادت علیشاه ← اصفهانی، محمّد
 کاظم (حاج آقا) / ۱۲۳، ۱۲۹،
 ۲۳۲، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶،
 ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲،
 ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲،
 ۲۹۳، ۳۴۸، ۳۵۸
 سعید بن بناء / ۲۰۲
 سعیدی، ابوالحسن (حاج) / ۱۶۴
 سعیدی، محمّد باقر (مآلا) / ۱۳۰
 سعیدی، محمّد صادق (حاج) / ۳۶۰
 سعیدی، محمّد مهدی / ۱۶۴
 سلجوق / ۳۳۶
 سلطان العلما / ۲۰۹
 سلطانیپور، علیمحمد (حاج میرزا) /
 ۹۰، ۱۱۸
 سلطانحسین میرزا بایقرا / ۲۶۲، ۲۶۳،
 ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۴۴
 سلطان داؤد میرزا / ۳۵۰
 سلطان علیشاه ← سلطانمحمد بیدختی
 (حاج مآلا) / ۷۲، ۸۲، ۹۰، ۹۶،
 ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴،
 ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۶،
 ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰،
 ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۳۲،
 ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۵۶، ۲۵۷،
 ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۵،
 ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰،
 ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۸،
 ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۴۸، ۳۵۸
 سلطانمحمد خدابنده / ۳۴۳
 سلطان محمد عابد ← محمدبن موسی
 بن جعفر الکاظم(ع) / ۵۶، ۶۰،
 ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲
 سلطانمحمد غزنوی / ۶۰
 سلطانمحمود غزنوی / ۳۳، ۳۳۴،
 ۳۳۵، ۳۳۶
 سلطان مسعود غزنوی / ۵۴، ۳۳۵

- شاهرخ ← شاهرخ شاه ← شاهرخ
سلطان / ۳۳۶ / ۲،
۳۱۰، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲
شاهرودی (آیت‌الله) / ۲۳۵
شاهزاده شیخ الرئیس قاجار / ۲۴۰
شاه سلطانحسین صفوی / ۱۷۰، ۳۴۸
شاه سلیمان / ۳۴۹
شاه سلیمان ثانی / ۱۷۰، ۳۴۸، ۳۴۹
۳۵۰
شاه صفی / ۵۸، ۲۵۵، ۳۴۵
شاه طهماسب صفوی / ۹، ۵۶، ۲۹۷
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۴۳
شاه عباس دوم ← شاه‌عباس ثانی /
۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵
شاه‌عباس کبیر ← شاه‌عباس بزرگ
← شاه‌عباس / ۳۳، ۵۸، ۶۴، ۲۴۸
۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
۲۵۵، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۴۷
شاه علیرضا دکنی / ۲۳۱، ۲۶۷
شاه محمد سلطان / ۳۳۸
شاه نعمت‌الله ولی ماهانی، نورالدین
(سید) / ۲۶۱، ۲۶۲
شبلنجی مصری، مؤمن (شیخ) / ۲۰۴
شریعت جویمندی، محمد (آقا سید)
- ۳۳۶
سلطان مودود / ۳۳۶
سلطانی، محمد باقر (حاج میرزا) / ۲،
۲۷۳، ۳۶۳
سلیمان(ع)، حضرت / ۱۹۶
سلیمان بن صُرد خزاعی / ۳۴۸
سمنانی، علاءالدین (شیخ) / ۲۸۰
سنبل، مهدی / ۲۸۷
سنوی، محمد علی (حاج) / ۱۷۲
سیاح، محمدحسین (شیخ) / ۱۹۵
سیاح‌زاده، عبدالجواد (میرزا) / ۲۱۹،
۲۲۱
سیاح کلاتی ← خراسانی، عباس
(شیخ) / ۱۶۵، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶
سیاوش / ۱۶، ۱۷، ۲۰
سیبویه، محمد (آقا شیخ) / ۱۹۵
سید زنگی شاه / ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۸
سیستانی، عبدالله (حاج میرزا) / ۲۱۸
شاپور / ۲۲۳
شاردن، ژان / ۲۴۷
شاه اسماعیل ثانی / ۵۶، ۱۶۱، ۳۰۲
شاه اسماعیل صفوی / ۷۲، ۲۵۵
۳۰۵، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۳، ۳۴۵
شاهرخ میرزا تیموری ← میرزا،

- شهرستانی، هبة الدین (سید) / ۲۵۶ /
 شهری، جلال الدین (حاج آقا
 جمال الدین) / ۲۳۶ /
 شهری، صدرالدین (آقا) / ۲۳۶ /
 شهری، علینقی (حاج) / ۱۰۲ /
 شهری (پدر)، علینقی (سید میرزا) /
 ۱۴۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷ /
 شهری (پسر)، علینقی (سید میرزا) /
 ۱۴۳، ۲۱۷ /
 شهری (جد)، علینقی (ملا) / ۱۰۲،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹ /
 شهری (نوه)، علینقی (ملا) / ۲۲۹ /
 شهری، محمد (سید) / ۲۶۰ /
 شهری، محمد حسن (شیخ) / ۲۲۹ /
 شهری، محمد علی (آقا میرزا) / ۱۰۲،
 ۲۳۲، ۲۶۸ /
 شهری، مهدی (حاج میرزا) / ۷۱،
 ۹۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۳۹، ۲۳۵،
 ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۲۸ /
 شهشانی، حسین (حاج آقا) / ۲۵۹ /
 شهرمدان رازی (حکیم) ابن ابی الخیر
 / ۲۵۰ /
 شهید ثانی / ۶۹ /
 شیبانی، شهاب / ۱۵۰ /
 شیخ الاسلام شهری، نورالدین (حاج
- / ۹۶، ۲۳۷، ۲۳۹ /
 شریعت زاده، محمد حسین (سید) /
 ۳۱، ۹۶، ۲۳۹ /
 شریعت زاده قرشی، مهدی (سید) /
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹ /
 شریعتمدار، حسن (سید) / ۱۹۴ /
 شریعتمدار فخرآبادی (شریعتمدار)،
 حسن (سید) / ۱۹۴، ۲۱۸ /
 شریعتمدار کاخکی (شریعتمدار) ←
 ابوالقاسم کاخکی (میرزا) / ۱۶۲،
 ۱۶۳، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۰ /
 شریف، احمد (حاج میرزا) / ۱۹۵ /
 شریفی، رجب (آقا) / ۱۷۹ /
 شفاء الملک، حسین (شیخ) / ۳۵۷ /
 شفتی رشتی، محمد باقر (سید
 حجة الاسلام) / ۲۰۷، ۲۱۰ /
 شفیعیان، حسن (دکتر) / ۲۸۶ /
 شمس / ۱۶ /
 شمس الذاکرین دلویکی، عباس
 (کربلایی ملا) / ۶۰ /
 شمیم، علی اصغر / ۱۶ /
 شورابی، عبدالعلی (کربلایی) / ۱۷۵ /
 شورابی، قاسم (ملا) / ۲۸۲ /
 شهراد، محمدرضا / ۳۲۱ /
 شهراد، مهدی / ۳۲۱ /

- آقا / ۲۳۶، ۹۰ /
 شیخ العراقین، ابوالقاسم (حاج میرزا)
 ۲۱۰ /
 شیخ شهری، مهدی (سید) / ۲۶۰
 شیرازی، علی آقا (حاج میرزا) / ۲۵۹
 شیرازی، غیاث‌الدین منصور (میر) /
 ۳۰۶
 شیرازی، قاسمعلی (حاج) / ۲۰۹،
 ۲۳۰
 شیرازی، محمدتقی (آیت‌الله میرزا) /
 ۲۴۴، ۲۴۲
 شیرازی، محمدحسن (حاج میرزا) /
 ۲۰۸، ۱۲۸
 صابری، ابوالقاسم (حاج) / ۱۵۷
 صابری کاخکی، ابوالقاسم / ۱۷۴
 صاحب جواهر، محمدحسن (شیخ) /
 ۱۲۷
 صاحب ریاض، علی (سید) / ۲۰۶
 صارم در جزی، محمود (سید) / ۳۲۵
 صالح‌علیشاه ← شیخ محمدحسن
 (حاج) ← حاج شیخ محمد حسن
 بیچاره / ۲، ۵، ۳۱، ۷۳، ۷۷، ۷۸،
 ۷۹، ۸۲، ۸۵، ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۵،
 ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱،
 ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۶،
- ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۷۱، ۱۸۱،
 ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۳۹،
 ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲، ۳۶۲
 صبا، محمد مظفرحسین / ۲۹۴
 صدر اصفهانی / ۲۴۴
 صدرالاشراف بیدختی، عبدالله (حاج
 ملاً) / ۱۰۷، ۲۹۲، ۳۵۹، ۳۶۰
 صدرالعلماء، محمد (ملاً) / ۹۰، ۱۱۶،
 ۱۱۸، ۱۲۳، ۲۹۰، ۳۵۷
 صدرالمتکلمین (صدر افسحی
 یلندی)، محمدحسین (حاج شیخ)
 / ۶۰، ۱۳۰، ۳۳۴، ۳۳۷
 صدرالواعظین جویمندی، حسین
 (سید) / ۲۳۸
 صدر عاملی، مهدی (سید) / ۳۴۴
 صدیقی، پرویز / ۲۸۷
 سعودی، محمد (حاج شیخ) / ۱۹۵
 صفی، حسن (حاج میرزا) ۲۴۵
 صفی‌الدین عبدالمؤمن بن عبدالحق
 بغدادی / ۱۳
 صفی میرزا / ۲۴۹، ۲۵۲
 صنیع‌الدوله، محمد حسن خان / ۱۴
 صیدال / ۱۵۱
 طبسی، حسن خان (میر) / ۹۵
 طغرل / ۳۳۶

- طوس / ۱۶۵
طوسی (شیخ) / ۱۵۹
طوسی، فخرالدین احمد (شیخ) / ۳۳۹
طوسی، نصیرالدین (خواجہ) / ۲۵۱، ۲۵۸
عادل، رضا (ملا) / ۲۳۰
عبادی، محمد حسن (حاج شیخ) / ۱۷۹
عبادی، مہدی (حاج سید) / ۶۰
عباس میرزا (پسر فتحعلی شاہ) / ۲۹۸
عباسی، علیرضا / ۱۶۱
عباسی، محمد / ۲۴۷، ۳۰۱
عبدالباقی گونابادی (حاج) / ۳۱۶، ۳۱۷
عبدالرحمن (میرزا) / ۲۳۵
عبدالرحمن بن فیصل / ۲۷۱
عبدالحسین (میرزا) / ۲۳۵
عبدالعزیز (صاحب جواہر) / ۳۳۷
عبدالعزیز بن السعود / ۲۷۱
عبداللطیف / ۳۴۲
عبدالؤمن / ۳۰۰
عبدی گنابادی (جنابدی) / ۳۰۲، ۳۰۴
عرب، محمد (حاج سید) / ۱۹۷
عرفان، محمود / ۱۱
عسکری (ملا) / ۱۳۵، ۱۳۶
عسکری (میرزا) / ۲۳۸
عسکری بیک / ۱۷۰
علامہ حلی / ۱۵۹
علائی، جلال / ۱۶۳
علائی، جمال / ۱۶۳، ۱۶۴، ۳۵۲
علم خان نودھی (حاج میر) / ۱۴۵
علوی، ضیاءالدین (سید) / ۱۹۵
علوی، نورالدین (سید) / ۱۹۵
علی / ۳۴۲
علی (سید) / ۲۶۰
علی (ع)، حضرت ← حیدر ←
امیرالمؤمنین علی (ع) ← امام
علی / ۲۳، ۴۸، ۵۷، ۷۴، ۱۳۲،
۱۳۴، ۲۰۴، ۲۲۲، ۲۲۸،
۲۶۳، ۲۶۴، ۳۵۴، ۳۵۵
علی اکبر (استاد) / ۱۱۵
علی بن بکتاش / ۲۰۲
علی بن زید مصری / ۲۵۱
علیمحمد (ملا) / ۲۳۰
علیمردان خان / ۱۸
عمادالدین محمود (سید) / ۳۴۰،
۳۴۱، ۳۴۲
عمادالملک / ۸۹

- عمادالملک بزرگ، محمد باقرخان / ۳۵۲
- عودی، حبیب / ۳۰۱
- عهدی گونابادی (مولانا) / ۳۰۴
- غزالی (امام) / ۱۵۹
- غلامرضا (فرزند ملنگ) / ۶۱
- غوری، جلال الدین / ۱۹۶
- غوژدی (غوژدی)، حسین (حاج) / ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷
- غوژدی، شفیع (حاج ملا) / ۳۵۶
- غوژدی، عبدالمجید (میرزا) / ۱۴۱، ۲۳۲، ۲۶۸
- غوژدی، علی (حاج آقا) / ۳۵۷
- غوژدی، کمال الدین / ۱۴۰
- غوژدی، هاشم (حاج) / ۳۵۶
- فارابی، قاسم (مولانا) / ۳۰۲
- فاضل (کربلایی)، محمد / ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵
- فتحعلی شاه / ۱۴۴، ۲۹۸
- فخرالاطباء سعادت، حسینعلی آقا (حاج) / ۲۸۵
- فخرالدوله / ۳۳۷
- فخر الشریعه، محمد حسین (شیخ) / ۱۳۷
- فخرالواعظین خلخالی، محمدباقر / ۲۰۶
- فرجاد، محمدفاضل (شیخ) / ۱۹۵
- فرّخ / ۳۴۶
- فرنگیس (فرنگیس) / ۱۷، ۲۰
- فریدون / ۳۱۱
- فریدونی، احمد / ۶۴
- فضائی، حبیب الله / ۳۴۳، ۳۴۴
- فلسفی، نصرالله / ۲۴۸
- فنائی ے کاخکی، احمد (شیخ)
- فیروزشاه، جلال الدین (امیر) / ۳۴۱، ۳۴۲
- فیصل امیر جبل / ۲۷۱
- فیض، عبدالرحیم (شیخ) / ۱۶۷
- فیض کاشانی، محسن (ملا) / ۲۰۹، ۲۳۱
- قارون / ۲۲۳
- قاری، علی اکبر (حاج ملا) / ۲۸۳
- قاری، محمد (شیخ ملا) / ۳۱۹
- قاسمی گنابادی ے گونابادی، محمد
- قاسم (میرزا) ے جنابدی، قاسم (امیر) / ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۵
- قاضی، عبدالغفور (ملا) / ۹۶
- قاضی، محمد (ملا) / ۲۲۹

- قاضی، نورالله / ۱۵۹
 قاضی زاده، عبدالحسین (حاج) / ۹۶
 قانع، علی اشرف (سید) / ۲۸۷
 قباد / ۳۱۱
 قرشی، ابوالمحاسن / ۲۰۴
 قزوینی، عبدالرزاق / ۳۱۶
 قزوینی، عبدالربی فخرالزمان (ملاً) / ۳۰۵
 قشقایی، جهانگیرخان / ۲۵۸
 قطب‌الدین (سید میرحاج) ←
 جنابدی، حسین (امیر حاج) /
 ۱۷۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۱۰
 قطبی / ۲۹۴
 قمی، ابوالقاسم (میرزا) / ۲۰۶، ۲۰۷
 قمی، عباس (حاج شیخ) / ۱۵۳، ۲۰۵
 قوام‌التجار، میرزا حبیب‌الله (حاج
 میرزا) / ۱۰۴، ۱۰۵
 قوشچی، علی (مولانا) / ۳۰۶
 قهرمانی، حسن / ۹۶
 قهرمانی، علی (حاج ملاً) / ۹۶، ۱۷۲
 قیدی / ۳۱۸
 کاخکی، ابراهیم (آقا شیخ) / ۲۴۴
 کاخکی، احمد (شیخ) / ۳۲۰
 کاخکی، شمس‌الدین محمد / ۳۰۰
 کاخکی (ملحد)، محمد / ۳۰۱
 کاخکی، محمد (حاج شیخ) / ۱۶۸
 کاخکی، محمد (میرزا سید) / ۲۴۰
 کاخکی، محمد اشرف (حاج) / ۳۵۱،
 ۳۵۲
 کاخکی، محمد امیر / ۵۹، ۱۱۶
 کاخکی، محمدباقر (کربلایی شیخ) /
 ۱۶۳، ۱۶۸
 کاخکی، محمد حسن (حاج) ←
 کرباسی، محمد حسن (حاج) /
 ۱۶۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۳۱
 کاخکی، محمد شهراد / ۱۶۲
 کاخکی، محمد قاسم (حاج) / ۲۰۵
 کاخکی، موسی (شیخ) / ۳۲۰
 کاخکی، نصرالدین احمد / ۳۵۲
 کاخکی قهستانی، شمس‌الدین محمد
 (مولانا) / ۳۰۲
 کاخکی قهستانی، محمد (مولانا) /
 ۳۰۰
 کاردان، محمد حسن / ۲۸۷
 کاشانی، عزالدین محمود / ۳۵۵
 کاشانی، محمد (ملاً) / ۲۵۸
 کاشف‌الغطاء، جعفر (شیخ) / ۲۰۶
 کاظمی بیدختی، محمد حسین
 (حاج) / ۲۴۴، ۲۴۵
 کاظمینی، محسن (سید) / ۲۰۶

- کامران میرزا / ۱۳۵
 کاؤس / ۱۶، ۱۸۴
 کبیر، عباسعلی (حاج) / ۱۹۵
 کتابی، ابوالحسن (آقا سید) / ۲۱۳
 کتابی، محمدجواد (آقا سید) / ۲۱۳
 کرباسی (کلباسی)، محمد ابراهیم
 (حاج) / ۱۶۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸،
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۳۱، ۳۵۱
 کرباسی، ابوالهدی (حاج) / ۲۱۲
 کرباسی، ابوتراب (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی (فرزند آقامحمد مهدی)،
 احمد (آقامیرزا) / ۲۱۰
 کرباسی، (فرزند حاج آقامحمد)،
 احمد (آقامیرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، اسدالله (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، تقی (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، جعفر (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی، جمال‌الدین (حاج میرزا) /
 ۲۱۲
 کرباسی، حبیب‌الله (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، حسن (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، عبدالجواد (حاج میرزا) /
 ۲۱۰
 کرباسی، عبدالحسین (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، عبدالرحیم (میرزا) / ۲۱۱،
- ۲۱۲
 کرباسی، محمد (حاج آقا) / ۲۱۰
 کرباسی، محمد (حاجی آقا میرزا) ←
 کرباسی، باقر / ۲۱۲
 کرباسی، محمد (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، محمد حسن (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی، محمد حسن (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی، محمد حسین (حاج میرزا) /
 ۲۱۰
 کرباسی، محمد حسین (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی، محمدرضا (حاج) / ۲۱۱
 کرباسی، محمدرضا (حجة الاسلام
 حاج) / ۲۰۵، ۲۱۱
 کرباسی، محمدعلی (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی، محمد مهدی (آقا) / ۲۱۳
 کرباسی، محمد مهدی (ملا) / ۲۰۹،
 ۲۱۰، ۲۱۱
 کرباسی، محمود (حاج میرزا) / ۲۱۰،
 ۲۱۳
 کرباسی، موسی (شیخ) / ۲۱۱
 کرباسی، نورالله (آقا) / ۲۱۱
 کرباسی، هادی (میرزا) / ۲۱۱
 کرباسی کاخکی، حسن (حاج) / ۳۵۱
 کرباسی (کلباسی) کاخکی، محمد
 ابراهیم (حاج) ابراهیم بن محمد

- حسن الخراسانی / ۲۰۵، ۲۰۶، ۳۵۱
گنابادی، محسن / ۱۶۶
گنابادی، محمدباقر (سید میرزا) /
۲۵۶
گنابادی، محمد حسین / ۲۵۶
گنابادی خراسانی، محمد قاسم
الحسینی (میرزا) / ۳۰۷
گودرز / ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۶،
۲۰، ۲۱، ۲۴، ۱۸۳
گیو / ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۴
لسترنج / ۱۱
لهراسب / ۲۲
ماروت / ۱۱۱
مازندرانی، زین العابدین (شیخ) /
۲۸۴
مأمون / ۱۵۹
متوکل عباسی / ۸، ۱۶۰
متولی، اسماعیل (میرزا) / ۳۲۰
مجتهدزاده، علیرضا (سید) / ۱۸۹
مجدالاشراف، محمدجعفر (ملا) /
۱۳۰
مجدالدوله / ۳۳۷
مجلسی اول، محمد تقی (ملا) / ۶۹،
۲۰۹
محمد / ۱۹۳
محمد (حاج سید) / ۲۲۸
- کرامتی، رجبعلی / ۲۱۹
کمال خجندی / ۳۰۰
کنگرلو، مصطفی خان / ۶۴
کوچک (حاج میرزا) / ۲۷۹
کوهستانی، محمد باقر / ۱۶۴
کیخسرو / ۷، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱، ۳۱،
۳۳، ۱۶۵، ۱۸۴
کیقباد / ۱۶، ۲۰، ۱۸۴
کیکاوس / ۱۶، ۱۹، ۲۰، ۲۱
کیوان قزوینی، عباسعلی (شیخ) / ۱۵،
۹۲، ۳۱۷، ۳۳۵
گازاری، محمدباقر (حاج شیخ) / ۱۵۷
گرسیوز / ۱۷، ۱۸، ۲۰
گشتاسب / ۲۲
گنابادی، امیر ابوالفتح / ۳۶
گنابادی، زین العابدین (سید) ←
جنابدی، زین العابدین (سید) ←
عزالدوله ← مرتضی اعظم،
زین العابدین (سید) / ۳۳۸، ۳۳۹،
۳۴۰، ۳۴۱

- محمد (حاج مآلا) / ۳۲۰
 محمد (خواجه میرزا) / ۹
 محمد ابوطالب / ۳۴۶
 محمد بن حسن بن منصور / ۱۶۰
 محمد بن عمار بن یاسر / ۱۵۸
 محمد بن فخرالدین بن سیفالدین
 مقدم بجستانی / ۵۸
 محمد حسن بن عبدالله / ۳۴۶
 محمد حسین / ۲۲۸
 محمدخان (حاج) / ۲۷۱
 محمدخان علی / ۱۹۳
 محمد شاه قاجار / ۲۹۸
 محمد علی (آقامیرزا) / ۲۶۰
 محمد علی (کربلایی) / ۱۲۴
 محمد مصطفی (ص) ← رسول اکرم
 ← حضرت رسول ← رسول / ۱،
 ۳، ۷، ۲۸۹، ۳۲۱، ۳۵۴
 مَحْوَلاتی، خواجه محمد قاسم
 (ابوالقاسم) / ۵۸
 محی الدین عربی (شیخ) / ۲۳۱، ۲۵۱
 مدرّس رضوی، محمد علی / ۲۰۲
 مدرّس شهری، ابوطالب (سید) /
 ۲۵۹، ۲۶۰
 مدنی، جواد (آقاسید) / ۱۹۵
 مدنی، ذبیح الله (حاج شیخ) / ۱۳۷
 مدنی، محمد (حاج شیخ) / ۱۳۸
 مراغه‌ای، عبدالقادر / ۳۰۱
 مرعشی، محمدخلیل (میرزا) ←
 سلطان خلیل / ۳۵۰
 مرعشی صفوی، محمد خلیل (میرزا)
 / ۳۴۹
 مستوفی، حمدالله / ۶۳، ۱۵۷، ۱۸۹
 مسعود النوکی ← مختارالشعرا،
 سعدالدین / ۲۹۸، ۲۹۹
 مشایخی، محمد (شیخ) / ۹۶
 مشهدی، حبیب الله (حاج میرزا) /
 ۲۸۰
 مشیرالسلطنه امیر سلیمانی، امیر
 مصطفی خان (حاج) / ۱۲۲
 مصدّق، محمد باقر / ۹۰
 مصدّق السلطان، غلامرضا خان
 (میرزا) / ۳۶۲
 مظفرالسلطان، اسماعیل خان / ۱۳۵،
 ۱۶۸، ۱۷۱، ۲۶۰، ۳۶۲
 معتصم / ۱۶۰
 معزالدین حسین (امیر) / ۲۱۴
 معصومی / ۸۰
 معلم باشی، محمد (آقاسید) / ۲۳۸
 معمار یزدی، ابوالقاسم (حاج) / ۱۶۲
 معین الاشراف سعیدی، محمدصادق

- ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲ / (حاج) / ۱۷۱، ۳۵۸، ۳۶۰
 معین الاشراف گنابادی (نوقایی)،
 محمد حسین (حاج) / ۱۰۷، ۱۰۸،
 ۱۸۷، ۲۶۰، ۳۵۹، ۳۶۰
 معین الدوله، شاهرخ / ۳۴۰
 مغربی، ماشاء الله / ۲۵۱
 مقبل السلطنه، ابوتراب خان (حاج
 میرزا) / ۱۷۸
 مقدسی / ۱۲
 مقدسی، حافظ عبدالغنی / ۲۰۴
 مقیم آبادی، عباسعلی (کربلا) / ۱۸۰
 مکنی، صفی الدین / ۱۳
 ملا صدرا / ۲۳۱
 ملک، حسین آقا (حاج) / ۱۵۷، ۱۶۳
 ملک صالحی قوامالتجار اصفهانی،
 محمود (حاج) / ۲۱۳
 ملنگ، رمضان / ۶۱
 منجم، شاه حسین / ۵۸
 منجم، محمد تقی / ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳،
 ۲۵۴ / ۲۵۵
 منجم، محمدرضا / ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵
 منجم، محمدعلی / ۲۵۰، ۲۵۴
 منجم، مظفر ثانی / ۲۵۰، ۲۵۴
 منجم، ملا مظفر (محمدقاسم) ←
 گنابادی، مظفر (ملا) / ۲۴۸، ۲۴۹،
- ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
 منجم باشی، شفیع (میرزا محمد) /
 ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵
 مندی، افضل (حاج میرزا) / ۱۴۰
 مندی، حسین (کربلایی میرزا) / ۱۴۰
 منذری / ۱۵
 منصور، غیاث الدین (میر) / ۳۰۶
 منصور، حاجی محمد حسن خان /
 ۱۴۵
 منصور، ذبیح الله / ۶۳
 موسی بن جعفر (ع)، حضرت / ۶۰،
 ۱۷۷، ۲۶۳
 مؤمنای گنابادی / ۳۱۹
 مؤمن تونی / ۳۱۹
 مهدوی، حسن آقا (حاج میرزا) /
 ۳۲۹
 مهدوی، عبدالعلی (حاج سید میرزا) /
 ۱۰۲، ۲۳۶
 مهدوی اصفهانی، مصلح الدین (سید)
 / ۲۱۱
 مهدوی شهری، محمد تقی (حاج سید
 میرزا) / ۷۱، ۱۰۲، ۱۳۹، ۲۳۶،
 ۲۹۳
 مهرعلی، محمد اسماعیل / ۲۸۷
 میبدی، رشید الدین / ۲۲

- میرانشاه / ۳۰۱، ۳۰۰ / ۳۰۱
 میرجهانگیری، عبدالحمید / ۲
 میرحسن خان / ۱۸
 میرزاییک مورخ / ۳۴۵
 میرزای شیرازی، حسن (آیت الله حاج) / ۶۹، ۲۳۶، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۶
 ۲۷۱، ۲۵۶
 میکائیل / ۳۳۶
 میلانی (آیت الله) / ۱۵۷
 میمندی، احمد بن حسن / ۶۰، ۳۳۴
 نادرشاه افشار / ۳۳
 ناصرالدوله والدین حاتم بیک (خواجه) / ۲۵۲
 ناصرالدین شاه / ۳۴۸
 ناصرالدین محتشم / ۱۳، ۶۲
 ناصرالدین محمد بن احمد (حاج) / ۵۸
 ناصر خسرو علوی / ۳۱
 نصری، حسین آقا (حاج میرزا) / ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۷
 نصریان، علینقی (حاج میرزا) / ۱۰۵
 نصری ریابی، حسنعلی (میرزا) / ۹۰
 ناظرزاده، ذبیح الله (سید) / ۱۶۰
 نائب الصدر شیرازی (حاج) / ۶۶
 نائطی، احمد عبدالعزیز / ۱۰۹
 نائی، قطب الدین (استاد) / ۳۰۰ / ۳۰۰
 ۳۰۲، ۳۰۱
 نثاری / ۳۱۸
 نجاشی / ۱۵۹
 نجفی، ابوالقاسم (آقاسید) / ۲۴۱
 نصیرالدین طوسی (خواجه) / ۱۳، ۶۲
 نظام الدین محمد (سید) / ۳۳۸
 نظامی / ۳۰۳
 نظری نوقابی، محمد حسین / ۱۰۸
 نقوی، محمدعلی (سید) / ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۶۷، ۲۳۶
 نمازی اصفهانی، محمد صادق (میرزا) / ۲۷۶
 نوح (ع)، حضرت / ۲۲۳
 نودهی، اسماعیل (کربلایی) / ۱۴۵
 نودهی، محمد حسین (حاج) / ۱۴۵
 نودهی، محمدرضا (ملا) / ۱۴۴
 نوذر / ۱۶۵، ۱۸۴
 نورالدین محمد جهانگیر / ۲۵۰
 نوربخش، اسدالله (آقا) / ۱۴۵
 نورعلیشاه اول اصفهانی، محمدعلی (میرزا) / ۱۴۲، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۶۷
 نورعلیشاه ثانی، علی (حاج ملا) / ۷۲، ۸۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳

نوقابی، محمدرضا (حاج) / ۱۰۷، ۳۵۹	۱۲۶، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۵۹، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۲، ۳۴۸، ۳۶۰
نوقابی، محمد علی (ملا) / ۳۵۹	نورنژاد، ابوالقاسم (حاج) / ۶، ۲۸۵
نوقابی، محمد علی / ۱۰۸	نوری، سلطانمحمد / ۲۸۵
نیشابوری، موسی / ۶۳	نوقابی (نوغابی)، ابوالحسن (حاج) / ۸۹، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۶۴، ۲۹۲، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
نیکخواه، محمد علی / ۱۳۸	نوقابی (نوغابی)، ابوالحسن (حاج) / (ملا) / ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰
واعظ، محمد (حاج شیخ) / ۱۹۵	نوقابی، ابوتراب (حاج) ← نوه حاج ابوتراب بزرگ / ۱۰۷، ۱۰۸
وجدی، محمد اسماعیل / ۲۴۵	نوقابی، ابوتراب (حاج) ← فرزند حاج بابا / ۳۵۸
هاتفی / ۳۰۷	نوقابی، ابوتراب (ملا) / ۳۵۸
هاروت / ۱۱۱	نوقابی، ابوتراب بزرگ (حاج) / ۱۰۷، ۱۰۸
هاشمی، ابراهیم (حاج) / ۱۱۷	نوقابی، تقی (آخوند ملا) / ۱۰۸
هرمز / ۲۰	نوقابی، سعید (حاج) / ۳۵۷
هرمس الهرامسه / ۲۵۱	نوقابی، عبدالله (حاج) / ۸۹، ۱۰۷، ۱۰۸، ۳۵۸
هرودوت / ۲۴، ۵۵	نوقابی، عبدالله (ملا) / ۳۵۷
هلاکو / ۵۹، ۶۶، ۱۹۶	نوقابی، علی اکبر (آخوند ملا) / ۱۶۷
همای (دختر بهمن) / ۱۸	نوقابی، محمدباقر (حاج) / ۱۰۷، ۳۵۹
همای (دختر داراب) / ۱۶۷	
همایی، جلال / ۲۵۹	
هندی، داؤد (حکیم) / ۲۰۶	
یاسمی، رشید / ۳۱۰	
یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبدالله / ۱۱، ۱۳، ۲۰۱، ۲۰۳، ۳۳۷	
یحیی بن صیرفی / ۲۰۴	
یحیی بن محمد بن موسی بن جعفر / ۶۰	

- یزدی، جلال‌الدین محمد (مآلا) / ۲۴۸
- یزدی، محمد طاهر (مآلا) / ۲۵۳
- یعقوب بن اسحق کندی / ۲۵۱
- یوسف (ع)، حضرت / ۲۲۳، ۳۲۳

فهرست كتابها

- آتشکده آذر ← آتشکده / ۱۵، ۱۷۸،
۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۹۴، ۲۹۵،
۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵
- آثار الوزراء / ۳۳۵، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲
آصف اللغات / ۱۰۹
- اجتهاد و تقلید (رساله) / ۲۱۰
- احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم ←
احسن التقاسيم / ۶۲، ۱۵۹
- اختيارات النجوم / ۲۵۲
- اخلاق ناصرى / ۱۳، ۶۲
- اراضى مفتوحة العنوة (رساله) / ۲۱۰
- ارشاد / ۲۰۸
- اساس الاقتباس / ۳۴۴
- اسرار الدقائق (شرح اربعين) / ۲۳۳
- اشارات الاصول / ۲۰۸، ۲۰۹
- اصحاب اجماع / ۲۱۲
- اصول الشيعة و فروع الشيعة / ۲۴۲
- اطلس خط / ۳۴۳، ۳۴۴
- ايعان الشيعة / ۲۵۱
- افضل التواريخ / ۳۰۸
- الاجوبة الكرادية / ۲۴۲
- الاستخارات / ۲۱۲
- الاستشفاء بالتربة الحسينيه / ۲۱۲
- الاستيجاريه / ۲۱۲
- الاصابة فى ذكر الصحابة / ۲۰۴
- الاعلام / ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۴۲
- الحاتميہ قبلۃ الآفاق / ۲۵۲
- الحجة البالغه / ۲۴۲
- الذريعة الى تصانيف الشيعة ←
الذريعة / ۲۱۰، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۶۱،
۲۶۴، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۱۵، ۳۱۹،
۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۶
- الذيل على طبقات الحنابلة / ۱۵، ۲۰۲
- الرسالة الخمس عشر / ۲۰۹

- الفین / ۲۴۲
 المعجزة والاسلام / ۲۴۲
 المقصد الارشد فی ذکر من روی عن
 الامام احمد / ۲۰۴
 أمالی / ۳۵۳
 انوار التنزیل / ۲۱۱
 ایقاظات / ۲۰۸
 بحار الانوار / ۲۸۶
 بحثی درباره کلمه بغداد / ۱۸۹
 بحیره / ۸، ۵۱، ۹۲، ۱۰۴، ۱۶۵، ۳۳۵،
 ۳۴۲، ۳۴۰، ۳۳۶
 بدأ / ۲۲۷، ۲۲۸
 بدایع الاثار / ۲۷۹
 برهان جامع / ۷، ۴۳، ۱۰۸، ۱۶۵، ۱۶۹
 برهان قاطع / ۸، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۳
 بستان السیاحه / ۲۰۹
 بشارات الاصول / ۲۱۲
 بشاره المؤمنین / ۲۷۳
 بهارستان (آیتی) / ۶۳، ۱۵۷، ۱۵۸،
 ۲۴۰، ۱۵۹
 بیان السعاده / ۲۷۳
 بیست باب / ۲۵۰
 پند صالح / ۲۸۹
 تاریخ ادبیات ایران / ۳۱۰
 تاریخ ادبیات فارسی / ۳۱۰، ۳۰۷
- تاریخ ایران بعد از اسلام / ۳۴۵
 تاریخ برگزیدگان / ۳۴۲، ۳۴۳
 تاریخ بغداد / ۲۰۳
 تاریخ بیهقی / ۵۴
 تاریخ حافظ ابرو / ۱۰
 تاریخ حسامی / ۱۵۸، ۱۶۰
 تاریخ رخی / ۶۰
 تاریخ ری / ۳۳۷
 تاریخ ظفرنامه / ۳۰۱
 تاریخ عالم آرای عباسی / ۶۴، ۲۵۲،
 ۲۹۷، ۲۵۳
 تاریخ علمای خراسان / ۲۳۵، ۲۴۵
 تاریخ غمگسار / ۳۴۷
 تاریخ منتظم ناصری / ۲۰۳، ۲۶۳،
 ۳۴۵
 تاریخ و جغرافیای گناباد / ۱
 تئمة المنتهی / ۱۶۰
 تجلی حقیقت / ۲۹۱
 تحفة الجعفریه / ۲۱۱
 تحفة الزائر / ۳۴۴
 تحفة سامی / ۲۹۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۲
 تداوی بمسکر / ۲۱۲
 تذکره حسینی / ۳۰۶
 تذکره داؤد ← زبور آل داؤد / ۳۵۰
 تذکره دولتشاه سمرقندی / ۳۰۰

- تذکره روز روشن / ۲۵۵، ۲۹۴، ۲۹۵،
 ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸
- تذکره غنی / ۳۰۵
- تذکره محمدشاهی / ۲۹۸
- تذکره میخانه / ۳۰۵، ۳۰۷
- تذکره نصرآبادی / ۳۱۹
- تذکره اهل رجال / ۲۱۲
- تفسیر عسکری / ۲۱۲
- تقلید میّت / ۲۰۸
- تکمله / ۱۵۷
- تمهیدات / ۲۸۰
- تنبيهات المنجمين ← تنبيهات /
 ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲
- تنبيه اللبيب و تنقيح فهم المريب /
 ۲۰۴
- تنبيه التائمين / ۲۷۳
- تورات / ۳۵۵
- توضیح المسائل / ۲۳۵
- جبر و تفویض (ملاً علینقی شهری) /
 ۲۲۸
- جبر و تفویض (میرزا محمد
 کرباسی) / ۲۱۲
- جغرافیای تاریخی سرزمینهای
 خلافت شرقی / ۱۱، ۱۸۹
- جواهر / ۳۳۷
- جبل البدأ ← بداء / ۲۲۸
- حبیب السیر / ۱۵، ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱
- حدائق السیاحه / ۲۰۹
- حدود العالم / ۱۲
- خاتون هفت قلعه / ۵۴، ۱۴۹
- خاطرات سفر حج / ۲۹۰
- خداوند الموت / ۶۳
- خسرو شیرین / ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹،
 ۳۱۰، ۳۱۳
- خلاصة الحساب / ۲۱۱
- خلد برین / ۲۵۳
- خمسة نظامی / ۳۰۵
- دانشوران خراسان / ۲۰۲، ۲۴۸، ۲۶۱،
 ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۴۲، ۳۴۳
- دائرة المعارف اسلام / ۱۰۸
- دائرة المعارف اسلامیه / ۳۳۷
- درر الفرائد / ۲۴۲
- دستورالوزراء / ۳۳۵، ۳۴۰، ۳۴۱
- دعوة الحق / ۲۴۲
- دیوان اشعار خواجه اختیارمنشی /
 ۳۴۴
- دیوان حزین / ۲۹۶
- دیوان غزلیات شمس / ۱۶
- دیوان قصائد قطب الدین میر حاج /
 ۲۶۲

- ذوالفقار / ۲۸۶
رجال اصفهان / ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷،
۲۱۳
رجال مامقانی / ۱۵۷
رجوم الشیاطین / ۳۴۸
روضه الصفا / ۲۶۱، ۲۶۶، ۳۰۲، ۳۳۵
روضه الصفویه / ۳۴۵، ۳۴۷
روضه المنجمین / ۲۵۰
ریاض الجنة / ۱۴، ۲۵، ۲۶۲، ۳۰۶
ریاض السیاحه / ۲۰۹
ریاض العارفین / ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳
ریحانة الادب ← ریحانة الادب فی
تراجم المعروفین بالکنیة اوللقب
/ ۱۵، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۲،
۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۳
زندگانی شاه عباس اول / ۲۴۸، ۲۴۹،
۲۵۰، ۲۵۳، ۳۱۵، ۳۱۶
زیج اصفهان / ۲۵۶
ساقی نامه / ۳۱۱
سبع المثانی / ۲۴۲
سبیل المعرفة ← شرح صراط الجنة /
۲۲۸
سراج / ۱۱۰
سعادتنامه / ۲۷۳
- سفرنامه ناصر خسرو / ۳۱
سفینه خوشگو / ۳۰۴، ۳۱۷
سلطان فلک سعادت / ۲۸۶
سلطنة الحسین / ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۴،
۲۸۶
سیاحتنامه شاردن / ۲۴۷، ۲۵۴
شاهرخنامه / ۳۰۷، ۳۱۰
شاهنامه فردوسی / ۸، ۱۶، ۱۹، ۲۱،
۵۱، ۵۹، ۱۶۵، ۱۸۳، ۱۸۴، ۲۱۹،
۳۱۵، ۳۱۶
شاهنامه ← اسماعیل نامه ← شاهنامه
اسماعیل ← شاهنشاهنامه ←
شهنشاهنامه / ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۰،
۳۱۲، ۳۱۳
شبهای پیشاور / ۱۵۷
شرح اشارات / ۱۲۸، ۲۵۸
شرح بیست باب / ۲۵۰، ۲۵۲
شرح خطبة شفشقیه / ۲۱۲
شرح فصوص / ۲۷۹
شرح کلمات باباطاهر / ۲۷۳
شرح لمعه / ۱۲۸، ۲۵۸
شرح منظومه (حاج مآلهادی
سبزواری) / ۲۵۸
شرح منهاج / ۲۱۰
شمس التواریخ / ۲۰۷

- شوارع الهدایه الی شرح الکفایه /
۲۰۸
- صالحیه / ۲۸۶، ۳۱۷
- صبح گلشن / ۳۰۴
- صحیح و اعم / ۲۰۸
- صحیفه سجادیّه / ۳۴۴
- صراط الجتّه / ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹
- صورة الارض / ۱۲، ۱۵۹
- ضمیمه تاریخ علمای خراسان / ۲۴۵
- طبقات اعلام الشیعه / ۲۴۵، ۲۵۶
- طرائق الحقائق / ۶۶، ۱۲۷، ۱۸۸، ۲۶۱
- طرق جزء الحسن بن عرفه / ۲۰۴
- طهارت و صلوة / ۲۱۱
- طهماسبنامه / ۳۰۷
- عنوان البراهین / ۲۴۵
- عیون الاصول / ۲۱۰
- غوالی اللّثالی / ۲۳۱، ۲۳۳
- فرهنگ امیرکبیر / ۱۶، ۲۹
- فرهنگ انجمن آرای ناصری ←
فرهنگ انجمن آرا ← فرهنگ
ناصری ← انجمن آراء / ۱۴، ۱۶،
۱۰۸، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۶۹، ۱۸۳
- فرهنگ جغرافیایی ایران ← فرهنگ
جغرافیایی / ۲۴، ۳۱، ۶۷، ۹۹،
۱۰۴، ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۱،
- ۱۵۳، ۱۹۰، ۱۹۷
- فرهنگ جهانگیری / ۱۰۸
- فرهنگ رشیدی / ۱۲
- فرهنگ گناباد / ۴۴، ۴۹، ۹۹
- فرهنگ نوبهار / ۷، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۳
- فضائل شعبان / ۲۰۴
- فلسفه فلوطین / ۲۹۱
- فوائد الرضویّه فی احوال علماء
المذهب الجعفریّه ← فوائد
الرضویّه / ۱۵۳، ۲۰۵، ۳۳۷
- فهرست ریو / ۳۴۵، ۳۴۶
- قاموس الاعلام / ۱۳، ۲۶۱، ۲۶۳
- قاموس اللغه / ۱۳
- قرآن مجید ← قرآن / ۴۹، ۱۳۸،
۲۱۲، ۲۵۲، ۲۸۸، ۳۰۱، ۳۲۲
- قصیده عجوزیه / ۲۲۸
- قلزم / ۲۸۶
- قوانین الاصول ← قوانین / ۱۲۸، ۲۵۸
- کارنامه / ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۳
- کارنامه بزرگان ایران / ۳۰۱، ۳۴۲،
۳۴۳
- کشف الاسرار ← کشف الاسرار و
عدّه الابرار / ۲۲، ۱۱۱
- کشف الظنون / ۲۰۴
- کشف الغمه / ۲۰۴

- کشکول / ۲۹۶، ۳۰۳، ۳۱۵
کفایه / ۲۴۵، ۲۵۸
کفایه محقق سبزواری / ۲۰۸
کلمات قصار باباطاهر / ۲۸۰
گاهنامه سال ۱۳۰۷ / ۲۴۸
گاهنامه سال ۱۳۱۱ / ۲۵۰، ۳۴۰
گرانولود / ۲۹۱
گردش افغانستان و پاکستان / ۳۸
گوهر شاهوار / ۳۰۲، ۳۰۴
گوی و چوگان / ۳۱۰
لباب الالباب / ۲۹۹
لطائف الطوائف / ۳۳۸، ۳۳۹
لغتنامه دهخدا / ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۳۵
لیلی و مجنون / ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۰۹
۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۴
مثنوی / ۲۷۹
مجالس المؤمنین ← مجالس / ۲۶۱
۲۶۲، ۲۶۴، ۳۳۵، ۳۳۶
مجالس النفائس / ۲۶۲، ۳۰۹
مجلی / ۲۳۱، ۲۳۳
مجمع التواریخ / ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰
مجمع الخواص / ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸
۳۰۳
مجمّل فصیحی / ۳۰۱، ۳۳۸، ۳۳۹
۳۴۰، ۳۴۱
مجموعه مقالات چشم‌پزشکی / ۲۹۱
مخزن الاسرار / ۳۰۳
مدخل منظومه / ۲۱۵
مرآة البلدان / ۱۴
مراصد الاطلاع ← مراصد الاطلاع
علی اسماء الامکنه والبقاع / ۱۳،
۱۸۸
مسالک الممالک / ۱۰
مسالک و ممالک (ترجمه مسالک
الممالک) / ۱۰، ۳۴
مشاهد البلاد و معارف العباد / ۲۰۶
مصابیح / ۲۱۰
مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه / ۳۵۵
مصححة قوسیته / ۱۱۰
معالم العترة النبویة... / ۲۰۴
معجم الادباء / ۲۰۱
معجم البلدان / ۱۳، ۱۴، ۶۲، ۱۵۹،
۲۰۱، ۲۰۲، ۲۴۰، ۳۳۷
مجمع السعادة / ۲۷۳
مفطربودن دود قلیان برای روزهدار /
۲۰۸
مکاتیب امام غزالی / ۱۵۹
مکاسب / ۲۵۸
مناسک حج / ۲۰۸
منبع الحیوة / ۲۱۰

- منتخب التبييات / ٢٥٢
منتخب التواريخ / ٢٠٥، ١٥٧
منتظم ناصري / ٣٤٥
منظومه (آخوند ملامحمد) / ٢٢٨
منظومه منطق / ٢٤٢
منهاج الهدايه الى احكام الشريعة ←
منهاج الهدايه / ٢٠٩، ٢٠٨
مؤلفين كتب چاپي / ٣٠٦، ٢٠٩
نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم
← نابغه علم و عرفان / ١٢٣، ١٧٠،
٢٧٠، ٢٩١، ٣٦٢
نامه هاي صالح / ٢٩٠
نثر الدرر ← محاضرات / ٣٣٧
نجدالهدايه / ٢٨٦
نخبه / ٢٠٩، ٢٠٨
- نزهة القلوب / ٩، ١٥٧
نشر عشق / ٣٠٤
نظم اللثالي / ٢٢٨
نظيم / ٢٨٦
نورالابصار / ٢٠٤
نور حدقة الناظرين / ٢١١
نهاية الايجاز / ٢٢٨، ٢٢٩
ولايتنامه / ٢٧٣
هداية الطالبين / ٢١٠
هداية الطالبين في اسماء المؤلفين و
آثار المصنفين / ٣٠٩
هفت اقليم / ٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٩٨،
٣٠٢، ٣٠٥، ٣٠٨، ٣١٣، ٣١٦، ٣١٧
هفت قلزم / ٨، ١٠٨، ١٥٣

فهرست مکان‌های جغرافیایی

آفریز / ۱۶۰	آبه ← آوه / ۳۳۶
افغانستان / ۱۳، ۲۹، ۶۲، ۶۵، ۱۲۸،	آذربایجان / ۲۴۹، ۲۵۰، ۳۰۰
۱۸۵، ۲۱۸، ۲۵۸، ۲۶۳، ۲۸۳،	آلمان / ۳۳۲
۲۹۹، ۳۲۵	ابله / ۵۴
امریکا / ۲۹۱	اردبیل / ۲۴۹
امیرآباد / ۱۹۹	اردن / ۲۸۹
انگلیس / ۲۴۴	اروپا / ۲۴۳
اهواز / ۱۵۸	اروک / ۱۷۸
ایْدو / ۱۷۴	اسپورت / ۲۰۰
ایران / ۳۳، ۵۴، ۲۰۱، ۲۱۹، ۲۲۱،	استاد / ۱۷۴
۳۲۵، ۳۴۹، ۳۶۰	اسکندریه (قنات) / ۱۸۵
بابل / ۲۳	اسلامبول / ۳۰۹
بادکوبه / ۵۴	اَسُو / ۱۷۸
باز / ۵۴	اصفهان / ۷۹، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۲۰۲،
باغ آسیا ← باغ سیاه / ۱۴۶	۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۲۱،
بجستان ← باجستان / ۱۶، ۳۶، ۳۷،	۲۳۲، ۲۳۵، ۲۵۸، ۲۷۵، ۲۷۹،
۴۴، ۵۸، ۵۹، ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۹۵،	۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۷، ۳۲۹، ۳۴۹

بیابان لوت / ۶۲	۱۰۴، ۱۰۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰
بیت‌المقدس (اورشلیم) / ۲۳	۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵
بیدخت / ۱۰، ۳۱، ۳۳، ۴۴، ۴۸، ۵۳	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۷
۵۶، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۷۲، ۷۳	۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۹۸
۷۴، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۸، ۹۰	بَجَوْر ← باج وَر / ۱۸۸
۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	بخارا / ۳۵۳، ۳۳۹
۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶	بدرآباد / ۱۸۴
۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱	براکوه / ۲۹، ۵۰، ۱۵۱، ۱۶۸، ۱۷۰
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶	۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹، ۳۳۴
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۰	بردسکن / ۱۹۰
۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱	برگز / ۲۹، ۳۰، ۸۴، ۱۷۹، ۱۸۷
۱۵۲، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۸۲، ۱۸۷	بُست / ۳۳۴
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۹، ۲۸۰، ۲۸۲	بشرویہ ← بشرویة گناباد / ۸۹، ۱۹۰
۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۶۰	بصره / ۱۵۸، ۱۵۹
بیدگ / ۲۰۰	بغداد / ۵۷، ۱۶۶، ۲۰۳، ۲۴۲، ۲۵۳
بیرجند / ۱۳، ۱۶، ۶۲، ۸۸، ۱۵۷	بقچیر / ۲۰۰
۱۶۸، ۲۴۰، ۳۴۹	بلخ / ۳۴۱
بیلند ← بلبند / ۱۰، ۳۶، ۳۷، ۷۷، ۱۲۶	بلوک خواجه / ۵۴
۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۰، ۲۴۶	بندازبک / ۳۰، ۸۴، ۸۵، ۱۷۹، ۱۸۷
۲۵۷، ۲۵۸، ۳۶۰	بندرعباس / ۲۱۷
بینا باج ← بیناواج / ۳۷، ۲۴۰	بنغوژد / ۱۵۰
پاریس / ۳۹	بویمرغ / ۱۰، ۴۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
پاکستان / ۳۳، ۳۲۵	۲۶۳
پس‌کلوت / ۲۸، ۳۶، ۴۴، ۵۳، ۸۱	به‌آباد ← بهاباد ← بغ‌آباد / ۳۱، ۵۶
۹۲، ۱۱۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹	۳۵۸، ۱۴۹

جنت آباد / ۲۹	۱۸۵
جنگل / ۲۹، ۳۰	پشن / ۵۳، ۱۸۳
جنگور / ۳۰، ۱۶۸	پناه آباد ← پناباد ← پهناباد / ۳۵
جویمند / ۱۴، ۱۶، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۸، ۵۹، ۶۶، ۷۷، ۸۰، ۸۱	پودنگان ← فوتنجان / ۱۷۴
۸۲، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷	پیران ویسه / ۱۹، ۵۲
۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۱	تربت حیدریه ← تربت ← زاوه / ۲۹
۱۲۷، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۵۳	۳۲، ۵۴، ۶۲، ۸۵، ۸۷، ۲۸۴
۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۸۹، ۱۹۰	ترشیز ← کاشمر / ۸، ۱۲، ۱۳، ۲۹
۱۹۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۷۸، ۳۶۰	۳۴، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۱۳۵، ۱۵۹
جوین / ۳۳۶	۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۵۳
چاهک / ۳۵، ۱۸۹	ترکستان / ۲۳۱، ۲۸۳، ۳۲۵، ۳۴۲
چشمه جمال / ۳۶	تون ← بون ← فردوس / ۱۰، ۱۲
حاجی آباد / ۳۵، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲	۱۵، ۱۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۴
۱۸۳	۶۲، ۶۴، ۶۵، ۸۹، ۹۲، ۱۰۴، ۱۶۱
حجاز / ۳۹، ۲۸۳	۱۶۴، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲
حسن آباد / ۸۰، ۱۶۸	۱۹۹، ۲۰۰، ۲۶۰، ۲۶۱، ۳۱۸، ۳۵۲
حسین آباد / ۱۸۷	تهران / ۱۰، ۱۱، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۱۹۴
حصار / ۸۱، ۱۵۱	۱۹۵، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۵، ۲۶۰
حماة / ۲۰۱	۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۹۲
خارسوزان / ۱۸۵	۳۲۱، ۳۲۹، ۳۶۰
خانیک / ۱۰، ۱۶۷	جبل (نجد) / ۲۷۱
خداآفرید / ۱۳۹، ۳۵۸	جزستان / ۹۱
خراسان / ۷، ۱۴، ۱۵، ۳۲، ۳۳، ۶۲	جزین / ۳۶
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۹۷، ۱۰۲، ۱۳۸	جعفرآباد / ۳۱، ۸۰، ۸۶، ۱۵۱، ۲۰۰
	جمالی / ۳۶

دیسفان ← تیسفون ← وسفان / ۱۰، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۳۵۲	۱۵۷، ۱۶۹، ۱۷۷، ۲۰۴، ۲۳۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۴۳، ۳۴۹
رباط سفید / ۵۴	خشوئی / ۸۹، ۲۱۳، ۲۶۷
رباط کُمائی / ۳۷	خضری / ۳۴، ۹۷
رشخوار / ۲۹	خلیج فارس / ۲۱۷
رضو ← رضویه / ۱۷۴	خواشیر / ۱۱
رفسنجان / ۵۴	خانمان / ۵۴
رقاصان ← وقاصان / ۱۰، ۱۷۴	خواف / ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۶۲
رقة / ۶۲	خور / ۱۰، ۶۲
روچین / ۱۷۰، ۱۷۱	خوست / ۶۲
روس / ۳۲۵	خوسف / ۱۳، ۶۲
روسنگ / ۲۰۰	خیبری / ۱۰، ۴۴، ۱۳۰، ۱۳۶، ۱۳۹،
روشناوند / ۳۷، ۴۴، ۸۹، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۷	۱۴۳، ۱۵۰، ۱۵۱
رهن / ۱۳۰، ۱۴۳	دختر باکو / ۵۴
ریاب / ۴۴، ۴۹، ۵۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷، ۲۳۶،	درب صفه ← درب صوفه ← در صوفه / ۵۲، ۱۷۳
۲۶۷، ۳۳۵، ۳۳۶	درقنج ← درغنج / ۱۷۴، ۳۵۲
زاب / ۳۶	درگز ← درجز / ۸۷، ۳۲۵
زابل / ۳۳۴	دشت بیاض ← سپیدروستا ← اسفید رستاق / ۳۴، ۹۷، ۱۵۹، ۱۶۴، ۲۴۰
زاهدان / ۳۳، ۳۴، ۶۵، ۹۵، ۱۱۱، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۹۴	دلوثی ← ولوثی / ۸، ۷۷، ۸۲، ۹۰، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷،
زنجان / ۱۱، ۵۴	۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۷، ۲۶۰
زَو ← ضوء / ۱۶۵	دمشق / ۱۵
زوزن / ۵۴، ۶۳، ۳۳۸	دیزق / ۱۴۶

سِنُو / ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴	زهاب / ۳۶۲
سوریه / ۲۰۱، ۲۸۹	زید ← رید / ۸، ۲۱، ۲۴، ۵۲، ۶۶
سیدآباد / ۹۱، ۱۵۱	۶۷، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱
سیستان / ۱۳، ۶۲	۱۷۳، ۱۷۴، ۳۵۰
شام / ۳۹	زیرکوه / ۶۲
شامات / ۲۴۴، ۲۸۳	زین آباد / ۸۰، ۱۵۱، ۱۹۹
ششتوک / ۲۰۰	ژنو / ۲۸۹
شمس آباد / ۱۵۰	سارنگ / ۱۷۴
شوراب / ۵۳، ۸۰، ۱۷۵، ۱۷۶، ۲۰۹	سامره ← سرّ من رأی / ۱۲۸، ۱۶۰
۳۵۰، ۳۴۷، ۲۳۰	۲۴۰، ۲۷۱
شوروی / ۵۴	ساوه / ۱۹۰، ۳۳۶
شوشتر / ۵۴	سبزوار / ۲۹، ۶۴، ۱۸۸، ۲۵۷، ۲۷۰
شهربابک / ۳۳۴	۳۵۷
شیراز / ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۳۰	سرخس / ۸۷
۳۵۰، ۳۴۹، ۳۴۷، ۳۳۹، ۲۷۹	سردق / ۱۹۸
شیرازآباد / ۱۷۴	سریده / ۱۹۹
صالح آباد / ۸۰، ۱۸۳	سعدآباد / ۸۹، ۹۰
صلح آباد / ۲۰۰	سقوری / ۲۰۰
طبس / ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۳۱، ۶۲	سقی ← فرسی / ۱۰، ۱۷۰، ۱۷۱
۶۳، ۶۴، ۶۵، ۸۹، ۹۵، ۹۶، ۱۸۶	سلطانیّه / ۱۸۷، ۱۸۶
۱۹۰، ۱۹۲، ۲۱۷، ۲۴۱، ۳۵۲	سمرقند / ۳۳۹، ۳۴۰
۳۶۰، ۳۶۱	سمنان / ۳۹
طبس سیستان / ۱۳	سمویی ← سه‌مویی ← ثمویی ←
طبس گیلکی / ۱۳، ۶۲	نمویی / ۸، ۱۵، ۱۴۷، ۱۴۸
طبس مسینان / ۶۲	سنگان / ۳۴

قصر شیرین / ۳۶۲	طروق / ۱۵۹
قم / ۶۲	طوس / ۱۱
قنبرآباد / ۱۴۶	عثمانی / ۲۴۴
قہستان / ۹، ۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۶۲، ۱۵۸، ۶۳	عراق / ۳۹، ۱۵۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۴۴، ۳۲۹، ۲۸۳
کاخک / ۲۹، ۳۰، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۵۶، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۱۰۷، ۱۱۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۴، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۸، ۳۶۰	عربستان / ۲۱۳، ۳۴۹ علی آباد ← زہرآباد ← زہرآباد / ۱۷۱، ۱۷۴، ۱۹۸ عمرانی / ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۱۳ غور / ۵۳، ۱۴۱ غوژد ← قوژد ← پوژد / ۱۰، ۵۳، ۱۲۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۷، ۲۳۷، ۳۵۷
کاشان / ۱۴۷، ۱۵۰، ۲۸۵	فخاری / ۸۸
کاظمین / ۲۴۵	فخرآباد / ۳۶، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۷، ۲۱۸
کال شور / ۱۹۷، ۳۷، ۲۹	فلسطین / ۱۹۶
کالینجار / ۳۳۵	فیروزآباد / ۵۴
کربلا / ۲۴۲	قاسم آباد / ۱۹۷، ۳۶، ۲۰۰
کرمان / ۳۳، ۵۴، ۶۲، ۶۴	قاین / ۱۲، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۶۲، ۶۳، ۱۰۲، ۱۶۱، ۲۱۵، ۲۴۰، ۳۴۸، ۳۴۹
کرمانشاہ / ۲۴۲، ۳۶۲	قائنات / ۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۷، ۳۷
کری ← کریت ← کرید / ۱۲، ۶۲، ۶۳	قزوین / ۳۴، ۲۱۹
کشمیر / ۲۸۳	قصبہ ← قصبہ شہر ← شہر ← دولاب شہر / ۴۴، ۶۸، ۹۷، ۹۹
کلات ← کلاب ← کرات / ۱۰، ۲۴، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۲۲۱	۲۶۱، ۱۴۹
کلاتہ آہنی / ۳۶	

لب کویر / ۶۶، ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸،	کلاته شیخی / ۳۷
۱۹۹، ۲۰۰	کلاته علی / ۱۸۴
لبنان / ۵۴، ۲۸۹	کلاته علی نور / ۱۷۸
لطف آباد / ۳۲۵	کلاته مقری / ۲۰۰
لیون / ۳۹	کلاته ملا / ۱۷۴
مارسی / ۳۹	کلکته / ۹
مارندیز / ۱۹۰، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹	کمر زیارت / ۶۱
مازندران / ۳۹، ۲۴۹	کندر / ۱۲، ۳۴
ماوراءالنهر / ۱۸۵	کوثر / ۱۵۱
محسن آباد / ۱۸۴	کوه کبیر / ۲۹، ۱۸۵
محمد آباد / ۱۷۴، ۱۸۴	کویر نمک / ۲۹، ۱۹۰
مَحولات / ۶۱، ۳۴۳	گدار علی / ۱۹۰
مدائن / ۱۶۶	گرگان / ۱۹۴
مدینه / ۳۲۹	گزین / ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۹۸
مرو / ۱۵۸، ۳۵۳	گلاباد / ۳۵۲
مزار / ۱۹۵	گلیایگان / ۲۳۷، ۲۷۹
مشهد / ۱۶، ۳۲، ۳۴، ۵۴، ۶۰، ۷۶، ۸۷،	گیسور / ۳۵، ۵۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۶۱
۹۵، ۱۰۱، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۷،	گیلان / ۲۴۹
۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸،	گناباد ← جنابد ← جنابذ ← ینابذ ←
۱۷۰، ۱۸۶، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۶،	جناباد ← کنابد ← گنابذ ← گوناباد
۲۱۷، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۸،	← گون آباد ← گیو آباد ← جنبذ ←
۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۷،	گنبد ← گناه آباد / در اغلب
۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۰، ۲۷۶، ۲۷۸،	صفحات
۲۸۰، ۲۸۳، ۲۹۱، ۳۲۵، ۳۲۶،	گنبد قابوس / ۱۹۴
۳۲۹، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۰	لار / ۳۴

مصر / ۲۸۳، ۳۹	نوغاب ← نوقاب / ۱۰۷، ۱۰۶، ۴۴
مطرآباد / ۲۰۰	۳۶۰، ۳۵۸، ۲۱۴
مقیم‌آباد / ۱۸۳، ۱۸۰، ۳۷، ۳۶، ۳۵	نوک ← نوغ / ۲۹۸، ۲۰۰
مگه / ۲۷۱، ۱۴۵، ۱۳۶، ۲۸، ۲۷	نیشابور / ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۲، ۸۷،
۳۵۲، ۲۹۲، ۲۸۳، ۲۷۷	۲۰۲، ۲۰۴، ۳۴۰، ۳۴۹
مند / ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۰، ۹۴، ۸۸	نی‌گنان ← نیگنان / ۲۰۰، ۱۹۰
میان تکاب / ۱۹۹، ۱۹۵، ۱۹۰، ۶۶	هرات / ۱۳۵، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۶۳، ۳۴۱
۲۰۰	۳۴۲
میانه / ۵۴	هلالی / ۱۸۹
میرآباد / ۳۵۸، ۱۵۱، ۸۱	هلند / ۱۷۴
میمند / ۳۳۴، ۱۹۹، ۱۶۵	همتیہ / ۳۰
نجف اشرف ← نجف / ۲۲۹، ۱۶۷	هندوستان ← هند / ۲۶۷، ۲۳۱، ۵۴
۳۲۹، ۳۲۰، ۲۶۰، ۲۴۵، ۲۳۵	۳۳۵، ۳۲۵، ۲۸۳، ۲۶۹
نجم‌آباد / ۱۶۸	یزد / ۳۳، ۴۰، ۷۹، ۱۵۷، ۱۹۰، ۱۹۷
نصرآباد / ۲۰۰	۲۷۹، ۲۱۷
نعمت‌آباد / ۱۸۲	یمن / ۲۸۳
نوده / ۳۶۰، ۱۴۳	یونسی / ۱۹۷، ۱۹۰
نوده پشن / ۳۶۱، ۱۸۳، ۸۹، ۵۳، ۴۴	

فهرست اشعار

- | | |
|---|---|
| آن که باشد از شرف همنام جدّ خویشان
شمس برج لافتی یعنی امیرالمؤمنین /
۵۷ | آری مولود نبی در مثل روزی این چنین
آمد از الطاف و از اعطاف ربّ العالمین /
۳۲۲ |
| آن که زکیفیت عشق آگه است
نیست شود در نظرش هرچه هست /
۳۰۲ | آفت جان هنرمند به جز هوش چه بود
ساقیا باده دهم تا رهم از آفت هوش /
۳۳۰ |
| ابروان تو طیبیان دل افکارانند
هر دو پیوسته از آن بر سر بیمارانند /
۲۵۵ | آمد به بر خسرو دین زاده حیدر
گفتا به فدای قدم حضرتت این سر /
۳۲۳ |
| اُوچه در مُلک گناباد و طبس گردیدم
به خدا حرف حق از مرد و زنش نشنیدم /
۳۲۶ | آمد به چشم همتش این مسجد از نخست
کج قبله و محقر و مشرف به انهدام /
۱۴۴ |
| احمدک اللهم خیر منعم
فرداً قدیماً غیره لم یدم / ۲۲۷
احمد و محمود ابوالقاسم محمد آن که بود
یوسف اندر خرمن حسن جمالش خوشه چین /
۳۲۴ | آمد رمضان نه صاف داریم نه دُرد
وز چهره من گرسنگی رنگ ببرد / ۳۰۳
آن چنان حسنی که اندر حضرت صدیق بود
کش دگر چونان ندیده چشم چرخ دورین /
۳۲۴ |

- از آن بامحرمان پیوسته در مجلس سخن گوید
که می ترسد کسی با او حدیث درد من گوید /
۳۰۳
- اُقْدِرْ که دویدم به رکابت نرسیدم
صد آه کشیدم / ۴۷
- اُقْدِرْ که دویدی ز بی دولت دنیا
کارت همه بی فایده و در به دری شو / ۳۲۸
- اگر بَوَر نَدری نی رِشکاف
دَلْمِ مِثْلِ مِیُونِ نی سیاه است / ۴۸
- اگر به مال چو قارون اگر به عمر چو نوح
اگر هزار چو اسکندری و گر شاپور /
۲۲۳
- اگر تنگ شکر را وا کند سیاح مدحتگر
از این اشعار شیرین بشکند بازار شکر را /
۲۲۵
- اگر تو مست الستی زیاده وحدت
لب پیاله بیوسی تو از شراب طهور / ۲۲۳
- اگر خواهی نَشُونِت می دهم مُو
به گوشه ابروانش خال سَوَزَه / ۴۹
- اگر ز آب فراتم لب نشد تر تشنه لب رفتم
تصرف می کنم روز جزا من حوض کوثر را /
۲۲۵
- اگر شمشیر بارد بر سرم از عشق معشوقم
چنانم کز محبت طالبم شمشیر دیگر را /
۲۲۴
- اگر صدره روم از کوی او نادیده دیدارش
دگر ره باز می گردم که شاید بینم این بارش /
۲۹۵
- از آن ترسم که توحید از میان رفته نبوت هم
پس از این من کجا والی توانم شد و کشور را /
۲۲۵
- از آنجا قدم هر که بالا نهاد
در اول قدم بر فلک پا نهاد / ۳۱۴
- از این غم نتواند رهاند هیچ کسی
به جز جناب رسول (ص) مؤید و منصور /
۲۶۴
- از برق تیغ حادثه سوزش حکایتی
با دوستان بگویی و دل دشمن آب کن /
۲۶۴
- از خو غفلت نکنی تا که فریبت ندهند
تو هنوزم بچه ای لیک مُو ریش اسفیدم /
۳۲۷
- از درد بَنَلِیدْم و از غصه دَتَوَشُو
بنگر که چطو شو / ۴۶
- از کعبتین برد تمتع دوشش به کار
حاجی حسین فخر بزرگان نیکنام / ۱۴۴
- اسیر لذت تن مانده ای و گرنه تو را
چه عیش هاست که در ملک جان مهتانیست /
۳۱۵

- الحمد لله مصلياً على
بنیه و آله ذوی العلی / ۲۳۰
- الهی گرگکِ ظالم وِ آفته
که هَر شو می بَره مال حلالُم / ۴۹
- امر خدا فوری است و حتم شد ایوم
بَلغ ما انزل الیک زقرآن / ۳۲۲
- امیر المؤمنین در دُم دوا کُو
مقام و مینزلم را کربلا کُو / ۴۸
- امیری که از زور سر پنجه او
همه برج و باروی خیبر بلرزد / ۲۶۶
- اندک استغنا ی او عشاق را دل خون کند
گر به قدر حسن استغنا کند کس چون کند / ۳۱۹
- او به گشت باغ مشغول و مرا در کوی او
دیدۀ امید تا شب بر در و دیوار بود / ۲۹۶
- او خوش نشست در حرم بارگاه انس
لیکن به غم نشاند دل ما ز حسرتش / ۲۸۷
- او یک مِگه افسوس که عقلش کله تو شو
بنگر که چطو شد / ۴۷
- او یک مِگه بنگر که فُلونی شده بابی
چرسی و شرابی / ۴۷
- او یک مِگه در مسجد ما بَر چه مرد راه
هر لحظه و بی گاه / ۴۷
- او یک مِگه دَر مَعْسَلُ ماش بر چه دَاوُ شو
بنگر که چطو شد / ۴۷
- اهل دلی با نظر پاک باش
بر رخ این نفس دغا خاک پاش / ۳۰۳
- ای آفتاب برج ولایت چو آفتاب
از پیش اهل مظلمه رفع حجاب کن / ۲۶۴
- ای آن که از فراق تو عمرم تباه شد
برخیز و بین چگونه بود روزگار من / ۳۳۳
- ای حزینی غافلِ برخیز و فکر خویش کن
این قرار و صبر ما را دوره ای در کار بود / ۲۹۷
- ای دل حکایت از شرف بو تراب کن
در مطلع سخن سخن از آفتاب کن / ۲۶۴
- ای دل بنال چون ستم از یار دیده ای
منعت کسی نمی کند آزار دیده ای / ۳۱۹
- ای زلف و عارض تو از مشک گل نشانی
بر گل چو مشک باشد گردد عطر جهانی / ۲۹۹
- ای عشق جهان تو را طفیلی
مجنون تو صد هزار لیلی / ۲۶۶
- ای قافله سالار زمانی مشتاب
کاین صوت به گوشم آشنا می آید / ۳۱۷
- ای مادر عزیز من ای غمگسار من
ای اختر سعادت من ای بهار من / ۳۳۳

- ایام صیف را به شب‌های سرد تار
خواهد در آن صیام چنان کاندرین قیام /
۱۴۴
- ای مُلِّ مِلْکِ مدتِ عمرت سپری شو
از بارگنه مهره پُشتت کِمِری شو / ۳۲۸
این است فدای تو تمنای ابی‌الفضل /
۳۲۳
- این چه بویی است نسیما که رساندی به مشام
تازه کرد جان من و روح مرا داد صفایی /
۲۲۵
- ای نسیم از ختنی یا تو ز سرحد ختایی
شنوم بوی سلیمان مگر از شهر سبایی /
۲۲۵
- ای نگار سرو قد ای غیرت چین و چگل
ای به پیش قد و خدّت سرو و مه آمد خجل /
۳۲۱
- با پنج تن چو رفت زجمع آن ستوده خو
سلطانعلی گرفت به بر صالح زمان / ۲۸۷
با چنان حسن و ملاححت کز زلیخا بود شد
بر جمال یوسفی شیدا و مشهور است این /
۳۲۴
- با دل خون جگر و نقل غم و سینه کباب
بهر عیشم همه اسباب مرتّب نگرید /
۲۶۵
- بادهٔ لعلم نخورده‌ای و هماره
بی‌خبری از خودت چو باده پرستان /
۳۲۲
- باز این دل شکسته خیال وصال کرد
چیزی خیال کرد که نتوان خیال کرد /
۲۶۴
- باز زحق جبریل آمده نازل
بر نبی هاشمی گزیدهٔ سبحان / ۳۲۲
باشد اگر لذّت نفست خیال
همتت پاکانت کند پایمال / ۳۰۳
با وجود آن که می‌دانم نخواهی آمدن
بس که مشتاق توام بی‌انتظاری نیستم /
۳۱۹
- بپوشید دندانان انجم سپهر
کز این زعفران خنده آید به چهر / ۳۱۶
بتان رفته در چلّه‌های کمان
چو در حلقهٔ دیده‌ها مردمان / ۳۱۳
بجست زایر بیت‌الحرام کسب از آن پس
گماشت همتت مردانه را به خیر مجدد /
۱۷۷
- بر آ ای جان زتن بهر نثار اکنون که یار آمد
اگر روزی مرادر عاشقی خواهی به کار آمد /
۳۱۴
- برادر شه مسموم مقتدای خراسان
زنسل موسی کاظم ز آل پاک محمد / ۱۷۷

- بر پشت سمند شد خرامان
 شد دیو مستخر سلیمان / ۳۱۴
 بر زبان دارم شب هجران پی تسکین دل
 گفتگوهایی که روز وصل با من کرده‌ای /
 ۳۰۳
- بر وسعتش فزود و نهادش ز نواساس
 یارب بنای دولت او باد بر دوام / ۱۴۴
 برون نمود ز درگاه خویش شیطان را
 بهشت را ز ره مرحمت به آدم داد / ۲۲۳
 بریدم زبان طمع خامه را
 که خاصیت این است شهنامه را / ۳۱۲
 بریزم اشک حسرت از برایت
 مثال ژاله‌های پایه پایه / ۴۹
 بس که آشفته و پریشان است
 روزگار من است پنداری / ۳۱۸
 بس که از خواب پریشان دل من گشته مشوش
 این دل خون شده هر لحظه خروشد به نوایی /
 ۲۲۶
- بعد یقول عبده علینقی
 وفق معراج الیقین یر تقی / ۲۲۷
 بگذشت روان زکوی و وادی
 چون عمر که بگذرد به شادی / ۳۱۴
 بگرفت ز سر بازم سودای ابی‌الفضل
 روشن شودم دل به تمنای ابی‌الفضل /
 ۳۲۳
- بود در سوادم ز نیک اختری
 طلب سال تاریخش از مشتری / ۳۰۷
 بود صفحه‌اهل دل را ندیم
 نشان‌های مسطر بر او تارسیم / ۳۱۱
 بود عقد این گوهر آبدار
 ز روی عدد چهار باره هزار / ۳۰۷
 بود یک قسمت مگر از قسمت ستین والف
 از جمال با کمال نور رب العالمین /
 ۳۲۴
 به اختیار هر آن کس قبول شادی کرد
 عوض ز حکمت و دانش به دیگری غم داد /
 ۲۲۲
 به این کرشمه خونریز و حسن عالم سوز
 نظارگی چه کند گر هزار جان دارد /
 ۲۹۶
 به این نکویی تعمیر کرد و داد بلندی
 که نام نیک بماند از او به دهر مؤبد /
 ۱۷۷
 بهجتی چند هویدا کنی اسرار نهران
 می نیاید مگرت وقعه منصور به گوش /
 ۳۳۱
 به جز تو نیست کسی در دلم خدای گواست
 که نیست در دل محمود غیر عشق ایاز /
 ۳۳۱

- به خشم از سخن تند گوید به گردون
چو سیماب چرخ مدور بلرزد / ۲۶۶
- به دامن شفاعت کی رسد دست محبتانم
به محشر تا نخواهم خون بها دست برادر را / ۲۲۵
- به زیر تیغ رضاگر نشست اسماعیل
ولی خدا دم تیغ از برای او خم داد / ۲۲۳
- به صد خون دلت دور زمانه
دهد از قطره اشک آب و دانه / ۳۱۳
- به عشوه لاله رخان عاشقان همی کشتند
نمی کشند نکویان هنوز دست از ناز / ۳۳۱
- به فردای قیامت روز محشر
کلیمه در لحد می خواهم از تو / ۴۸
- به قرآن مجید آیه آیه
دلّم هر لحظه دیدار تو مایه / ۴۹
- به کوه غصّه چو فرهاد بی زبان بیمار
به دست فتنه چو مجنون ناتوان رنجور / ۲۶۴
- به کین عشوه همی خون شوق مامی ریخت
به تیغ غمزه همی قصد جان ما می کرد / ۳۰۴
- به گردش کند نسر طایر طواف
چو سیمرخ پیرامن کوه قاف / ۳۱۴
- به گرد عارض مه طلعتان نوشته خطی
که هر که شیفته ماست وای بر جانش / ۲۶۵
- به لادن که آمد سپاه گشن
شبیخون ز پیران به جنگ پشن / ۱۸۴
- بهر این عید سعید از نو بیا محشر کنم
آن شهنشاه عرب میرعجم فخر کرام / ۳۲۲
- به رحمت بر اهل زمین و زمان
بود آیت رحمتی ز آسمان / ۳۱۱
- به رخسار آتش فروزار در آیی
به هر جانب از تابش آذر بلرزد / ۲۶۵
- به روزگار شهنشاه دین پناه مؤید
که هست ناصر دین خدا و ملت احمد / ۱۷۷
- به رویت چه جعد معنبر بلرزد
دل عاشقان تو در بر بلرزد / ۲۶۵
- به روی تو می لرزد آن زلف زان سان
که کافر ز شمشیر حیدر بلرزد / ۲۶۶
- به روی دار بلاگر رساند عیسی را
ولیک جا و مکانش به چرخ اعظم داد / ۲۲۳

- به لطف از سر نظم گر بگذری
روان پی به تاریخ آن آوری / ۳۰۷
به مبدأ آمد از سیر الی الله
صفی اصفیا، صالح علیشاه / ۲۸۷
به نام خداوند جان آفرین
حکیم سخن در زبان آفرین / ۱
به نامرادی من بی دلی نگشته عیان
به دردمندی من عاشقی نکرده ظهور /
۲۶۴
بیا ساقی از باده لعل فام
مکن خون دلم بیش از این تلخ کام /
۳۱۱
بیا ساقیا کز توام می پرست
دلم برده سودای لعلت زدست / ۳۱۱
بیا ساقی ای خضر راه مراد
سکندر به دانش سلیمان بداد / ۳۱۱
بیا ساقی ای نوخط گلگذار
به سبزه بر آراسته لاله زار / ۳۱۱
بیا قاسمی ختم کن بر دعا
که حاصل شود از دعا مدعا / ۳۱۲
پایان عمر و آخر کار است ملحدا
گر بایدت و گرنه به دست اختیار نیست /
۳۰۱
پایان کار و آخر دور است ملحدا
گر بایدت و گرنه به دست اختیار نیست / ۳۰۰
- پای کوبان ز شعفر قافلۀ دُر دکشان
سوی میخانه برفتیم همه دوش به دوش /
۳۳۰
پریشوی تویم شوریده ای دل
دل شوریده را از خود رضا گو / ۴۸
پرید بلبل فکرم به گلستان عزا
ازین قصیده سرایی همین بود منظور /
۲۲۳
پیران مکر پیشه که عقل معاش بود
چون حاجبان بیامد و در پیشش ایستاد /
۱۷
پیرایه جمال عروس ثنای او
از جوهر معانی امّ الکتاب کن / ۲۶۴
پیش چشمش دستۀ نرگس به خدمت ایستاد
در چمن چون پیش لاله سروستان ایستد /
۲۹۹
تا برد مرد را بر افراسیاب نفس
پس سعی کرد و دختر طبعش به وی بداد /
۱۷
تا بمیرند این گروه زشت خوی گرسنه
منعشان از خوار و بار این جهان خواهیم ساخت /
۳۳۳
تا به بزمش پانهادم سر نمی دانم چه شد
بی خبر گشتم ز خود دیگر نمی دانم چه شد /
۳۱۸

- تا جو نتهیش در برابر
تا که چک با اسلواکی گردد از نو مستقل
۳۳۲
بنش را چونان که پیشین بدچنان خواهیم ساخت /
- تا چند گاه درختن کام آرزو
تا که چون پمپی شود ویران زبمب آتشین
۳۳۲
شهر برلن را به تاریکی نشان خواهیم ساخت /
- تاریخ تمام این معانی
تا که حزب نازی اندر قاف غم عنقا شود
کار این قوم دغار در نهان خواهیم ساخت /
۳۳۳
ظلّ ابدی است تا بدانی / ۳۰۸
- تاریخ رحلت را شنید هادی ز لاهوت احد
تا لهستان محبت باز آبادان شود
جوی های خون ز نازی هاروان خواهیم ساخت /
۳۳۲
وارد به جنت آمده صالح علیشه زین جهان /
۲۸۷
- تاریخ وی از ره معانی
تدبیرهای باطل و اندیشه های زشت
نظم ازلی است گر بدانی / ۳۰۸
کردند تا هلاک سیاوش از آن بزد / ۱۷
تاریخه تاریخ هذا المختصر
ترک من مست می ناب است بیدارش مکن
فتنه گریک لحظه در خواب است بیدارش مکن /
۳۱۹
تأملوا حتی تصابوا بالظفر / ۲۲۸
- تا شود روز سیه بر همه خورشید و شان
تمام عمر ستم کرد و من همان عاشق
به یک نگه که در آغاز دلربایی کرد /
۲۹۵
فخر فقر خویش بر خاقان و بر قیصر کنم /
۳۲۱
- تا شود روز سیه بر همه خورشید و شان
تو بماندی در میانه هم چنان
بی مدد چون آتشی از کاروان / ۲۸۰
سر مه ناز در آن نرگس بی باک انداز /
۲۶۵
- تا شود روشن دوباره آتش پازند و زند
تو دیده ای که به بیمار تازیانه زند
شنیده ای که به آن حال با تن رنجور /
۲۲۴
خویشتن را اردشیر بابکان خواهیم ساخت /
۳۳۳

- ۲۲۳ تو دیده‌ای که به جز حسین مظلومی
شنیده‌ای که بگریند جنّ و وحش و طیور /
تویی آن مرغ آتش خوار خونخوار /
کز آتش خوردنت سرخ است منقار /
- ۳۱۳ تو دیده‌ای که چو سیّاح صاحب اخلاص
شنیده‌ای که نبیند به حشر صورت حور /
تیغ ولای علی بگیر به دستت
گردن دشمن بزن که چاره همین است /
- ۲۲۲ تو دیده‌ای که کسی زن به ریسمان بندد
شنیده‌ای همگی را چو لؤلؤ منشور / ۲۲۴
تو دیده‌ای که کسی مرده را کفن نکند
شنیده‌ای که نه غسلش دهند و نه کافور /
ثریا سریر و فلک بارگاه
گل باغ اقبال طهماسب شاه / ۳۱۱
جام بستان‌کام ده رسم ستم از کف بهل
حالیا از ساغر چشمت مدامم ده مدام /
- ۳۲۱ تو را از گردش چرخ جفاکیش
چو من بس عقده مشکل بود پیش / ۳۱۳
از علایق رسته مدح شافع محشر کنم /
جام را از باده یک سر پُر دُر و گوهر کنم
مگر دادی است از بیداد ایّام / ۳۱۳
تورا هزار جفا در دل و مرا غم این
که زود میرم و گویی که بی وفایی کرد /
از علایق رسته مدح شافع محشر کنم /
جان تو شاد و روح تو مرغ بهشت باد
که زود وَر گو که ازی غصّه مُو واتسیدم /
همواره باد حافظ تو کردگار من / ۳۳۳
جان گرگان و سگان از هم جداست
تورشیه انگشت نما کرده که بایی شده‌ای
رستم از جمله علایق من از آن جرعه دوش /
متحد جان‌های شیران خداست / ۲۹۰
جرعه‌ای چون که بنوشیدم از آن ساغر پاک
تو گر داری زشب تا صبح این سوز
از علایق رسته مدح شافع محشر کنم /
جرعه‌ای ده که خموشی غم از دل ببرد
من بیچاره می‌سوزم شب و روز / ۳۱۳
تا زکیوان گذرد از طربم بانگ و خروش /
تو ماسوی الله اگر آوری به زیر نگین
که عاقبت بروی دست خالی اندر گور /
- ۳۲۲
۳۲۱
۲۹۵
۳۲۷
۳۳۱
۳۳۰

- جزکه بودندی مگراز آل عصمت چارتن
هر یکی از یک جهت شبه رسول بی قرین /
۳۲۴
- جمع بُد احوال من چون که بدیدم رخت
کردد پریشان مرا زلف پریشان تو /
۲۹۹
- جنبید عرق فرط خلوصش خلیل وار
کردی بنای خانه قیوم لاینام / ۱۴۴
جواب عاصی امت دهم وقتی که در محشر
گلوی پاره خونخواهی نمایم خون اصغر را /
۲۲۴
- جود و کرم سرشته ذاتش چو دین حق
بذل درم به راه حقش جرعه ناتمام /
۱۴۴
- چرا آن ثابت و این منقلب نام
که گفت آن را بجنب این را بیارام / ۳
چرا جام صهبا نگیرم به دست
چو نرگس کنم صرف می هر چه هست /
۳۱۱
- چشمش که به غمزه ساحری داشت
هر گوشه هزار سامری داشت / ۳۱۴
چمن از خزان پر ز نقش و نگار
خزانی چنین بهتر از صد بهار / ۳۱۱
چنان از باده جام شهادت مست تو حیدم
که بر جان می خرم هر لحظه زخم تیر و خنجر را /
- ۲۲۴
چنان سرود غزل بهجتی در این وادی
که رشک برد بر او روح سعدی شیراز
۳۳۲ /
چند وقت است که بینم همه شب خواب پریشان
چیست تعبیر به ما قسمت و تقدیر خدایی /
۲۲۶
چُنو که می روی ایسُونگا کو
پریشوی تویم در دُم دواگو / ۴۸
چو از عدم به وجود آفرید اشیا را
ز عقل او همه کس را مقابل هم داد / ۲۲۲
چو بود منهدم از اقتضای گردش گیتی
به بوی مرغ مزار امامزاده احمد / ۱۷۷
چو خواهد سر بلندی در دو گیتی این سرم باید
به روی نیزه اعدا دهم جولان من این سر را /
۲۲۵
چو دیبای نیلوفری گشت زرد
از این زعفران سای دیرینه گرد / ۳۱۶
چو که پیغمبر ما رزنزاع خوش نمیه
حرمت ملت بیضا به صفا پییدم /
۳۲۷
چُو که ورگشتم آزی مُلک به ویرونه خو
در صحبت و کشیدم و هَمز سنجیدم /
۳۲۶

- چوگان به کفش چو بر ستور است
موسی و عصا و کوه طور است / ۳۱۳
چون باد به بحر اگر گذشتی
پایش زشتاب تر نگشتی / ۳۱۴
چون برق که رفته گاه و بی گاه
کس سایه او ندید در راه / ۳۱۴
چون خلیل از همت خود بانی این کعبه شد
تا بود روز قیامت در مقام آمین / ۵۷
چون عارض تو ماه نباشد روشن
مانند رُخت گل نبود در گلشن / ۱۸۳
چون گذرد دیده به راهش نهد
چون نگردد جان به نگاهش دهد / ۳۰۲
چون یافت تمام این معما
کاسمی است نموده بی مسما / ۳۰۸
چو هست در غرفات بهشت مسکن بانی
بدیهه از پی تاریخ سال «غرفه» برآمد /
۱۷۷
چه عادت است گرفتار تا به کی گوید
که طفل شوخی و این ها به اختیار تو نیست /
۲۹۵
چه قانون که تقویمی از فتح باب
بر او هر طرف جدول از سیم ناب /
۳۱۱
چه می خواهند ازین منزل بریدن
چه می جویند ازین محمل کشیدن / ۳
- حال کسی خوش که به سیمین بری
در دو جهان داشته باشد سری / ۳۰۲
حجاب دیده من پرده صبح و مساء
کمند گردن من رشته سنین و شهور /
۲۶۴
حرف غم لاله در بهاران
زایل نشود به ابر و باران / ۳۱۲
حزنی این عشق است نه افسانه چندین شکوه نیست
لب به دندان گیر و دندان بر جگر نه باک نیست /
۲۹۶
حُسن را چون کرد خلقت حضرت حُسن آفرین
شد به ده قسمت به قول صدق خیر المرسلین /
۳۲۳
حضرت جان آفرین از قدرت کامل نکرد
هیچ کس شبه حبیب خود ز خلق اولین /
۳۲۴
حضرت ختم رسل نبی مبشر
داد بشارت از آن به جمله خلقان /
۳۲۲
حکیم داند و مخلوق خود هر آنچه کند
مگو چرا به یکی بیش و بر یکی کم داد /
۲۲۳
حیف از تو دری ده که شکر همسیر جوشو
بنگر که چطو شو / ۴۷

- خادم از اهل گناباد چه توقع مکنی
همه اویند که می بینی تو و موهم دیدم /
۳۲۸
- خواب دیدم تن صد پاره علمدار پدر را
که فتاده است نه دستی و نه مشگی نه لوائی /
۲۲۶
- خادم به چه امید توقع دِری از خلق
در حق تو زی طایفه کوته نظری شو /
۳۲۸
- خواب دیدم شده شق القمر از ابروی اکبر
لب خشکیده به خون غوطه زند ماه لقای /
۲۲۶
- خواب دیدم قدزینب خم و گیسوش سفیداست
گفتم ای عمه تو از یک سفر این گونه چرایی /
۲۲۶
- خواب دیدم که به دریای پر از خون پدر من
دست و پا می زند و مانده به گرداب بلایی /
۲۲۶
- خواب دیدم که در آن دشت پدر کرده عروسی
پنجه از خون شده رنگین چه خضابی چه حنایی /
۲۲۶
- خوش آن وجود که دایم زمی بود مخمور
خورد شراب محبت نه از می انگور /
۲۲۳
- خوش تر از این عید نبود ای مه از بهر سلام
چون که آمد در حریم کعبه آن مهر تمام /
۳۲۱
- خبرداری که سیاحان افلاک
چراگردند گرد مرکز خاک / ۳
خرام آشوب و قامت فتنه انگیز
قیامت می رسد از هم فروریز / ۳۱۵
خرم دل آن کسی که چون آهوی دشت
بیگانه شود در آشنایان جهان / ۳۱۶
خزان است می ده مرا بیش از آن
که هم چون بهاران نماند خزان / ۳۱۱
خضر بود زنده ز تأثیر عشق
چشمه حیوان طلب از پیر عشق / ۳۰۲
خضر پیمبر نگر که چشمه حیوان
دیده و در جستجوی ماء معین است /
۲۲۲

- خونز چشمم می چکد گوی در این مجلس مباش
جان به راهش می نهم گو عود در مجمر مسوز /
۲۹۸
- در پرده تصویر کند شرم و حیا را
در جلوه در آورد زسیمای ابی الفضل /
۳۲۳
- خوی زشت ار سرکشد در ملک جان چون هیتلر
متفق گردیده پاک از او روان خواهیم ساخت /
۳۳۲
- خیره شود آفتاب چون که به هر بامداد
ماه رخت بر کند سر زگریبان تو / ۲۹۹
خیز و سر در قدم دلبر چالاک انداز
کله از شوق چو خورشید بر افلاک انداز /
۲۶۵
- در چمن بود زلیخا و به حسرت می گفت
یاد زندان که در او انجمن آرایی هست /
۲۹۷
- در خانه ما ز خوردنی چیزی نیست
ای روزه برو ورنه تو را خواهیم خورد /
۳۰۳
- درختان زیاد خزان جلوه ساز
چو طاوس رعنا به جولان ناز / ۳۱۱
در دم مردن برای غارت ایمان
بر سر راه تو آن لعین به کمین است /
۲۲۲
- در دور عهد مرکز اسباب حلّ و عقد
وز عهد مهد مرجع ارباب خاص و عام /
۱۴۴
- در دهن مشک توداری و به لب عنبر سا را
به چه گلبن تو رسیدی وز گلزار کجایی /
۲۲۵
- در زمان جلوس شاه صفی
آن که شد کائنات را مرشد / ۵۸
- خیلگه کله شدش رُوش و مؤکی کای پچگک
مو آخوند تو بده از تو چه بُوی دیدم /
۳۲۷
- دارم خرکی که وقت رفتن
کا کل کندش تعاقب دم / ۳۱۶
دانه امید ما بی حاصلان در خاک ماند
آبیاری های چشم تر نمی دانه چه شد /
۳۱۸
- در آمدم متألّم به محنت آبادی
که در زمین بساطش فرح نکرده عبور /
۲۶۴
- در این باغ دوران که بی برگ نیست
عطای لثیمان کم از مرگ نیست / ۳۱۲

- در عشق تو گر چنین حزین خواهم بود
رسوای زمانه بعد از این خواهم بود /
۳۱۴
- دَلْمُ از دود تَنِيكَوُ سیاه است
اَکْرِ بَوْرَ نَدْرَى نی گوه است / ۴۸
دلم برده عتاب لعلت زدست
تو از باده مستی من از لعل مست / ۳۱۱
دلم را به می چاره سازی کنم
وزان دلق تقوا نمازی کنم / ۳۱۱
دلم هر دم از آرزوی شراب
خورد غوطه در بحر خون چون حباب /
۳۱۱
- دو برون کن زجمع وان گه گو
صالح وقت رفت از دنیا / ۲۸۷
دو سالار هر دو زکینه به درد
همی روی برکاشته از نبرد / ۱۵
دوش آن دم که برآمد به فلک بانگ خروس
جستم از خواب شنیدم که همی گفت سروش /
۳۳۰
دوش به وقت سحر جان تو هم جان تو
کز غم تو خون شده دیده زهجران تو /
۲۹۸
دُوشم به خیال سر زلف تو دِخُو شو
بنگر که چَطُو شو / ۴۶
- دَرِ قَلْعَةُ جُومِنِ از چوب جوزه
سرای دلبرم در پشت حوضه / ۴۹
در مرکز ماه رفت آسان
چون زرده درون بیضه پنهان / ۳۱۳
درین محرابگه معبودشان کیست
وزین آمد شدن مقصودشان چیست / ۳
دست‌ها ببریده شد از دیدنش جای ترنج
از خواتینی که هریک بود رشک حورعین /
۳۲۴
- دگر زعقل حکایت زعاشقان منویس
برات عقل به دیوان عشق مجرا نیست /
۳۱۵
- دلاگر نسیم خزان شد وزان
بهار است میخوارگان را از آن / ۳۱۱
دلبر رومی اگر افکند طرح آشتی
مانشان قهر بر صورت عیان خواهیم ساخت /
۳۳۲
- دلدار اگر تویی چنان خواهم شد
دل داده اگر منم چنین خواهم بود / ۳۱۴
دل دیوانه ام از یار جدا می گردد
کس ندانست که دیوانه کجا می گردد /
۳۱۴

- ده رخصت حربم تو به این فرقه کافر
آبی بستانم مگر از قوم بد اختر / ۳۲۳
ر بوده پای شوقم را به نوعی جلوۀ خالق
که بر دل می گذارم تا ابد من داغ اکبر را /
۲۲۴
- رسان سلام هزاران آن گلستان را
بگو که مرغ دلم زی شما کند پرواز / ۳۳۱
رسول الله مدد می خواهم از تو
مدد هم تا ابد می خواهم از تو / ۴۸
رسول (ص) هاشمی آن خواجه رفیع القدر
که هست خاطر او گنج علم را گنجور /
۲۶۴
- رسید از کوه آن ماه دلارای
به استقبال او برخیز از جای / ۳۱۵
رسید دوش به گوشم زبلیلی آواز
که می سرود چنین نغمه بانوای حجاز /
۳۳۱
- رمزی خوش است گر بنیوشی بیان کنم
احوال خلق و قدرت شاهی و علم و داد /
۱۷
- روز در کوچه مرفتم تک و تنها و غریب
که به یک دو در مدرسه ای افتیدم / ۳۲۶
روز نظر برگل رویش کند
شب سخن از حلقه مویش کند / ۳۰۲
- روزی افتاد گذارم به سرچشمه حیوان
مرده را زنده کند نفخه ات ای باد صبایی /
۲۲۵
- روزی که به بوی گل شود مست
خاری نزنند به دامنش دست / ۳۱۲
- ز آهن و پولاد همت خط ماژینوی عشق
در بر نیروی غم های زمان خواهیم ساخت /
۳۳۲
- زان پیش که قاصد خط آن سیمبر آرد
جان صرف کسی شد که ز قاصد خبر آرد /
۳۰۳
- ز آنجاش باز برد به زابلستان دل
دادش به زال علم که او بودش اوستاد /
۱۷
- ز ایران جان سیاوش عقل معاد روی
از بهر این نتیجه به توران تن نهاد /
۱۷
- ز خال عارض آن شوخ مهوش
مرادر خرمن هستی زن آتش / ۳۱۳
- ز دونان طمع عین بی دولتی است
کمال زبونی و دون همتی است / ۳۱۲
- ز رید زمین تا گناباد سپاه
در و دشت از ایشان کبود و سیاه / ۱۶۹
- ز زهد ریایی پریشان دلم
پریشان دل از زهد بی حاصلم / ۳۱۱

- ز طعن مردم بیگانه قاسمی چه ضرر
تو را که از غم جانان زخویش پروا نیست /
۳۱۵
- زیر سفال سفله درخشنده گوهرش
پنهان نشد که داشت ز تخم دو شه‌نژاد /
۱۷
- ز عکس روی خود افروختی زلف پریشان را
کجا زین گونه آتش می توان زد کافرستان را /
۲۶۵
- زیگفرید شوم را ویران همی خواهیم کرد
وین عمل را در بهاران ناگهان خواهیم ساخت /
۳۳۳
- ز غیب آمد حدیثی بر زبان‌ها
که شد تاریخ سالش فیض جان‌ها / ۳۰۸
ز گرمی جگرم دوش چشم تر می سوخت
چراغ دیده به راه تو تا سحر می سوخت /
۲۹۷
- ساز علی را به خود خلیفه برحق
ساز مرا و او را وصی خویش به دوران /
۳۲۲
- ساز غری داد به هر یک ز کرم پیر مغان
جلوه‌ای کرد و در آن جلوه بگفتا که بنوش /
۳۳۰
- سپرها به خون یلان متصل
چو دامان عشاق پر خون دل / ۳۱۳
سر رشته کارم همگی کیشکله تو شو
بنگر که چطو شو / ۴۷
سر کوه بلند فریاد کنم مو
امیر المؤمنین را یاد کنم مو / ۴۸
- سرم از سنگ طفلان لاله زار است
جنون گل کرد و ایام بهار است / ۲۷۸
- سلالة الحاج حاجی حسنعلی است که باشد
خجسته نائب فرخنده بلوک گنابد / ۱۷۷
- سوی بستان کن گذر تا سرو گردد منفعل
از من شوریده و شیدا به دست آور تو دل /
۳۲۱
- زمان عمر به غفلت گذشت و ما در خواب
ز خویش بی خبرانیم تا به نفخه صور /
۲۲۳
- زمانه دست مرا گر به دست یار دهد
خوش است گر همه عمرم به انتظار دهد /
۲۶۵
- زمن جان و ز تو ناز است و هر یک ناز را صد جان
در این سودا دلیرم بخل و رزیدن نمی دانم /
۳۱۸
- ز والای گلگون زمین بهره مند
شفق از زمین نیزه داری بلند / ۳۱۲
زود بستند مرا زخم و نگفتند هنوز
یک دو پیکان پر از زهر مرا در جگر است /
۲۹۵

- سوی میخانه شتایید و بخواهید صبح
وز در میکده جوید همه نعمت و توش /
۳۳۰
- شد ساعد سیم نازینش
چون بال قلم در آستینش / ۳۱۳
شد مهره پشت آن سمنبر
- سهی سرو و آب درخشندگی
بود خضر و سرچشمه زندگی / ۳۱۲
سیمرغ قاف قدرتش از دست زال علم
بگرفت و خوش دو چشم جهان بینش برگشاد /
۱۷
- شادی دل جز به غم یار نیست
وای بر آن دل که گرفتار نیست / ۳۰۲
شاه حسین منجم حضرت
مسجدی طرح کرد از سر جد / ۵۸
شب به یاد شمع رخسار تو در بزم شراب
سوختم چندان که خاکستر نمی دانم چه شد /
۳۱۸
- شب غم دارم و دردسر هجران بر سر
آمده جان به لب و نامده جانان بر سر /
۲۶۵
شد حریم کعبه از مولود شه با احترام
با وجود این صنم کی ماند از اصنام نام /
۳۲۱
- شود مَنزِلِ بَدِمِ و خَرَمِ و خُندِ و چون گل
که به یک دُو پدَرُم بومه جهت فهمیدم /
۳۲۷
شو مَهتُو به مریخ میتُوو رفت
برای یار به دوزخ میتُوو رفت / ۴۹
شهرالمحرّم جاء قد حرّم الطرب
اذ عیش آل رسول الله منقلب / ۲۲۹
شیعه حیدر به دهر اگر چه غمین است
خرّم و خندان به روز باز پسین است / ۲۲
صبا ز لطف گذر کن به ساحل دجله
چو رحمتی شو و خود را به نینوا انداز /
۳۳۱
صبح چو مهر سپهر انور رخشان
کرده جهان را به یک نظاره درخشان /
۳۲۲

- صدحرف بی خودانه شبم بر زبان گذشت
از من مرنج اگر گله‌ای در میان گذشت /
۲۹۶
صنوبر زده شانۀ گیسوی خویش
کشیده دل عالمی سوی خویش / ۳۱۲
طره طرار او چو عقرب جرّار
لعل گهربار او چو نوگل بستان / ۳۲۲
عار از من دیوانه سگ یار ندارد
ای من سگ یاری که ز من عار ندارد /
۳۰۳
عاشق خوبان نه به جان زنده است
کشته عشق است از آن زنده است / ۳۰۲
عاشق همین حزینی جاوید عاشق است
این یک دوروزه عاشقی دیگران گذشت /
۲۹۶
عامله بلطفه العمیم
ادخله فی جنة النعیم / ۲۳۰
عشق چو شد قفل بقارا کلید
منت جان بهر چه باید کشید / ۳۰۴
عشق نه آن است که از بهر کام
پیش بتان گریه کنی صبح و شام / ۳۰۳
علیژ دیدم علیژ در خواب دیدم
علیژ در مسجّه و محراب دیدم / ۴۸
به پای دلدلش خود می دویدم / ۴۸
- عمری بودی چنان که خود می دانی
یک چند چنان بزی که می دانندت / ۳۱۹
عنای من چو خطای زمانه بی پایان
بلای من چو جفای ستاره نامحصور /
۲۶۴
عیان شاخ گل ز آب روشن ضمیر
چو قدّ بتان در لباس حریر / ۳۱۲
عید مولود است خیز ای ساقی نیکو خرام
روزشادی گشت ریز این دم می احمر به جام /
۳۲۱
عیشم همه ور پری و غم از سرنو شو
بنگر که چطو شو / ۴۶
غباران چنان در هوا شد حجاب
که ره بست بر دعوت مستجاب / ۳۱۲
غم به فتراک آن چنان بندم
که شکار من است پنداری / ۳۱۸
غم نمی گردید هرگز گرد من
گر ز من می یافت خونین دل تری / ۳۱۹
فاطمه عصمت، حسن سیرت، حسین جود و سخا
خُلق و خُلقش مصطفی مردی امیر المؤمنین /
۳۲۴
فرو ماند اسبان ز جولان همه
چو اسبان شطرنج بی جان همه / ۳۱۲
فریاد زدست بی وفایان جهان
افغان ز فریب خود نمایان جهان / ۳۱۶

- فریاد من به گوش تو هرگز نمی‌رسد
خوش فارغی ز درد دل بی‌قرار من / ۳۳۳
- کسی که پیش تو اظهار آشنایی کرد
تو را به دشمنی خویش رهنمایی کرد / ۲۹۵
- فصیلش گذشته ز هفت آسمان
به تحت الثری خندقش توامان / ۳۱۴
- کعبه ای کان بود در معنی ملک را مستجار
یافت چون اتمام از توفیق رب العالمین / ۵۷
- قال علی بن محمد حسن
عبدالاله المتبلی بالمحن / ۲۳۰
- کلک خرد در آن سنه گفتا بهر نماز
مسجد شود طوایف زهاد را مقام / ۱۴۴
- قباد احترام و فریدون حشم
سفال سگانِ درش جام جم / ۳۱۱
- کمان ابرویت از بهر صید ما کافی است
دگر پریش مکن زلف پرشکنج ز ناز / ۳۳۱
- قتل مرا چه حاجت شمشیر کین بود
کز تیر غمزه تو اشارت کفایت است / ۲۶۵
- کن نظری یاعلی به جانب سیاح
بهر حسینت مدام خاک نشین است / ۲۲۲
- کوچک ولی بزرگ شکوهی به شأن و آن
در کار خصم گزلك قهرش به انهزام / ۱۴۴
- دلم سخت ناتو شد از غمت یار / ۴۸
- قسمت خویش ربایند ز می چار حواس
سمع را بهره نباشد ز چه کافر شده گوش / ۳۳۰
- قلم گشت مضراب و نالش ز تار
چه نالی که نالد چو نی زارزار / ۳۱۱
- که بوستان مصیبت چو نینوا سازند
چو نی نواکنم از دل ز قصه عاشور / ۲۲۴
- بهبختی راهبر آن کاروان خواهیم ساخت / ۳۳۳
- که تیغ می‌زد و این رغبت از چه می‌افزود
که زخم بردم شمشیر مرحبا می‌کرد / ۳۰۴
- کای تو گرامی رسول اکبر و اعظم
وی تو معلاً امین ایزد متان / ۳۲۲

- ۳۲۳ که چون سوزم به دوزخ نبودم کار
گر سایه وی فتد به گلزار
سروی شود نرگس آورد بار / ۳۱۴
گر سر تربت بیخود قدمی رنجه کنی
پی تعظیم غبارم زلحد برخیزد / ۳۱۶
گر سیوز حسد ز پی کینه و فساد
آمد میان آن دو شه نامور فتاد / ۱۷
گریه تلخ من از خنده آن لب نگرید
تشنه لب بودن من زان چه غبغب نگرید /
۲۶۵ گشت روشن عالم از انوار آن ماه مهین
شد وجود اقدس او زینت بیت الحرام /
۳۲۲ کیست والا نوگل باغ حسین بن علی
هیجده ساله علی اکبر جوان بی قرین /
۳۲۴ گاهی گذر که بی تو به گلزار کرده ام
یاد تو کرده گریه بسیار کرده ام / ۳۱۷
گر به رومانی تن موسسکی دل عزل شد
دولتی از عشق در پاریس جان خواهیم ساخت /
۳۳۲ گر چه ممکن نیست بی اوزیستن غیرت خوش است
یار را با غیر دیدن پیش ما دشوار بود /
۲۹۷ گفتم ای حرف فلونی بده اور میشنم
حرف مَفْتِش زده و زَریشش مُو خندیدم /
۳۲۷ گفتم ای حرف فلونی بده اور میشنم
حرف مَفْتِش زده و زَریشش مُو خندیدم /

- گفت معمار دهر تاریخش
کعبه خلق آمد این مسجد / ۵۸
گفت یک حرفش تُورگفته حقیقت دردی
راستی یا درُغی یا به عبث رنجیدم /
۳۲۷
- لب خندقش آستان عدم
از او تا به ملک عدم یک قدم / ۳۱۴
لیک هم از آن عصمت من یکی دارم سراغ
فرق سرتا پاشبیه آن شه از روی یقین /
۳۲۴
- گلزار جهان تهی کن از خار
کان غیرت صد هزار گلزار / ۳۱۲
گیله در کال و مو در پشت کالم
گیله لو می خوره مو در خیالم / ۴۹
گوش دادم که از او تا چه به گوشم برسد
غلغل و ولوله بیهوده بسی بشنیدم / ۳۲۶
گهرها که آورده ام در شمار
شمارش بود پنج باره هزار / ۳۰۷
گهرهایی که زاد از بحر توفیق
سه بار آمد هزار از روی تحقیق / ۳۰۸
گهی در زیر ساطر (ساطور) قیমে قیمه
گهی در آتش سوزان کباب است / ۴۹
گیو طلب بیامد و شهزاده برگرفت
از نور تن ببرد به ایران جان چو باد /
۱۷
- لباس ختم رسالت به قامت احمد
برید و از ازل او را نگین خاتم داد /
۲۲۳
- مرا داوری بیهشی در شراب / ۳۱۱
- ماء معین چیست حب شاه ولایت
ذره او به زملک روی زمین است /
۲۲۲
- ما جهان را بهتر از باغ جنان خواهیم ساخت
صلح و آزادی به عالم ارمغان خواهیم ساخت /
۳۳۲
- ماه اگر نظاره آن شمع خوبان ایستد
چون شود پیدا رخس از شرم پنهان ایستد /
۲۹۹
- ماهی بحر سیادت حامی شرع مبین
زیب اورنگ فضیلت واعظ ار باب دین /
۵۷
- محبوب من فرشته من آرزوی من
بستان من شکوفه من لاله زار من / ۳۳۳
مرا دلی است اسیر چه ز نخدانش
شکسته بسته تر از طره پریشانش / ۲۶۵
مرتبه الکلام فی الکلام
تکون کالستراج فی الظلام / ۲۲۷
مُرخوار مگو پیش رقیبو که بمردم
از غصه که خوردم / ۴۷

- مردانه وار گر ببرندت به پای دار
مردانه پایدار جهان پایدار نیست / ۳۰۱
مرنج از گله عاشقی که در همه عمر
به یک کرشمه دزدیده شرمسار تو نیست /
۲۹۵
مژگانان همی گذر کند از جوشن
مانند سنان گیو در جنگ پشن / ۱۸۳
مشکت اگر بگیرم دست از گلت ندارم
تا مشک گل نسیمت ندهد مرا امانی /
۳۰۰
مصلیاً علی رسوله الجلیّ
و آله الابرار سیما علی / ۲۲۷
معمار داستان... خواجه دان
معیار نکته سنج جوانمرد لا کلام / ۱۴۴
مغنی کجایی نوایی رسان
دلم را ز قانون شفایی رسان / ۳۱۱
مفتاح فتح فتح فتحعلی شاه جم سپاه
چون شد حصار دولت اسلام را قوام
/ ۱۴۴
مقدّری که به قدرت بنای عالم داد
به هر که لایق او هر چه بود آن دم داد /
۲۲۲
من از راه محبت رسم گردیدن نمی دانم
بکن هر جور می خواهی که رنجیدن نمی دانم /
۳۱۸
- منجمد گشته زغم خون من اندر شریان
می نیاید به جز از آتش پیمان به جوش /
۳۳۰
منزهی که شب قدر را به آن خوبی
میان هفته و ایام سال مبهم داد / ۲۲۳
من ژاله شکسته دلم دیده باز کن
بنگر چگونه بی تو بود گریه کار من /
۳۳۳
من قیدی صفت لایعقل عشق تو در عالم
که غیر از باده عشق تو نوشیدن نمی دانم /
۳۱۸
منم خون خدا خونخواهی خونم کند داور
دو چشم از ماسوی بستم نخواهم غیر داور را /
۲۲۵
مؤمن آنان که خوب می خوانندت
احوال درون بد نمی دانندت / ۳۱۹
مهر درخشنده ام به حجره در آمد
با رخ تابنده تر از اختر تابان / ۳۲۲
مهر مرا مگر تو فراموش کرده ای
کاین سان نپرسی از من و از حال زار من /
۳۳۳
میان آتش نمرودی او برای خلیل
ز لطف چشمه آبی چو آب زمزم داد /
۲۲۳

نصب لوای مصطفوی منصب تو شد ای شهسوار معرکه پا در رکاب کن /	میان مجلس رندان حدیث فردا نیست بیار باده که حال زمانه پیدا نیست /
۲۶۴	۳۱۵
نکرده حسن تو تنها دل مرا شیدا به یاد روی تو غنچه شود به گلشن باز /	میرحاج بعدمدح و ثنای ائمه گو یارب دعای خسته دلان مستجاب کن /
۳۳۱	۲۶۴
نکنم گر غلط ای باد صبا بوی تو گویا تا صد کوی وفایی تو و از کرب بلایی /	می روم گر بی وفا و بوالهوس معذور دار عشق ما این بود و صبر ماهمین مقدار بود /
۲۲۶	۲۹۶
نگاهداری ادب در طریق عشق و مترس اگرچه دوست غیور است بی مهابا نیست /	می کنمت با خبر ز دشمن ظاهر دشمنت ابلیس و در خرابی دین است /
۳۱۵	۲۲۲
نگفتم مرو بر کرات جرم مزن بر کرات جنابد قدم / ۸	می ندانی تو مگر لذت آن جام شراب که بگویند حریفان به گه شرب که نوش /
نگفتم مرو بر کرات جرم مزن بر کرات جنابد قدم / ۱۶۵	۳۳۰
نماز شام که چندین هزار مشعل نور ز پرده افق آورد آسمان به ظهور / ۲۶۴	ناگهؤ دیدم اوقات همه تلخ شده مصلحت دیدم و زخاستم و رگر دیدم /
نماند روغن بادام چشم و می دیدم که پاره دل و پرکاله جگر می سوخت /	۳۲۷
۲۹۷	نرگس چشمم ندیده ای و چو نرگس گشته رخت زرد و سرفکنده و حیران /
نمک بر دل مزن که دل کباب است چو گوسفندی (گوسفندی) که در دست قصاب است	۳۲۲
۴۸ /	نشانم خار محنت را به جانم اندرین صحرا که گل کاری کنم روز جزا صحرای محشر را /
	۲۲۵

- نمود کشتی ایجاد را چو توفانی
به ناخدایی او نوح را مسلم داد / ۲۲۳
- نمود یوسف صدیق را غلام عزیز
عوض به حضرت یعقوب چشم پر نم داد / ۲۲۳
- نمان در زره شاه فرخنده فرّ
چون در حلقه دیده نور بصر / ۳۱۳
- نمان در زره مهوشان زمان
چو در حلقه دیده‌ها مردمان / ۳۱۲
- نه باده در سر من همچو لاله سیراب
نه جام بر کف من همچو نرگس مخمور / ۲۶۴
- نه دار محنتم از شمع اختران روشن
نه بیت عشرتم از دور آسمان معمور / ۲۶۴
- نه کفر گفتم حزینی که لاف طاقت زد
که هجر این همه با او ستیزه‌رایی کرد / ۲۹۵
- نوشید هر آن کس که ز صهبای ابی‌الفضل
یک جرعه خورد هر که زمینای ابی‌الفضل / ۳۲۳
- نیک درهم شده است کار جهان
زلف یار من است پنداری / ۳۱۷
- نی نی تو دیده بسته و آرام خفته‌ای
آسوده‌ای زمحنت و شور و شرار من / ۳۳۳
- واستمده بذی المنظومه
لوازم الدین بها مختومه / ۲۲۷
- وان جامه که بر تنش حجایی است
در آب نهفته آفتابی است / ۳۱۴
- و پیش بُو و شایست و در پوزم زه
که و چرخ اومه سیرم و در مَر و بفتیدم / ۳۲۷
- و ز خاستم از پشت سرت زود دِ دُشُو
بنگر که چطو شو / ۴۷
- و لکم خاست دل پردرد ولیکن چکنم
صبر کردم به خیالت نرسه ترسیدم / ۳۲۷
- وه چه اکبر در صباحت تالی خیرالبشر
وه چه اکبر در شجاعت تالی ضرغام دین / ۳۲۵
- و لکم خاست دل پردرد ولیکن چکنم
صبر کردم به خیالت نرسه ترسیدم / ۳۲۷
- هان شرابم ده و برگو که شرابست بنوش
نام می تا بتوانی ز من ای ماه میوش / ۳۳۰

- هر دو ابروی تو طاق‌اند به‌خوبی لیکن
کاکلت آمده در حسن از ایشان بر سر /
۳۳۱
همایون میهمان بزم دادار
۲۶۵
ولی کبریا صالح‌علیشاه / ۲۸۷
همچون حصار خیبر از امداد لطف حق
کز هر چه بدی جمله مبری و بری شو /
باز آ و برج قلعه بدعت خراب کن /
۲۶۴
۳۲۸
هرکس که طمع کرد نفهمه و ضرر کی
بختش هپروگشت و اطاقش دودری شو /
۳۲۴
۳۲۸
هرکس که ندیده کشمیری سرو
گو نارون گنابدی بین / ۸، ۱۴۸
هر که رود غیر شاهراه ولایت
راه نباشد که در ضلال مبین است / ۲۲۲
هر که سخن را به سخن ضم کند
قطره‌ای از خون جگر کم کند / ۳۰۳
هر گوی زدی چنان که خواهی
از ضربت صولجان شاهی / ۳۱۳
هست یقینم که چون شود صف محشر
منزل و مأوای او بهشت برین است /
۲۲۲
هلاک تیر جگر دوز و دلبری است تنم
که برگ عیش دل خسته است پیکانش /
۲۶۵
هماره آرزویم آمدن به نزد شماست
خوش آن‌که بخت نماید به من کرم آغاز /
۲۹۸
۴۸
همه هستند سرگردان چو پرگار
پدید آرنده خود را طلبکار / ۳
همیشه شکر خداوند می‌کند سیاح
مرا که فیض شب قدر در محرم داد /
۲۲۰، ۲۲۳
همی لرزم از چشم مستت بدان سان
که دردست مخمور ساغر بلرزد / ۲۶۵
هی فکر مکردم که تو مُر دوست مدبری
هئی و ز خو میزری / ۴۶
هنوز این اول عشق است حزنی‌گریه کمتر کن
که وقت گریه‌های درد دل پرداز می‌آید /
۲۹۸

- هوای مرز عراقم چنان بود در سر
 که حاجیان به ره کعبه شور ملک حجاز /
 ۳۳۱
- هیچ ندانی مگر که عید غدیر است
 عید غدیر خم است باز نمایان / ۳۲۲
 یا بقعة الطّوس فیک الجود والکرم
 فیک الرّکی التقی العالم العلم /
 ۲۲۹
- یا بی خیرم کن که ندانم او را
 یا آن که ز حال من خبردارش کن / ۳۱۷
 یارب زسوز سینه عهدی نگاهدار
 کامروز پرشکسته و دل دردمند بود /
 ۳۰۴
- یارب که ز خواب ناز بیدارش کن
 وز مستی جام حسن هشیارش کن / ۳۱۷
 یار نیکت رفت بر چرخ برین
 یار فسقت ماند در قعر زمین / ۲۸۰
 یا شیعة جعلت قبرالحسین بلا
- ریب قلوبکم نوحواله انتدبوا / ۲۲۹
 یکروز ز روی سرفرازی
 برخاست به عزم گوی بازی / ۳۱۴
 یک وقت مُرّم دی که مری وَرّته بازار
 با غمزه بسیار / ۴۶
 یکی بیرون شد از جمع و بگفتا
 به قول حق علی عرش آشیان شد /
 ۲۸۷
 یکی سوی کوه گنابد برفت
 دگر سوی ریبد خرامید تفت /
 ۱۵، ۲۱، ۱۶۹
 یلان از تبرزین فتاده نگون
 چو از تیشه کوه کن بیستون / ۳۱۲
 یلان غرق آهن زسر تا به پای
 چو صورت که گیرد در آینه جای
 ۳۱۲، ۳۱۳ /
 یوسف صدّیق را بخشید نه قسمت از آن
 داد یک قسمت به خلق اوّلین و آخرین /
 ۳۲۳

مؤلفات دیگر نگارنده

- ۱- تجلی حقیقت در اسرار فاجعه کربلا..... چاپ اول ۱۳۱۷ شمسی
چاپ چهارم ۱۳۷۲ شمسی
- ۲- افیون و اثرات آن به ضمیمه کتاب "ذوالفقار" چاپ اول ۱۳۱۶ شمسی
چاپ سوم ۱۳۵۹ شمسی
- ۳- خواب مغناطیسی پیوست رساله "تنبيه النائمين" چاپ اول ۱۳۱۸ شمسی
چاپ سوم ۱۳۵۷ شمسی
- ۴- شرح حال خواجه عبدالله انصاری به انضمام رسائل وی .. چاپ اول ۱۳۱۸ شمسی
چاپ چهارم ۱۳۶۸ شمسی
- ۵- فلسفه فلوطین: رئیس افلاطونیان اخیر..... چاپ اول ۱۳۲۰ شمسی
چاپ سوم ۱۳۶۰ شمسی
- ۶- نیاز تجلی: ترجمه دعای ابو حمزه ثمالی و شرح حال وی . چاپ اول ۱۳۲۰ شمسی
چاپ چهارم ۱۳۶۲ شمسی
- ۷- نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم..... چاپ اول ۱۳۳۳ شمسی
چاپ دوم ۱۳۵۰ شمسی
- ۸- رساله رفع شبهات..... چاپ اول ۱۳۳۷ شمسی
چاپ پنجم ۱۳۷۷ شمسی

- ۹- خاطرات سفر حج. چاپ اول ۱۳۳۷ شمسی
- چاپ دوم ۱۳۵۷ شمسی
- ۱۰- رهنمای سعادت چاپ اول ۱۳۴۲ شمسی
- ۱۱- نظریه مذهبی به اعلامیه حقوق بشر..... چاپ اول ۱۳۴۵ شمسی
- چاپ دوم ۱۳۵۴ شمسی
- ۱۲- از گناباد به ژنو (سفرنامه) چاپ اول ۱۳۴۷ شمسی
- ۱۳- تاریخ و جغرافیای گناباد (همین کتاب) چاپ اول ۱۳۴۸ شمسی
- چاپ دوم ۱۳۷۹ شمسی
- ۱۴- یادداشتهای سفر به ممالک عربی چاپ اول ۱۳۵۳ شمسی
- ۱۵- گردش افغانستان و پاکستان چاپ اول ۱۳۵۵ شمسی
- ۱۶- قرآن مجید و سه داستان اسرارآمیز عرفانی چاپ اول ۱۳۶۰ شمسی
- چاپ سوم ۱۳۶۵ شمسی
- ۱۷- ده سخنرانی چاپ اول ۱۳۶۱ شمسی
- ۱۸- رسالة التاريخ المختصر فی احوال المعصومین
- الاربعة عشر (ع) چاپ اول ۱۳۶۴ شمسی
- ۱۹- سه گوهر تابناک از دریای پرفیض کلام الهی چاپ اول ۱۳۶۵ شمسی
- چاپ دوم ۱۳۷۶ شمسی
- ۲۰- فلسفه ابن رشد و ترجمه کتاب "الکشف عن مناهج الادله" وی (چاپ نشده)
- ۲۱- سیر تکاملی و حرکت جوهریه (چاپ نشده)
- ۲۲- سفرنامه اول به هند (چاپ نشده)
- ۲۳- سفرنامه دوم به هند (چاپ نشده)